

www.mahdi313.org

نقد و بررسی اسرائیلیات

در قصص الانبیا، درباره چهار پیامبر حضرت شعیب، موسی، یوشع و یونس (ع)

لهیبه کلباسی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نقد و بررسی اسرائیلیات

نویسنده:

فهیمه کلباسی اصفهانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقد و بررسی اسرائیلیات

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلباسی اصفهانی، فهیمه

عنوان و نام پدیدآور : نقد و بررسی اسرائیلیات در داستان های چهار پیامبر حضرت شعیب،موسی،یوشع و یونس علیهم السلام با توجه به تفاسیر الدرالمنثور و نورالثقلین/مولف فهیمه کلباسی اصفهانی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۷۴ص.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۷-۵

یادداشت : عنوان روی جلد: نقد و بررسی اسرائیلیات در قصص الانبیاء درباره چهار پیامبر حضرت شعیب،موسی....

یادداشت : کتابنامه:ص.[۳۶۶] - ۳۷۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : اسرائیلیات

شناسه افزوده : سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۸۴۹ - ۹۱۱ق . الدر المنثور فی التفسیر بالماثور

شناسه افزوده : حویزی، عبدعلی بن جمعه، - ۱۱۱۲ق. . تفسیر نور الثقلین

رده بندی کنگره : BP۹۱/۸/ک۸ن۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۰۱۰۷۲

ص:۱

اشاره

در داستان های چهار پیامبر

حضرت شعیب، موسی، یوشع و یونس علیهم السلام

با توجه به تفاسیر الدرالمنثور و نورالثقلین

مؤلف: فهیمه کلباسی اصفهانی

نقد و بررسی اسرائیلیات

مؤلف: فهیمه کلباسی اصفهانی

ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار: محمد رضا مجیری

صفحه آرا: رضا فریدی

نوبت چاپ: سوم، زمستان ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۷-۵

شمارگان: سه هزار نسخه

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) /۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com

کد فایل: ۰۹۱۱۷

ص:۲

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون

همانا ما قرآن را نازل کردیم و همانا ما حتماً و بدون تردید آن را حفظ خواهیم کرد.

قرآن مجید به اذن پروردگار از زمان نزول تاکنون و تا قیامت از دستبرد تحریف گران در امان بوده و هست، ولی کتب تفسیر و آنچه درباره قرآن نگاشته می شود چنین حفاظتی ندارد. از این رو اخبار گوناگونی که بیشتر آن اسرائیلیات هستند در این آثار به چشم می خورند.

وظیفه دانشجویان و پژوهشگران در این عرصه بسیار سنگین است؛ چرا که پالایش کردن حقایق از ساخته ها و مجعولات کاری ضروری و خطیر است که بایستی بر آن همت گمارد.

نوشته حاضر تلاشی است از سوی نویسنده که به عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد در دانشکده اصول دین تدوین شده و سپس با ویرایش مجدد علمی و ادبی به مجموعه حاضر تبدیل شده است. از نویسنده و کسانی که در تدوین این اثر به شکل حاضر کوشش نمودند، به ویژه جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی که ویرایش علمی و جناب حجت الاسلام والمسلمین مجیری که ویرایش ادبی را بر عهده داشته اند قدردانی و تشکر می شود.

انتشارات

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

تقدیم

تقدیم به پیشگاه حضرت احدیت

ای همـه هستـی زتـو پیـدا شده

خـاک ضعیف از تـو تـوانا شـده

زیـر نشیـن علـمـت کائنـات

مـا به توقـائم چو توقـائم به ذات

تقدیم به پیشگاه پیامبرخاتم صلی الله علیه و آله و سلم

آن که ایجاد جهان را واسط است

در میـان خلـق وخالـق رابط است

شاهبـاز سـدره آمد جـان او

رحـمـه للعـالـمیـن درشـأن او

تقدیم به پیشگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

صورت اوجا مه مجد و سعادت را طراز

معنی او خاتم اقبال و دولت را نگـین

از کلام کاملش انوار دانش شعله زن

راست چون اسرارعلم ازسینه اهل یقین

تقدیم به پیشگاه حضرت زهرا علیها السلام

شـد به دنیا رخش چراغ افـروز

شـب مـاگـشت ز التفـاتش روز

بـاز فـردا چـراغ افـروزد

کـه از آن جـرم عـاصیان سـوزد

تقدیم به پیشگاه حضرت قائم (عج)

هر نکتـه از او شکفتـه باغـی

افـروختـه تـر ز شبـچـراغـی

لفظش چـو طـراوت جـوانی

مـعـنیش چـو آب زنـدگـانـی

ص:۵

تقدیر و تشکر

با تقدیر و تشکر از مجاهد عالیقدرعلامه مرتضی عسکری

برگ درختان سبز در نظــر هوشیــار

هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

با تقدیر و تشکر از استاد ارجمنــدجناب دکتــر عسکری

اگــر تــوفیــق او رهــبــر نباشــد

جمــیع ســعی مــا بــاشــد معــطل

با تقدیر و تشکر از استاد راهنمای محترم دکتر نقی پورفر

ســخن ها را بــه دستــور خــردمند

بــه وجــه خوب بــاید داد پیــوند

با تقدیر و تشکر از استاد مشاور محترم دکتــر معــارف

کجا شوند به صد قرن، دیگران چون او

ستاره، ماه جهانتاب کی شود به مرور

با تقدیر و تشکر از اســاتید محترم دانشگاه اصول الدین

علو اوست به جائی کــه اختر پروین

فشــانده در قدمش جمله لؤلؤی منثور

با تقدیر و تشکر ازمرحوم پدر دلسوز و مشوق دانش دین

حــد شــکر حــق نداند هیچکــس

حیــرت آمد حاصــل دانــا و بــس

با تقدیر و تشکر فــراوان ازمــادر مهربان وفداکــارم

غایت یک شکر چیست؟ دانس_تن

ح_ق ی_ک ش_کر ن_ات_وانس_تن

با تقدیر و تشکر از همسر بزرگوار و چهار فرزند دلبندم

لط_ف او لطفیست خارج از ع_دد

فض_ل او فضلیست بیرون از قی_اس

ص:۶

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"قَالَ رَب اشْرَحْ لی صَدْرِی- وَ یَسِرْلی أَمْرِی - وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِّن لِّسانی - یَفْقَهُوا قَوْلی "(۱)

[حضرت موسی] گفت : پروردگارا ! سینه ام را گشاده کن؛ و کارم را برایم آسان گردان؛و گره از زبانم بگشای."

تحقیق حاضر با عنوان:" نقد وبررسی اسرائیلیات در مورد پیامبران،حضرت شعیب- موسی - یوشع - یونس- علیهم السلام، با توجه به دو تفسیر نورالثقلین و الدرالمنثور "؛ صورت پذیرفته است. یکی از آفات اصلی تفسیر مأثور، روایات اسرائیلی می باشد؛ چه آنهایی که به عنوان تفسیرآیات وارد تفاسیر شده اند و چه آنهایی که به پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام نسبت داده شده و در بخش زیادی از تفاسیر قرآنی وجود دارد. حتّی آن کتابهایی که نویسندگانش سعی در برحذر ماندن از این مقوله کرده اند؛ باز هم از این آسیب در امان نمانده وگرفتار شده اند.

این موضوع نشان دهنده گسترش إسرائیلیات بوده و این که إسرائیلیات دارای بافتی پذیرفتنی بوده است؛ از این رو تشخیص آنها از واقعیات به آسانی امکان پذیر نیست. بخش عظیمی از إسرائیلیات به سرگذشت پیامبران علیهم السلام مربوط می باشد و از آن جایی که قصص انبیاء، از منابع عقائد واحکام شرعیه نبوده است؛ به این جهت مفسران و دانشمندان، حساسیت کمتری نسبت به این روایات نشان داده اند؛ بویژه که سرگذشت پیامبران علیهم السلام نوعاً در قرآن مجید به صورت فشرده ارائه شده و بیشتر تکیه بر مواردی است که حاوی عبرت ها و درس ها است،از این رو به ذکر جزئیات و موارد حاشیه ای نپرداخته است.

وجود عالمان اهل کتاب، در کنار مسلمانان، موجب گشته است که روایات و عقاید آنها به

۱- طه، آیه ۲۵-۳۵.

مسلمانان انتقال یابد؛ به خصوص در زمان منع تدوین حدیث (زمان خلیفه دوم) . که در این زمان دست اهل کتاب، در گفتن قصص و داستان سرایی باز بوده است و مفسران و علماء با این روایات با تساهل و تسامح برخورد کرده و آنها را پذیرفته اند، یعنی نیازی به تحقیق در باره آنها ندیده اند؛ ولی خطر و پیآمدهای منفی این روایات بیش از حد تصور بوده است؛ زیرا آنها پایه برخی از عقاید انحرافی نزد مسلمانان گشته اند.

اگرچه از همان آغاز شکل گیری اسرائیلیات، با موضعگیری روشن پاسداران مذهب، یعنی امامان شیعه علیهم السلام، این توطئه رنگ باخت و نخستین کسی که در پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، وکتاب خدا، به تخطئه و تکذیب اشاعه دهندگان این گونه مطالب پرداخت؛ حضرت علی علیه السلام بود. ولی با این وجود تفاسیر مأثور و کتابهای قصص اهل سنت مملو از اسرائیلیات بوده، و در تعداد اندکی از تفاسیر شیعه نیز گاه به جهت جامع بودن کتاب و گاه برای مشخص نمودن اسرائیلیات، راه پیدا کرده است.

در این بین گروهی از دانشمندان شیعه و اهل سنت، دست بر دست ننهاده، تلاشهای گسترده ای برای شناسائی اسرائیلیات مخالف قرآن مجید انجام دادند و اجازه حضور بیش از این، به موارد ذکر شده ندادند. این نوشتار نیز تلاشی مختصر است که در فصول آن به ذکر نمونه هائی از این مقوله پرداخته شده است، انشاء الله نتایج حاصل از این تحقیق و بررسی بتواند قدمی کوچک در راه شناخت حقایق قرآنی باشد. روش این تحقیق به تناسب موضوع، کتابخانه ای و روش تحلیل، استنباطی و اجتهادی مصطلح در حوزه های علمیه است.

مطلبی که قابل ذکر است آن است که درباره اسرائیلیات، حساسیت موضوع و لزوم دقت در قبول و یا رد روایات بسیار حائز اهمیت است؛ گاهی ممکن است روایتی از سوی أئمه اهل بیت علیهم السلام در مورد مسأله ای وارد شده باشد؛ از طرفی، تعبد و سرسپاری در برابر کلام معصوم علیه السلام، اقتضا می کند آن را بپذیریم و از طرفی، احتیاط و دقت در موضوع، موجب می شود که آن را با دیدی وسیع تر و با تیزبینی، بر کتاب الهی و دلیل قاطع عقلی عرضه کنیم؛ زیرا مرجع سخنان معصومین علیهم السلام، آن طور که خود فرموده اند؛ قرآن مجید است که در صورت موافقت با کتاب خدا، مکلف به قبول آن هستیم و در صورت ناسازگاری و تباین کلی با ظواهر آن، مأمور به قبول آن نیستیم و چه بسا باید آن را مردود شمرده یا حکم به توقف و سکوت نموده، تبیین حقیقت مسأله را به اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهیم.

بخش نخست این نوشتار، به چگونگی شکل گیری إسرائیلیات در چهار فصل می پردازد که عبارتند از:

۱- عوامل پیدایش إسرائیلیات درتفاسیر،

۲- معروفترین افراد در ترویج إسرائیلیات،

۳- شناخت جایگاه إسرائیلیات،

۴- إسرائیلیات و وظایف مسلمین در قبال آن.

سپس در طی بخش ۲ و ۳ که هر کدام شامل دو فصل است؛ به ترتیب درباره إسرائیلیات در سرگذشت حضرت شعیب، حضرت موسی، حضرت یوشع و حضرت یونس علیهم السلام می پردازد. این تحقیق، نشان می دهد که، علی رغم تلاشهای مذبوحانه دشمنان دین الهی، آفتاب روشنی بخش حقیقت، هرگز محوشدنی نیست و گویا عناصر و عوامل إشاعه دهنده اسرائیلیات، مانند عنکبوت، تارهای نازک و لرزان خویش را به دور خود تنیده اند و با تکیه بر آن،از حقایق دین غافل گشته اند.

" یُرِیدُونَ لِیُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْکفِرُونَ "(۱)

"آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند. "

در این کتاب، این مطالب و نظایر آن، برگرفته از دو تفسیر الدرالمنثور و نورالثقلین، با تقسیم بندی خاصی مورد بررسی قرار گرفته و از دیگر تفاسیر شیعه و سنی، به همراه کتب قصص و تاریخ اسلام نیز استفاده شده است و به کمک نظرات علمای اسلام، نتیجه و برداشتی در هر قسمت حاصل شده است. درانتهای سخن، می بایست به این مطلب اشاره نمایم که هیچ تحقیقی کامل نیست و راه کمال بسی دراز است؛ بسیار خرسند خواهم شد که نقطه نظرات اساتید و منتقدان را شنیده، و انشاء الله از آنها استفاده شود.

" رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِن لَّدُنک رَحْمَهً إِنَّک أَنتَ الْوَهَّاب"

«پروردگارا ! دلهایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان ! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده ای! »

صَدَقَ الله الْعَلِیُّ الْعَظِیم

فهیمه کلباسی اصفهانی

اسفند ۱۳۸۷

ص:۹

۱- صف، آیه ۸.

فهرست مطالب

ص:۱۰

ص:۱۲

ص:۱۵

ص:۱۶

ص:۲۰

بخش مقدماتی

اسرائیلیات چیست؟

ص:۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

این واژه جمع کلمه «إسرائیلیه» است و آن، قصّه یا رویدادی است که از منابع یا مصادر اسرائیلی روایت شده و به اسرائیل و قوم یهود یا بنی اسرائیل نسبت داده می شود. در قرآن کریم، ذکر آن، درچند آیه آمده است. (۱)

به ظاهر، بر داستان هایی که از منابع ومصادر اسرائیلی روایت می شود، اسرائیلیات گفته می شود، عالمان تفسیر وحدیث،آن را بر آنچه گسترده تر و جامع تر از داستان های یهودی است، اطلاق کرده اند و در اصطلاح آن ها، واژه «اسرائیلیات» بر اسطوره های قدیمی دلالت دارد که اصل واساس روایت آن، به منابع یهودی، نصرانی و دیگر مصادر یا منابع منسوب باشد.

برخی مفسران و محدثان، ازاین فراتر رفته وهر خبر و روایتی را که دشمنان اسلام- از یهود وغیر یهود- بر تفسیر وحدیث، افزوده اند و در مصادر و منابع قدیم، اصل و اساسی نداشته است، دست ساز دشمنان اسلام دانسته و معتقدند با نیت سوء و پلیدانه لابه لای تفسیر و حدیث گنجانده شده است، تا عقاید مسلمانان را فاسد کند؛ مانند داستان غرانیق و زینب دختر جحش و ازدواج پیغمبرâ، با او.

علمای تفسیر و حدیث، این گونه اراجیف و اباطیل را «اسرائیلیات» نام نهاده اند؛ چون رنگ یهودی بر آ ن ها غلبه کرده و اساس و پایه آن ها به مصادر ومنابع یهودی بر می گردد.

تفسیر و حدیث، به طور گسترده از فرهنگ اهل کتاب- که دارای اباطیل و اکاذیب بسیاری است- متأثر شده است. متأسفانه عوام مردم آن ها را با شور و شعف قبول کرده و برخی از خواص نیز با بی اهمیتی و سهل انگاری با آن ها برخورد کرده اند. این برخورد، به سستی عقاید مسلمانان می انجامید و دین مسلمانان را در نظر دشمن، دین اراجیف و خرافات

۱- مائده، ۷۸؛ أسراء، ۴؛ نمل، ۷۶.

نشان می داد. (۱)

إسرائیلیات، به سه دسته تقسیم می شوند: ۱. إسرائیلیات موافق با شریعت: مجموع مطالبی است که از سوی یهودیان وارد منابع اسلامی شده است؛ اما چون با قرآن هماهنگی دارد، بی اشکال است. ۲. إسرائیلیاتی که شریعت، برابر آن ساکت است: هر مطلب اسرائیلیاتی است که از نظر مبانی اعتقادی هیچ مشکلی با اعتقادات اسلامی نداشته و بودن یا نبودن آن، سود و زیانی در برنداشته باشد و تنها اطلاعاتی معمولی ومواردی است که به اثبات نیاز ندارد. ۳. اسرائیلیات مخالف شریعت: مطالبی مغرضانه و غیراسلامی که براساس اشاعه تفکرات یهودیان یا به طور کلی اهل کتاب، و برمبنای کتب تحریف شده ایشان، برنامه ریزی شده است. این مطالب به قصد مخدوش کردن افکار مسلمانان، در کتب تفسیری و تاریخی و قصص، به صورت روایاتی داستان گونه، وارد شده است. در این کتاب، درباره این دسته اخیر از اسرائیلیات بحث خواهد داشت.(۲)

ذکر این نکته مفید است که به احتمال زیاد، نخستین تاریخ نویسی که درباره این موضوع سخن گفته است، ابن خلدون (۷۳۲- ۸۰۶ یا ۸۰۸ ق) است.(۳) البته پیش از وی، ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ق) در کتاب مقدمهِ فی اصول التفسیر، فصلی را به این بحث اختصاص داده است.(۴) ابن خلدون معتقد است، نخستین کسی که اسرائیلیات را نقّادی کرده، مفسر آندلسی، عبدالحق ابن عطیه (م. ۵۴۲ ق) بوده است.(۵)

چرا به این بحث پرداختیم؟

در عصر حاضر، هجوم امواج به ظاهر علمی- فرهنگی و ضد دین مستشرقان معاند جامعه اسلامی را تحت فشار قرار داده و امت اسلام را با ایراد انواع شبهه ها درباره امور دینی و از جمله مسائل مربوط به عصمت پیامبران، روبه رو کرده است از طرفی جوانان، به سبب دوری از منابع غنی اهل بیت علیه السلام، با مطرح شدن اسرائیلیات در کتب اسلامی - به ویژه تفاسیر قرآن- در مبانی دین و اعتقادات مذهبی دچار تزلزل شده اند؛ از این رو برای نجات امت اسلامی، باید اسرائیلیات کتب اسلامی مشخص شده وحقایق دین، آشکارا بیان گردد، تا دامان پاک اسلام،

۱- الذهبی، محمد حسین، الاسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، ص ۱۹-۲۱ .

۲- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ذهبی، محمد حسین، الاسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، ص۶۸.

۳- ابن خلدون، عبدالرّحمن، مقدّمه العبر، ص ۴۳۹.

۴- ابن تیمیّه، تقی الدّین، مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۵۶-۵۸.

۵- ابن خلدون، مقدّمه العبر، ص ۴۴۰.

جوانان آگاه از دین را پرورش دهد.

این کتاب، درصدد مشخص کردن اسرائیلیات تفاسیر اسلامی است و با عنایت الهی، با گسترش نظایر این تحقیق، امید است این مطالب از کتب دینی اسلامی ریشه کن شود. ما باید آگاه باشیم همان گونه که دشمنان اسلام، از دیرباز، قصد براندازی این دین الهی را داشته اند و به رغم تلاش های گوناگون، مانند جنگ نظامی، حمله های سیاسی، فرهنگی و غیره از این کار بازمانده اند؛ از طریق ترویج احادیث جعلی و قصه های دروغین و نسبت دادن آن ها به پیامبران عظیم الشأن به تفرقه افکنی پرداخته اند تا بتوانند فرهنگ اسلامی را خدشه دار کنند. البته خداوند متعال فرموده است:

يُرِيدُونَ لِيُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كرِهَ الْكفِرُون‌َ (۱)

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند.

معرفی دو کتاب تفسیری

اشاره

ازآن جا که در این کتاب، از دو تفسیر نورالثقلین و نیز الدر المنثور بسیار نام می بریم، به معرفی کوتاهی از این دو اثر می پردازیم:

نورالثقلین

این تفسیر، اثر عبدالعلی بن جمعه عروسی حویزی (متوفای ۱۱۱۲ ق) از محدثان قرن دوازدهم هجری است. وی مسلک اخباری داشت و محدثی فقیه و شاعر و ادیبی چیره دست بود. در شیراز اقامت گزید و به نقل و نشر احادیث مشغول شد. گروهی، از جمله سید نعمت الله جزایری از محضرش بهره بردند.

این تفسیر، تمام آیات قرآن را در برنمی گیرد و مؤلف، نص آیات قرآن را هم نیاورده است. تنها ضمن نقل روایات که به ترتیب آیه ها و سوره ها مرتب شده است، به ذکر نام سوره ها و شماره آیات بسنده کرده است. وی به نقد و بررسی روایات نیز نپرداخته و در رفع تعارض میان آن ها راه حلی ارائه نکرده است. او حتی از ذکر مواضع ابهام واجمال روایات دریغ کرده است؛ بر خلاف مرحوم علامه مجلسی که در بحارالانوار به ذکر مواضع ابهام واجمال روایات اشاره کرده است. صاحب نورالثقلین احادیثی منقول از امامان اهل بیت علیه السلام را که به گونه ای با آیات قرآن ارتباط داشته، گردآورده است. این احادیث، گاه به تفسیر و گاه به تأویل آیات

۱- صف: ۸.

مربوط است و در پاره ای موارد هم در جایگاه استشهاد یا در تأیید نظریه از آن ها استفاده شده است. بیشتر، ارتباط مستقیمی بـا آیه و مفهوم یـا دلالت آن نـدارد و به عنوان شاهـد ذکر شـده است. از آن گذشـته، این احادیث – جز انـدکی که از مجامع حدیثی معتبر نقل شده است – ضعیف السند یا مرسل هستند.(۱)

الدرالمنثور

این تفسیر، اثر جلال الدین ابوالفضل، عبدالرحمان بن ابی بکر بن محمد سیوطی (متوفای ۹۱۱ق) است. اصل او از خانواده ای بود که در شهر اسیوط (شهری در صعید علیای مصر) می زیستند. گفته اند: در اصل فارس بوده و در بغداد سکونت داشته اند و سپس به مصر مهاجرت کرده اند. جلال الدین سیوطی، از کودکی، نبوغ خود را در حفظ و تحصیل علم نشان داد و در سن هشت سالگی آموختن قرآن را به پایان رسانـد. استادان و شاگردان او بی شـمارند. وی بیش از ۵۰۰ تـألیف دارد که از لحاظ تنوع و گستردگی، کم نظیر است. تفسیرالدرالمنثور، دارای دو نکته مثبت و منفی است؛ نکته مثبت آن، این که، مؤلف بـدون هیچ گرایشـی، به جمع آوری این آثار همت گماشته و با خلوص نیت، تا آن جا که توانسته است از منابع معتبر به نقل احادیث و نیز آرا و اقوال پیشـینیان پرداخته است. بنابراین، مراجعه کننـدگان، با خاطری آسوده به این منبع سرشار رجوع می کنند. (۲) اما نکته منفی الـدرالمنثور این است که این اثر، تمام احادیث و آثار ذیل آیات را بدون هیچ نقد و تحلیلی آورده است و ازاین رو آکنده ازاسرائیلیات، خرافات و روایات جعلی است. مهم ترین اشکال آن نیز حذف اسناد روایات است (۳) که بازشناسی سره از ناسره را دشوار می سازد. دکتر ذهبی درباره این تفسیر و روش تفسیری سیوطی می گوید:

سیوطی، با منزلت والایی که در شناخت حدیث و چگونگی های آن داشت، دراین تفسیر، درپی بازشناسی احادیث صحیح نبوده است و در این کتـاب، احـادیث صـحیح را بـا ضـعیف وعلیـل، درهم آمیخته است؛ از این رو نیازمنـد پیرایش و بازنگری است، تاسره از ناسره از هم جدا شوند. "(۴) "

ص:۲۵

۱- معرفت، محمد هادی. تفسیر و مفسران، ج۲، ص۲۱۳-۲۱۴.

۲- ر.ک: معرفت، محمد هادی. تفسیر و مفسران، ج۲، ص۲۰۲- ۲۰۳.

۳- جلال الدین سیوطی در در ابتدا، به ن گ ارش تفسیری مسند به نام ترجمان القرآن مبادرت کرد؛ اما پ س از مدتی این تفسیر را با حذف اسناد، در مجموعه دی گ ری به نام الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور خلاصه کرد.

۴- الذهبی، محمد حسین. التفسیر والمفسرون، ج۱، ص۲۵۳ – ۲۵۴.

جای تأمل است که فردی چون سیوطی، درباره احادیث موضوعه، کتاب تألیف کند؛ (۱) اماگاه همان احادیث مجعول را درتألیف های خود به دیده قبول بنگرد یا در مذمت قصه سرایان داد سخن سر دهد؛ اما با این حال، اسرائیلیاتی را که به دست آنان اشاعه یافته است در تفسیر خود نقل کند ! (۲)

تفسیر مأثور چیست؟

تفسیر نقلی یا مأثور، در بیان و تفصیل آیات، قبل از هر چیز، بر خود قرآن استوار است و سپس بر روایات نقل شده از معصومان علیهم السلام و بعد از آن، بر روایاتی از صحابه بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعان آنان که در توضیح و شرح دشواری های آیات وارد شده است. لازم ذکر است که تفسیر اثری شامل آرای صحابه و تابعان، نزد اهل سنت اعتبار دارد و نزد شیعه، نظر معصومان علیهم السلام و صحابه پیرو حضرت علی علیه السلام مورد قبول است. باید تأکید کرد که به همین سبب اسرائیلیات، بین اهل سنت به وفور وجود دارد و بین شیعه به ندرت.

باتوجه به سیره معصومان علیه السلام، مقابله با قصه پردازی های یهود، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته است و شخصیت های بارزی به این امر خطیر پرداخته اند؛ مانند حضرت علی علیه السلام و ابوذر و... . که برابر داستان سرایی افرادی چون کعب الاحبار ساکت ننشستند. پس از ایشان نیز امامان علیه السلام مردم را از روایات ناهمگون با قرآن، برحذر داشته اند. در قرن های بعد نیز برخی مفسران به صورت گذرا در این باره اشاراتی داشته اند؛ هم چون زمخشری، فخر رازی، ابن کثیر و... .

تاریخچه حدیث

از متقدمان، کتاب جداگانه ای در این زمینه یافت نشده است. در قرن اخیر، این موضوع به طور دقیق تر، بررسی شده است و آثار مدون مستقلّی درباره آن به نگارش درآمده است، برای مثال:۱. الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر و الحدیث از دکتر محمد ابوشهبه که در آن، علاوه بر اسرائیلیات، به احادیث موضوعه نیز پرداخته است. ۲. التفسیر والمفسرون از دکتر محمدحسین ذهبی که بخش هایی از کتاب خود را به این امر اختصاص داده است ۳. الإسرائیلیات فی التفسیر والحدیث که اثر دیگر دکتر ذهبی است. ۴. التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشیب از

۱- از کتاب هایی که سیوطی در این باره به رشته تحریر درآورده، می توان به اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه و تحذیر الخواص من اکاذیب القصاص اشاره کرد.

۲- مصطفی حسین، الإسرائیلیات فی التراث الاسلامی، ص۱۳۲؛ نعنانه، رمزی. الإسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، ص۳۳۹-۳۳۰ یا ۳۴۰؟

آیت الله محمـد هادی معرفت. ۵. الأضواء علی السـنه المحمدیه از محمود ابوریه که به صورت پراکنده، به اسـرائیلیات پرداخته است. ۶. نقش ائمه علیهم السلام در احیای دین از علّامه سید مرتضی عسکری.

سیر کلّی مباحث

در این کتاب، پس از مباحث مقدماتی وارد مبحث اصـلی می شویم؛ یعنی اسـرائیلیات وارده در تفاسـیر اهل سنت، با محوریت الدرالمنثور و تفاسـیر شـیعه، با محوریت نورالثقلین درباره چهار پیامبر عظیم الشأن: حضـرت شعیب و حضرت موسی و حضرت یوشع و حضـرت یونس علیه السـلام که طی دو بخش دو فصـلی، به آن، پرداخته شـده است. این امر، بر این اساس ترتیب یافته است که در هر فصل مباحث مربوط به شخصیت مورد بحث، طی چهار مرحله به شرح ذیل، بررسی می شود:

۱. دیدگاه قرآن.

۲. دیدگاه تورات.

۳. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات.

۴. سیمای پیامبر... علیه السلام در تفاسیر اثری.

۴- ۱. روایات تفسیری اهل سنت با محوریت الدرالمنثور.

۴ – ۲. روایات تفسیری شیعه با محوریت نورالثقلین.

۳-۴. نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین باتوجه به مفهوم إسرائیلیات.

۳-۴. الف) روایات موافق با نظام قرآن.

۳-۴. ب) روایات مخالف با نظام قرآن.

بخش ۱: فصل مبانی

اشاره

ص:۲۹

فصل ۱: عوامل پیدایش اسرا ئیلیات در تفاسیر

اشاره

ص:۳۱

زمینه های بروز اسرائیلیات

اشاره

هم زمان با طلوع شعاع حیات بخش اسلام، بدخواهان این آیین الهی، درصدد جمع آوری نیرو و به کارگیری توان خویش برضد گسترش روز افزون دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم، برآمدند. یکی از خوفناک ترین حربه های ایشان، ترویج مطالب به ظاهر دینی بود که به سبب ایجاد نفاق و متزلزل کردن پایه های دین، مطرح شده بود. این اسرائیلیات، رفته رفته در منابع اسلامی جایی برای خود پیدا کرد. (۱)

حضور یهود در جزیره العرب

در قرن هفتم میلادی، پس از ظهور اسلام و فتوحات آن، دین یهود، برابر دو رقیب قوی و

۱- ذهبی در کتاب الإسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، روایات اسرائیلی را از نظر نقل و نظر به شش دسته تقسیم کرده است:۱. تفاسیری که اسرائیلیات را با سند آن ها یادآور شده وجز در موارد اندکی، به نقد و ارزیابی آن ها نپرداخته است، مانند تفسیرجامع البیان از طبری؛ ۲. تفاسیری که اسرائیلیات را با سند آن ها ذکر کرده و به نقد و بررسی فراوان آن ها پرداخته است، مانند تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر؛ ۳. تفاسیری که هر نوع روایات اسرائیلی را بدون ذکر سند و نقد آن ها یادآور شده است، نظیر تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر الکشف و البیان عن تفسیر القرآن از ثعلبی نیشابوری؛ ۴. تفاسیری که اسرائیلیات را بدون سند یاد آور شده و گاهی به نقد و بررسی آن ها پرداخته است، مانند تفسیر لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)؛ ۵. تفاسیری که اسرائیلیات را بدون ذکر سند آورده و به نقد وبررسی فراوان آن ها پرداخته است مانند تفسیر روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، اثر شهاب الدین آلوسی؛ ۶. تفاسیری که ضمن حمله به راویان اسرائیلیات، خود نیز در نقل آن ها مبالغه کرده است، مانند تفسیر المنار (با استفاده از: محمد حسین الذهبی، الاسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، ص۱۱۹-۱۲۱.

نیرومند قرار گرفت دین مسیح و دین اسلام. رابطه یهودیان با مسیحیان، از همان آغاز بسیار خصمانه و همراه جدال ها و کشتار بسیار بوده است. یهودیان، مسیحیت عیسی علیه السلام را منکر شدند و حتی به وی و حضرت مریم علیه السلام اتهام وارد ساختند. پس از این که در اثر کوشش پولس حواری، دین مسیح به خاک یونان و روم نفوذ یافت و گروهی به این دین روی آوردند، مبادی فلسفی یونان باستان در علم کلام مسیحی سرایت کرد و وجود عیسی علیه السلام جنبه ای الهی یافت. یهودیان که به متون دینی خود پای بند بودند، تعبیرها و تفسیرهای عرفانی انجیل را قبول نداشتند. روز به روز جدال و منازعه بالا می گرفت. اوایل قرن چهارم میلادی که دین عیسی مسیح علیه السلام توسط کنستانتین، قیصر روم جنبه رسمیت یافت و آزار یهودیان شدت یافت، این روش، در تمام قرون وسطا ادامه داشت.

پس از ظهوراسلام، مسلمانان، با تسامح بسیار، با یهودیان رفتار کردند. طبق دستور پیغمبر اکرم علیه السلام آن ها تحت ذمه قرار گرفتند. یهودیان هم که در زبان و خط عبری با عرب ها قرابت داشتند، زیر پرچم اسلام، از تحمل ظلم و ستم پادشاهان روم خلاص شدند. (۱) در جزیره العرب، جماعت هایی از یهود مستقر شده بودند که مثل قبایل عرب به هم پیوسته بودند وبیشتر به زبان عربی سخن می گفتند؛ ولی به شریعت موسی علیه السلام استوار مانده بودند. در شمال عربستان و یمن، آنان موفق شده بودند افرادی را به دین خود در آورند و میان آن ها، گاهی امیران محلی نیز یافت می شدند. (۲) آری؛ زمانی که دو امپراتوری بزرگ ایران و روم، با دو گرایش دینی زرتشتی و مسیحیت، سخت ترین فشارها را بر پیکر یهودیت وارد می کردند و این آیین، در شرف نابودی بود، آیین جدیدی ظهور کرد که در واقع، فرشته نجات یهودیان بود:

«مسلمانان، در آغاز با یهود به نیکی رفتار کردند؛ در فلسطین و شام و عراق، با آن ها طریق مسالمت و مهربانی پیش گرفتند... یهود، غازیان (جنگجویان) عرب را ناجی خود دانستند؛ چون ایشان را از عذاب و آزار زرتشتیان ومسیحیان خلاصی می دادند. »(۳)

درباره برخورد مسلمانان با یهودیان و وضعیت یهودیان در ممالک اسلامی، عباراتی را از دو نویسنده یهودی نقل می کنیم:

برای یهودیانی که در قلمرو حکومت اعراب می زیستند، دوره جدیدی از آزادی شروع می شد. حکام مسلمان به مراتب روشنفکرتر و آزادمنش تر از

۱- غلامعلی آریا؛ آشنایی با تاریخ ادیان، ص ۱۳۸).

۲- محمد ابراهیم جناتی، یهود در گذشته و حال، ص۱۸-۱۹.

۳- جان. بی . ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۶۱؛ ابا، ابّان، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص ۱۶۷.

رهبران مسیحی آن زمان بودند. یهودیان تحت حکومت مسلمانان در صلح ورفاه زندگی می کردند. یهودیان، تحت تأثیر علاقه و عشق اعراب به شعر و فلسفه قرار می گرفتند؛ در صورتی که قبل از آن، یهودیان خیلی کم به شعر و شاعری علاقه مند بودند... برای اولین بار از سال ۵۰۰ میلادی به این طرف، یهودیان ساکن بابل، هوای تازه آرامش و آزادی را تنفس می کردند... یهودیان، به پرداخت باج و خراج به اعراب مجبور بودند؛ اما برای خود سازمان منظم و دادگاه های مخصوصی داشتند... در قلمرو مسلمین، موقعیت تازه ای برای عالم یهود به وجود آمد و امور معنوی و مادی یهود بسط و توسعه یافت... (۱)

گرچه آیین بت پرستی بر بیشتراعراب غلبه داشت و تا اعماق جزیره العرب رواج پیدا کرده بود، آشنایی و معاشرت اعراب با پیروان این ادیان، نقش بسزایی در انتقال فرهنگ اهل کتاب به اعراب ایفا کرد.

کوچ یهودیان، از سال ۷۰ میلادی به علت فرار از شکنجه و آزار و اذیت تیتوس رومی، پیش از ظهور اسلام روی داد و جماعتی از یهودیان ساکن اور شلیم، به سوی بابل در مشرق روی آوردند و جماعتی دیگر به ممالک عرب در جنوب هجرت کردند و بعضی دیگر در ممالک اطراف سواحل مدیترانه، در شام و آسیای صغیر و ایتالیا و مصر وشمال آفریقا حتی اسپانیا متفرق شدند. (۲)

سرزمین یمن، سرزمین مأنوس یهودیان بود که آنان در عهد حضرت سلیمان علیه السلام برای امر بازرگانی به آن جا کوچ کردند. (۳) دو شهر مهم عربستان، یکی مکه و دیگری مدینه (یثرب) بود. در اوایل قرن هفتم میلادی، مکه حدود بیست یا بیست و پنج هزار نفر جمعیت داشته. اهالی آن را بیشتر،اعراب بدوی تشکیل می دادند. این شهر، آن زمان بیشتر مرکز داد و ستد بود و جایگاه کعبه، معبدی کوچک بود که در آن، حجرالاسود قرار داشت. «این معبد، مرکز مذهبی و زیارتگاه زائران عرب مدینه یا یثرب بود که آن زمان، شهر کوچک تری بود که بنا بر روایات قدیم، گفته می شد به وسیله مهاجران یهودی که از یمن آمده بودند، بنا شده بود و تا سال ۵۲۵ م، شاهزاد گانی که آن را اداره می کردند، پیرو دیانت حضرت موسی علیه السلام بودند». (۴) فی الواقع،

۱- ژیلبرت ولیبی، کلاپرمن، تاریخ قوم یهود، ج ۲، ص ۲۶۳-۲۶۶.
۲- جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۵۵.
۳- عبدالحسین المغنیه، اسرائیلیات القرآن، ص ۴۲.
۴- با توجه به کلام ابا ابّان، دید گاه یهودیان به معبد مکه، یعنی کعبه و گزارش وی که نوعی از اسرائیلیات است معلوم می شود، که قابل توجه خوانند گان محترم می باشد.

مدت ها بعد از سال ۵۲۵ م یهودی های شمال غربی عربستان، تشکیلات مجهز و گسترده ای داشتند. شهرها و واحه های بسیاری دربست مخصوص کلیمی ها و در دست ایشان بود. گفته می شود اولین کسانی که درخت خرما را به سرزمین عربستان آوردند، کلیمی ها بوده اند و همین ها بودند که تجارت پر سود خرید و فروش این میوه را به دست گرفته، منافع زیادی از این طریق حاصل می کردند. معاشرت و رفت و آمد با همسایگان عرب، به تدریج بسیاری ازاعراب را به طرف ایشان کشید و آنان دیانت موسوی را قبول کردند و رابطه طرفین صمیمانه شد. (۱) عده ای از محققان اسلامی. بر این عقیده اند که یهودیان، با آگاهی از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این منطقه به آن جا کوچ کردند؛ زیرا در کتاب های خود خوانده بودند که علائم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محل ظهور وی چگونه است. (۲)

آری؛ یهودیان پس از ظهور دین اسلام، روی موافق به آن نشان دادند و حتی عده ای از دانشمندان یهود به آیین اسلام گرویدند؛ مانند عبدالله بن سلام، کعب الاحبار و دیگر کسانی که به فرهنگ گسترده یهودی آشنا بودند، اما سرانجام دیدگاه منافقانه خویش را آشکار کردند. قرآن کریم نیز مطالب بسیاری درباره آنان و اعمالشان در قبال دین خود و اسلام و مسلمان واقعی آورده است؛ مانند آیات سوره های «المنافقون» و«البقره».

قرآن کریم، به برخی عقاید انحرافی وشرک آمیز یهود و نصارا، نظیر تثلیث، فرزند خدا بودن مسیح علیه السلام و عزیر علیه السلام و اعتقاد به کشته شدن مسیح و . . تصریح یا اشاره می کند. چگونگی راهیابی چنین مطالبی به آیین پاک موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام جای پای افرادی خرافه نگار را بر ما روشن می سازد؛ لذا باید منشأ چنین مطالبی را یافت و نتایج آن را بررسی کرد.

تاثیر یهود بر اعراب

یکی از دلایل مهم تأثیر یهود بر اعراب، اشتراکات دینی دو آیین اسلام و یهود است که آن دو را در ریشه به هم پیوند داده است. در قرآن کریم، داستان های انبیا به صورت مختصر بوده و مانند تورات، بسط نیافته اند؛ ولی این اشتراکات، نشان از اصیل بودن مطالب در این دو کتاب آسمانی است؛ لکن تورات فعلی، مخلوطی از حقیقت دین موسی علیه السلام همراه نوشتارهای محرفان این کتاب است؛ لذا یکی از امور مسأله ساز در تفاسیر اسلامی، از این نقطه سرچشمه گرفته و زیان آن، متوجه مسلمانان خوش باور شده است.

آنچه زمینه انباشته شدن روایات اسرائیلی در تفاسیر را فراهم آورده است،

۱- ابا، ابّان، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص ۱۷۲.

۲- حسن، الباش، القرآن و التوراه أین یتفقان و أین یفترقان؟، ص ۱۸۱.

هماهنگی و اشتراک قرآن با تورات و انجیل در بیان برخی موضوعات و نیز به این دلیل است که قرآن مسائل را -بر خلاف تورات و انجیل- با ایجاز و اختصار بازگو می کند،(۱) این مطالب، توسط مسلمانانی که به ظاهر، طالب شنیدن مطالب دقیق تری از قصّه های قرآنی بودند، جمع آوری شد؛ لذا نزد یهودیان تازه مسلمان رفته و شرح و تفصیل آن داستان ها را می شنیدند و آن ها را به آیات قرآنی ضمیمه می کردند.

یهودیان، هم چون اکثر اعراب بادیه نشین بوده و از این گونه مسائل، جز آنچه عامه اهل کتاب می دانند. با خبر نبودند. بیشتر پیروان تورات را حمیریانی تشکیل می دادند که به دین یهودی گرویده بودند و چون اسلام آوردند، بر همان معلوماتی که داشتند و وابستگی آن ها به احکام شرعی که رعایت احتیاط در مورد آن ها ضروری نیست، باقی بودند؛ مانند اخبار آغاز خلقت و آنچه به پیشگویی ها و ملاحم مربوط بود و نیز نظایر آن ها. (۲)

میان مسلمانان، کسی که بیش از دیگران به این امر توجه داشته، ابن عباس بوده است. درباره او دو نظر می باشد: یکی این که او در چهار چوب محدودی به اهل کتاب رجوع می کرده است؛ مثلاً در اموری که قرآن متعرض آن نشده و در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به دلیل عدم نیاز به آن یا کم فایده بودنش، مطرح نگردیده است؛ مانند رنگ سگ اصحاب کهف، عضو گاوی که بنی اسرائیل مأمور شدند بر مقتول بزنند، طول و عرض کشتی نوح و نوع چوب آن، نام کودکی که خضر کشت یا نام پرندگانی که به در خواست حضرت ابراهیم علیه السلام زنده شدند و... اموری که راهی برای شناخت صحیح آن ها وجود ندارد که برای آشنایی با این گونه موارد، مراجعه به اهل کتاب رواست. علّت آن که ابن عباس به سراغ اهل کتاب می رفت و از آنان، مطلب می آموخت، آن بود که بیشتر مواردی که در قرآن، سربسته آمده، کتاب های عهد عتیق و جدید، به تفصیل، به آن پرداخته است. البته ابن عباس در محدوده ای اندک که کتاب هایشان با قرآن همراه و گواه صدق آن بود، به آن ها مراجعه می کرد. او در موارد دیگر که با قرآن در تنافی و با شریعت اسلام در تضاد بود، هرگز به آنان رجوع نمی کرد و از آنان سخنی نمی پذیرفت هم چنین ابن عباس و دیگر صحابه در اموری که به اعتقادات و اصول دین وفروع آن ربطی نداشت، مانند قصص قرآن یا اخبار امت های پیشین، از دانشمندان یهودی که اسلام

۱- محمّد حسین، الذهبی، التفسیروالمفسرون، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ابا، ابّان، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص۱۷۶.
۲- عبدالرحمن، ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص ۳۴۸؛ محمود ابوریه، أضوا علی السّنه المحمّدیه أو دفاع عن الحدیث . ص ۱۴۶ ؛ عبدالرحمن رب یع محمّد، آمال، الاسرائیلیات فی تفسیر، ص ۴۹.

آورده بودند، پرسش هایی می کردند. (۱) نقد وبررسی مطالب آموخته شده از اهل کتاب توسط عده زیادی از دانشمندان مذهبی و مستشرقان انجام شده است. آیت الله معرفت، پس ازمطالعه گفتارها و نوشتارهای گوناگون ایشان می فرماید:

جای بسی تأسف است نویسندگان نقّادی چون احمد امین مصری و محمدحسین ذهبی با دروغ هایی که ساخته خیالات و خارج از حوزه اسلام است، این گونه فریفته شوند. مستشرقان، هر چه می خواهند می گویند؛ مسلمانان چرا باید دنباله رو آنان باشند و درخیال پردازی هایشان با آنان هم سو باشند؟ شکّی نیست اصحاب هوشیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - چون ابن عباس- همواره از مراجعه به اهل کتاب بر حذر بودند و افسانه ها و خیالات ساخته آنان را ناچیز و بی مقدار می شمردند. اسرائیلیات، پس از عصر صحابه و در دوران سلطه امویان، به درون حوزه اسلام راه یافت؛ زیرا آنان –به منظور نشر فساد در زمین و فراگیر ساختن آن- به شدت به یهودیان خوار و بی مقدار که به ظاهر مسلمان شده بودند، نیاز داشتند. (۲)

در قلمرو مسلمین، موقعیت تازه ای برای یهود به وجود آمد و امور معنوی و مادّی یهود بسط و توسعه یافت. اغلب ایرانیان، در اثر نفوذ مسیحیت و فشار اسلام، دست از آیین خودشسته و به مذهب تازه پیوسته بودند؛ ولی یهودی ها، نه فقط ایمان خود را از دست ندادند؛ بلکه فتوحات تازه مسلمین در شرق و غرب فرصتی مناسب به دست جامعه یهود داد، تا در متصرفات اسلامی قدرتی فوق العاده و غیر قابل توصیف به دست آورند. (۳)

علاقه اعراب به سخنان یهودیان تازه مسلمان

عرب جاهلی ازمعارف عقلی بی بهره و مهم ترین مشغله وی، منازعات قبیله ای و انتقامجویی و جنگ و جدال دائم بوده و برای تأملات عقیدتی و دینی فرصتی نداشت. مظهر عقل وی، شعر و لغت و امثال و حکایات بود. دانش اعراب به علم انساب (علمی است مشتمل بر دانستن انساب عرب و دقایق تاریخی آن و جنگ های عصر جاهلیت و اشعار شاعران آن) یا شناخت اوضاع جوی منحصر بود.

آن ها به خرافات، علوم کهانت، قیافه شناسی، عیافه (پیشگویی هایی که به پرواز و آواز خاص پرندگان مستند بود) بسیار می پرداختند. عدم برخورداری عرب جاهلی از پشتوانه

۱- محمّد هادی، معرفت، تفسیر و مفسران. ج ۱، ص ۲۳۵و۲۳۶.

۲- محمّد هادی، معرفت، تفسیر و مفسران. ج ۱، ص ۲۳۹.

۳- ابا، ابّان، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص ۱۷۷.

فرهنگی، نقش بسزائی در تذلّل آن ها مقابل اهل کتاب که از منزلت علمی خاصی نزد اعراب برخوردار بودند، ایفا می کرد. اهل کتاب، به سبب برخورداری ازمیراث دینی و فرهنگی و آگاهی ازداستان های انبیا و سرگذشت پادشاهان و داستان های شگفت انگیز درباره آفرینش عالم و مانند آن و به علّت برخورداری از یک شریعت دینی و کتاب هایی چند که آن را به خدا و پیامبران نسبت می دادند، همواره بر مشرکان عرب جاهلی، مباهات می کردند. از جمله عواملی که به قبول وجاهت فرهنگی مورد ادعای یهود، کمک می کرد و به آنان نوعی تشخص می بخشید، نوید آنان به ظهور پیامبری جدید بود که آنان، صفاتش را در کتبی که به آنها دسترسی داشتند، یافته بودند و آن را برای اعراب حکایت می کردند. (۱)

فرهنگ اعراب بادیه نشین

در عصری که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در شبه جزیره عربستان دعوت خود را آشکارکرد، هیچ سرزمینی، استعداد رشد و پرورش چنین دینی را نداشت و مردمی مانند عرب، آماده پذیرفتن این دین نبودند. ساکنان دشت های پهناور و خشک عربستان، به سبب وضعیت آب و هوای شبه جزیره، به ناچار خانه به دوش بوده اند و دنبال مانده ای آب باران یا بوته های بی دوام علف، باید از نقطه ای به نقطه دیگر می رفتند. پیدا است در چنین احوالی، تمدن به معنای واقعی آن، پدید نخواهد آمد و از مظاهر زندگی اجتماعی، نشانی نخواهد بود. مردم این سرزمین، از یک سو سادگی و ساده دلی واز سوی دیگر، فراخ همتی داشتند؛ گشادگی خاطر و بذل و بخشش فراوان از یک سو و سرسختی و بی رحمی از سوی دیگر.

آنان، در عین حال، مردمی به شعر و شاعری علاقه مند بودند و درحجاز، مکه، مدینه، نقطه اتصال تجارت هند و مصر و شام به شمار می رفتند. بازارهای مکه که بعضی موسمی و بعضی همیشگی برپا می شد، انبارهای پر از کالا، رفت و آمد مسافران و خریداران و فروشندگان، به این شهرها جنب و جوش و رونق می داد. بازار عکّاظ و حضور شاعران در این بازار، نشانه آن است که مردم این شهرها، زندگی مرفه تری داشته اند. از سویی خدمت خانه خدا (کعبه) و پذیرایی از زائران آن، مخصوص آنان بود و از این راه، درآمد سرشاری داشتند. برخورداری از نعمت و سود بازرگانی، آنان را به تن آسایی و راحت جویی و استثمار مردم ناتوان، وا می داشت. لازمه چنین زندگانی ای، وجود غلامان و کنیزان بود، تا در خدمت آنان باشند. حرص، مال اندوزی، فشار طبقه کارفرما را بر کارگر بیشتر می کرد. در چنین محیطی، دین، تا حدی موجب تخفیف ستم افراد قوی به ضعیف می شود؛ اما در جزیره العرب، دین به صورت ابزاری

۱- حسین مصطفی، الاسرائیلیات فی التراث الاسلامی، ص ۸۷.

برنده در دست سرمایه داران بود و به مفهوم مقدّس آن، آن جا وجود نداشت. (۱)

در حدیث موثق، بلکه صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است:

پیوسته فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام والیان خانه کعبه بودند و برای مردم، امر حج و امور دین را به پا می داشتند و بزرگی را از بزرگ میراث می بردند، تا آن که زمان (عدنان بن ادد) شد. پس دل های ایشان سنگین شد و فساد میان ایشان، به هم رسید. بدعت ها در خود نهادند و بعضی از ایشان بعضی را از حرم بیرون کردند. بعضی برای طلب معاش و تحصیل مال و بعضی از بیم قتال و جدال، متفرق شدند و بسیار از ملّت حنیفه ابراهیم علیه السلام بین ایشان مانده بود، مانند حرمت مادر و دختر و سایر آنچه حق تعالی در قرآن حرام نموده است؛ مگر حلیله ی پدر و دختر خواهر و جمع میان دو خواهر که اینها را حلال می دانسته اند و اعتقاد به حج و تلبیه و غسل جنابت داشتند ولیکن در حج و تلبیه بدعتها احداث کرده بودند و بت پرستی و کلمه شرک را به آنها ضم کرده بودند، و حضرت موسی علیه السلام در ما بین زمان اسماعیل و عدنان مبعوث گردید. " (۲)

موضع کینه توزانه یهودیان نسبت به اسلام

یهودیان با توجه به عدم برآورده شدن آرزوهایشان در زمینه بعثت پیامبری از خاندان اسحاق دست به برملا کردن نیّات پنهانی نسبت به اسلام و پیامبر و مسلمانان زدند و توطئه های خود را یکی پس از دیگری به کار بستند تا بتوانند کینه شعله ور گشته خویش را خاموش نمایند. این دسیسه ها عبارت بودند از:

۱. القای انواع شبهه ها در میان مسلمانان برای دلسرد نمودن ایشان.

۲. مناظره ها و مشاجره های علمی علمای یهود با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جهت امید واهی غلبه کردن ایشان برپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۳. محاصره اقتصادی مسلمانان

۴. شعله ور ساختن کینه های دیرینه جاری پیش از اسلام در میان قبایل عرب

۵. مساعدت دشمنان اسلام

۱- محمّد جواد، مولوی نیا، تاریخ انبیا از خلقت آدم تا رحلت خاتم، ص ۴۱۹و ۴۲۰؛ محمّد حسین، الذهبی، الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص ۲۲.

۲- المجلسی، محمّد باقر . حیوه القلوب، تار یخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مکه، ج ۳، ص ۹۸؛ الکلینی، محمّد بن یعقوب، اصول کافی، جلد ۴، ص ۲۱۰.

۶. طعنه ها و نیش های گزنده به موضع گیریهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

۷. به راه اندازی جنگهای خونبار

۸. توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (۱)

محورهای دیدگاه قرآن کریم درباره اهل کتاب

محورهای دیدگاه قرآن کریم درباره اهل کتاب(۲)

۱. پذیرفتن و تصدیق تورات و انجیل توسط قرآن کریم.

الف. هر دو کتاب را منبع نور و هدایت و ارشاد و احکام فقهی الهی می داند. (۳)

ب. ایمان به قرآن را ایمان به تورات و انجیل اعلام می کند. (۴)

۲. تصریح قرآن به این که اهل کتاب، به تحریف تورات و انجیل اقدام کرده اند و این تحریف، بر دو گونه بوده است:

الف. تحریف لفظی: دگرگون سازی قسمت هایی از تورات و انجیل.

ب. تحریف معنوی: تفسیر و تأویل انحرافی ازتورات و انجیل.

۳. قرآن کریم، عقاید اهل کتاب را تکذیب و تخطئه کرده است. (۵)

۴. از نظر قرآن کریم، حسادت، انگیزه اقدامات اهل کتاب بر ضد مسلمین است. (۶)

۵. از نظر قرآن کریم، اهل کتاب در مقام مبارزه با اسلام، در ابعاد مختلف تبلیغاتی(۷) - اقتصادی(۸) -و مبارزه طلبی هستند. (۹)

۶. اشاره قرآن کریم به درگیری های اهل کتاب با پیامبران بنی اسرائیل.

۷. قرآن کریم، اهل کتاب را از یک قماش نمی داند و در مجموع، مسیحی ها را انعطاف پذیرتر از یهودی ها می داند و یهودیان را دارای روحیه تکبر و کینه ورزی معرفی می کند. (۱۰)

۸. قرآن با تأکید از مسلمانان می خواهد از پذیرش ولایت یهود و نصارا در سرزمین خود

۱- قاسمی، حمید محمّد. اسرا ئیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۵۷-۵۹.

۲- معارف، مجید. نوار درس بررسی نظرات و آراء مستشرقین دربار ه قرآن کریم (نوار درسی شماره ۲)، دانشکده اصول الد ّین، سال ۱۳۸۲.

۳- بقره، ما ئده، آل عمران.

۴- بقره، ۴.

۵- آل عمران، ۹۰؛ نساء، ۴۶.

۶- آل عمران، ۱۱۹، بقره، ۹۷و۹۸و۱۰۹و۱۴۶.

۷- آل عمران، ۷۲.

۸- آل عمران، ۷۵.

۹- نساء، ۵۱، حشر، ۱۱.

۱۰- مائده، ۸۲؛ آل عمران، ۱۱۳.

اجتناب کنند. (۱) آری؛ قرآن کریم، آیات بسیاری درباره به یهودیان و برخورد آن ها با دین خود و اسلام دارد که به طور اختصار، می توان از مواضع انتقادی قرآن کریم برابر رفتارهای زشت و ناهنجار یهود، به ذکر این مطالب بسنده کرد:(۲)

۱. سست عهدی و پیمان شکنی یهود (بقره،۸۳؛ نساء،۱۵۵؛ مائده، ۱و۱۳؛ انفال، ۵۵و۵۸).

۲. تحریف و تغییر کلام الهی (بقره، ۷۵و۷۹؛ نساء، ۴۶؛ مائده، ۱۳و۴۱؛ آل عمران ۷۸).

۳. کتمان کردن و پوشاندن حق (البقره، ۱۴۶؛ آل عمران ۱۸۷).

۴. گرایش به شرک (آل عمران، ۶۴ و ۶۷).

۵. رشوه گرفتن و حرام خواری (مائده،۴۲).

۶. ربا خواری (نساء،۱۶۱).

۷. دروغ بستن به خدا (بقره،۷۹؛ آل عمران،۷۸).

۸. قساوت و سنگدلی یهود (مائده، ۱۳).

۹. کشتار انبیا به دست یهود (بقره،۹۱؛ المائده،۷۰).

۱۰. گوساله پرستی بنی اسرائیل (بقره،۹۲).

۱۱. روحیه تفرقه افکنی یهود (بقره، ۱۰۹؛ آل عمران،۶۹و۷۱).

۱۲. ترس و زبونی و نداشتن روحیه جهاد (مائده،۲۱تا۲۶).

۱- مائده، ۵۱و ۵۲.

۲- حم ید، قاسمی، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیا در تفاسیر قرآن، ص ۵۵و۵۶.

فصل ۲: معروف ترین افراد در ترویج اسرائیلیات

اشاره

ص:۴۳

عبدالله بن سلام

او، ابوالحارث الاسرائیلی است که پس از هجرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد. او از احبار و دانشمندان یهود بوده است و چنان که از ابوهریره و انس بن مالك و... وهب بن منبه(۱) اسرائیلی نقل شده، از داناترین افراد زمان خویش بوده است. در سال ۴۰ق وفات یافت. (۲) البته بیشتر محقّقان اسلامی تاریخ وفات او را سال ۴۳ ق نقل کرده اند. (۳) وی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ای پیامبر خدا! یهودیان، گروهی عیب جو و اهل بهتان و افترا هستند. مسلّماً اگر از اسلام آوردن من آگاهی یابند، هر چه بخواهند به من نسبت خواهند داد. کسی را به سوی ایشان روانه کن و درباره من از آنان بپرس؛ پیش از آن که بدانند من مسلمان شده ام». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: «ای یهودیان! وای بر شما! از خدا بترسید. به خدا سوگند! جز خدای یگانه خدایی نیست. بدانید من فرستاده بر حق خدایم و به حق، بر شما برگزیده شده ام. از شما می خواهم مسلمان شوید و ایمان آورید». آنان گفتند: «چگونه بدانیم پیامبر خدایی؟ «حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عبدالله بن سلام که میان شماست، چگونه مردی است؟» گفتند: «او، آگاه ترین ما و سرور ما وفرزند آگاه ترین ما و سرور ما است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا نمی دانید به آیین اسلام گرویده است؟» گفتند: «ممکن نیست او مسلمان شده باشد». آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابن سلام! برخیز و اسلام خود را برآنان آشکار ساز». ابن سلام به آنان گفت: «ای یهودیان! از خدا

۱- درباره وهب بن منبه، اعتقاد بر آن است که وی کتاب المبتدأ را با عنوان «اسرائیلیات» نوشته است. البته هیچ دلیلی بر درستی این عقیده وجود ندارد و شاید بتوان پذیرفت که نویسندگانی نظیر ابن هشام [م: ۸۳۳م، ۲۱۸ق] از آن اقتباس کرده باشند. این مطلب، برگرفته از دائره المعارف انگلیسی باآدرس زیر است: Israiliat in The Encyclopedia of Islam,vol ۴,p۲۱۱.

۲- محمود، ابوریّه، اضواء علی السنّه المحمّدیّه، ص ۱۵.

۳- محمّد عبدالرحمن ربیع، الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری، ص ۴۵.

بترسید. به جز خدای یکتا، خدایی نیست. بدانید محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبرخدا و برحق است». آنان گفتند: «دروغ می گویی». بدین ترتیب، یهودیان، برابرگفته های ابن سلام تسلیم نشده، او را دروغگو نامیدند. (۱) بخاری در باب مناقب از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرد که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت: «نشنیدم رسول خدا کسی از اهل زمین را اهل بهشت بداند مگر عبدالله بن سلام که این آیه در شأن وی نازل شده است. (۲)

قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِن كانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ كفَرْتم بِهِ وَ شهِدَ شاهِدٌ مِّن بَنى إِسرءِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَئَامَنَ وَ استَكبرْتمْ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الظلِمِينَ (۳)

بگو: «به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید؛ در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید، [چه کسی گمراه تر از شما خواهد بود]؟ خداوند، گروه ستمگر را هدایت نمی کند.

درباره شأن نزول این آیه، احادیث بسیاری در منابع اهل سنت و شیعه آمده است. در حدیثی آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه بعضی از یارانش در مدینه، در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه معبد آن ها شد. آن ها از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناخشنود بودند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای جمعیت یهود! دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که بر وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواهی دهند، تا خداوند، غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد». آن ها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این مطلب را تکرار کرد و در هر سه بار، همه سکوت کردند. سپس فرمود: «شما از بیان حق، سر باز زدید؛ ولی به خدا سوگند! حاشر و عاقب [القابی که در تورات برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود] من هستم؛ خواه ایمان بیاورید یا تکذیبم کنید». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گشت؛ اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت سر او آمد و گفت: «ای محمد! بایست». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد. آن مرد، رو به جمعیت یهود کرد و گفت: «مرا چگونه آدمی می دانید؟» گفتند: «به خدا سوگند! ما میان خود، مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت به کتاب آسمانی خود نداریم». آن یهودی گفت: «من، خدا را گواه می گیرم که او، همان پیامبری است که درتورات و انجیل آمده است». یهود، هنگامی که چنین دیدند، گفتند: «دروغ می گویی» و کلمات بدی نثار او کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما دروغ می گویید. انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد»

۱- شمس الدین محمّد بن احمد بن عثمان، الذهبی، سیر اعلام انبلاء، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲- ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، بخاری، صحیح، ج۵، ص ۴۶.

۳- ا حقاف، ۱۰.

این مرد، کسی جز عبدالله بن سلام نبود. در این جا آیه فوق نازل شد. (۱)

اشکالات حدیث از نظر علّامه طباطبایی

۱. علّامه طباطبایی، سیاق آیه –به ویژه جمله «مِّن بَنی إِسرءِیلَ»- را با این معنا که خطاب در آن، متوجه یهود مدینه باشد، سازگار نمی داند. ۲. اشکال دیگری که در روایت هست، این است که در این روایت، کتاب آسمانی انجیل هم از کتب آسمانی یهود به شمار رفته است؛ در حالی که از کتب ایشان نیست و یهود، آن را قبول ندارد. (۲)

طبق حدیث دیگری، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله بن سلام فرمود: «یک شب قرآن و شب دیگر، تورات رابخوان». (۳) ذهبی در ادامه روایت مذکور می نویسد: «این حدیث –اگر صحیح باشد- نشانگر اجازه دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مراجعه به تورات و تدبر در آن است». (۴) علم عبدالله بن سلام در بین صحابه شهرت داشته است؛ هم چنان که بین قوم خودش شهرت داشت. مسلمانان زیادی از او روایت نقل کرده اند وطبری در تاریخش، اقوال زیادی در زمینه های تاریخی و دینی از وی آورده است. او، از جهت ترویج اسرائیلیات نیز نقش بسزایی داشته است. در تفسیر الدرالمنثور از قول نوه عبدالله بن سلام، محمد بن یوسف بن عبدالله روایت شده است که عبدالله بن سلام می گفت: «خداوند، در قرآن، آیه قُلْ کفَی بِاللَّهِ شهِیدَا بَیْنی وَ بَیْنَکمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکتَبِ را درباره من نازل کرده است». (۵) عبدالله بن سلام، از کسانی بود که برای جلب نظر عامه مردم، جعل حدیث می کرد، تا جایگاه اجتماعی نزد عوام به دست آورد. از جعلیات وی، حدیثی است که درباره صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در تورات ساخته بود و آن را بر عوام می خواند، تا به منزلت خود بیافزاید. او برخی اوصاف موجود در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر می شمرد وآن گاه می گفت: «من این اوصاف را درباره وی در

۱- سیوطی، الدر المنثور، این روایت را ابویعلی، ابن جریر، طبرانی و حاکم- وی حدیث را صحیح دانسته - به سندی صحیح از عوف بن مالك اشجعی آمده است. تفسیر المیزان عربی، ج۱۸، ص۱۱۸.

۲- سیّد محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۸و ۱۹۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۳؛ فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۳-۱۲. در بعضی از روایات آمده که این آیه شریف، درباره « ابن یامین »، یکی از علمای یهود نازل شده است که شهادت داد و اسلام آورد و یهود او را تکذیب کرد. اشکال قبل، به این حدیث هم وارد است.

۳- ابوعبدالله شمس الد ین محمّد، ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۷ ؛ محمّد بن احمد بن عثمان، ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۳۸۹.

۴- محمّد بن جریر، طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲.

۵- جلال الدین، سیوطی، الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۹.

تورات یافته ام» و مدعی بود داناترین یهودیان به کتاب های پیشینیان است. احادیثی که از وی نقل شده، بیشتر، دارای سند ضعیف و بی اعتبار است. ازجمله شمس الدین ذهبی حدیثی را که طبق آن، عبدالله بن سلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: «من، هم قرآن و هم تورات را خوانده ام». و حضرت فرمود: «یک شب، قرآن و یک شب، تورات بخوان». دارای سند ضعیف می داند.(۱)

کعب الاحبار

او، کعب بن ماتع بن عمرو بن قیس از آل ذی رعین کنیه اش، ابواسحاق و اصالتش، از یهود یمن است. گفته شده: او جاهلیت را درک کرده و زمان حکومت ابوبکر، اسلام آورده است. هم چنین اسلام او در زمان حکومت عمر و نیز زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. ابن حجر، اسلام آوردن او را در زمان عمر، مشهورتر دانسته که بعد از مسلمان شدن، به مدینه آمده است. وی از لحاظ علمی از مبلغان بزرگ بوده و به او، لقب «کعب الحبر» داده شده است. کعب الاحبار، به فرهنگ یهود واسلام کاملا، آشنا بود است. ابن سعد، در طبقات خود، حکایت می کند: مردی داخل مسجد شد و عامر بن عبدالله بن قیس نزد کتاب هایش نشسته و کعب، بین آن ها، قسمتی از اسفار تورات را می خواند. این، دلالت می کند که کعب -برخلاف مسلمان شدنش- به تورات و تعالیم اسرائیلی رجوع داشته است. (۲)کعب الاحبار، در عهد جاهلیت، از دانشمندان بزرگ یهود در یمن بود. وی ۳۲ سال قبل از هجرت به دنیا آمد و پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام آورد. وی، در زمان عمر، از او اجازه گرفت و عازم شام شد. کعب الاحبار یک سال قبل از مرگ عثمان و در سال ۳۴ق در شهر حمص درگذشت.(۳)

احبار، جمع حبر است که به فتح حاء و کسر آن، به معنای عالم و رئیس دینی است. حبر اعظم در اصطلاح مسیحیان، لقب پاپ است و در اصطلاح یهود، بر رئیس کاهنان اطلاق می شود. (۴)از آن رو به وی، کعب الأحبار می گفتند که همه کتاب های مقدس، نزد او بوده و از بزرگ ترین دانشمندان یهود به شمار می رفته است. (۵)

۱- ابن سعد، طبقات، ج ۱، فصل ۲، ص ۸۷؛ ابن حجر عسقلانی الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۳۲۱ ؛ محمّد بن احمد بن عثمان، الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲- آمال محمّد عبدا لرحمن ربیع، الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری، ص ۴۶.

۳- محمّد بن مکرّم ابن عساکر، (مشهور به ابن منظور) . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۱و۲۲، ص ۱۸۱ ؛ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۴.

۴- صدرالدین البلاغی، فرهنگ قصص قرآن، ص۳۴۹.

۵- مبارک بن محمّد ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۳۲۸، ماده «ح-ب-ر»

درباره گرویدن کعب الاحبار به اسلام، مطالب فراوانی نقل کرده اند؛ از جمله ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد: عباس بن عبدالمطّلب از کعب پرسید: «چه شد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر به آیین اسلام نگرویدی و در زمان عمر مسلمان شدی؟» کعب گفت:«پدرم از تورات مطلبی را برایم نوشت وگفت: «به آن عمل کن» و بر همه کتاب هایش مهر نهاد و به عنوان فرزند، از من پیمان گرفت که مهر آن ها را باز نکنم. هنگامی که اسلام ظهور کرد، گفتم شاید پدرم دانشی را از من پنهان داشته است. پس مهر کتاب ها را باز کردم؛ ناگهان اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وامت او را در آن ها مشاهده کردم و بدین ترتیب، مسلمان شدم. (۱)

کعب الاحبار در آغاز، مورد اطمینان صحابه بود؛ اما پس از مدتی، برخی از آنان با پی بردن به دروغ پردازی و ماهیت یهودی وی، به سخنان او با دیده شک و تردید نگریسته، او را تکذیب کردند. (۲)

طبری می گوید:

چون عمر بن الخطاب، از جابیه به سوی ایلیا باز گشت و به در مسجد نزدیک شد، گفت: «مراقب کعب باشید». در روز بعد، پس از این که عمر نماز صبح را با مردم به جا آورد، بازگشت وگفت: «به نظر تو مصلّی را کجا قرار دهیم؟» کعب گفت: «به سوی صخره [قبله یهودیان]». عمر به او گفت: «ای کعب! به خدا سوگند! تو به آیین یهود، گرایش داری. ما قبله را در صدر مسجد قرار می دهیم. آن گاه که تو کفش هایت را بیرون آوردی، تو را دیدم». کعب گفت: «دوست داشتم قدمم را بر آن گذارم». سپس وقتی عمر به سوی ویرانه ای رفت که رومیان بیت المقدس را آن جا دفن کرده بودند، از پشت سر خود صدای تکبیر شنید چون همیشه از سوء قصد دیگران، نگران بود، پرسید: «این تکبیر چیست؟» به او گفتند: «کعب، تکبیر گفت و مردم نیز به، دنبال آن تکبیر گفتند». عمرگفت: «کعب را نزد من آورید». چون کعب را آوردند، گفت: «ای امیر المؤمنین! کاری که امروز انجام دادی، همان کاری است که پانصد سال قبل، یکی از پیامبران بدان خبر داده است. (۳)روایات متعددی از کعب الاحبار نقل شده است؛ از جمله روایاتی درباره جسمانیت خداوند و رؤیت او. ابونعیم اصفهانی می گوید کعب الاحبار گفته است: خداوند متعال به زمین نگریست و آن گاه به زمین فرمود: «من به قسمتی از

۱- ابن حجر العستقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۵، ص ۶۴۸؛ محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمّدیّه، ص ۱۴۸و۱۴۶.

۲- ابونعیم ا صفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۵، ص۳۹۰و ۳۹۸؛ محمود ابوریّه، اضواء علی السنه المحمدیّه، ص ۱۶۵.

۳- محمّد بن حریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۱۱؛ محمود ابوریّه، اضوا ء السنه المحمدیّه، ص ۱۶۶.

تو قدم می گذارم». آ نگاه کوه ها سر برآوردند و صخره [مرکز بیت المقدس] به خود لرزید و شکوه کرد. خداوند، بر آن قدم گـذاشت و گفت: «این جا، جایگاه من، محل برانگیخته شـدن و جمع شدن مخلوقات من و مکان بهشت و دوزخ من و جایگاه میزانِ من [وسیله سنجش اعمال انسان ها] است و من، مالک و پاداش دهنده روز جزا هستم. »(۱)

ابن ابی الحدید می گوید کعب الاحبار گفته است: «خداوند متعال، کلام و رؤیت خود را میان حضـرت موسـی علیه السـلام و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم کرده است».(۲)

ابو هریره

اشاره

نووی گفته است:«نـام وی، ابوهریره،(۳)عبـدالرحمن بن صـخّر است» و حافظ المغرب ابن عبـدالبر در الاستیعاب گفته در اسـم ابوهریره اختلاف است وکنیه وی، آن قـدر مشـهور است که نام وی از یادها رفته است. در عصـر جاهلیت و اسـلام، درباره نام هیـچ کس به اندازه ابوهریره اختلاف نشده است؛ زیرا نام وی که در خانواده اش بدان خوانده می شد، معلوم نیست. هم چنین دربـاره نام پـدر وی نیز اختلاف زیادی وجود دارد. نووی گفته است. درباره نام ابوهریره و پـدر وی اختلاف است و تا حـدود سی قول نقل شـده است که همگی در کتاب الکنی تألیف حاکم ذکرشده است. ابن حجر نیز در اصابه این مطلب را نقل کرده است. (۴) صـاحب مشـکاه نیز می نویسـد: «در اسـم و نسـب ابـوهریره، میـان مردم اختلـاف بسـیاری صـورت گرفتـه و کنیه او [ابوهریره] بر نـامش غلبه یافته است گویی اسـمی نداشـته و کنیه اش مشـهور شـده است؛ به گونه ای که نام اصـلی وی به بوته فراموشـی سپرده شـده است. وی دلیـل کنیه ابوهریره را این گونه بیان می کنـد که او رمه دار و چوپان بود و گربه ای کوچک داشت. هنگامی که شب می شـد، آن را میان درختی می نهاد و وقتی صـبح می شد، آن را برمی داشت و با آن بازی می کرد. (۵)

ص:۴۹

۱- سـیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۰۵ ؛ ا صـفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۶، ص ۲۰ ؛ علاءالد ین متّقی هندی، کنز العمّال، ج ۲، ص۴۸۸.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۷.

۳- در لغت عرب به گربه نر «هرّ» و به گربه مـادّه «هرّه» گفته شـده است که مصـغر آن «هریره » و به معنای گربه مادّه کوچک است؛ بـد ین ترتیب، ابوهریره یعنی پـدر گربه مـادّه کوچـک به اصـطلاح گربه باز. آذرتاش آذرنوش. فرهنگ معاصـر عربی- فارسی، ص ۷۸۲.

۴- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۷، ص ۱۹۹ به نقل از شیخ المضیره، ص ۴۳.

۵- محمود ابوریه، اضوا ء علی السنه المحمد یه، ص ۱۹۶.

میزان مصاحبت ابوهریره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ابوهریره، سی سال از عمر خود را در زادگاهش، یمن سپری کرد. وی، آن هنگام، از علم و بصیرت بهره نداشت؛ یتیمی بود که در دوران زندگی اش با فقر، دست و پنجه نرم می کرد و برای گذران معاش روزمره اش، به خدمت زن و مرد آن دیار در می آمد. وی، پس از فتح خیبر (سال هفتم هجری)اسلام آورد. ابن سعد در طّبقات الکبری در این باره گفته است: قبیله دومی که ابوهریره از میان ایشان بود، به خیبر، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و به ناچار او نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. زمانی که وی اسلام آورد، به تنگدستان صفّه(۱)پیوست. بخاری و مسلم نقل کرده اند وی هر روز در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا در منزل یکی از صحابه غذا می خورد، تا جایی که بعضی از صحابه، از وی بیزاری می جستند. ابوهریره به شیخ المضیره ملقّب بود و این، لقب به دلیل عنایات و توجهات علما و نویسندگان و شعرا به وی بود که شیرینی ها و طعام های خوبی هم چون مضیره(۲) برایش می فرستادند از آن جا که ابوهریره به این غذا علاقه بسیار داشت، او را شیخ المضیره می خواندند. (۳)

مدت مصاحبت ابوهریره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفاوت نقل شده است. بخاری بنا بر حدیثی، مدت آن را سه سال و مرحوم علّامه شیخ محمود ابوریّه، مدت آن را یک سال و نه ماه دانسته است.(۴) مجموع احادیثی که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده، بالغ بر ۵۳۷۴ حدیث است که با توجه به کوتاهی مدت مصاحبت وی بارسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در صحت آن ها تردید شده است. (۵) این کثرت در حدیث او، اعتراض برخی صحابه را برانگیخته؛ است ولی از آن جا که اصحاب حدیث به طور کلی، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را عادل پنداشته اند، در صدد نقد و بررسی صحت وسقم این احادیث برنیامده اند. ابوهریره از سوی صحابه ای چون عاشیه و عمر، به دلیل افراط در نقل حدیث، مورد طعن و سرزنش قرار گرفته و متهم به کذب و حتی تهدید به تبعید شد. (۶) ابن عساکر، از سائب بن یزید روایت کرده است که از عمر بن خطاب شنیدم که به ابوهریره می گفت: «یا از

۱- « صفّه » سا یه بانی در انتهای مسجد النبی در ناحیه شمالی آن بوده است که مردم فق یری که برای ا یشان منزل و عشائری نبود آن جا می خوابیدند.

۲- « مضیره »گوشتی است که آن را با دوغ و گاه نیز با شیر تازه مخلوط کرده، می زنند، سپس به آن، ادویه و چیزهای دیگر که به طعم خوش آن می افزاید، اضافه می کنند.(محمود ابوریه، شیخ المضیره، ص ۵۵).

۳- محمود ابوریه، شیخ المضیره، ص ۲۰۷و۲۰۸.

۴- محمود ابوریه، شیخ المضیره، ص ۶۳و۶۸

۵- کاظم موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۳۹۸.

۶- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۰۳و۲۰۴.

نقل حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر می داری یا تو را به سرزمین دوری تبعید می کنم. "(۱) عالمان حدیث گفته اند: ابوهریره از مدلّسین(۲)حدیث بوده است. وهمان گونه که می دانیم، تدلیس(۳) انواع بسیاری دارد و علمای حدیث، از آن کراهت داشته و گفته اند: «التدلیس اخو الکذب؛ (تدلیس، برادر دروغ است). (۴)

میزان اعتبار احادیث ابوهریره و تأثیر کعب الاحبار بر وی

کعب الاحبار، دانشمند بزرگ یهود، احادیث بسیاری نقل می کرد و با تکیه بر آن احادیث، افراد را به خود جذب می نمود. ابوهریره نیز از این قاعده مستثنا نبود او برای کسب دانش، به سوی کعب شتافت. وی نیز از او استقبال کرد و هر دو، روایات بسیاری را که مخلوطی از جعلیات و حدسیات و واقعیات بود، به مردم زمان خود، تحویل می دادند. (۵) در کتب روایی و تفسیری، مواردی وجود دارد که نشانگر آن است که آنچه ابوهریره از کعب الاحبار فرا می گرفته، در قالب احادیث و بی پروا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می داده است. در جای جای تفسیر ابن کثیر به نمونه های فراوانی از تأثیرپذیری ابوهریره از کعب الاحبار اشاره شده است. (۶) برای مثال، آن جا که بزّاز از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر فرمود: «خورشید و ماه، در روز قیامت، دو گاو نر پی شده در جهنم هستند»، یکی از حاضران به ابوهریره گفت: «مگر خورشید و ماه چه گناهی کرده اند؟» ابوهریره پاسخ داد: «من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تو روایت می کنم و تو می گویی خورشید وماه چه گناهی کرده اند؟(۷)

ص:۵۱

۱- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۰۱.

۲- مدلّس، حدیثی است که درباره آن، عملی انجام شود که باعث بی اعتباری روا یت گردد؛ ولی در واقع، حد یث، دارای این خصوصیّت نباشد. این کلمه، از مادّه تدلیس به معنای تخلیط و خدعه اخذ شده است.

۳- تدلیس، گاهی از جهت سند و زمانی از جهت مشایخ حدیث است. قسم اول چنان است که محدّث، هنگام نقل روا یت وانمود کند خود حدیث را از وی شن ی ده است؛ در صورتی که یا وی را ملاقات نموده؛ ولی حدیث را از او نشنیده است یا اگر چه با وی معاصر بوده؛ ولی اصولا وی را ملاقات نکرده است. دوم آن که از سلسله سند، کسی راکه ضع یف است اسقاط نما ی د تا حدیث را در شمار احاد یث مقبول درآورد یا این که نام مشهور شیخ حدیث را نیاورده و به کنیه یا لقب غیر مشهورش حدیث را از او نقل کند.

۴- کاظم مدیر شانه چی، علم الحدیث و درایه الحدیث، ص ۸۵-۸۶.

۵- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۸۹و۹۰.

۶- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص۲۰۷و ۲۱۰ .

۷- برای اطلاع بیشتر ر.ک: اسماعیل بن عمر ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۷۵، نیز بنگرید به: محمود ابوریه، أضواء علی السنّه المحمّدیه، ص ۲۰۷و۲۰۸.

علمای حدیث، در باب روایت صحابه از تابعین یا روایت اکابر از اصاغر، یادآور شده اند که ابوهریره و معاویه و انس و غیره از کعب الاحبار یهودی روایت کرده انـد؛ او از روی خدعه به ظاهر اسـلام آورده بود؛ ولی قلب او بر یهودیت گواهی می داد. به نظر می رسـد ابوهریره بیشـتر از صـحابه دیگر فریب کعب الاحبـار را خورده است و به او اطمینـان کرده، از او روایت نموده است. بیـان زیرکـانه کعب الاحبـار، ابوهریره ساده را جـذب خود کرد و هر خرافاتی که می خواست وارد دین اسـلام کنـد، به دست ابوهریره و در قالب احادیث وارد می کرد و به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نسـبت می داد. او برای این هدف از اسلوب ها وروش های ویژه ای استفاده می کرد؛ همان گونه که ذهبی در طبقات الحفاظ، درترجمه«ابوهریره» گفته است:

احدی را چون ابوهریره ندیدم که تورات نخوانده باشد؛ اما به آنچه در تورات است، واقف باشد.

با توجه به میزان حیله و مکر این کاهن (کعب الاحبار) در قبال ابوهریره، می توان به ساده لوحی ابوهریره پی برد؛ چرا که کجا ابـوهریره آنچـه در تـورات بـوده اسـت، می دانسـته؛ در حـالی که آن را نمی شـناخت و اگر می شـناخت، نمی تـوانست آن را بخوانـد؛ زیرا زبـان آن عبری بود؛ در حالی که او حتی قادر به خوانـدن زبان عربی نبود؛ چون امی بود و نه می خوانـد و نه می نوشت.

نمونه ای چند از احادیث ابوهریره

حدیث اول: ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به درستی که شکم هر کس از شما را از چرک و خـون پر کننـد؛ بهـتر اسـت از پر شـدن به واسـطه شـعر». (۱) ابوریّه می گویـد: «کسانی هسـتند که ندانسـته قول ابوهریره را اتّخاذ کرده و این مطلب را دلیلی بر اکراه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم از شعر، دانسته اند و آن را بین مسلمانان و غیر مسـلمانان پخش کرده اند. هم زمان با آن، من [ابوریّه] احادیثی یافتم که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به شعر گوش می داد و آن را مـدح می کرد و در ازای آن، پـاداش می داد. ابیّ بن کعب روایت کرده است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «شـعر، حکمت است». هم چنین بخـاری در الاـدب المفرد و ابی داود و ترمـذی و ابن مـاجه نقـل کرده انـد: «همانا شعر، حکمت است» و به شعر ابن ابی الصلت استشهاد می کند. (۲)

حدیث دوم: بخاری و مسـلم در حدیثی به نقل از ابوهریره آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ملک الموت علیه السـلام برای قبض روح به سوی موسی علیه السـلام فرسـتاده شد. موسـی علیه السـلام ملک الموت علیه السـلام را سخت کتک زد و مشتی بر چشمان او کوفت که باعث کوری ملک الموت شد. ملک الموت علیه السلام به

۱- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۱۰.

۲- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۱۰و۲۱۱.

سوی پروردگارش بازگشت و گفت: «مرا به سوی بنده ای فرستاده ای که مرگ را نمی پذیرد» پس خداوند، به او دو چشمش را بازگردانده و فرمود: «نزد موسی علیه السلام باز گرد و به او بگو: دستش را بر پشت گاوی قرار دهد؛ آن مقدار از موی گاو که دستش آن را پوشانده است، نشانگر مقدار عمر او است». ملک الموت علیه السلام گفت: بلی پروردگارا! پس از آن چیست؟» خداوند فرمود: «سپس مرگ». ملک الموت علیه السلام از خداوند خواست او را به زمین مقدس شنزار سنگی نزدیک سازد». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر آن جا بودم، به شما قبر او را می نمایاندم که نزدیک تپه شنی سرخ است». (۱)

در روایت مسلم آمده است:پس موسی علیه السلام به چشمان ملک الموت علیه السلام ضربه زد و سپس آن ها را درآورد. در تاریخ طبری نیز از ابوهریره آمده است که ملک الموت علیه السلام آشکارا نزد مردم می آمد، تا این که موسی علیه السلام چشمان او را درآورد. بعد از این حادثه، ملک الموت علیه السلام مخفیانه نزد مردم می آمد. این حدیث، از اسرائیلیات است. (۲)

حدیث سوم: در حدیث دیگری مسلم و بخاری از ابوهریره نقل کرده اند که خداوند، آدم علیه السلام را به صورت خودش آفریده است. این سخن، در شماره ۲۷ از باب اوّل سفر پیدایش تورات - عهد قدیم - هم آمده که عین عبارت آن، چنین است: «پس خدا، آدم علیه السلام را به صورت خود آفرید». (۳) برای نشان دادن درجه صحت احادیث ابوهریره، باید این مطلب را اضافه کرد که وی، دو سال پیش از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شد. (۴) ابن عباس، آن وقت هشت ساله بود و علی بن ابی طالب علیه السلام نزدیک سی سال درخدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و درخانه آن حضرت بود. در مقایسه احادیث نقل شده از حضرت علی علیه السلام و ابوهریره درکتب اهل تسنن، به مطلبی شگفت آور بر می خوریم و آن، این که از حضرت علی علیه السلام حدود یکصد و اندی، و از ابوهریره، نزدیک به ۵۳۰۰ حدیث نقل شده است؛ یعنی برای هر روز مسلمان بودن ابوهریره، پانزده حدیث و برای هر روز مسلمانی حضرت علی علیه السلام تقریباً یک چندم حدیث. شگفتی بیشتر درباره کعب است که مسلمان نشده، احادیثی دارد. (۵)ابوهریره، سال ۵۹ق در سن هشتاد سالگی در خانه اشرافی خود در عقیق مرد. جسد وی به مدینه برده و در بقیع دفن شد. همکاری ابوهریره بابنی امیه به اندازه ای بودکه حتّی بعد از وفات او نیز عطایای معاویه شامل حال وی می شد.(۶)

۱- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۲۲.

۲- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۲۳.

۳- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۰۸و۲۰۹.

۴- عزّ الدّین ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۲.

۵- پاک نژاد، یهود و قریش، ص۱۲۲ .

۶- محمّد هادی معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۱۰۶.

تمیم داری

اشاره

تمیم داری(۱)

تمیم بن اوس بن حارثه یا خارجه داری لحمی فلسطینی مکنّی به ابورقیه، دانشمند مسیحی بود که اسلام آورد و در زمره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته شده است. او در آخرین سال زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد و مسلمان شد. شایان ذکر است که اسلام آوردن وی، به توصیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، و در پی سرقتی بود که از ناحیه او و رفیق دیگرش، عدی بن بدا (که خویشاوند عمروعاص بود) هنگام سفر تجارتی به شام انجام شده بود. (۲) او اولین کسی است که بنیان قصه خوانی را نهاده است. (۳) قصه خوانی رسماً از زمان عمرآغاز شد و پس از اوگسترش یافت. بیشتر داستان هایی که تمیم نقل می کرد، اسرائیلی بود و از اساتید خویش فرا گرفته بود؛ زیرا او بخشی از عمر خود را میان احبار و رهبان ها سپری کرده بود. از این داستان ها، حدیث الجساسه و دجال و ابلیس است که در کتا ب های تاریخی و تفسیری آمده است. (۴) از قول فاطمه بنت قیس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تمیم حدیث نقل کرده(۵) و از این که تمیم گفته است: «دجال وارد مدینه نمی شود»، خوشش آمده بود. (۶) هم رده های تمیم، مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه نیز دستی در قصّه خوانی داشتند. جای تعجب نیست که به واسطه تمیم، مطالبی از مسیح علیه السلام را، بعد از آن که اسرائیلیات وارد در تفاسیر اسلامی شد، وارد نماید(۷).

حدیث الجساسه

یکی از احادیثی که از مسیحیات تمیم داری، بین مسلمانان پخش کرده، حدیث الجساسه است که مسلم، آن را در صحیح خود به این صورت آورده است که: فاطمه دختر قیس خواهر ضحاک بن قیس که از اولین مهاجران زن بود، گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این که مردم در مسجد جمع شدند فرمود: «به خدا سوگند! شما را از روی میل یا ترس جمع نکرده ام، مگر

۱- داری: به « بنی دار » از قبیله « لحم » که از « یعرب بن قحطان » هستند منسوب است. (محمّد هادی معرفت. تفسیر و مفسران، ج۲، ص ۸۵).

۲- درباره داستان سرقت وی و اسلام آوردنش، ر.ک. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۳و ۱۴. ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق،، ج ۱۰، ص ۴۷۰و۴۷۲ به نقل از نقش ائمه در احیاء دین دفتر ششم ص ۸۶.

۳- ابن الاثیر، عزّ الدّین. أُسد الغابه فی معرفه الصحابه. ج ۱، ص ۲۵۶ ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۳۲۱.

۴- محمود ابوریه، أضواء علی السّنه المحمّدیه، ص ۱۸۲.

۵- ابن اثیر، أُسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص؛۲۵۶ ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۳۰۷.

۶- پاک نژاد، یهود و قریش، ص ۱۲۳.

۷- ابوریه، أضواء علی السنه المحمّدیه، ص ۱۸۲.

آن که خواستم ملاحظه کنید مد که تمیم داری مرد مسیحی، بیعت کرده و اسلام آورده است و برای من چنین نقل کرده است: همراه سی تن از قبیله لحم و جذام، سوار بر کشتی شدم. آن گاه دریا طوفانی شده و یک ماه تمام گرفتار امواج بودیم. امواج، در یک غروب خورشید، ما را به جزیره ای برد و ما آن جا پیاده شدیم در آن جزیره، حیوانی عجیب و غریب دیدیم که بسیار پر مو بود؛ به طوری که سر و دمش از هم تمیز داده نمی شد. پرسیدیم: «تو چگونه جانوری هستی؟» گفت: «من الجساسه هستم» گفتیم: «جساسه چیست؟» گفت: به این دیر بروید؛ زیرا مردی آن جا است که به خبر شما علاقه مند است». داخل دیر شدیم و آنجا بزرگ ترین انسانی را که خلق شده بود، و تا به حال نظیرش را ندیده بودیم، دیدیم. او که زنجیری آهنین بر دست و پای داشت، هنگامی که فهمید که عرب هستیم، پرسید: «مرا در»باره نبی صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهید که چه می کند؟» گفتیم: «از مکّه خارج شده و به مدینه آمده است». گفت: «آیا عرب ها با او جنگیدند؟» گفتیم: «آری». گفت: «چگونه با آنان رفتار کرد؟» پس او را خبر دادیم که بر عرب ها چیره شد و آن ها او را اطاعت کردند. گفت: «من شما را آگاه می کنم که مسیح هستم و عجله دارم به من اذن خروج داده شود، تا قیام کنم و زمین را در چهل روز درنوردم. قریه ای را وانمی گذارم، مگر این که در چهل شب خرابش کنم، به جز مکّه و طیبه [=مدینه]؛ زیرا این دو شهر، بر من حرام شده است. هر گاه اراده کنم به هر یک از این دو مکان وارد شوم، فرشته ای شمشیر به دست، برابرم می آید تا مرا از آن باز دارد». بعد از آن که نقل گفته تمیم به این نقطه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار با چوب دست خود به زمین اشاره کرده، فرمود: «اینجا[=مدینه] طیبه است». (1)

ابوریه در این باره می نویسد:

آیا پیامبری که غیب را می داند، مانند سایر افراد بشر برای صدق کلام، به بشر دیگر نیازمند است؟ در حالی که خداوند، پیامبران را از طریق وحی آگاه می سازد و آن ها از کذب، معصوم هستند. آیا اگر کاذبی سخن گوید و تأیید شود، کذب نیست؟ این گونه احادیث، ساخته و پرداخته افراد کذّاب و منافق است و این حدیث در صحیح مسلم به طور مرفوع، از طریق غیر معمول بیان شده است و سندش معلول است. (2)

علّامه عسکری درباره حدیث الجساسه فرموده است:

چرا اصولاً احادیثی این چنین به کتاب های حدیثی راه یافته است؟ ما نمی خواهیم به تمیم داری اشکال کنیم که چرا چنین قصّه خرافاتی را

1- محمود ابوریه، أضواء علی السنّه المحمّدیه، ص 182و183.

2- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص 184.

نقل کرده و اصولاً چرا این سخنان را داشته است؛ بلکه می خواهیم بگوییم این قصّه، چرا به کتاب «جامع احادیث صحیح» راه یافته است؟ شایان ذکر است که اولین بار در عصر عمر بن عبدالعزیز، روایات به صورت کتبی در آمده اند. ممکن است تمیم داری چنین داستانی را که ممکن بود برای مردم آن عصر، جالب و هیجان انگیز هم باشد، نقل کرده و مسلمان ها هم آن را شنیده باشند. بعد از این آن مسلمان ها در طول زمان به خلط و اشتباه گرفتار شده و گمان کرده اند وی داستان را به صورت حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است. و بدین ترتیب، به وسیله فاطمه بنت قیس یا عامر شعبی، یا راوی دیگر نقل شده و به کتب حدیث راه یافته است. در واقع امر، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی نفرموده و چنین اجتماعی هم در مسجد برای شنیدن سخنرانی آن حضرت به وجود نیامده است. در علم الحدیث یا علم درایه، به عنوان یک نوع از انواع گوناگون روایات، روایه الکبار عن الصغار شمرده شده است که عبارت است از این که بزرگ تر از کوچک تر نقل روایت کند؛

مثل نقل صحابه از یکی از تابعین. از آن جا که صحابی به مناسبت مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین جلوتر بودن در سلسله و زنجیره راویان، بزرگ تر از تابعی محسوب می شود نقل او، روایت کردن بزرگ تر از کوچک تر محسوب می شود. درباره این حدیث هم گفته اند: چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از یک تن صحابی یعنی تمیم داری حدیث نقل کرده است، روایه الکبار عن الصغار است. (۱)

از این جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تمیم حدیث نقل کرده است، قطعاً می توان به دروغ بودن این حدیث حکم کرد؛ اما افرادی از صحابه که از معرفت و اسلام شناسی، بهره چندانی نداشتند، -هم چون ابوهریره، انس و عبدالله بن عمر، ونیز تابعین که می خواستند اسلام را از زبان تمیم داری بیاموزند- سخنان این عالم و راهب نصرانی تازه مسلمان را گرفتند و به صورت روایت، برای نسل های بعد نقل کردند. بدین سان، سلسله روایاتی وارد کتب حدیثی و تفسیری اسلام شد که در علم حدیث شناسی، به آن «اسرائیلیات» گفته می شود؛ یعنی داستان های بنی اسرائیل و آنچه در تورات و انجیل وتلمود واین گونه کتب تحریف شده عهد عتیق بوده است. مگر نه این که در تورات، بارها از خدایی

ص:۵۶

۱- سید مرتضی العسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج۶، ص ۹۳.

سخن گفته می شود که راه می رود و دیده می شود و با حضرت آدم علیه السلام سخن می گوید و با حضرت یعقوب علیه السلام از ابتدای شب تا صبحگاهان کشتی می گیرد؟ مگرنه این است که در تورات، از پیامبرانی سخن می رود که با انواع گناهان آشنایی دارند و دامانشان، از شراب خوارگی و زنا و دیگر معاصی پاک نیست؟ آری؛ تمام این گونه سخنان که در واقع، تحریف حقایق آسمانی موجود در تورات و انجیل راستین بوده است، به وسیله این گونه افراد به اسلام پا نهاده و کتب مختلف مکتب خلفا را مشحون ساخت. (۱)

نقش تمیم داری در عصر عمر

تمیم، سال نهم هجری وارد مدینه شد. بعد ازغزوه تبوک، عمر به تمیم علاقه فوق العاده ای پیدا کرده و کارهای زیادی برای وی انجام داد؛ازجمله بنای تازه ای نهاد که یهود و نصارا بتوانند در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اصحاب سخنرانی کنند که چنین کسانی، قصّاص(۲) نامیده می شدند. نخستین قصّاص، تمیم داری بود که از سوی عمر، هفته ای یک بار در مسجدالنبی سخنرانی می کرد و عثمان، آن را به هفته ای دوبار افزایش داد. عمر، برای اصحاب از بیت المال حقّی قائل شد؛ به بدریون بیش از بقیه می داد و به تمیم داری، به اندازه بدری ها حقوق داد. سال ۱۴ق که عمر به خواندن نماز تراویح(۳) به جماعت دستور داد و خود گفت: «این بدعتی است؛ اما بدعت خوبی است»، همین تمیم نصرانی را به امام جماعت مسلمین گماشت. وی، با لباس های فاخر و زینت و زیور در مسجد امامت می کرد. از کسانی که هنگام به خلافت

۱- سید مرتضی العسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج۶، ص ۹۸و۹۹.

۲- اصطلاح قصّاص (قصّه گو)، به علم الحدیث مربوط است، و بار علمی خاصی دارد، در نقل حدیث، برای این که نقلی معتبر داشته باشیم، لازم است راوی یا ناقل حدیث، سلسله سند روایتی را که نقل می کند، به طور دقیق و مشخص بیان کند؛ ولی در حوادث گذشته که در قرآن کریم نقل می شود، نقل سند، لزومی ندارد.سند این داستان ها، خود قرآن است؛ به همین دلیل، کسانی که درحوادث گذشته و تاریخ انبیا و خلقت امثال آن، بدون طرح سند متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفتند و در ظاهر، سخنشان به داستان های قرآن شباهتی داشت، به «قصّاص» مشهور شدند. البته در عرف کنونی ما، «قصّه گو» مفهومی نظیر افسانه گو دارد و نام فوی نیست. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج۶، ص ۸۳.

۳- این نماز، از بدعت های عمر سر چشمه گ رفته و عبارت است از بیست رکعت نماز بعد از نماز عشا در شب های ماه مبارک رمضان (معجم اللغه الفقهاء، ص۲۷۵).

رسیدن حضرت علی علیه السلام، گریخت و نزد معاویه رفت، تمیم بود.

عبدالله بن عمرو بن عاص

اشاره

او، از کسانی بود که قبل از پدرش اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از اسلام آوردن وی، او را عبدالله نامید. بنا بر روایات تاریخی، صحیفه ای به نام «صحیفه صادقه» از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آورده بود. بخاری نیز در کتاب العلم از ابوهریره نقل کرده است که می گفت: «هیچ کس بیش از من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل نکرده است، مگر عبدالله بن عمرو او هر چه می شنید، می نوشت؛ ولی من نمی نوشتم». "(۱)

از وقایعی که در خلال نبرد یرموک(۲) برای عبدالله رخ داد و نقش مهمی در آشنایی وی با معارف اهل کتاب داشت، دستیابی وی به دو بارِ شتر از کتب اهل کتاب بود که او، این غنایم را بسیار پاس می داشت و از مطالب آن، برای مسلمانان، فراوان نقل می کرد. همین امر، سبب شده بود پیشوایان تابعین از نقل احادیث عبدالله پرهیز کنند. " (۳)

عبدالله و ارتباط وی با کعب الاحبار

عده ای از محقّقان، عبدالله بن عمرو را شاگرد کعب الاحبار معرفی کرده و به ذکر نمونه هایی چند پرداخته که گواه این مدعا و نشانگر عنایت خاص این استاد به حق شاگرد کوشای خود است؛ از جمله در طبقات ابن سعد آمده است: روزی کعب الاحبار و عبدالله بن عمرو، یک دیگر را ملاقات کردند. کعب گفت:«ای عبدالله! آیا توفال می زنی؟ گفت: «آری». کعب پرسید: «چه می گویی؟» گفت: «می گویم: «اللّهُمَّ لَاطيْرَ إلاَّ طَيْرُکَ وَلَاخَيْرَ إلَاّخَيْرُکَ وَلَارَبَّ غَيْرُکَ وَلَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إلَّابِکَ» کعب گفت: «تو فقیه ترین عرب ها هستی. این دعا- همان طور که گفتی- در تورات مکتوب است». (۴)

۱- بخاری، صحیح البخاری، ج۱، ص ۲۲ کتاب العلم ۱۱..

۲- یرموک، نام صحرایی درمنطقه شام است که در سال های آخر خلافت ابوبکر، آن جا جنگی میان مسلمانان و رومیان در گرفت.عبدالله، همراه پدرش در آن جنگ شرکت کرده بود. گفته اند در همان جنگ بود که دو زامله (بسته بزرگ) نصیب او شد. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمد هادی معرفت.تفسیر و مفسران، ج۲، ص۹۷.

۳- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمّدیه، ص ۱۶۴؛ الذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ۴۲.

۴- محمّد ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۸، به نقل از الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۱، ص ۱۱۳.

عبدالله و روایات اسرائیلی

روایات متعددی از عبدالله گزارش شده که بعضی از آن ها، از تورات یا کتبی نشأت گرفته که وی به آن ها دسترسی داشته است. اکنون، به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

از عبدالله نقل شده است که می گفت: «همانا در دریا، شیاطینی در بند کشیده شده اند که سلیمان آن ها را بسته و نزدیک است که خارج شوند و برای مردم قرآن بخوانند». (۱) هم چنین از او نقل شده است که گفت: در عالم رؤیا دیدم که در یک دستم عسل و در دست دیگرم روغن است و من دست هایم را می لیسم. رؤیای خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو هر دوکتاب تورات و قرآن کریم را قرائت می کنی. (۲) این توجیهی است برای این که او کتاب های آسمانی پیشین -به ویژه تورات- را همواره تلاوت می کرده است. (۳)

عبدالملک بن جریج (۸۰-۱۵۰ ق)

او دارای کنیه «ابو الولید» یا «ابو خالد»(۴) و اصالتاً رومی و مسیحی بوده است. او در زمان خویش، فقیه و پیشوای اهل حجاز بوده و روایات فراوانی در جوامع حدیث وکتاب های صحاح اهل سنّت دارد. (۵) بنابر نظر دکتر ذهبی، «وی محور روایات اسرائیلی در زمان تابعین بوده است». (۶) عده ای از دانشمندان رجال، ابن جریج را اهل تدلیس و بعضی از احادیث او را ساختگی دانسته اند. (۷) ذهبی، از طریق عبدالله، فرزند احمد بن حنبل نقل می کند که پدرش گفت: «برخی احادیث که ابن جریج به طور مرسل نقل می کند، موضوعه است و ابن جریج اهمیت نمی دهد احادیث را از چه منبعی اقتباس می کند». (۸)این مطلب را از مالک نیز نقل کرده اند. یحیی بن سعید می گوید: «ابن جریج، بسیار راستگو است. اگر«حَدَثَنِی» بگوید، از طریق سماع واگر اَخْبَرَنِی بگوید، از طریق قرائت، حدیث را دریافت کرده است و اگر«قَالَ» بگوید، بسان باد است». (۹) دار قطنی می گوید:

از تدلیس ابن جریج بپرهیز؛ زیرا او قبیح التدلیس است او جز در مواردی که

۱- رمزی نعنانه، الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، ص ۱۵۲.

۲- ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۸؛ اصف ه انی، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۲۸۸- ۲۹۱.

۳- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۱۹۳؛ اصفهانی، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱، ص ۲۸۶ .

۴- ذهبی، سیر اعلام النبلا ء ج ۶، ص ۳۳۴.

۵- ذهبی، سیر اعلام النبلا ء ج ۶، ص ۳۳۶.

۶- محمّد حسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص۱۹۸.

۷- ذهبی، تذکره الاحفاظ، ج۱، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۸- احمد بن حجرذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرّجال، با تحق ی ق علی محمّد بجاوی .

۹- عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۵۷.

از یک راوی مجروح سخنی بشنود، تدلیس نمی کند. (۱)

جلال الدین سیوطی درباره روش ابن جریج در روایات تفسیری می گوید:

ابن جریج تصمیم نداشته است روایات صحیح را گردآوری و نقل کند؛ بلکه هر روایت درست یا نادرستی را که درباره آیه ای بیان شده، روایت کرده است". (۲)

۱- عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۶، ص ۳۵۹.

۲- سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۲۳۸.

فصل ۳: شناخت جایگاه اسرائیلیات

اشاره

ص:۶۱

موضع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واهل البیت علیه السلام در قبال اسرائیلیات

درگفته های اهل بیت علیه السلام و تعالیم عالیه ای که از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است، موضع در قبال مطالب مطرح شده در اسرائیلیات، منفی است و آن ها را باطل می دانند؛ ولی اهل حدیث موضعی مثبت دارند. آنان، روایاتی را در این زمینه آورده اند که با مقام عصمت علیه السلام منافات دارد و علاوه بر آن، پایه و اساس نبوت را زیر سؤال می برد؛ مثل داستان ورقه بن نوفل که از عموزادگان خدیجه علیها السلام و فردی با سواد اندک و کم و بیش با خبر از تاریخ انبیای گذشته بود. در وصف اوگفته اند: وی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را از نگرانی ای که در آغاز بعثت برایش رخ داده بود، نجات داد. بخاری، مسلم، ابن هشام و طبری، به این مطلب اذعان داشته اند:

آ ن گاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در غار حرا با خدای خود خلوت کرده بود، ناگهان ندایی به گوشش رسید که او را می خواند. سربلند کرد تا بداند کیست؛ با موجودی هولناک مواجه شد. وحشت زده به هرطرف که می نگریست، همان صورت وحشتناك را می دید که آسمان را پر کرده بود. از شدت وحشت و دهشت، از خود بی خود شد و در این حال مدت ها ماند. خدیجه علیها السلام که از تأخیر او نگران شده بود، کسی را دنبال او فرستاد؛ ولی او را نیافتند، تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خود آمده و به خانه رفت؛ ولی با حالتی هراسناك و خودباخته. حضرت خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: «تو را چه می شود؟» فرمود: «از آنچه می ترسیدم، به سرم آمد. پیوسته در بیم آن بودم که مبادا دیوانه شوم. اکنون دچار آن شده ام». خدیجه علیها السلام گفت: «هرگز گمان بد به خود راه مده. تو مرد خدا هستی. خداوند تو را رها نمی کند. حتماً نوید آینده روشنی است»... . سپس برای رفع نگرانی کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، او را به خانه ورقه بن نوفل برد و شرح ماجرا را به او گفت. ورقه، پرسش هایی ازپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. در پایان به وی گفت: «نگران نباش. این، همان پیک حق است که بر موسای کلیم علیه السلام نازل شده که اکنون برتو نازل گردیده و نبوت تو را نوید می دهد. گویند این جا

ص:۶۲

بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احساس آرامش کرد و فرمود: «اکنون دانستم که پیامبرم». (۱) این داستان، یکی از ده ها داستان ساخته کینه توزان دو قرن اول اسلام است؛ یهودیانی که خود را مسلمان معرفی کرده، باساختن این گونه افسانه ها، ضمن سرگرم کردن عامه، در عقاید خاصه خلل ایجاد می کردند و تیشه به ریشه اسلام می زدند. در سال های اخیر نیز دشمنان اسلام، این داستان و داستان های مشابه - از جمله داستان آیات شیطانی- را دستاویز خود قرار داده، بر سستی پایه های اولیه اسلام شاهد گرفته اند.

امین الاسلام طبرسی بیان می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آن که بتواند دیگران را با وحی هدایت کند، خود می بایست از هر گونه خطا و اشتباه در دریافت وحی مصون باشد. پیامبری که مدارج کمال را پیموده و از مدت ها پیش نوید نبوت را در خود احساس کرده، چگونه حقایق بر وی آشکار نشده است؟ در حالی که بالاترین و والاترین عقول را در خود یافته است. امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

خداوند، قلب و روان پیامبر را بهترین و پذیراترین قلب ها یافت وآن گاه، او را برای نبوت برگزید. (۲)

انسانی که چنین تکامل یافته است، چگونه در آن موقع حساس، نگران می شود و به خود شک می برد و سپس با تجربه یک زن و پرسش از یک مرد که اندک سوادی دارد، این نگرانی را رفع کرده، اطمینان می یابد که پیامبر است؟ این داستان، علاوه بر آن که با مقام شامخ نبوت منافات دارد، با ظواهر آیات و روایات صادر شده از اهل بیت علیه السلام نیز مخالف است. (۳)

یهودیان، بیش از دیگر اهل کتاب با مسلمانان رابطه داشتند و از فرهنگ و دانش گسترده تری برخوردار بودند. در عین حال، پیوسته در پی خدشه دار کردن دین اسلام بودند. بهترین شیوه از نظر آن ها، طرح روایات اسرائیلی و وارد کردن آن ها به منابع تفسیری دین اسلام بود؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره مسلمانان را از مراجعه به اهل کتاب و پرسش از آن ها و پذیرش فرهنگ مسخ شده آنان، نهی می فرمود. ممکن است عده ای، با استناد به این آیه

۱- «فعند ذلک اطمأن باله و ذهبت روعته و أیقن أنه نبی» محمّد حسین هیکل، حیاه محمّد، ص ۹۵-۹۶؛مسلم بن حجّاج.صحیح، ج ۱، ص ۹۷-۹۹؛ محمّد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص۳-۴؛ عبد الملک ابن هشام، السیره النبویه، ج۱، ص ۲۵۲-۲۵۵؛ محمّد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۸-۳۰۰؛ محمّد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۶۱.
۲- " إنّ الله وجد قلب محمّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم أفضل القلوب و أوعاها، فَاُختَاره لنبوّته" . (محمّد باقر المجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵، ح ۳۶).
۳- محمّد هادی معرفت، علوم قرآنی (خلاصه ای از التمهید فی علوم القرآن)، ص ۳۱-۳۳.

شریف، نظری مخالف این مطلب داشته باشند:

فَإِن كنت فى شك مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْك فَسئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَب مِن قَبْلِك لَقَدْ جَاءَك الْحَقُّ مِن رَّبِّك فَلا تَكونَنَّ مِنَ الْمُمْترِينَ (۱)

پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی بپرس که پیش از تو کتاب آسمانی را می خوانند. به یقین، حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابراین، هرگز از تردید کنندگان مباش

در پاسخ می گوییم: به ظاهر، مخاطب در این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ولی مقصود اصلی کسانی هستند که در رسالت وی تردید داشتند. خداوند، بدان ها توصیه می کند به ویژگی های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب آسمانی پیشین آمده است، رجوع کنند. این توصیه، در آغاز دعوت و مربوط به زمانی است که امید صداقت اهل کتاب وجود داشته است. می توان گفت نوع خطاب در این آیه، مانند:

وَ مَا لِى لا أَعْبُدُ الَّذِى فَطرَنى وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(۲)

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او بازگشت داده می شوید.

درباره حضرت نوح علیه السلام نیز در سوره انبیاء(۳) اشاره می کند که: ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر.) اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید. در سوره نحل(۴) نیز نظیر این مطلب آمده است. مسلمانان صدر اسلام، با نظر به این قبیل آیات، گمان می کردند هم چنان مراجعه به یهودیان بلامانع است. مراجعه آنان، بیشتر به مسائل ریشه ای معارف دینی و امور مربوط به خلقت و تاریخ پیامبران بود. البته به سرعت در پس این مراجعات، طینت بد نهاد اهل کتاب مشخص گشت و از این رو، قرآن کریم با صراحت، مسلمانان را از مراجعه به اهل کتاب بازداشت و چنین فرمود:

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِّن دُونِكمْ لا يَأْلُونَكمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ وَ مَا تُخْفِى صدُورُهُمْ أَكبرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكمُ الاَيَتِ إِن كنتُمْ تَعْقِلُونَ (۵)

"ای کسانی که ایمان آورده اید! محرم اسراری از غیر خودبرنگزینید. آن ها از هیچ شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی کنند؛ دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید؛ (نشانه های) دشمنی از دهانشان آشکار شده و آنچه در دل هایشان پنهان می دارند، بزرگ تر است. ما آیات

۱- یونس. ۹۴.

۲- یس، ۲۲.

۳- انبیاء، ۷.

۴- نحل، ۴۳-۴۴.

۵- آل عمران، ۱۱۸.

[و راههای پیشگیری از شر آنها] را برای شما بیان کردیم؛ اگر اندیشه کنید.

«بِطانَهً» در لغت، به معنای لباس زیرین (زیرپوش) است که به بدن می چسبد. مراد آیه این است که بیگانگان را محرم راز خود نکنید و به آنان، اعتماد ننمایید. پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صراحت مسلمانان را از مراجعه به اهل کتاب برحذر داشت. احمد بن حنبل در مسند، ابن ابی شیبه و بزّاز از مجاهد و شعبی، از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل کرده اند:

عمر بن خطّاب، کتابی را که از برخی اهل کتاب به دستش رسیده، بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و آن را برای آن حضرت خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشمناک شده، فرمود: «آیا عقل از سرتان رفته است؟قسم به آن که جانم در قبضه قدرت او است! دین و پیام رسالت را پاک و پاکیزه و دور از هر شائبه ای عرضه کرده ام. از اهل کتاب، درباره هیچ چیز نپرسید؛ زیرا روش آنان چنین است که گاه از حقایق خبر می دهند و شاید شما آن را تکذیب کنید و گاه اخبار نادرست مطرح می کنند و شاید شما آن را تأیید کنید. قسم به مالک جان ها! اگر موسی علیه السلام در این زمان می بود، چاره ای جز پیروی از من نداشت». (۱)

یکی از اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جلوگیری از گرایش مسلمانان به پذیرش فرهنگ یهود و آنچه به صورت قصّه های دینی _ که حاوی مطالبی دروغین و خرافی بود _ مطرح می شد، این بود که در قبال این گونه مسائل، موضع تهدیدآمیز اتّخاذ کرد. در تفسیر الدرالمنثور آمده است که عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تورات چیزهایی می نوشتند. این خبر که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فرمود: «احمق ترین احمقان و گمراه ترین گمراهان، مردمی هستند که از کتابی که خداوند بر پیغمبرشان نازل کرده است، رویگردان شوند و به کتابی علاقه مند شوند که خدا بر غیر پیغمبرشان نازل کرده وبرای امتی غیر آنان فرستاده است. (۲)

در تفسیر کشف الاسرار آمده است که عمر بن خطّاب به خواندن نوشته ای از تورات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و به دنبال آن، این آیه نازل شد:

أَوَ لَمْ یَکفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَیْک الْکتَب یُتْلی عَلَیْهِمْ إِنَّ فی ذَلِک لَرَحْمَهً وَ ذِکرَی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(۳)

ص:۶۵

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج۳، ص ۳۸۷؛ فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۸۱. ابن حجر می گوید: «رجال سند این حدیث موثّقند و تنها، مجاهد بین آن ها ضعیف است؛ ولی بخاری گفته او صدوق است». ابن حجر می گوید: «معتقدم این حدیث، جزء همان احادیث درستی است که وی از طریق صحیح نقل کرده است» ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۰-۴۱.

۲- جلال الدّین سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ محمّد حسین الطباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۳- العنکبوت، ۵۱ .

آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آن ها تلاوت می شود؟ همانا در آن، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.

جابربن عبدالله نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پی خشم خود، فرمود: «از اهل کتاب، چیزی نپرسید؛ چرا که هرگز شما را هدایت نمی کنند؛ زیرا خودشان گمراهند. اگر موسی علیه السلام زنده بود و میان شما زندگی می کرد، جز پیروی از من، برایش جایز نبود».

تصریح رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بر این که اگر حضرت موسی علیه السلام نیز زنده بود، راهی جز پیروی از من نداشت، پرده از برخی احادیث جعلی و بی پایه بر می دارد که نشانه های اسرائیلی بودن در آن ها مشهود است. (۱) بخاری در صحیح خود، از ابوهریره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مرا بر موسی علیه السلام برتری ندهید؛ چرا که روز قیامت، مردم از احوالات قیامت، بی هوش می شوند و من، اول کسی هستم که به هوش می آیم. ناگهان، موسی علیه السلام را می بینم که به سختی به عرش الهی پناه جسته و نمی دانم آیا او در زمره کسانی بوده است که بی هوش شده اند و قبل از من به هوش آمده یا آن که خدا وی را از این امر [بی هوشی] بازداشته است». (۲)

در این روایت، جای پای یهودیان، به خوبی آشکار است؛ چرا که «جاعلان این حدیث، در صدد بودند به نحوی تفوق و برتری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خاتمیت اسلام را مورد تشکیک قرار دهند و به این وسیله مهر تأییدی بر این اعتقاد دیرینه خود بنهند که موسی علیه السلام یگانه پیامبری است که شریعت با وی شروع شده و به وی نیز خاتمه می یابد و بعد از او دیگر هیچ شریعتی نخواهد آمد»(۳) این درحالی است که احادیث متعددی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که تمام این اندیشه های پوچ را طرد می کند؛ از جمله آن که فرمود:

هر گاه روز قیامت فرا رسد، من پیشاپیش تمام پیامبران جای دارم و خطیب و صاحب شفاعت ایشان خواهم بود؛ با وجود این، فخر نمی کنم. (۴)

هم چنین احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، مانند:

«دینتان را از کسانی که اهل کتاب بوده و مسلمان شده اند، نگیرید».(۵)

۱- احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۸۷-۴۸۰ ؛ قرطبی، الجامع لأحکام القرآن (معروف به تفسیر قرطبی)، ج ۵، ص ۱۳۷.

۲- بخاری، صحیح، کتاب الانبیاء، باب وفات موسی علیه السلام .

۳- کتاب مقدس، سفرلاویان.باب ۲۰، مقطع ۲۴ - ۲۶ و سفر تثنیه، باب ۷، مقطع ۶ - ۸؛ نیز بنگرید: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱. ص ۲۹۷.

۴- احمد بن حنبل، مسند، ج۵، ص۳۷.

۵- بنگرید به : بخاری، صحیح البخاری، کتاب تفسیر القرآن، باب۴۲.

موضع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر اهل کتاب، خط اسلام را کاملاً مشخص کرده است که آنچه در تورات آمده، برای قوم بنی اسرائیل بوده است؛ در حالی که دین اسلام، دین جهانی و برای تمام مردم عالم است. علاوه بر آن که می دانیم تورات فعلی، آمیخته ای از حق و باطل است، باید دانست پیوسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید داشته است که دین اسلام، کامل ترین دین بوده و پیروان آن، نباید از کتب آسمانی دیگر جز آنچه قرآن کریم بدان اشاره کرده است، اخذ کنند؛ لذا احادیثی نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «از بنی اسرائیل روایت کنید که اشکالی ندارد». می توان گفت:با این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:" هر کس بر من دروغ بندد، جایگاه خود را از آتش پر کرده است». (۱) و هم چنین این که انحرافات بنی اسرائیل را طی آیات ذکر کرده است، منافات دارد.

موضع اهل بیت علیه السلام برابر اسرائیلیات

امامان معصوم علیهم السلام در جایگاه بلند تربیت امت، همواره با انواع تحریف ها و التقاط ها مبارزه می کردند و با گفتار و کردار خود، مقابل دروغ پردازی و اباطیل اسرائیلی، با شدت و قوت موضع گیری می کردند؛ هر جا فرصتی پدید می آمد، حق را آشکار ساخته، از افکار مردود و مطرود مسلمان نماهای اهل کتاب یا قصه پردازان که هم چون بوق های تبلیغاتی حکام جور، به اشاعه خرافات مشغول بودند، پرده بر می داشتند. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم برای روشن نگاه داشتن راه پیروان حقیقی، ایشان را به پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام فرا خوانده و فرموده است:

من، میان شما دو چیز گرانبها می نهم؛ تا زمانی که به آن ها تمسک جویید؛ بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری گرانبهاتر است؛ یکی کتاب خدای متعال است که هم چون ریسمانی از آسمان به زمین آویخته شده و دیگری عترت و اهل بیت من علیه السلام . این دو، از یک دیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر، بر من وارد شوند. (۲)

حضرت علی علیه السلام درباره کعب الاحبار می فرمود: «او مردی کذّاب است»؛ بدین سبب، کعب از علی علیه السلام رویگردان بود. (۳) آن حضرت، شاگرد کعب الاحبار، یعنی ابوهریره را نیز فردی دروغ پرداز و جاعل حدیث معرفی کرده، و فرمود: «کسی که از همه بیشتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ

۱- علاءالدین متّقی هندی، کنز العمال، ج۱۰، ص۱۲۸؛ مسلم بن حجّاج . صحیح مسلم، ج۸، ص۲۲۹.

۲- محمد باقر المجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۰۶.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۷۷؛ محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص۱۶۵.

می بندد، همانا ابوهریره دوسی است». (۱) امام صادق علیه السلام درباره قصه سرایان مروج فرهنگ یهود فرموده است: «خداوند، آنان را لعنت کند. آن ها مردم را بر ضد ما تحریک می کنند». (۲)

موضع شیعیان، برابر اسرائیلیات

شیعیان مقاوم در مبارزه با القائات یهودیان، پیوسته به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام اقتدا کرده و راه آن ها را در پیش گرفته اند. بزرگان شیعه، هم چون عبدالله بن عباس و ابوذر غفاری سرسختانه از انحراف در جامعه اسلامی جلوگیری کرده اند. ابن عباس، که یکی از چهره های درخشان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از شاگردان بنام حضرت علی علیه السلام به شمار می آمد. می گوید:

از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ چرا که شما را هدایت نمی کنند - چطور می توانید چنین کنید - حال آن که آن ها خود گمراه شده اند؛ پس اگر به آن ها روی آورید، حقّی را تکذیب یا باطلی را تصدیق خواهید کرد. (۳)

او بنا بر اقوال معروف، از کعب و امثال او درباره قصص قرآنی می پرسید. عده ای، مانند گلدزیهر، ابن عباس را متهم کرده اند که برای تفاسیر قرآنی، نزد یهودیان تازه مسلمان می رفته است. آیت الله معرفت، در این زمینه پاسخ می دهد:

شخصی چون ابن عباس، چگونه از علی علیه السلام چشم پوشیده و نزد افراد یهودی تازه مسلمان می رفته است؟ البته چه بسا او تنها برای شناخت طرز فکر یهودیان تازه مسلمان به این کار دست می زده است؛ وگرنه از شخصیتی چون او که از شاگردان علی علیه السلام بوده، چنین کاری محال است و می توان گفت: این امر، به اموری منحصر بوده که به عقاید و احکام دینی ارتباطی نداشته است. (۴)

او، پسرعموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام و از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که سه سال قبل از هجرت، در شعب ابی طالب به دنیا آمد. وی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، ۱۳یا ۱۵ ساله بود. ابن عباس، همواره ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و دانش و حکمت فراوانی از آن حضرت و خاندان پاکش فرا گرفته است. بیشتر محققان اسلامی، ابن عباس را شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام و از ملازمان وی معرفی کرده اند. وی، بارها درباره دانش تفسیر خود گفته است: «هر چه از تفسیر قرآن فراگرفته ام، ازعلی بن ابی طالب است» و نیز: «دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر

۱- محمود ابوریه، شیخ المضیره، ص۱۳۵.

۲- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج۶۹، ص۲۶۴.

۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج۱۳، ص۲۸۴ به نقل از : التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج۱، ص۱۶۵.

۴- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: قاسمی، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیا در تفاسیر قرآن، ص۱۵۹-۱۶۶.

دانش خداوند و دانش علی علیه السلام برابر دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دانش من، برابر دانش علی علیه السلام و دانش من و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر دانش علی علیه السلام جز بسان قطره ای برابر دریا به شمار نمی آید». (۱)

ابن عباس در۷۱ سالگی و در سال ۶۸ق در طائف وفات یافت و همان جا مدفون شد. او، در آخرین لحظات عمرش گفت: «اللّهم إنّی اتقرب الیک بمحمد وآل محمد، إنّی أتقرب إلیک بولایه الشیخ علی بن ابی طالب» و آن قدر این عبارت را تکرار کرد، تا برزمین افتاد. (۲)

یکی دیگر از یاران بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جناب ابوذر می باشد که آن حضرت، وی را راستگوترین انسان های زمان خود معرفی کرده است. (۳)وی، برابر کعب الاحبار و فتاوای وی، به شدت به مقابله برخاسته و به تکذیب او پرداخت. این صحابی جلیل القدر، با صلابت و شجاعت بی نظیری" در مجلس خلیفه سوم، کعب الاحبار یهودی زاده را به دلیل بی پروایی در صدور احکام الهی، مورد توهین و ضربت عصای خود قرار داد. البته نتیجه این همه استواری و ایستادگی وی بر اصول اسلامی، چیزی نبود جز تبعید و آوارگی و در نهایت، مظلومانه جان سپردن در تبعیدگاه ربذه. (۴)

یکی دیگر از صحابی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، عبدالله بن مسعود است. از اسود بن هلال نقل شده صحیفه ای از احادیث را نزد عبدالله بن مسعود (م۳۲ق) بردند؛ وی دستور داد آن ها را محو کنند و بعد گفت: «اهل کتاب به این دلیل هلاک شدند که کتاب خدا را پشت سر نهادند». (۵) هم چنین از وی نقل شده است: «درباره هیچ چیز از اهل کتاب نپرسید؛ زیرا هرگز شما را هدایت نمی کنند. در حالی که خودشان گمراهند و این، به این سبب است که مبادا شما حقّی را تکذیب کنید یا باطلی را تصدیق نمایید؛ پس اگر ناچارید از آنان مطلبی بپرسید، خوب در آن بنگرید؛ آنچه را موافق کتاب خدا است، بپذیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا است، دور افکنید». (۶)

علّامه عسکری درباره راه یابی اسرائیلیات به مصادر علمی مکتب اهل بیت می نویسد:

آنچه بیشتر مایه تأسف است، این است که این خرافات یهودی، کتب

۱- محمد باقرمجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص۱۴۷.

۲- برای اطلاع بیشتر ر.ك: دائره المعارف تشیع، ج ۱، ص۳۴۴-۳۴۷.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۵۴ و ج۸، ص۲۵۹.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۵۴ و ج۸، ص۲۵۶؛ عبدالحسین امینی، الغدیر، ج۸، ص۳۵۱؛ ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص۱۷؛ خوئی، معجم الرجال الحدیث، ج۵، ص۱۳۸.

۵- محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص۴۷.

۶- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج۶، ص ۴۷۰.

الـدرالمنثور و ابن کثیر و امثال آن را مشـغول سـاخته است. از این بـدتر، آن است که فرهنـگ یهودی کعب الاحبـار، از کتب تفسـیر مکتب خلفا، به پاره ای از کتب تفسیری موجود در مکتب اهل بیت علیه السلام نیز نفوذ کرده است و تا همان اندازه که به این گونه مصادر نفوذ کرده، معارف اهل بیت علیه السلام را کنار زده است. (۱)

۱- مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج۶، ص ۱۱۳.

فصل ۴: اسرائیلیات و وظایف مسلمانان درقبال آن

اشاره

ص:۷۱

چگونگی ریشه کن کردن اسرائیلیات

اسرائیلیات- چنان که ذکر شد بیشتر، حاوی مطالب و فرهنگ یهودیان تازه مسلمان است که از صدر اسلام، به تفاسیر قرآن و احادیث رسوخ کرده است؛ ولی افراد هوشیار جامعه- چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وچه بعد از آن- از خود شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا افرادی که امروزه توطئه های یهودیان را نقش بر آب می کنند راه را بر مکر و حیله چندین ساله یهودیان می بندند. برای ریشه کن کردن این امور، هر فرد این جامعه، باید متون تفسیر، قصص، تاریخ و تمام کتبی که به نحوی با اسرائیلیات در آمیخته اند را با قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام مقایسه کرده و در مرحله بعد، با نظرات علمای آگاه و هوشیار انطباق دهد و در صورت وجود ناخالصی، آن ها را از این کتب بزداید. یکی دیگر از راه های مقابله با اسرائیلیات، نوشتن کتاب ها و مقالات در این زمینه و روشن کردن اذهان مردم است. البته سخنرانی اشخاص دلسوز و با تجربه می تواند در راهبرد سریع تر برای از بین بردن اسرائیلیات، بسیار راه گشا باشد. بالاتر از آن ها، دنباله روی راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام در این امور، نجات بخش افراد می باشد.

تأثیر سوء اسرائیلیات در فرهنگ اسلامی

در دین مبین اسلام آنچه بیش از سایر بخش ها مورد تهاجم اسرائیلیات قرار گرفته، تفاسیر نقلی قرآن کریم است. طبق روایات، برای آیات، تا هفتاد بطن قائل شده اند؛ ولی ما تنها به آنچه از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام در این باره وارد شده است، می توانیم تکیه کنیم و باید از تفسیر به رأی و مطالب خیالی و دروغین حذر کرد. یکی از آفات تفاسیر نقلی، وجود روایات اسرائیلی است؛ از این رو، شناسایی این گروه از روایات و نقد و بررسی دقیق، غربال کردن و زدودن آن،ها از تفاسیر قرآن کریم، موضوعی است که باید مورد توجه همه اندیشوران اسلامی و قرآنی باشد. باید خاطرنشان کرد که میزان اثرپذیری تفاسیر اهل سنت و شیعه، به

ص:۷۲

یک میزان نبوده و آلودگی تفاسیر غیر شیعه بسیار بیشتر است و این، به سبب اعتماد بیشتر آن ها به دانشمندان اهل کتاب و عادل دانستن تمام صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. آثار سوء اسرائیلیات بر فرهنگ اسلامی، عبارت است از:

۱. مجالی برای مستشرقان در ابراز وجود.

۲. ایراد شبهات بر ضد مبانی اسلام توسط دشمنان فرصت طلب.

۳. سلب اعتماد افراد به سبب وجود این روایات جعلی در کتب معتبر.

۴. القای تنزل مقام معصومان علیهم السلام در نظر خوانندگان اسرائیلیات.

۵. جلوگیری از درک صحیح آیات قرآن.

۶. عدم شکوفایی و رکود جامعه اسلامی به سبب وجود این گونه خرافات در کتب اسلامی.

۷. از بین رفتن دیدگاهی روشن درباره پویایی دین اسلام.

۸. ایجاد بدبینی در قشر جوان جامعه اسلامی.

۹. اتلاف وقت علمای اسلام.

۱۰. ایجاد رخنه در دژ محکم اندیشه اسلامی.

وظیفه خطیر مفسران و علمای دین در قبال اسرائیلیات

با توجه به آنچه گذشت، بزرگان دین –هم چون گذشته– باید به طور جدی در این راه قدم برداشته و تفاسیر را از این بافته های یهود پاک کنند. قدم های اولّیه این اقدام، توسط معصومان علیهم السلام و پیروان مبارزشان برداشته شده است. در زمان حاضر، محقّقان قرآنی، در این راه قدم های مثبتی برداشته اند؛ ولی کافی نیست. باید افراد را از طریق کتب و سخنرانی ها، آگاه کرد که تمام آنچه به اسم اسلام در کتب دینی منعکس می شود، اسلام واقعی نیست در این موقعیت حساس که مستشرقان، به واسطه مطالب وارده در روایات و تفاسیر، مهره های اصلی دین را مورد حمله قرار داده و اباطیل خود را به خورد جوانان امروزی می دهند و همتشان بر این است که پایه های دین را از درون خود دین سست کنند؛ هیچ سکوت و سکونی روا نیست و بسیار بجا است که حقایق، از بافته ها جدا گردد و تفاسیر اسلامی، وجهه اصلی خود را نمایان سازد. مسلماً یهودیان دیروز، امروز نیز به توطئه و مکراندیشی خویش ادامه می دهند و این، ما هستیم که با وحدت کلمه و استواری و تحقیقات پربارتر می توانیم نیّات پلید ایشان را آشکار کرده و رسوایشان سازیم.

بخش ۲: نقد و بررسی اسرائیلیات در قصص حضرت شعیب علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام

اشاره

ص:۷۵

فصل ۱: اسرائیلیات در سرگذشت حضرت شعیب علیه السلام

اشاره

ص:۷۷

مقدمه

اشاره

بـا توجه به این که این بخش کتـاب، درصـدد بیان اسـرائیلیات موجود در سـرگذشت حضـرت شـعیب علیه السـلام است، برای آشـنایی بهـتر بـا شخصـیت آن بزرگـوار، خلاـصه ای از ویژگی هـای آن حضـرت را در قرآن و تورات، مطرح کرده و سـپس مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت شعیب علیه السلام را که در سطح تفاسیر روایی آورده شده است، ذکر می کنیم.

سیمای شعیب نبی علیه السلام از دیدگاه قرآن

حضـرت شـعیب علیه السـلام سومین پیـامبر عرب است و نـام شـریفش، یازده بار در چهار سوره قرآن(۱) آمده است. حضـرت شعیب علیه السلام اهل مدین(۲) بود و آن جا سـکونت داشته. مدین، از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت که میان آن ها بت پرستی و هم چنین تقلب و کم فروشی در معامله، بسیار رایج بود؛ از این رو، در قرآن آمده است:

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً (۳)

"و به سوی مدین برادرشان شعیب علیه السلام را فرستادیم "

در حـالی که رسـالت او برای «اصـحاب الأـیکه» به چنین شـکلی مطرح نشـده است. ایکه منطقه سـرسبز و پردرختـی بـوده که مجاور مدین قرار داشته است. این دو سرزمین، هر دو تخریب

۱- سوره های أعراف، هود و شعراء و عنکبوت.

۲- مـدین: این نـام سـامی است و معنای آن، محکمه (نام یکی از فرزنـدان ابراهیم از قطوره) است. این شـهر، در مشـرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن، از فرزندان اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند.امروز، شهر مدین به نام معان نامیده می شود؛ ولی بعضی ازجغرافی دانان، نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه تا کوه سفیا زیسته اند (اعلام قرآن مجید، ص ۵۷۳).

۳- اعراف، ۸۵.

شده اند؛ ولی تعبیر قرآن در نحوه عذاب اهالی آن دو منطقه یکسان نیست؛ درباره عذاب مدین، تعبیر «صیحه» و درباره عذاب سرزمین ایکه «ظلّه»(۱) به کار رفته است. کلمه «أَخَاهُمْ» (برادرشان) به دلیل آن است که نهایت محبت پیامبران علیهم السلام را به قوم خود بازگو کند، نه فقط این که از افراد قبیله و طایفه آن ها بود؛ بلکه علاوه بر آن، هم چون برادر، خیرخواه و دلسوز آن ها بود و از هیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آن ها فروگذار نکرد. هم چنین، این تعبیر، حاکی از برابری و نفی هرگونه ریاست طلبی است؛ یعنی این مردان خدا، هیچ انگیزه غیر الهی در زمینه هدایت آن ها در سر نداشتند؛ بلکه صرفاً برای نجات آنان از گرداب بدبختی، می کوشیدند. (۲)

حضرت شعیب علیه السلام، از نظر شخصیت معنوی، دارای مقام والایی نزد خداوند متعال بود. خدای متعال آن جناب را در ستایش هایی که در قرآن، درباره انبیاء علیهم السلام خود انجام داده شرکت داده است. هم چنین مقدار زیادی از حقایق معارف، علوم الهی و ادب خیره کننده، او برابر پروردگارش ونیز برابر مردم را حکایت کرده است. حضرت شعیب علیه السلام خود را «رسول امین» (۳)و «مصلح»(۴) و از «صالحان»(۵) برشمرده و خدای تعالی هم این موارد را از قول او نقل و تأیید کرده است. علامه مجلسی می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه ازحضرت شعیب علیه السلام یاد می کرد، می فرمود: «همان خطیب پیامبران»؛ زیرا وی در برخورد با قوم، زبانی نرم و بیانی ملایم و سخنانی دلنشین به کار می برد و در استدلال و اقامه برهان، به بهترین روش، آنان را به عبادت خدا و ترک ظلم دعوت می کرد و بدین شکل،

۱- ابوالقاسم زمخشری، کشاف، ج۳، ص ۱۲۶- ۱۲۷.

۲- جمعی از مفسران، مانند مرحوم طبرسی و فخر رازی در تفاسیر خود آورده اند که مدین، در اصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل علیه السلام بود و چون فرزندان و نواده های او در سرزمینی در طریق شام، سکونت اختیار کردند، به نام مدین نامیده شد. شعیب علیه السلام که طبق تواریخ نسبش با چندین واسطه به ابراهیم علیه السلام می رسد، به سوی مدین، مبعوث شد؛ پس منظور از برادری در آیه، برادری نسبی و دینی نبوده است. در «مدین» نیز علما اختلاف کرده اند. گفته شده نام «شهر» است و نیز گفته شده نام «قبیله» است و علت آن، پسران «مدین بن ابراهیم» هستند و مدین نام قبیله بوده است؛ همان طور که گفته می شود : «بکر» و «تمیم». شعیب علیه السلام از او لا د او و « شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام » است. فخر رازی، فخر. تفسیر کبیر، ج۴، ص۱۷۶.

۳- شعراء، ۱۷۸.

۴- هود، ۸۸.

۵- شعراء، ۲۷.

به خوبی ازعهده احتیاج و جواب گویی به قوم خود، برمی آمد. (۱)

هدف حضـرت شعیب علیه السلام مانند دیگر انبیاء علیهم السلام تنها اصلاح به معنای مطلق و وسیع آن بود؛ اصلاح در تفکر و انـدیشه، اخلاق، نظام فرهنگی و اقتصادی و سیاسـی جامعه، و دیگر ادیان آن؛ تکیه گاه پیامبران در تحقق این هدف، تنها خدا بود و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند؛ چنان که شعیب علیه السلام گفت:

وَ مَا تَوْ فِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۲)

وتوفیق من، جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.

بـا دقت در نفرینی که آن جنـاب، به قوم خود کرده است مشـخص می شود، که گوینـده آن، یـک بشـر عادی نیست و کسـی است که با تمام آزارهای قومش، باز هم در کمال متانت و ادب به ساحت خداونـدی سـخن می گویـد و با مؤمن دانسـتن عده انـدکی که به او ایمـان آورده بودنـد، آن ها را تنها نگذاشـته، و از خداونـد برای آن ها و خودش، برابر قوم مشـرک وظالم، به طور یکسان طلب حق و قضاوت می کنـد. هم چنین و از خـدای متعال می خواهـد وعـده ای که درباره همه انبیا علیهم السـلام داده است، تحقق بخشـد؛ تا این که خداوند بین او و قومش به حق حکم کند. دلیل این که گفت: «بین ما» و نگفت: «بین من». این بود که مؤمنان به توحید را، نیز ضمیمه کرده باشد، چون کفار قومش، او و مؤمنین را تهدید کرده بودند(۳).

شعیب علیه السـلام در این دعـای خود، بین اسـمای خـدا، به خیر الفـاتحین تمسک کرد». (۴)نوع برخورد حضـرت شعیب علیه السـلام بـا قومش به این صورت بود که با کمال مهربانی و دلسوزی، رهنمودهای منظم و به موقع بیان می کرد یکی از مطالبی که به دستور خداوند،(۵) اصـرار فراوانی به آن داشت، این بـود که قومش را از کم کردن و نـاچیز نشـان دادن اموال مردم در ترازو و نیز از "بخس" و ناقص کردن در هر شکل و وجه آن، منع کرد که شامل غصب، دزدی، دریافت رشوه، راهزنی و خلع مالکیت از راه حیله و مکر می شود.

قوم شـعیب علیه السلام بر اثر کم فروشـی خلط کردن رهایی مـذموم را با آزادی ممـدوح و فساد در زمین بعد از اصـلاح آن، گرفتار چنان عذاب ویرانگر شدند که گویی اصلاً مردمی با این سابقه،

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۷؛ عبدالعلی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳.
۲- هود، ۸۸.
۳- محمّد حسین الطباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۴۰۶.
۴- رشـید رضـا در تفسـیر خود آورده است: «مقصود از فتاحـات یعنی دشـمنی ها. یعنی : خداونـدا بین ما و بین قوم ما حکم و داوری نما." برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: رشید رضا، محمد.تفسیر المنار، ج۹، ص۹.
۵- أعراف، ۸۵.

در آن سرزمین زندگی نمی کردند. از این عذاب، کسی جز حضرت شعیب علیه السلام و مؤمنان، نجات نیافت. حضرت شعیب علیه السلام بعد از نزول عذاب و هلاکت کفار، از آنان اعراض کرده و فرمود:

فَکَیْف ءَاسی (۱)

چگونه تأسف بخورم؟

یعنی:چگونه اندوه بخورم درباره قومی که کفر ورزیدند؟(۲) برخی مفسران، در این باره مطرح کرده اند: «آنان که ستم کرده بودند، دچار صیحه شدند و منظور همان صیحه ای است که جبرئیل بر آن ها زد». (۳)

سیمای شعیب علیه السلام از دیدگاه تورات

در تورات، به حضرت شعیب علیه السلام اشاره ای نشده است. گویا دستی زندگینامه او را از تورات، پاک کرده است. و به احتمال زیاد، این امر، اتفاقی نبوده و به دلیل ترس از برملا شدن حقایقی، انجام شده است.

سیمای شعیب علیه السلام در تفاسیر اثری

اشاره

ما در این بخش، احادیثی از روایات سنی و شیعه می آوریم که به نظر نگارنده، از مطالبی است که در قرآن، از آن ها ذکری به میان نیامده یا این که در تفاسیر روایی با عنوان اسرائیلیات ذکر شده است؛ حال آن که از لحاظ عقلی یا شرعی، قابل پذیرش نیست و یا با عنوان اسرائیلیات مذموم، در کتب تفسیری مطرح شده اند. هم چنین از ذکر همه روایات هماهنگ باموضوع این کتاب در دو تفسیر اثری الدرالمنثور و نورالثقلین که دارای اسرائیلیات هماهنگ با قرآنند، خودداری می کنیم؛ زیرا از حیطه موضوع این کتاب خارج است. تنها در مواردی از این روایات هماهنگ با قرآن بهره خواهیم برد که قصد استناد به آن ها را داشته باشیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. درتفسیر الدرالمنثور درباره حضرت شعیب علیه السلام آمده است که اسحاق بن بشر و ابن عساکر از قول ابن عباس نقل کرده اند که گفت:

«شعیب علیه السلام، نبی و رسول خدا بعد از یوسف علیه السلام بود و به آنچه خداوند در قرآن، درباره او فرموده است: خبر داد وبه سوی قوم مدین، برادر ایشان، شعیب علیه السلام

۱- الأعراف، ۹۳.

۲- تلخیص و برداشت از کتاب: محمد حسین طباطبائی المیزان، ج۸، ص ۲۵۸-۲۶۸.

۳- ابوعلی مجمع البیان، ج۱۲،، ص۱۱۶.

را فرستادیم و گفت: «ای قوم! خدا را پرستش کنید که برای شما، غیر از او خدایی نباشد». آن ها، علاوه بر این که مشرک بودند، اهل بخس و کم فروشی و کم کردن اوزان، بودند و به پروردگار، کفر می ورزیدند. هم چنین پیامبرشان را تکذیب کرده برابر نعمت ها، طغیانگر بودند. آن هابر سر راه مردم می نشستند و مردم را، فریب می دادند؛ تا این که اموال آن ها را می خریدند. آن ها، اولین کسانی بودند که کم فروشی را وضع کردند. هنگامی که غریبه ای بر ایشان، وارد می شد، پول هایش را از او می گرفتند و اظهار می داشتند: «درهم های شما تقلبی است» پس پول ها را جدا می کردند، سپس از آنها، به بهای کم می خریدند».(۱)

در جای دیگر تفسیر، درباره حضرت شعیب علیه السلام آمده است ابن عساکر، از طریق اسحاق بن بشر آورده است که گفت: «عبیدالله بن زیاد بن سمعان از یک نفرکه کتاب های زیادی خوانده بود، نقل کرد که اهل تورات، گمان می کنند نام شعیب علیه السلام، در تورات، میکائیل و اسمش به زبان سریانی جزیه بن بشخر و به عبرانی، شعیب بن بشخر بن لاوی بن یعقوب علیه السلام، می باشد». (۲)

هم چنین ابن عساکر از طریق اسحاق بن بشر از شرقی بن قطامی که عالم به علم انساب بوده، آورده که گفته است: «او به عبرانی، یثروب و به عربی، ابن عیفا بن یولب بن ابراهیم علیه السلام یعنی شعیب علیه السلام می باشد».(۳)

۲. تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) از عبدالله بن عباس نقل کرده است: «آن کسی که حضرت موسی را اجیر کرد، یثری (یثرون) فرمانروای مدین بود». هم چنین از ابوعبیده روایت کرده است: «آن کسی که حضرت موسی علیه السلام را اجیر کرد، یترون برادرزاده شعیب پیغمبر علیه السلام بود».(۴)

۳. حسن الباش نیز در کتاب خویش بر این مطلب، تأکید کرده است. وی درباره این که پدر زن حضرت موسی علیه السلام، شعیب نبی علیه السلام نبوده است، می گوید: «شاید کسی بگوید: خیلی از نام ها، در تورات به زبان عبرانیون آمده است؛ زیرا نام حضرت شعیب علیه السلام، از اصل زبان عربی آمده است و این کلمه، مصغّرشعب است و به زبان عبرانی ارتباطی، ندارد؛ زیرا تورات، اغلب نام ها را مانند آدم علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام، نوح علیه السلام، یوسف علیه السلام، موسی علیه السلام، داود علیه السلام، سلیمان علیه السلام با نام متعارف در زبان های عبرانی، عربی، سریانی و غیره ذکر کرده؛ ولی شعیب علیه السلام را با نام، مشخص

۱- جلال الدّین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۴.

۲- جلال الدّین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۴.

۳- جلال الدّین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۴.

۴- محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۳۰۸.

نکرده است؛ چون به او و نبوتش اقرار نکرده و او را قبول نـدارد و یثرون کاهن مدیان، همان کسـی که موسـی علیه السـلام را داماد خود کرد، و بـدیهی است که درجه کاهن، در هر صورت، به مرتبه پیامبر نمی رسد؛ پس سـبب و علل زیادی وجود دارد که می توان گفت:مردی که دخترش را به حضرت موسی علیه السلام داد حضرت شعیب علیه السلام نمی باشد».(۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

در تفسیر نورالثقلین، از قول علی بن ابراهیم نقل کرده است: «خداوند -عزّ و جلّ- شعیب علیه السلام را به سوی مدین مبعوث کرد و آن، روسـتایی بود در راه شام و کسی به او ایمان نیاورد». (۲) در آن تفسیر، درباره نام دیگر حضرت شعیب علیه السلام درتورات، مطلبی مطرح نشده است.

هم چنین در آن تفسیر، درروایت دیگری از مجمع البیان نقل کرده است: «شعیب علیه السلام خطیب الأنبیاء بود». (۳)

از آنچه که گذشت، می توان نتیجه گرفت درباره حضرت شـعیب علیه السـلام در قرآن، به وضوح سـخن به میان آمده است؛ ولی در تورات، از آن حضـرت یاد نشده است و افرادی که مدعی هسـتند وی با نام دیگری در تورات ذکر شده است، سـخت در اشـتباهند؛ زیرا هیـچ ارتبـاطی میـان آن افراد و حضـرت شـعیب وجـود نـدارد. در این میـان، فقـط برخی مفسـران، طبق رأی شخصی خود بر این عقیده اند و قادر به آوردن دلیل مستدلی برای اثبات آن نیستند.

بررسی اسرائیلیات درباره خدمتگزاری حضرت موسی علیه السلام برای حضرت شعیب علیه السلام

اشاره

دو امتیاز ذکر شده برای حضرت شعیب علیه السلام بر سایر انبیاء علیهم السلام در تفاسیر عبارت است از:

۱. حضرت شعیب علیه السلام -بنا بر آیات قرآن- بر دو قوم مبعوث شده است.

۲. بنا بر تعدادی از روایات، خداوند به دلیل محبت شدیدی که حضـرت شـعیب علیه السلام به خداوند داشت، حضرت موسی علیه السلام را ده سال خادم آن حضرت قرار داد.

البته نبوت ایشان بر دو قوم -بر اساس نص صـریح قرآن- مورد تأیید است؛ ولی خدمتگزاری حضـرت موسی علیه السلام برای حضرت شعیب علیه السلام، به صراحت در قرآن نیامده و از سوی برخی از علما نفی شده است.

دیدگاه قرآن، درباره مبعوث شدن حضرت شعیب علیه السلام

قرآن در این باره می فرماید:

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : الباش، القرآن و التوراه أین یتفقان و أین یفترقان؟، ج۱، ص۲۰۷-۲۱۷.

۲- حویزی، نور الثقلین، ج۲، ص ۳۸۹.

۳- حویزی، نور الثقلین، ج۲، ص ۳۹۴.

وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً(۱)

و به سوی مدین، برادرشان، شعیب علیه السلام را فرستادیم.

حضرت شعیب علیه السلام علاوه بر هدایت مردم مدین، مأموریت هدایت مردم أیکه را نیز بر عهده داشت. چون آن حضرت، اهل آن منطقه نبود، قرآن، او را برادر مردم أیکه ننامید؛ بلکه فرمود:

کذَّب أَصحَب لْئَیْکهِ الْمُرْسلِینَ - إِذْ قَالَ لهُمْ شعَیْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ - إِنّی لَکمْ رَسولٌ أَمِینٌ(۲)

اصحاب أیکه رسولان را تکذیب کردند* هنگامی که شعیب به آن ها گفت: «آیا تقوا پیشه نمی کنید؟* مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم».

اما در قرآن، مطلبی درباره این که حضرت موسی علیه السلام در خدمت حضرت شعیب علیه السلام قرار گرفته باشد وجود ندارد.

سیمای شعیب علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر -با توجه به امتیاز خدمتگزار بودن حضرت موسی علیه السلام برای حضرت شعیب علیه السلام وارد شده است ملاحظه- می نمائیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است که اسحاق و ابن عساکر از عکرمه و سدی نقل کرده اند؛ خداوند، شعیب را دو بار برانگیخت: یک بار به سوی قوم مدین که خدا ایشان را به عذاب صیحه گرفتار کرد و بار دیگر او را به سوی اصحاب الأیکه فرستاد و این قوم را به عذاب یوم الظلّه دچار نمود.(۳)

۲. در تفسیر الدرالمنثور آمده است که ابن جریر از ابن عباس آورده است: «شعیب علیه السلام پدر صفوره، همسر موسی علیه السلام است و کسی است که هشت یا ده سال حضرت موسی علیه السلام را اجیر کرد تا برای وی شبانی نماید». (۴)

۳. در حدیثی که درباره حضرت شعیب علیه السلام در کنزالعمال آمده، آورده شده است که شداد بن اوس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است «حضرت شعیب علیه السلام آن قدر از خوف خدا گریست که دو چشمش کور شد. خداوند، او را بینا فرمود. او، باز گریست و کور شد و تا سه بار کور و بینا شد. خطاب رسید: «ای شعیب! اگر برای ترس از جهنم است، تو را بخشیدم و از جهنم آزاد کردم و اگر برای بهشت است، بهشت را به تو بخشیدم». عرض کرد: «معبودا و سرورا! تو خود

۱- اعراف، ۸۵.

۲- شعراء، ۱۷۶-۱۷۸.

۳- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۰۲.

۴- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۲۶ .

می دانی که نه از شوق به بهشت تو می گریم نه از ترس آتش جهنم؛ بلکه محبت تو را به دل خود گره زده ام. هرگاه به تو نظر افکنم، مرا چه باک که با من چه شود؟ چون به شوق لقای تو گریه شوق می کنم». خداوند به او وحی فرمود:«ای شعیب! اگر به راستی چنین است، لقای من گوارای تو باد. از این رو، کلیم خود، موسی بن عمران را خدمتگزار تو کردم». و حضرت موسی علیه السلام ده سال درخدمت حضرت شعیب علیه السلام بود(۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب علل الشرایع به اسناد وی که به انس می رسد، درباره قرار خدمتگزاری حضرت موسی بن عمران علیه السلام برای حضرت شعیب علیه السلام از جانب خداوند، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حضرت شعیب علیه السلام به سبب حب و علاقه ای که به خداوند داشت؛ آن قدر گریست تا این که کور شد. خداوند، بینایی او را وی برگرداند. وی باز هم گریه کرد، تا کور شد و این مسأله سه بار تکرار شد؛ تا این که بار چهارم، خداوند فرمود: «ای شعیب! تا کی می خواهی به این کار ادامه دهی؟ اگر این امر، به دلیل ترس از جهنم است، تو را از آن، امان دادم و اگر به سبب شوق به بهشت است، آن را بر تو مباح کردم. «عرض کرد»: ای خدا و ای سرور من! تو نیک می دانی که گریه من، نه از وحشت جهنم تو است و نه به شوق بهشت تو؛ بلکه محبت تو را به دل خویش گره زده ام؛ پس بیش از این، برای دیدار تو شکیبایی و صبر، نمانده است». آن گاه خداوند عالی مرتبه به او وحی فرمود: «حال که چنین است؛ کلیم خود، موسی بن عمران را خدمتگزار تو قرار خواهم داد». (۲)

۲. در بحارالانوار، مشابه این حدیث را با حذف قسمت ابتدایی آن -یعنی بخش کور شدن حضرت شعیب علیه السلام بر اثر گریه- به نقل از شیخ صدوق آورده است و محبت حضرت شعیب علیه السلام به خداوند را نهایت حالت عرفانی آن جناب دانسته و رؤیت خدا را دید قلبی دانسته است، نه دید با چشم. (۳)

۳. ازامام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند عز و جلّ از عرب، جز پنج پیامبر مبعوث نکرد:هود علیه السلام، صالح علیه السلام، اسماعیل علیه السلام، شعیب علیه السلام و محمد، خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم، و شعیب علیه السلام بسیار میگریست». (۴)

ص:۸۵

۱- علاء الدین متقی هندی، کنز العمّال، ح ۳۵۵۸۰.

۲- حویزی، نور الثقلین، ج۴، ص۱۲۴ - ۱۲۵؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ص۵۷؛ سید هاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ج۳، ص۲۲۵؛ محمد باقر مجلسی، حیوه القلوب، ج۱، ص۵۷۵.

۳- محمد باقر المجلسی، بحار الانوار، ج۱۲، ص ۳۸۱.

۴- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۹۳۰.

با مقایسه روایات موجود در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان از جهتی به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

روایات زیادی داریم که از محبت بیش از حد حضرت شعیب علیه السلام به خداوند متعال خبر می دهد؛ حال آن که در این احادیث، خدمتگزاری حضرت موسی علیه السلام برای حضرت شعیب علیه السلام قید نشده است؛ مانند روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل کردیم.

ب. روایات غیر موافق قرآن

درباره این که خداوند متعال، حضرت موسی علیه السلام را در خدمت حضرت شعیب علیه السلام قرار داد، احادیثی داریم که با توجه به علل زیر، این روایات قابل قبول به نظر نمی رسند:

۱. طبق روایت، خدا از شعیب علیه السلام درباره مشکلی که دارد می پرسد و این، چنین القا می کند که گویی خداوند از امور بندگانش غافل است و باید از خود ایشان پرس و جو کند تا ببیند در دل آن ها چه می گذرد. البته این موضوع، بیشتر در ذهن کسانی راه می یابد که مانند انسان، به خدا نسبت جهل می دهند (شبیه به مطالب تحریف شده تورات) و مسلّماً چنین نظراتی از سوی مسلمانان، مطرود است.

۲. بنابر فرض آن که دخترحضرت شعیب علیه السلام به همسری حضرت موسی علیه السلام درآمده است، حضرت موسی برای حضرت شعیب، نقش داماد را داشته است، نه غلام و خدمتگزار. و آن مدتی نیز که نزد وی کار کرده است، بر اساس توافقی بوده که برای مهر همسر، بین ایشان منعقد شده است هم چنین حضرت موسی علیه السلام از پیر کهنسال، می خواهد که برای انجام آن خدمت، مدت زمان را به عهده خودش بگذارد؛ در حالی که اگر خدمتگزار حضرت شعیب بود، باید بدون چون و چرا گوش به فرمان بود.

۳. درادامه بحث احتمال همسری موسی با دختر شعیب، باید افزود: ابتدا، دختر پیر کهنسال، از پدرش می خواهد حضرت موسی علیه السلام را، استخدام کند، نه آن که او را به خدمت بدون مزد بگیرد؛ لذا، می فهمیم حضرت موسی علیه السلام برای پدرزن خود، خدمتگزار نبوده است. وقتی این امر برای افراد معمولی انجام نمی شود، به طریق اولی برای حضرت موسی علیه السلام، که دارای مقام شامخی بوده است، زیبنده نیست.

نتیجه

از آنچه گذشت، نتیجه می گیریم در روایت مورد نظر شخصی که با حضرت موسی علیه السلام قرارداد

خدمت هشت یا ده ساله می بندد، شخص با ایمانی است که خداوند در قرآن، از وی، نام نبرده است و فقط با عنوان پیر کهنسال یاد کرده است. از سویی بافرض تأیید چنین احادیثی، این سؤال در ذهن می آید که آیا در مقام نبوت، تفاوتی وجود داشته است یا این که این مطلب در واقع، پاداش زحمات بی دریغ و صبر و تحمل حضرت شعیب علیه السلام برابر مصیبت ها بوده است. به هر دلیلی که باشد، برای شنونده، قدری ثقیل و غامض به نظر می آید که خداوند، حضرت موسی علیه السلام را برای پاداش به فرستاده خویش، خادم اوکند. شاید با مرور احادیث دارای اسرائیلیات، بتوان گفت: این حدیث، نمونه ای از آن ها باشد.

بررسی وصف «ضعیف» درباره حضرت شعیب علیه السلام

اشاره

یکی از مطالبی که درباره حضرت شعیب علیه السلام به طرح نظرات گوناگونی انجامیده، نابینا بودن آن حضرت، می باشد. عده ای، در تفسیر کلمه «ضعیفا»، به نابینا بودن آن حضرت، نظر داده اند و بعضی دیگر، آن را به ضعف در داشتن پیروان و مقبولیت سخنان آن حضرت بین مشرکان تفسیر کرده اند و ما- بنا بر نظر بزرگان دین(۱)- همین رأی اخیر را پذیرفته ایم.

دیدگاه قرآن

قوم شعیب علیه السلام همان جمعیتی هستند که راه توحید را رها کرده و در سنگلاخ شرك و بت پرستی سرگردان شدند. نه تنها بت، بلکه درهم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند و به همین دلیل، کسب و تجارت بارونق خویش را به تقلب و کم فروشی و خلافکاری های دیگر می آلودند. وآن حضرت، پس از سعی و تلاش بسیار برای نجات ایشان از آن ورطه هولناك، توفیق بسیار اندکی داشت. این قوم، برای این که آن تعداد اندك پیروان حضرت شعیب را نیز مجدداً به آیین خویش درآورند، آن حضرت علیه السلام و همراهانش را تهدید کردند. هم چنین برای متزلزل ساختن موقعیت حضرت شعیب علیه السلام میان قوم، به این سخنان روی آوردند:

یَا شعَیْب مَا نَفْقَهُ كثِیراً مِّمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنرَاك فِینَا ضعِیفاً وَ لَوْ لا رَهْطُك لَرَجَمْنَك وَ مَا أَنت عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ (۲)

ای شعیب ! بسیاری از آنچه را می گویی، نمی فهمیم و ما تو را میان خود، ضعیف می یابیم . اگر به دلیل قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم و تو برابر ما، قدرتی نداری.

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : سید محمد حسین تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۵۶۹؛ تفسیر نمونه، ج۹، ص۲۱۳-۲۱۴.

۲- هود، ۹۱.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

در تفسیر الدرالمنثور درباره کلمه «ضَعِیفاً» گفته که این کلمه به کور بودن حضرت شعیب علیه السلام اشاره دارد. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. تفسیر نورالثقلین در این باره نظری مطرح نکرده است.

۲. در تفسیر مجمع البیان آمده است: «جبائی گفته: "منظور، ضعف جسمی و ناتوانی بدنی است" و سفیان گفته: از نظر چشم و بینایی دیده، ضعیف بود». (۲)

۳. در تفسیرمجمع البیان آمده است: " قتاده و سعید بن جبیر گفته اند: «شعیب علیه السلام نابینا بود». (۳)

۴. در تفسیرمجمع البیان ازقول زجاج آمده است که: «قبیله حمیر، شخص نابینا را ضعیف می نامیده اند». (۴)

۵. نیز در همان تفسیر، آمده است که حسن گفته است: «ضعیف، اینجا به معنای خوار و پست است». (۵)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، باتوجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیرروایی اهل سنت و شیعه، آن ها را می توان از جهتی بر دو دسته تقسیم نمود:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر المیزان به این امر اشاره شده است که: " «رهطِ» شخص، یعنی فامیل و قوم او. پس این که قوم می گویند: «رَهْطُک» اشاره به آن است که تعداد کمی هستند و اهمیتی ندارند. علامه طباطبائی، لفظ «ضَعِیفاً» را هم به معنای کمی پیروان و هم به معنای این که بین ما نیرویی نداری، گرفته است. قوم، گفتند: «ای شعیب! ما تو را میان خود، فرد ضعیف گفتار و غیر قابل اعتنایی از نظر تأثیر گفتار می دانیم. شاید به زبان عامیانه، می خواهند بگویند:حنایت برای ما رنگ ندارد. منظور کفار از این که به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: ما تو را میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم، گوناگون تفسری شده است؛ عده ای این گونه تفسیر

۱- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج۳، ص۳۴۷.
۲- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.
۳- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.
۴- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۵- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.

کرده اند: اگر فکر کنی حرف های بی منطقت را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی، اشتباه کرده ای. گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم، به دلیل ترس از قدرت تو است. اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آن ها قائل هستیم، نبود، تو را به بدترین صورت، به قتل می رساندیم [=تو را سنگباران می کردیم]! جالب این است که آن ها قبیله شعیب علیه السلام را رهط یاد کردند. (۱)

شایان ذکر است که در لغت عرب، «رهط» به یک جمعیت کم، از سه تا هفت یا ده یا حداکثر به گفته بعضی، به چهل نفر اطلاق می شود. (۲)در حقیقت می توان گفت: اشاره به این است که، گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی ندارند؛ بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار، باز می دارد. این، درست به آن می ماند که ما به دیگری می گوییم: اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود، مسلّماً با تو برخورد می کردیم؛ در حالی که واقعاً فامیل و قبیله او چهار نفر نیست، بلکه منظور، بیان این نکته است که آن ها، از نظر قدرت اهمیتی ندارند. سرانجام گفتند:" تو برای ما فردی نیرومند و شکست ناپذیر نیستی؛ هرچند تو، از بزرگان قبیله ات محسوب می شوی، به خاطر برنامه ای که در پیش گرفتی در نظر ما قرب و منزلتی نداری." (۳)

حضرت شعیب علیه السلام بدون این که از سخنان زننده و توهین های آن ها از جا در برود، با همان منطق شیوا و بیان رسا به آن ها پاسخی درخور شأن نبوتش، فرمود. به این ترتیب، مشخص می شود که لفظ «ضعیفا» در حقیقت، ضعف قدرت در همراهی حضرت شعیب علیه السلام است و به کم بودن پیروان آن حضرت اشاره دارد.

ب. روایات غیر موافق با قرآن

درباره تفسیر کلمه «ضَعِیفاً» غیر از معنایی که ذکر شد و بیشتر علما آن را در نظر دارند، مطالب دیگری نیز در تفاسیر و کتب روایی، مطرح شده است که اهم آن به قرار زیر است:

در تفسیر الدرالمنثور درباره کلمه «ضَعِیفاً» نظر داده است: «این آیه، به کور بودن حضرت شعیب علیه السلام اشاره دارد». (۴) در تفسیرمجمع البیان آمده است: «جبائی گفته است: منظور، ضعف جسمی و ناتوانی بدنی است و سفیان گفته: از نظر چشم و بینائی دیده، ضعیف بود، و قتاده و سعیدبن جبیر گفته اند: شعیب علیه السلام نابینا بوده است. و زجاج گفته: قبیله حمیر،

۱- تلخیص و برداشت از تفسیر نمونه، ج۹، ص۲۱۳.

۲- ابوعبدالرحمن الفراهیدی، العین، ج۴، ص۱۹؛ محمد ابن مکرم، لسان العرب، ج۷، ص۳۰۵؛ فخرالدین الطریحی. مجمع البحرین .

۳- .تلخیص و برداشت از تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۱۴.

۴- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۳۴۷.

شخص نابینا را ضعیف می نامیده اند وحسن گفته: ضعیف اینجا، به معنای خوار و پست است. (۱)

نتیجه

با توجه به مطالب ذکر شده، آنچه به صورت کلی می توان نتیجه گرفت، آن است که در قرآن، هیچ مطلبی بیهوده ذکر نشده است و کلام الهی، برخلاف آوردن مطالب به شیوه ایجاز، هم چنان حق مطلب را ادا کرده است. از آن جا که ما به این مبنا معتقدیم، معنای کلمه «ضعِیفاً» در آیه مذکور را بر کمی یاران آن حضرت حمل می کنیم؛ زیرا صرف نابینایی، نه برای پیامبر، ضعف برابر دیگران به شمار می رود و نه برای غیر پیامبر. از این رو نظر جلال الدین سیوطی در الدرالمنثور را رد کرده و دیدگاه عالم گرانقدر، علامه طباطبایی را می پذیریم. همان طور که پیش تر هم ذکر کردیم، نورالثقلین در این باره نظری را مطرح نکرده است. صاحب تفسیرمجمع البیان درباره این که کلمه «ضعِیفاً» به معنای نابینابودن حضرت شعیب باشد، می فرماید: «ولی به نظر ما این قول صحیح نیست؛ زیرا از این که به شعیب علیه السلام می گفتند: «تو، میان ما ضعیف هستی» معلوم می شود منظورشان از ضعیف، نابینا نبوده است؛ زیرا کسی که نابیناست؛ در میان همه مردم نابینا است و معنا ندارد کسی بگوید: تو میان ما نابینا هستی و اساسا اختلاف شده که آیا جایز است پیغمبری که از جانب خدا آمده نابینا باشد؟ جمعی گفته اند: جایز نیست؛ زیرا نابینایی، نقصی است که موجب تنفر مردم است. عده ای هم مقابل این ها گفته اند: نابینایی هم مانند سایر امراض بوده و تنفری ایجاد نمی کند». (۲)

رد نسبت «شرک» به حضرت شعیب علیه السلام

اشاره

اکنون به این موضوع می پردازیم که آیا حضرت شعیب علیه السلام -بنا بر اقوالی که خواهیم آورد- قبل از رسالت خویش، مشرک بوده است یا نه؟ پاسخ این است که وی هم چون دیگر انبیای الهی، دارای نیایی پاک و مطهر بوده و نسل در نسل خداپرست بوده اند.

دیدگاه قرآن

عده ای برای اثبات شرک حضرت شعیب علیه السلام، به این آیه استشهاد کرده اند که به نقد آن خواهیم پرداخت:

قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ استَکبرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّک یَشعَیْبَ والَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَک مِن قَرْیَتِنَا أَوْ

ص:۹۰

۱- تلخیص و برداشت از، مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۲- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۱۲، ص۱۱۴؛ محمود آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص ۱۱۰-۱۱۱.

لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ کنَّا کرِهِینَ - قَدِ افْتَرَیْنَا عَلی اللَّهِ کـذِباً إِنْ عُـدْنَا فی مِلَّتِکم بَعْدَ إِذْ نجَّانَا اللَّهُ مِنهَا وَ مَا یَکونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِیهَا إِلا أَن یَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا کلَّ شی ءٍ عِلْماً عَلی اللَّهِ تَوَکلْنَا رَبَّنَا افْتَح بَیْنَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا بِالْحَقّ ِ وَ أَنت خَیرُ الْفَتِحِینَ (۱)

اشراف زورمنـد و متکبر از قوم اوگفتنـد: «ای شـعیب ! به یقین، تو و کسـانی که به تو ایمان آورده انـد را از شـهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد؛ مگر این که به آیین ما باز گردیـد». گفت: «آیا [می خواهید ما را بازگردانید] اگرچه مایل نباشـیم؟ اگر ما به آیین شـما بازگردیم - بعـد از آن که خـدا ما را از آن نجات بخشـیده است- به خـدا دروغ بسـته ایم ؛ شایسـته نیست به آن بـازگردیم؛ مگر این که خـدایی که پروردگار ما است، بخواهـد؛ علم پروردگار ما، به همه چیز احاطه دارد. تنها بر خـدا توکل کرده ایم . پروردگارا ! میان ما و قوم ما، به حق داوری کن که تو بهترین داورانی».

سیمای شعیب علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای شـعیب علیه السـلام در قرآن و تورات بررسـی شد و شناختی نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، به سـراغ تفاسـیر اثری رفته، روایاتی را ملاحظه می کنیم که درباره شخصـیت این پیامبر و نسبت شرک به او وارد شده است.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسـیر الدرالمنثور، قاضـی و جبایی به صورت دیگری در این باره نظر داده اند: «مقصود از ملّت، شـریعت و قوانین دینی است، نه امور اعتقادی. اعتقادات قوم، درباره ذات وصـفات خـدا، نادرست بود، اما پاره ای از قوانین زندگی آن ها خوب بود؛ از این روگفتند: «ما تابع شـریعت شـما نمی شویم؛ مگر این که خداوند، شـریعت ما را نسخ کند و دسـتور دهد از شریعت شما پیروی کنیم». (۲)

۲. فخر رازی در تفسـیر الکبیر آورده اند: کلمه عود به معنای بازگشت بوده وگاهی، به این معنا است که انسان کاری را دو بار انجام دهد و گاهی، به این معناست که کاری را برای اولین بار انجام داده باشد.

شاعرگوید:

لإنْ کانَتْ أَلْأیَامُ أَحْسَنَ مَرَّهٍ

إِلَیَّ فَقَدْ عَادَتْ لَهُنَّ ذُنُوبٍ

۱- اعراف، ۸۹.

۲- جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۲۳.

اگر روزگار یک بار به من نیکی کرد

بارها درباره من بدی کرده است

گردنفرازان قوم، به شعیب علیه السلام گفتند: تو و پیروانت را از شهر تبعید می کنیم و از وطن دور می سازیم؛ مگر این که، به کیش ما باز گردید و از مخالفت با ما، خودداری کنید. آن ها، گمان می کردند شعیب علیه السلام، قبلا تابع دین آن ها بوده وحالاـ دست کشیده است؛ در حالی که چنین نبوده است. او مدت ها دین خود را پنهان می کرد. ممکن است مقصود آن ها پیروان شعیب علیه السلام باشد، نه خود شعیب علیه السلام . نیز ممکن است، مقصود آن ها بازگشت نباشد؛ بلکه مقصودشان این باشد که، اگر داخل دین ما شوید، شما را رها می کنیم.

بنابر این، عود به معنای شدن است، نه بازگشتن. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین درباره آیه "إِنْ عُدْنَا فی مِلَّتِکم"(۲) مطلبی نیامده است. با توجه به آنچه گذشت، گویا درتفاسیر متعدد، به این سؤال فرضی پاسخ داده شده است که آیا حضرت شعیب قبل از رسالت خویش، بر دین قومش بوده و کافر بوده است؟

برای مثال، در تفسیر کشف الاسرار آمده است:

اگر کسی گوید: شعیب پیغامبر بود، و هرگز او بر دین ایشان [دین قومش] و بر کفر نبوده، چگونه است که قرآن فرمود:

إِنْ عُدْنَا فی مِلَّتِکم (۳)

اگر ما به آئین شما بازگردیم

آیا آن حضرت پیش از بعثت، بر آیین قومشان بوده اند؟(۴)

آراء مفسران

حضرت شعیب علیه السلام نیز مانند نوح وسایر انبیای قبل از خود، دعوت خویش را بر اساس توحید قرار داده بود. شعیب علیه السلام، به وظیفه ارشاد وراهنمایی خود قیام کرد؛ ولی قوم او استکبار نموده و به دستوراتش گردن ننهادند. در عوض، او و گرویدگان به او را، تهدید کرده و گفتند: باید از دین توحید دست بردارید؛ وگرنه شما را از شهر و دیارتان، بیرون خواهیم کرد. حضرت شعیب علیه السلام

۱- تلخیص و برداشت از مجمع البیان، ج۹، ص۱۷۸-۱۸۰. برای کسب اطلاع بیشتر رجوع کنید به الرازی، التفسیر الکبیر، ج۱۴، ص۱۷۶.

۲- اعراف، ۸۹.

۳- اعراف، ۸۹.

۴- تلخیص و برداشت از کتاب: میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، ج۳، ص ۶۷۸.

طبق آیه شریف، از ارتداد و اعراض از دین توحید، اظهار کراهت کرده و به آنان فهماند درصورتی که او و قومش، در گزینش یکی از دومورد ارتداد یا تبعید مجبور شوند، جز شق دوم را اختیار نخواهند کرد.

در تفسیر المیزان مطالب را به صورت دقیق تری مورد بحث قرار داده است. علامه طباطبائی می فرماید:

بعضی از مفسران، جمله: «اگر ما به آیین شما بازگردیم» را دلیل گرفته اند بر این که شعیب علیه السلام، قبل از نبوتش، مشرک و بت پرست بوده و این، اشتباه بسیار بزرگی است حاشا بر مقام شامخ انبیاء علیهم السلام، که بتوان چنین نسبت هایی به آنان داد! مفسر مزبور، از این معنا غفلت کرده که شعیب علیه السلام، این کلام را از زبان قوم که قبلا کافر بوده اند، گفته و در حقیقت، این جمله و هم چنین جمله «خدا ما را نجات بخشیده است» از باب نسبت دادن وصف اکثریت افراد اجتماع به همه ایشان است. البته، معلوم است که مراد از نجات ظاهری، نجات از شرک فعلی باشد؛ وگرنه اگر مراد، نجات حقیقی از هر ضلالتی- چه محقق و چه مقدر- باشد، خود شعیب علیه السلام هم مانند سایر افراد قومش از کسانی خواهد بود که خداوند، نجاتشان داده است؛ اگرچه خود او یک لحظه هم شرک نورزیده باشد؛ برای این که شعیب علیه السلام هم مانند سایر مردم، هیچ خیر و شری را از خود مالک نبوده، و هر خیری که به او رسیده، از ناحیه پروردگار بوده است. (1)

در تفسیر الکبیر درباره آیه مذکور، آمده است:

بدان که شعیب علیه السلام وقتی این سخنان را اقرار کرد، کسانی که استکبار ورزیدند و از تصدیق او و قبول سخنانش ابا نمودند، گفتند: «می بایست یکی از این دو راه را انتخاب کنی، وگرنه تو و همراهانت را از این ده (شهر) بیرون

۱- (وَ مَا یَکونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِیهَا)؛ و شایسته نیست ما به آن بازگردیم.این جمله، به منزله اعراض از گفته های قبلی و ترقی دادن مطلب، و بیان قطعی چیزی است. که قبلاـ قطعی نبود. گویا فرموده است: ما از برگشتن به کیش شما کراهت داریم؛ زیرا این برگشت، مستلزم افترا به خدا است؛ بلکه چنین کاری را به هیچ وجه مرتکب نمی شویم. مگر این که خدایی که پروردگار ما است بخواهد. همان طور که گفتیم، به منزله این است که گفته شود: ما هرگز به کیش شما بر نمی گردیم و چون این قسم حرف زدن، از ادب انبیا دور و به گفتار اشخاص جاهل به مقام پروردگار، شبیه تر است، شعیب علیه السلام اضافه کرد که: مگر خداوند متعال بخواهد. برای اطلاع بیشتر ر.ک: به الطباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۸، ص۲۶۲-۲۶۸.

می کنیم یا این که به آیین ملتمان باز گردید. و اشکال مورد بحث، یعنی این که به آیین ما بازگردی، دلالت دارد بر این که حضرت شعیب علیه السلام بر آیین آنها که همان کفر است، بوده است؛؛ پس این امر، مقتضی آن است که حضرت شعیب علیه السلام در گذشته، کافر بوده باشد، و تصورچنین امری، نهایت فساد است. (۱)

در تفسیر کشاف و تفسیر روح المعانی مطالب ذکر شده در این باره، با دیگر تفاسیر شیعه و سنی، مشترك بوده و در این باره مطلب خاصی مطرح نکرده اند. تأکید ایشان، درپاسخگویی به نسبت شرك به آن حضرت، چنین است:

عود، به معنای رجوع و بازگشت، از حالت کنونی به حالت اولیه است اما این مطلب درحق حضرت شعیب علیه السلام صحیح نمی باشد؛ زیرا انبیا علیهم السلام از آنچه به کفر بیانجامد، معصومند و ممکن است درباره کسی که به او ایمان آورده است، از باب تغلیب، اطلاق شود. حکم تغلیب، از باب نسبت دادن وصف اکثریت افراد یك اجتماع، به همه ایشان است. (۲)

میبدی موضوع را این گونه بیان می کند:

عود، بازگشتن است به چیزی که یك بار در آن بوده و جواب، آن است که عود را به معنای ابتدا نیز استعمال کنند به معنای صیرورت، «عاد» یعنی «صار» و «عاد» یعنی «لَحِق»؛ یعنی از ابتدا، خداوند ما را نجات داده است از این که به آیین شما ملحق شویم. هم چنین پاسخ دیگر آن ها، مانند بعضی دیگر از مفسران، این است که این خطاب نسبت به قوم شعیب علیه السلام بوده که در ابتدا کافر بوده اند، سپس ایمان آورده و روا باشد مسلمانان در ابتدا تقیه کرده و دین خود را پنهان داشته باشند، سپس بالاخره دین خویش را اظهار کنند و در نتیجه بقیه افراد، این گونه پندارند که ایشان در ابتدا بر کفر بوده اند. (۳)

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، به این نتیجه دست می یابیم که شخص پیامبر، نمونه و فردی کامل، از جهت بندگی خداوند می باشد؛ لذا عقلاً و عرفاً نباید برخلاف هر چه در دین به آن سفارش

۱- رازی، التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۶.
۲- تلخیص و برداشت از: زمخشری، کشاف، ج۳، ص ۹۶؛ آلوسی، روح المعانی، ج۹ ص ۲.
۳- میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، ج۳، ص ۶۷۹.

شـده است، عمل کنـد. حضـرت شـعیب علیه السـلام نیز از این قانون، مسـتثنا نبوده و قرآن، به زحمات بسـیار آن جناب، اشاره فرموده است. مطلب موجود در این آیه ممکن است به این امر نظر داشته باشد که حضـرت شـعیب علیه السـلام از زبان پیروان خـویش سـخن گفته است و یـا برای ایجـاد انس و الفت در اذهـان کـافران قـوم، دربـاره آنچه بـوده است و بایـد از آن دست بردارنـد. هم چنین پیـامبر الهی، نمی توانـد بر آنچه بر او وحی می شـود و بر عهـده او گذاشـته شـده است، از نزد خود، چیزی بیفزاید یا از آن بکاهد. از سویی روایات بسـیاری در دسترس ما است که همگی بر این موضوع اذعان دارند که پیامبران علیهم السلام نسل در نسل، خداپرست بوده اند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره پدران پیامبران علیهم السلام فرمود:

من از راه ازدواج مشـروع به وجود آمـده ام و از راه نامشـروع و زنـا، زاده نشـده ام. از زمـان آدم علیه السـلام، هیـچ چیز از زنا وسنت های نامشروع جاهلیت، نسب مرا مخدوش نساخته است و جز از راه پاک به دنیا، نیامده ام. (۱)

حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبران علیهم السلام فرمود:

خداونـد، پیامبران را در برترین امانتگاه به ودیعه سپرد و در بهترین قرارگاه جایشان داد و از صـلب پـدرانی بزرگوار به زهـدان های مادرانی پاک و پاکیزه منتقل شدند. هر زمان که سلفی از آن ها می رفت، خلفی (جانشینی) از آنان برای ترویج دین خدا بر می خاست، تا آن که کرامت خداوند سبحانه و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید. (۲)

محمود ابوریه نیز، به این امر، اذعان داشته است:

وقـتی مطـالب ذکر شـده، دربـاره نسبت مشـرک بودن حضـرت شـعیب علیه السـلام را بررسـی می کنیم، می بینیم این مسـأله، برخلاف عصـمت انبیا علیهم السلام است؛ زیرا اگر پیامبران علیهم السلام معصوم نباشند، یعنی از کذب و خطا در تبلیغ رسالت خویش و هم چنین در عملشان، عصـمت نداشـته باشـند، برخلاف اسوه بودن ایشان و مخلّ اتمام حجت بر سایر انسان ها است. (۳)

آنچه بامطالعه مطلب مورد بحث در تفاسیر گوناگون به دست می آید، آن است که: درحقیقت خداوند، آنچه شدنی نیست را مربوط کرده است به آنچه که می دانـد شـدنی نیست. منظور این است که چنین چیزی انجام پـذیر نیست و بسیار بعیـد است داخل کیش شما شویم؛ مگر این که خدا بخواهد و او نیز نمی خواهد؛ چنان که قبلا فرمود:

۱- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج۱۲، ص۵۷۹۳.

۲- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج۱۲، ص۵۷۹۳.

۳- ابوریه، محمود. أضواء علی السنه المحمدیه . ص۱۷۴.

وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتی یَلِجَ الجَمَلُ فی سَمِّ الْخِیاطِ(۱)

آن ها داخل بهشت نمی شوند، مگر این که شتر [یا طناب] در سوراخ سوزن داخل شود. (۲)

پس مقصود این است که حضرت شعیب فرمود: همان طور که خداوند متعال، پرستش بت ها و کارهای زشت را نمی خواهد، ما هم به کیش شما داخل نمی شویم؛ زیرا هیچ کدام مطابق حکمت نیست. ما داخل دین شما نمی شویم، مگر این که خداوند به شما قدرتی بدهد که بتوانید ما را به جبر و اکراه به دین خود بکشانید. مؤید این قول، این جمله است: «گفت: آیا [می خواهید ما را بازگردانید] اگرچه مایل نباشیم؟!. ما از قریه شما بیرون می رویم و دیگر باز نمی گردیم؛ مگر این که خداوند به ما قدرتی بخشد و بخواهد با فتح و پیروزی داخل شهر شویم»؛ یعنی مگر این که خداوند بخواهد شما به حق باز گردید و همه ما تابع یک دین باشیم؛ زیرا آن ها می گفتند: «اگر داخل کیش ما نشوید، شما را از قریه اخراج می کنیم». شعیب علیه السلام در جواب گفت: «ما داخل کیش شما نمی شویم؛ مگر این که خدا بخواهد اختلاف از طرف شما برداشته شود و به دین ما گرایش یابید». در این جا این شبهه مطرح می شود که گویا خداوند نخواسته است آن ها به دین حق گرایش یابند؟ پاسخ این است که خداوند خواسته است که به اختیار خود ایمان آورند؛ نه از روی جبر و اکراه؛ تا سزاوار پاداش شوند. پس شعیب علیه السلام گفته است: کیش ما و شما هرگز یکی نمی شود؛ مگر این که خداوند بخواهد از شما سلب اختیار کند و شما را به دین ما درآورد. (۳)

۱- اعراف، ۴۰ .

۲- تلخیص و برداشت از مجمع البیان، ج۹، ص۱۷۹.

۳- تلخیص و برداشت از مجمع البیان، ج۹، ص۱۷۸-۱۸۰. در تفسیر المیزان نیز به نقل از تفسیر معانی الاخبار به اسناد خود از عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: به آن حضرت گفتم : «معنای این دو آیه :«و ما توفیقی الا بالله؛ و توفیق من جز به خدا نیست» و«إن ینصرکم الله فلا غالب لکم و إن یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده؛ (اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست بعد از او شما را یاری کند؟» چیست» حضرت فرمود: «وقتی بنده طاعتی را که خداوند، او را بدان امر کرده است، انجام دهد، کار او به توفیق امر خدا انجام شده و این بنده را موفق می نامند. وقتی بنده ای خواست داخل معصیتی از معصیت های خدا شود و آن گاه خداوند، بین او و آن معصیت حائل شد و بنده آن معصیت را ترک کرد، آن ترک، به توفیق خدا است و هرگاه خدا بین او و معصیت را خالی گذاشت و بین او و معصیت حائل نشد که آن را ترک گوید، پس او را به حال خود گذاشته و یاری اش نکرده و نقش نداشته است». علامه طباطبایی در این باره می فرماید: «خلاصه بیان امام این است که توفیق و خذلان از جانب خداوند، از صفات فعل او است : توفیق، عبارت از این است که خدا اسباب را به نحوی منظم کند که بنده را به عمل صالح بکشاند یا پاره ای از علل معصیت را ایجاد نکند و خذلان، برخلاف آن است، بنابر این متعلق توفیق، اسبابند؛ زیرا توفیق یعنی ایجاد توافق بین اسباب و این، اسبابند که متصف به توفیق می شوند. اما این که بنده را به توفیق توصیف کنند، از قبل وصف به حال متعلق است. تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۵۷۳).

هر انسان عاقل، اگر به دور از تمنیات نفسانی، به فطرت خویش مراجعه کنـد؛ بـدین آگاهی دست می یابد که تمام این جهان، در کف قـدرت بی نهایت خـدا است که آدمی، برای هر لحظه از زندگانی خود به او نیازمند است، و تنها او است که به آنچه مشیتش قرار می گیرد، عالم است؛ تا چه رسد به حضـرت شعیب علیه السلام، که پیامبر خدا و عبد صالح خداوندگار و گوش به فرمـان امر الهی است. پنـاه به ایزد منـان، از نـابخردی عـده ای، که از کلاـم الهی نتیجه ای شـیطانی می گیرنـد. اگر به فرض محـال حرف ایشان، مبنی بر مشـرک بودن آن حضـرت پیش از رسالتش، درست باشـد، چه جای یقینی وجود داشت که مانند سـایر انسـان های عادی که در وضـعیت ثابتی نیسـتند، تغییر روش نـداده و مجـدداً به شـرک خود باز نگردد؟ این که حضـرت شعیب اصـرار دارد که بـازگشتی امکـان نـدارد، مگر با خواست خداونـد، به این مطلب نظر دارد که همان گونه که هیـچ گاه، امکان نـدارد خداوند به شـرک ورزیدن بندگانش رضایت دهد، پیامبر خدا هم هرگز تسـلیم مشـرکان نشده و پیوسـته بر ضـد آنان قد علم می کند.

اسرائیلیات درباره معجزه حضرت شعیب علیه السلام

اشاره

باتوجه به کلمه «بینه» در آیه ۸۵ سوره اعراف این سؤال مطرح است که آیا حضرت شعیب از جانب خداوند متعال، معجزه ای آورده است یا نه؟ در پاسخ می توان گفت: انبیای الهی علیهم السـلام، برای سـرعت دادن به تسـلیم بندگان برابر خالق هستی و نیز برای این که خلاـیق بداننـد که آورنـده معجزه، فرسـتاده خـدای یکتا است، معجزه می آورنـد؛ از این رو به صورت معمول مشخص است معجزه داشتن برای حضرت شعیب امکان داشته است. این مطلب با آیه مورد بحث در قرآن، تأیید شده است.

دیدگاه قرآن

بنا بر آیه شریف:

قَدْ جَاءَتْکم بَیِّنَهٌ مِّن رَّبِّکمْ (۱)

دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است.

ص:۹۷

۱- اعراف، ۸۵.

حضرت شعیب نیز مانند سایر انبیای الهی علیهم السلام، از طرف خداوند دارای معجزه بوده است؛ اما همان طور که معجزات بعضی از پیامبران علیهم السلام، در قرآن به صورت معین ومشخص ذکر نشده است؛ این جا نیز قرآن تنها با آوردن کلمه «بینه» مطلب را به طور خلاصه، مطرح کرده است.

دیدگاه تورات

همان گونه که قبلا گفتیم، تورات در این باره مطلبی ذکر نکرده است.

سیمای شعیب علیه السلام در روایات اثری

اکنون که سیمای شعیب علیه السلام در قرآن و تورات دانسته شد و شناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر با توجه به معجزه او وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت

۱. در تفسیر الدرالمنثور در این باره مطلبی ذکر نشده است.

۲. فخر رازی، به نقل ازصاحب تفسیر کشاف می گوید:

از معجزات شعیب علیه السلام آن است که عصای خود را به موسی علیه السلام داد و آن عصا با اژدها جنگید. هم چنین به موسی علیه السلام گفت: «این گوسفندان، بره هایی خواهند زایید که بین آن ها بره سیاه وسفیدی خواهد بود و من آن را از تو به عنوان هبه و عطا گرفتم. این همان، معجزه ای بود که از آن خبر داده شد... این احوالات، معجزات حضرت شعیب علیه السلام بوده است؛ چون حضرت موسی علیه السلام در آن فرمان، ادعای رسالت نکرد. قابل ذکر است که این سخن، ساختارش بر اساس اصول مختلف بین دوستان ما (اشاعره) و معتزله مطرح شده است و نزد ما چنین است که جایز است قبل از نزول وحی به نبی و رسول، خداوند، انواع معجزات را برایش ظاهر کند و آن را به نام "ارهاص نبوت" (۱) گویند و این ارهاص، نزد ما جایز است و نزد معتزله جایز نیست. پس احوالاتی که صاحب کشاف درباره آن سخن گفت، نزد ما، ارهاصات موسی علیه السلام بود و نزد معتزله معجزه شعیب علیه السلام بود؛ چون ارهاصات، نزد آن ها جایز نیست. (۲)

۱- ارهاص، به معنای آماده چیزی شدن، چانه زدن و مجادله کردن است.هم چنین به معنای امر خارق العاده ای است که بر نبی ظاهر می شود. المعجم الوسیط، ص۳۷۷).

۲- تلخیص و برداشت از کتاب: رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۴، ص۱۷۷؛ زمخشری، کشاف، ج۳، ص ۹۷.

روایات تفسیری شیعه

در تفسیر نورالثقلین در این رابطه مطلبی ذکر نشده است.

در تفسیر مجمع البیان از قول فراء آمده است که می گوید: «شعیب علیه السلام را معجزه ای نبود؛ زیرا درقرآن در این باره چیزی نیامده است». (۱)

علامه طباطبایی درباره معجزه آن حضرت فرموده است:

شعیب علیه السلام معجزاتی دلیل بر رسالتش داشته است؛ اما آن معجزات، چه بوده است، قرآن اسمی از آن نبرده است. مقصود از این آیات و معجزات، آن عذابی نیست که در آخر سرگذشت ذکر می کند. معلوم است عذاب نمی تواند، آیه و معجزه رسالت، باشد؛ علاوه بر این که پس از ذکر این آیه و بینه، نتیجه گرفته و می فرماید: «پس به کیل و وزن، وفا کنید». واین نتیجه گیری، وقتی صحیح است که عذاب نازل نشده باشد و مردم هلاک نشده باشند. (۲)

خداوند متعال سرگذشت حضرت شعیب علیه السلام را این گونه بیان می کرد که او قومش را به اموری امر کرد: ابتدا به آن ها فرمان داد، خدا را پرستش کنند و جز او را نپرستند. این، یک اصل معتبر در شرایع همه انبیای الهی است. فخر رازی در تفسیر الکبیر خود، مشابه دلایل صاحب تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار را آورده است که در این جا ذکر می کنیم:

حضرت شعیب علیه السلام ادعای نبوت کرد و به قوم خود گفت:

«برای شما بینه [حجت و دلیل واضح] از جانب، پروردگارتان آمد. و مراد از بینه در این جا معجزه است؛ چون کسی که ادعای نبوت می کند، بایستی دارای معجزه باشد والا پیشگو بوده، نه پیغمبر. این آیه دلالت دارد بر این که برای او معجزه ای بوده که به راستگویی وی صحه گذاشته است. اما این که این معجزه از چه نوعی بوده است، در قرآن مطلبی درباره آن، وجود ندارد؛ همان طور که در قرآن، بسیاری از معجزات پیغمبران از جمله حضرت محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرح داده نشده است. (۳)

شیخ طبرسی درباره حدیث تفسیر مجمع البیان به نقل از فراء پاسخ می دهد:

۱- تلخیص و برداشت از مجمع البیان، ج۹، ص ۱۷۴..
۲- تلخیص و برداشت از کتاب : طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۵۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج۱۲ص۱۰۶.
۳- تلخیص و برداشت از کتاب : رازی، التفسیر الکبیر، ج۱۴، ص۱۷۶-۱۷۸؛ میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، ج۳، ص۶۷۵.

این مطلب، غلط است. ممکن نیست خداوند، پیامبری را بدون معجزه بفرستد؛ به ویژه این که درباره شعیب تأکید می فرماید که او دارای «بینه» بوده است. درضمن، ممکن است وی دارای معجزاتی بوده که در قرآن بیان نشده است؛ همان طور که بسیاری از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن نیامده است. (۱)

نتیجه

همان طور که مشخص است، این مطالب نمی تواند از اسرائیلیات باشد؛ زیرا بینه ای که خداوند متعال، به دست پیامبر خویش، برای بندگان خود می فرستد، باید شرایط معجزه را داشته باشد. به علاوه درباره عصایی که گفته شده حضرت شعیب علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام داده است، اگر همان عصایی باشد که به اذن خداوند، به ماری بزرگ تبدیل می شده است، در قرآن و حتی در تورات فعلی، چنین چیزی مطرح نشده است. نتیجه می گیریم که مطلب ادعا شده، تنها سرگذشتی افسانه ای برای سرگرم نمودن افراد عامی و بدون اطلاع است.

بررسی اسرائیلیات درباره ازدواج دختر شعیب علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام

اشاره

در این زمینه، مطالب فراوانی نقل شده است که بیشتر به داستان سرایی، شباهت داشته و شاید بتوان علت آن را معاصر بودن این دو پیامبر، دانست. با این وجود، از آن جا که بیشتر علما –چه شیعه و چه اهل تسنن– به صراحت در این امر، متفق القول هستند، به سختی می توان آن را از ذهن ها زدود و به شکل دیگری بیان کرد. اکنون بحث در این باره را آغاز می کنیم.

دیدگاه قرآن

این جا به ذکر آیات مربوط می پردازیم:

"فَخَرَجَ مِنْها خائِفًا يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ* وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسی رَبّی أَنْ يَهْدِيَنی سَواءَ السَّبیلِ* وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكما قالَتا لا نَسْقی حَتّی يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كبيرٌ * فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقيرٌ* فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبی يَدْعُوك لِيَجْزِيَك أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ * قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمينُ* قالَ إِنّی أُريدُ أَنْ أُنْكحَك إِحْدَی ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِيَ

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج۹، ص۱۷۴.

حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِك وَ ما أَريدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْک سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ * قالَ ذلِک بَيْنی وَ بَيْنَک أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَكیلٌ * فَلَمّا قَضی مُوسَى الْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ نارًا قالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نارًا لَعَلّی آتيكمْ مِنْها بِخَبَرٍ أَوْجَذْوَهٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّكمْ تَصْطَلُونَ (۱)

موسی از شهرخارج شد؛ درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای. عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش* هنگامی که متوجه جانب مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند* هنگامی که به[چاه]آب مدین رسید، گروهی ازمردم را آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند. [وبه چاه نزدیک نمی شوند.[موسی علیه السلام به آن دو گفت: «کار شما چیست؟[چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟] گفتند: «ما آن ها را آب نمی دهیم، تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است [و قادر به این کارها نیست]»* موسی برای [گوسفندان] آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم* ناگهان یکی از آن دو [زن] به سراغ او آمد؛ در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت؛ گفت: «پدرم از تو دعوت می کند، تا مزد آب دادن [به گوسفندان]را که برای ما انجام دادی، به تو بپردازد». هنگامی که موسی علیه السلام نزد او[شعیب علیه السلام] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس. از قوم ظالم نجات یافتی»* یکی از آن دو [دختر] گفت: «پدرم! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی، آن کس است که قوی و امین باشد [و او همین مرد است]* [شعیب علیه السلام] گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. اگرآن را تا ده سال افزایش دهی، از ناحیه تو است؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم. و إن شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت* [موسی علیه السلام گفت:] «این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود [و من در انتخاب آن آزادم] و خدا بر آنچه می گوییم گواه است»* هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رساند و همراه خانواده اش [از مدین، به سوی مصر] حرکت کرد، ازجانب طور، آتشی دید. به خانواده اش

۱- قصص، ۲۱-۲۹.

گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم؛ [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید».

دیدگاه تورات

با مطالعه تورات، می بینیم کاهن مدین (مدیان یا میدیان)، یکی از دخترانش را به حضرت موسی علیه السلام داد؛ و نامی از شعیب علیه السلام را ذکر نشده است. طبق نقل تورات، کاهن مدیان که یک بار نام او را رعوئیل و دیگر بار با نام یترون (یثرون یا یثروب) ذکر کرده است، دختر خود را که نامش صفوره (صفراء) است، به ازدواج موسی علیه السلام در می آورد. در این جا ما به آنچه در تورات آمده است، اشاره می کنیم.

موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد و بر سر چاهی بنشست* و کاهن میدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند تا گله پدر خویش را سیراب کنند* و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند؛ آن گاه، موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد و گله ایشان را سیراب نمود* و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید»* گفتند: «شخصی مصری، ما را از دست شبانان رهایی داد و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب کرد* پس به دختران خود گفت: «او کجا است؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد* و موسی راضی شد با آن مرد ساکن شود و او دختر خود، صفوره را به موسی داد* و آن زن، پسری زائید و (موسی) او را جرشون نام نهاد؛ چه گفت:در زمین بیگانه نزیل شدم*. (۱)

هم چنین با مطالعه تورات درمی یابیم پس از آن که موسی علیه السلام با دختر مرد کهنسال ازدواج کرد، بعد ازمدتی، خداوند سبحان با او سخن گفت و رسالت آسمانی را به وی ابلاغ کرد؛ از او خواست پیش فرعون برود و با او احتجاج کرده و بنی اسرائیل- قوم خود- را از آزار و عذاب فرعون نجات دهد. پس از آن که موسی علیه السلام توانست قوم خود را از چنگال فرعون نجات بخشد، به طرف سرزمین سینا رهسپار شد. مردکهنسال (یثرون) به طریقی، از آمدن موسی علیه السلام اطلاع یافت و از او استقبال کرد وبعضی از روش ها را که می بایست موسی علیه السلام ازآن پیروی می کرد را به او آموخت. اکنون مطالب تورات را در این باره بازگو می کنیم:

و چون یثرون، کاهن مدیان، پدرزن موسی آنچه را خدا با موسی و قوم خود اسرائیل کرده بود، شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۲، مقطع ۱۵-۲۳.

بود* آن گاه یثرون پدرزن موسی صفوره، زن موسی را برداشت بعد از آن که او را پس فرستاده بود* و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود؛ زیرا گفت: «در زمین بیگانه غریب هستم»* و دیگری را الیعازار نام بود؛ زیرا گفت: «خدای پدرم، مددکار من بوده مرا از شمشیر فرعون رهانید»* پس یثرون پدرزن موسی با پسران و همسرش نزد موسی به صحرا آمدند؛ در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود* و به موسی خبر داد که من یثرون، پدرزن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم* پس موسی به استقبال پدرزن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند* و موسی پدرزن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود، خبر داد و از تمام مشقتی که در راه، بدیشان واقع شده، و خداوند ایشان را از آن رهانیده بود* یثرون شاد شد؛ به سبب تمام احسانی که خداوند به اسرائیل کرده و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود* و یثرون گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است و قوم خود را از دست مصریان رهانیده* اکنون دانستم یهوه از همه خدایان بزرگ تر است؛ به ویژه در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند* و یثرون پدرزن موسی قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند، تا با پدرزن موسی به حضور خدا نان بخورند* بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند* و چون پدرزن موسی آنچه را او به قوم می کرد، دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم می کنی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم، نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟» موسی به پدرزن خود گفت: «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت بخواهند* هر گاه ایشان را دعوا شود، نزد من می آیند و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم». * پدرزن موسی به وی گفت: «کاری که تو می کنی، خوب نیست* هر آینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد؛ زیرا این امر، برای تو سنگین است؛ تنها این را نمی توانی کرد* اکنون سخن مرا بشنو؛ تو را پند می دهم و خدا با تو باد. و تو برای قوم، به حضور خدا باش و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار* و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می باید رفتار نمود و عملی را که می باید کرد، بدیشان اعلام نما* و از میان تمام قوم، مردان قابل را که

خداترس و مردان امین که از رشوت نفرت کنند، جست وجو کرده، بر ایشان بگمار تا رؤسای هزاره و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده باشند* تا بر قوم پیوسته داوری نمایند و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند و هر امر کوچک را خود فیصل دهند؛ بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد* اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آن گاه یارای استقامت خواهی داشت و همه این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید». پس موسی سخن پدرزن خودرا اجابت کرده، آنچه اوگفته بود، به عمل آورد*(۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

ابتدا چند نکته را متذکر می شویم و سپس به تفاوت ها و شباهت ها این قضیه در قرآن کریم و تورات می پردازیم:

نکته اول: اگر پدر این دختران پیامبر (یعنی حضرت شعیب علیه السلام بود)، آن دختران در پاسخ حضرت موسی علیه السلام نام وی را ذکر می کردند و نمی گفتند: پدر ما پیرمردی است»؛ بلکه می گفتند: «ما دختران شعیب نبی علیه السلام هستیم».

نکته دوم: قوم حضرت شعیب علیه السلام در میانسالی آن پیامبر، به عذاب الهی گرفتار و نابود شدند. این مطلب که قوم أیکه و مدین دچار عذاب شدند، بسیار مشهور بود؛ افراد کافر و ظالم قومش، همه هلاک شدند و عده ای مؤمن، گرد او را گرفته بودند. در چنین زمانی غیرت این قوم متدین، اجازه نمی داد دختران حضرت شعیب علیه السلام، شغل مردان را داشته باشند و چوپانی کنند؛ زیرا افراد مؤمن و متعهد، اجازه نمی دهند پیامبرشان تنها بماند و ناموسش در خطر باشد؛ در حالی که این شخص (پیرمرد کهنسال) تنها است و حتی یک نفر پیدا نمی شود یاور او باشد و ناچار، دخترانش عهده دار این کار سخت و دشوار شده اند. پس این شخصیت، شعیب نبی علیه السلام نیست.

نکته سوم: قرآن، نشان می دهد که این دختران، وقتی حضرت موسی علیه السلام را دیدند، بسیار خوشحال شده و به پدرشان می گویند: «او را استخدام کن». این مسأله حاکی از آن است که همه افراد شهر، آن قدر بد بوده اند که این ها، می ترسیده اند یک نفر را برای کارگری به خانه بیاورند. و به مردم شهر اعتماد نداشته اند، لذا پدرشان به سرعت حضرت موسی علیه السلام را استخدام می کند و حتی یکی از دختران خود را به ازدواج او در می آورد. دکترنقی پورفر باتوجه به آیات مورد بحث، با شکلی منطقی به بیان مطالب پرداخته، می فرماید: در این باره چند نکته

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب۱۸، مقطع ۱-۲۵.

می بایست در نظر گرفته شود که عبارتند از:

نکته ۱. در قرآن، از پدر همسر موسی علیه السلام با عنوان شعیب نبی علیه السلام نامی برده نشده است و در تورات نیز پدر زن موسی علیه السلام را یثرون یا رعوئیل خوانده است (احتمالاً این شخص دو اسم داشته است). تنها وجه اشتراک آن، این است که همسر موسی علیه السلام از اهل مدین بوده است.

نکته ۲. در تورات آمده است که مرد مدینی، دختر خود، صفوره را به عقد موسی علیه السلام در آورد و موسی علیه السلام از او صاحب اولاد شد.

نکته ۳. در قرآن، ده سال شبانی موسی علیه السلام، برای پدر زنش برای مهریه آمده است؛ اما در تورات اگر چه اصل قضیه وجود دارد، به عنوان مهریه مطرح نشده است.

نکته ۴. تورات اقرار می کند یثرون، کاهن مدیان بوده و نمی گوید که او نبی یا رسول است. معنای واژه کاهن این است که او، مردی صالح است وکسی است که به پروردگار و توحید اقرار می کند؛ ولی به درجه نبوت –همان طور که موسی علیه السلام به آن رسید– نرسیده است.

نکته ۵. تورات می گوید: «این مرد، برخی از روش های دعوت و قضاوت را به موسی علیه السلام آموخت و وی، ارشادها و راهنمایی های او را، به کار برد.

نکته ۶. تورات، چیزی درباره قوم مدین و این که چه کسانی ساکن آن بودند؛ ذکر نکرده است هم چنین این که عقیده وآیین اهل مدین چه بود؟ حتی از ارتباط کاهن مدیان با قومش، سخنی به میان نیاورده است. اگر آن جا قومی با یثرون وجود داشت، حداقل، برای استقبال ازموسی علیه السلام و قومش، هنگامی که به مصر بازگشت، همراه یثرون می رفتند؛ ولی در قرآن، می بینیم شعیب علیه السلام، دارای قومی مشرك و فاسد می باشد و برابر آن ها، ایستادگی کرد؛ ولی آن ها نرم نشدند وخدا آن ها را، نابود کرد. این، تأیید کننده قولی است که می گوید:کسی که دخترش را به موسی علیه السلام داد، شعیب علیه السلام نبوده؛ بلکه مردی صالح و با استقامت بوده است. می توانیم بگوییم آن جا بین آنچه در قرآن کریم و تورات درباره ازدواج موسی علیه السلام، با دختر مرد کهنسال آمده است، تنها تشابهی وجود دارد و می توان چنین ترجیح داد که وی یثرون، کاهن مدیان است.

نکته ۷. بازگشت موسی علیه السلام، نزد پدر زنش واستقبال وی، در قرآن ذکر نشده در حالی که در تورات، آمده است. پس مادامی که موضوع یا مورد، دارای ارجحیت است، چرا تورات، شعیب علیه السلام را با نام شعیب نبی علیه السلام ذکر نکرد؟چرا قوم او و زمانش را ذکر نکرد؟ در حالی که قرآن، شعیب علیه السلام و قومش را بیشتر از یک جا و به طور مشروح، ذکر کرده است.

نکته ۸. تعداد دختران در تورات و قرآن با هم تفاوت دارد. در قرآن ذکر شده است دختران دو نفر بودند؛ نه هفت نفر. دیگر این که در متن تورات، گفته شده است دختران، از چاه آب کشیدند؛ در حالی که در قرآن آمده است اصلاً آن ها از چاه آب

نکشیده و کناری ایستاده بودند،

ص:۱۰۵

تا چوپانان گله هایشان را سیراب کرده بروند. آن گاه بعد از پایان یافتن کار چوپانان، آن ها برای گوسفندانشان آب بکشند. در این موقع موسی علیه السلام به کمک آن ها آمده، برای ایشان آب کشید.

نکته ۹. در قرآن سرگذشت دیدار موسی علیه السلام باپدرزنش و هم چنین نصایح و پندهای وی به موسی علیه السلام قید نشده است. البته مطالب قرآن و تورات در مواردی هماهنگی داشته که این جا ذکر می کنیم. تورات می گوید: نام آن مرد مدینی، رعوئیل، کاهن مدیان بوده، نه شعیب نبی علیه السلام . در قرآن هم شعیب علیه السلام به عنوان پدر دختری که به همسری حضرت موسی علیه السلام درآمد، ذکرنشده است. وقتی حضرت موسی علیه السلام از آن ها درباره کار و علت عملشان سؤال می کند، آن ها می گویند (وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)(۱) ؛ پدر ما، پیرمردی است» و قادر به چوپانی نیست؛ لذا ما این کار را انجام می دهیم. یکی دیگر از مواردی که تورات، آن را قبول ندارد، این است که حضرت موسی علیه السلام از پیامبر دیگری –بر فرض، حضرت شعیب علیه السلام - در امور قومش فرمانبری کند؛ چون یهود، موسی علیه السلام را پیغمبری می دانند که مانند نداشته و میان بنی اسرائیل، مثل او نیامده است. برای آن ها قابل قبول نیست که موسی علیه السلام، از پیامبر دیگری که میان قومش بوده، اطاعت کرده و آموزش ببیند؛ لذا تورات، این مرد را کاهن دانسته است، نه نبی.

تورات دراین جا، بیان کرده است که موسی علیه السلام برای پدر زنش احترام قائل شده است، تا جایی که نصیحت او را قبول می کند؛ (به ویژه در امور دینی) قابل ذکر است که این موضوع، در قرآن، نیامده است و شاید آن مرد صالح، موسی علیه السلام را به برخی از پندها، نصیحت کند و این چیز غریبی نیست.

می توان از آیات قرآن، این طور برداشت کنیم که خداوند سبحان، برای موسی علیه السلام، زنی را اختیار کرد که دختر یک مرد صالح موحد بود، نه دختر یک مرد بت پرست و مخالف آیین یکتاپرستی. این یک حکمت الهی است که به این واسطه ایمان موسی علیه السلام، کامل شود؛ با توجه به این که در قرآن، درباره حضرت شعیب علیه السلام بحث مفصلی مطرح شده است؛ ولی درتورات اصلاً بحثی تحت عنوان حضرت شعیب علیه السلام وجود ندارد و گویا اصلاً عهد عتیق، حضرت شعیب علیه السلام را نمی شناسد، متوجه می شویم این امر، فقط شهرت داشته و غلط مشهوری است که در اذهان مسلمین شکل گرفته است. این روایات، بین شیعه و سنی مشاهده شده وحتی در بعضی موارد این روایات، به معصوم علیه السلام، نسبت داده شده است؛ ولی اشتباه است و آیات قرآن، در این زمینه خیلی روشن و واضح است.(۲)

۱- قصص، ۲۳.

۲- نقی پورفر، درس مقایسه قرآن کریم و تورات (نوار درسی شماره ۱۰)، دانشکده اصول الدین، سال ۱۳۸۲.

سیمای شعیب علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای شعیب علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر –با توجه به ادعای ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دختر حضرت شعیب علیه السلام – وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت به ویژه الدرالمنثور

۱. عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده نقل کرده اند که گفته است: موسی علیه السلام در مدین حضرت شعیب علیه السلام را ملاقات کرده است.

۲. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از فریابی و عبد بن حمید و ابن المنذر از ابن عباس نقل کرده است: موسی ترسان (از مصر) خارج شد؛ در حالی که گرسنه بود و هیچ توشه ای همراه نداشت؛ تا این که نزد آب مدین رسید و اجتماعی از مردم را دید که به گوسفندان خود آب می دهند. دو زن را دید که کناری نشسته بودند؛ آن دو را مورد خطاب قرار داده و از آن دو (علت انتظار در آن جا را) پرسید. آن دو پاسخ دادند: «ما منتظریم نوبت گوسفندان ما شود و پدر ما پیر کهنسالی است». حضرت موسی فرمود: «آیا (نوبت) آب نزدیک شما دو نفر است؟» گفتند: «آری؛ اما تخته سنگی سنگین بر روی در چاه قرار دارد که یک شتر هم به زحمت قادر به تکان دادن آن می باشد». پس به آن دو فرمود: «چاه را نشانم دهید» و آن دو چنین کردند. موسی، تخته سنگ روی چاه را با دست برداشت و به کناری نهاد. سپس برای آن دو زن، چون مأموری گوسفندانشان را آب داد. سپس تخته سنگ را سر جایش برگرداند. آن گاه به سوی سایه رفته و به خدا عرض کرد که به هر خیری که به او دهد، نیازمند است. آن دو دختر این مطلب را شنیده و به سرعت نزد پدر خویش بازگشتند. آن دو آنچه اتفاق افتاده بود را برای پدر تعریف کردند و از پدرشان خواستند او را برای کار استخدام نماید.

۳. در تفسیر الدرالمنثور درباره کمک موسی علیه السلام به دختران نیز روایتی مانند روایت قبلی از فریابی و عبد بن حمید و ابن المنذر آورده شده است که از عمر بن خطاب نقل کرده اند؛ با این تفاوت که می گوید:" هنگامی که دختران، دعای حضرت موسی علیه السلام را شنیدند، به سوی پدرشان بازگشتند و قصه را برای او تعریف کردند. یکی از آن دو زن با شرم و حیا به سوی موسی علیه السلام بازگشت. پوشش و صورت آن دختر، نشان دهنده آن بود که مانند دیگر مردم نیست. او به موسی گفت: «پدرم تو را فرا خوانده است، تا تو را برای آب دادن به گوسفندان

اجیر کند». موسی بلند شد که با او برود. دختر گفت: «دنبال من بیا، تا راه را به نشان دهم». حضرت موسی علیه السلام فرمود: «تو پشت سر من بیا و راه را به من بگو؛ زیرا کراهت دارم از این که دنبال تو بیایم و باد بوزد و اندام تو در لباست مشخص شود». هنگامی که حضرت موسی با آن دختر نزد پدرش رسیدند، آن دختر آنچه در راه بین او و موسی علیه السلام گفت وگو شده بود. برای پدرش بازگو کرد و سپس گفت: «ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا او فردی قوی و امین است که امانتداری وی، از آنچه در راه اتفاق افتاده بود، مشخص شد و توانایی او، از برداشتن تخته سنگ از روی چاه که ده مرد برای بلند کردن آن لازم است. آن گاه پدرش، موسی علیه السلام را استخدام کرد و دخترش صفورا را به ازدواج وی درآورد. (۱)"

۴. در تفسیر الدرالمنثور، سیوطی بیان کرده است:"هنگامی که یکی از دختران، دنبال حضرت موسی علیه السلام رفت، از جلو شروع به حرکت کرد اما موسی علیه السلام به او گفت: «از پشت سر من بیا [زیرا نگاه به تو، بر من حرام است]؛ و راه را به من نشان بده». هنگامی که موسی علیه السلام، به پیش پدر آن دو دختر آمد، ماجرای خود را برای او تعریف کرد. یکی از آن دو دختر گفت: «ای پدر ! او را اجیر کن، چرا که او، قوی و امین است. بهترین اجیر کسی است که قوی و امین باشد». پدر به دخترش گفت: «نیرومندی و امانتداری اش را ندیدم». سپس دختر، او را با خبر ساخت و گفت: «نیرومندی اش را از آن جا فهمیدم که آن سنگ را توانست از جا بردارد؛ در حالی که از عهده یک شتر بر می آمد و امانتداری اش را، از آن جا فهمیدم که گفت: «از پشت سر من بیا و راه را، به من نشان بده؛ زیرا من از دودمان ابراهیم علیه السلام هستم و آنچه را خداوند، حرام کرده برای من، حلال نمی باشد. (۲)

۵. اکثر مفسران معتقدند پدر دختران، حضرت شعیب علیه السلام بوده است.

۶. در تفسیر الدرالمنثور آمده است: وهب و سعید بن جبیر معتقدند او یثرون، برادرزاده شعیب علیه السلام است.

۷. در تفسیر الدرالمنثورآمده است که برخی گفته اند:یثرون نام اصلی شعیب علیه السلام است؛ زیرا شعیب علیه السلام نام عربی است. (۳)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب کمال الدین وتمام النعمه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: " موسی علیه السلام وحشت زده و هراسناک از مصر بیرون رفت؛ بدون

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۲۳.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص۱۲۴.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص۱۲۴.

این که مرکبی و حیوانی و خادمی با خود بردارد. پستی ها و بلندی های زمین را پشت سر گذاشت، تا به سرزمین مدین رسید. آن جا از دور تنه درختی دید و چون نزدیک شد، دید پایین تر از آن، چاهی است و مردمی پیرامون چاه هستند و آب می کشند. دو دختر ضعیف را هم دید که با خود رمه گوسفند دارند. پرسید: «شما این جا چه می کنید؟» گفتند: «پدر ما سالخورده است و ما دو دختر، از این که با این مردان، بر سر نوبت آب کشیدن از چاه در بیفتیم ناتوانیم؛ منتظر می مانیم تا آنان، از آب کشیدن فارغ شوند». موسی علیه السلام، دلش به حال آن دو دختر سوخت؛ پس دلو را، از آنان گرفت و به آن دو گفت: «گوسفندانتان را بیاورید» و همه آن ها را سیراب کرد. دختران، همان صبح زود که آمده بودند، برگشتند؛ در حالی که مردان، هنوز برنگشته بودند.

در دنباله روایت آمده است: موسی علیه السلام، به طرف درخت رفت و زیر سایه آن نشست و گفت: «پروردگارا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم». روایت شده است: وقتی این مطلب را گفت، حتی به نیم دانه خرما هم محتاج بود.

هنگامی که دو دختر نزد حضرت شعیب علیه السلام برگشتند، وی از آن دو پرسید: «امروز، چطور به این زودی بازگشتید؟» گفتند: «بر سر چاه، مردی صالح را دیدیم که دلش به حال ما سوخت و برای ما آب کشید». پدر، به یکی از دختران خود گفت: «برو آن مرد را نزد من بیاور». یکی ازآن دو دختر، با حالت شرم و حیا، نزد آن جناب آمد و گفت: «پدرم، تو را فرا می خواند؛ تا مزد آب کشیدنت از چاه را به تو بدهد. (۱)قابل ذکر است که در تفسیر آیه:

رَبِّ إِنی لِمَا أَنزَلْت إِلی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ(۲)

پروردگارا ! هر خیر و نیکی ای بر من فرستی، به آن نیازمندم.

روایت هایی در کافی و تفسیر عیاشی از نهج البلاغه وارد شده است که منظورحضرت موسی علیه السلام، طعام بوده است. (۳)

۲. حسن بن سعید، از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در پاسخ شخصی که پرسید: «کدام یک از آن دو دختر بود که آمد و به موسی علیه السلام گفت: «پدرم، تو را می خواند؟» فرمود: «همان دختر که بعداً با او ازدواج کرد». فرد دیگری پرسید: «موسی علیه السلام کدام یک از دو مدت خواسته حضرت شعیب علیه السلام را خدمت کرد؟ «حضرت در پاسخ فرمود: مدت بیشتر را؛ یعنی مدت ده سال را». شخص دیگری پرسید: آیا قبل از ده سال، با دختر عروسی کرد یا بعد از

۱- حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۲؛ مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۶۰۰-۶۰۲.
۲- حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۱.
۳- الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۲.

آن؟» فرمود: «قبل از آن». شخص دیگر پرسید: «مگر می شود کسی با زنی ازدواج کند و شرط کند مثلاً دو ماه، برای پدرش خدمت کند و آن گاه قبل از تمام شدن دو ماه با دختر عروسی کند؟» فرمود: «موسی علیه السلام، می دانست شرط را به اتمام می رساند». شخص دیگر پرسید: «از کجا می دانست؟» فرمود: «می دانست زنده می ماند، تا شرط پدر زنش را وفا کند».

۳. در تفسیر المیزان، علامه طباطبایی به نقل از تفسیر عیاشی می گوید: حلبی گفته است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «آیا قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خانه کعبه زیارت می شد؟» فرمودند: «آری؛ و تصدیق این معنا در قرآن است که از حضرت شعیب علیه السلام، حکایت می کند که به موسی علیه السلام، در سرگذشت ازدواجش شرط کرد به مدت هشت حج، او را خدمت کند و فرمود:

عَلی أَن تَأْجُرَنی ثَمَانی حِجَجٍ(۱)

به این شرط که هشت [حج] سال برای من کار کنی

و نفرمود: « عَلی أَن تَأْجُرَنی ثَمَنی سنین»(۲).

۴. درتفسیر نورالثقلین به نقل از جوامع الجامع روایت شده است: «چوپانان برروی چاه، سنگی می نهادند که آن را جز هفت مرد، نمی توانست بلند کرده و بردارد. هم چنین درباره تعداد مجموع افراد قادر بر بلندکردن آن سنگ، گفته شده است: ده مرد و به روایتی، چهل مرد. اما موسی علیه السلام، به تنهایی آن را برداشت و از آن مردان، دلوشان را، تقاضا کرد. آن ها نیز تقاضای وی را قبول کردند. آنان نیز نمی توانستند، «آب را بالا بکشند»؛ مگر این که ده نفر از آن ها، با هم باشند؛ اما موسی علیه السلام، آب را به تنهایی و به یک باره بالا کشید. (۳)

۵. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی درباره قدرتمندی موسی علیه السلام و امانتداری وی، آمده است:

دختر شعیب علیه السلام، گفت: «نیرومندی او را، از آن جا فهمیدم که دلو را به تنهایی بالا کشید و امانتداری اش را از آن جا فهمیدم که به من گفت: «پشت سر من بیا و راه را به من نشان بده. من از قومی هستم که به پشت سر زنان نگاه نمی کنند». من فهمیدم او از کسانی نیست که به پشت سر زنان نگاه می کنند و این، نشانه امانتداری او است». (۴)

۶. در تفسیرالمیزان روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود:

۱- القصص، ۲۷.

۲- تلخیص و برداشت از، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲.

۳- حویزی، نورالثقلین، ج۴، ص ۱۲۳.

۴- حویزی، نورالثقلین، ج۴، ص۱۲۲.

آن دختر، در جواب نشانه قدرتمندی و امانتداری، گفت: «قدرتمندی اش به این دلیل است که او سنگ را از روی چاه برداشت که کسی چنین کاری را نمی تواند انجام دهد، و اما امانتداری اش، به این دلیل است که به من گفت: «پشت سر من حرکت کن؛ چرا که دوست ندارم بوی لباس تو به مشامم بخورد که این، همان بوی بدن توست». (۱)

۷. در تفسیر مجمع البیان آمده است:

چون موسی به آب مدین رسید، جماعتی از شبانان را دید که مشغول آب دادن گوسفندان خود بودند و کنار آن ها دو زن را دید که گوسفندان خود را از نزدیک شدن به آب منع می کردند. برخی گویند: «یعنی مردم را از نزدیک شدن به گوسفندان منع می کردند». برخی گویند: «یعنی گوسفندان خود را از مخلوط شدن با گوسفندان دیگران منع می کردند». موسی علیه السلام از آن ها پرسید: «چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟» گفتند: «صبر می کنیم تا مردم بروند و این جا خلوت شود؛ زیرا ما قدرت آب کشیدن نداریم. وقتی که مردم رفتند، آب های باقیمانده در حوض را به گوسفندان خود می دهیم. پدر ما پیر است و نمی تواند گوسفندان را آب دهد؛ بدین سبب ناچاریم خودمان گوسفندانمان را آب دهیم». مقصودشان این بود که موسی علیه السلام آن ها را کمک کند. برخی گفته اند: «مقصودشان این بود که عذر خود را از این که بدون محرم بیرون آمده بودند، به موسی علیه السلام بفهمانند». (۲)

با مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، می توان این روایات را از جهتی بر دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

تعداد کمی از علما معتقدند پدر زن حضرت موسی، شعیب نبی علیه السلام نبوده است؛ یکی از کسانی که این مسأله را مورد تأیید قرار داده، آقای دکتر محمد باقر بهبودی است که در مقاله علمی خود متذکر این امر شده است. (۳) تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) این موضوع را از دو شخص بیان کرده است؛ از جمله از عبدالله بن عباس نقل کرده است: «آن کسی که حضرت موسی را اجیر کرد، یثری (یثرون) فرمانروای مدین بود». هم چنین از

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲.

۲- تلخیص و برداشت از، مجمع البیان، ج۱۸، ص ۱۸۱.

۳- بهبودی، محمد باقر. کیهان فرهنگی، سال سوم از شماره ۷-۱۱، نیمه دوم سال ۶۵؛ سایت google.com، آثار دکتر بهبودی.

ابوعبیده روایت کرده است: «آن کسی که حضرت موسی علیه السلام را اجیر کرد، یثرون، برادرزاده شعیب پیغمبر علیه السلام بود». (۱)

حسن الباش نیز در کتاب خویش، بر این مطلب تأکید کرده است. وی درباره این که پدر زن حضرت موسی، شعیب نبی نبوده است؛ چنین می گوید:

شاید کسی بگوید: خیلی از نام ها، درتورات، به زبان عبرانیون آمده است؛ پس شرط نیست؛ زیرا نام حضرت شعیب علیه السلام، از اصل لغوی زبان عربی آمده است و این کلمه، مصغر شعب می باشد و به زبان عبرانی ارتباطی ندارد؛ زیرا تورات اغلب، نام ها را مانند آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، موسی، داود، سلیمان علیه السلام با نام متعارف در زبان های عبرانی، عربی، سریانی وغیره ذکر کرده، ولی شعیب علیه السلام را با نام، مشخص نکرده است؛ چون به او و نبوتش اقرار نکرده، و او را قبول ندارد، و یثرون، کاهن مدیان، کسی که موسی علیه السلام را داماد خود کرد، معتبر می داند بدیهی است درجه کاهن -به هر شکل که باشد- به مرتبه نبوت نمی رسد؛ پس اسباب و علل زیادی وجود دارد که می توان گفت:مردی که دخترش را به حضرت موسی علیه السلام داد حضرت شعیب علیه السلام نمی باشد. (۲)

از آن جا که پایگاه حضرت شعیب علیه السلام مدین بوده است و حضرت موسی علیه السلام هم به مدین می رود، افراد بی دقت، این دو موضوع را به هم ارتباط داده و منطبق می کنند که شعیب علیه السلام، پدرزن حضرت موسی علیه السلام می باشد. اما دلالت های قرآن باید با قوت استنباطی، همراه باشد، تا از نابسامانی ها درباره قصص قرآن، نجات پیدا کنیم؛ زیرا قصص قرآن، آثار تربیتی فراوان دارد. آن پیرمرد، در عقد، شرط کرد که موسی علیه السلام هشت (یا ده) سال، برای وی شبانی نماید؛ اگر فرض کنیم مرد کهنسال، خود شعیب علیه السلام است، آیا منظور از به خدمت درآمدن حضرت موسی برای حضرت شعیب، مهریه دختر است؟ و آیا خداوند متعال، برای مقام دادن به یک فرستاده اش، زحمات وفداکاری های رسول دیگرش را بی اجر گذارده و وقعی نمی نهد؟ آن هم پیغمبری که حداقل بیش از نیمی ازقرآن، درباره او است و اصل کتاب تورات، بر او نازل شده است. (۳)

چنین احادیثی، بر اثر بی توجهی افراد عامی بوده که حتی بعضی از علمای بزرگ جوامع دینی را نیز درگیر کرده است و در کتب روایی می کند. این گونه احادیث، بیشتر بر پایه تطابق

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : طبری، جامع البیان . ج ۱، ص ۳۰۸.

۲- الباش، القرآن و التوراه أین یتفقان و أین یفترقان؟، ج۱، ص۲۰۷-۲۱۷.

۳- الباش، القرآن و التوراه أین یتفقان و أین یفترقان؟، ج۱، ص۲۰۷-۲۱۷.

دو سـرگذشت حضـرت موسـی علیـه السـلام در قرآن و تـورات اسـت و بر اسـاس آن، شخصـیت کـاهن مـدیان در تـورات با شخصیت حضرت شعیب علیه السلام در قرآن انطباق داده شده است. این در حالی است که این برداشت، تنها براساس روایات و نظرات شخصـی علمای دینی بوده و هیـچ یک از این دو کتاب درباره این موضوع، مطلبی نداشـته اند که گویای چنین امری باشد. برفرض اگر مسأله بدین گونه بود، عملکرد کاهن مدیان در تورات و پیر کهنسال در قرآن، برخلاف شؤونات انبیا علیهم السـلام است؛ چگـونه می شود یـک فرسـتاده خـدا، بـدون در نظر گرفتن اسـاس مسـأله مهریه که مهر هر زن، متعلق به خود او است، عمل کنـد؟! ولی این جا مشاهـده کنیم که مهر زنی به پدرزن تعلق می گیرد. به علاوه، آیا قبل از این که مدت مهریه به پایـان برسـد، آیا ازدواج با دختر جایز بوده است؟(۱) و اگر ازدواج کرده است، از کجـا می دانسـته تـا هشت سال دیگر زنـده خواهد بود؟ از سویی اگر کاهن مدیان همان شـعیب نبی علیه السـلام بوده است، چگونه پیروان او به خود اجازه می دادند، بی توجه باشـند و در خدمت پیامبر خود حاضر نباشند و در نتیجه، دختران آن حضرت به ناچار، به چوپانی مشغول شوند و این، از غیرت مردان خدا به دور است. در قرآن نیز نام حضـرت شـعیب علیه السـلام، به عنوان پدرزن موسـی علیه السـلام نیامده است. زمـانی که موسـی علیه السـلام، از دخـتران چوپـان که کنـار چـاه، منتظر نـوبت آب برای گوسـفندان خود بودنـد، ازچگونگی وضـعیت آن هـا می پرسـد، آن ها در پاسـخ می گوینـد: «پـدر ما، پیر کهنسالی است» و نگفتنـد: او نبی است. از برخورد دیگر چوپانان متوجه می شویم که پدر آن دختران، مورد اهمیت نبوده است و گرنه دخترانش به این شکل مورد بی اعتنایی قرار نمی گرفتند.

ب. روایات غیر موافق با قرآن

بنا بر نظر اکثر مفسـران حضـرت شعیب علیه السلام پدر زن حضرت موسی علیه السلام است که نمونه روایات آن را در قسمت روایات تفسیری اهل سنت و شیعه متذکر شدیم.

نتیجه

مفسـران ما، تنها برحسب هم عصر بودن این دو پیامبر و فرار حضرت موسی علیه السلام به مدیان و ازدواج او در آن منطقه، دو شخصیت حضرت شعیب علیه السلام و کاهن مدیان را یکی دانسته اند. به هر حال در قرآن، درباره حضرت شعیب علیه السلام به طور مفصل مطالب ذکر شده است؛ ولی، امر ازدواج

۱- در این جـا توجه به یـک نکته خـالی از لطف نیست و آن این که؛ ممکن است هشت یا ده سال کار به عنوان شـرط ضـمن عقـد مطرح باشـد که در این صورت بنابراین که مهریه از آن دختر است عقـد نکاح هیـچ مشـکلی نـدارد. علاوه بر این که در صورت رضایت دختر می توان کار برای دیگری را مهریه او قرار داد. (ویراستار)

حضرت موسی علیه السلام با دختر او، به عنوان ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دختر پیر کهنسالی مطرح نشده است.

ص:۱۱۴

فصل ۲: اسرائیلیات در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام

اشاره

ص:۱۱۵

مقدمه

اشاره

با توجه به این که این کتاب درصدد مشخص نمودن اسرائیلیات وارده در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام است، برای آشنایی بهتر با شخصیت آن بزرگوار، خلاصه ای از ویژگی های آن حضرت را در قرآن و تورات مطرح می کنیم. و سپس مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام را که در تفاسیر روایی آمده است، ذکر کرده و طبق سیر کلی کتاب، مورد بررسی قرار می دهیم.

الف. سیمای موسای نبی علیه السلام از دیدگاه قرآن

موسی بن عمران علیه السلام، سومین پیامبران اولوالعزم خداوند است که پانصد سال پس از حضرت ابراهیم علیه السلام به رسالت مبعوث شد. حیات او از روز ولادت تا رحلت، با مرارت ها و مشقّت های بسیاری همراه بود. او یکی ازبزرگ ترین مردان مبارز با ظلم و ستم و مظهر گسترش توحید و یکتاپرستی به شمار می رود. در قرآن، مبارزات و جهادهای کمتر پیامبری همانند حضرت موسی علیه السلام به صورت گسترده و مفصّل بیان شده است. حضرت موسی علیه السلام، از معدود پیامبرانی است که صاحب کتاب و شریعت بوده و نام او بارها در قرآن مجید ذکر شده است نام او ۱۶۶ بار در ۳۶ سوره قرآن آمده است. نسب آن حضرت به این صورت است: موسی علیه السلام فرزند عمران، فرزند یصهر، فرزند یافث، فرزند لاوی، فرزند یعقوب علیه السلام . یعقوب علیه السلام هم از فرزندان اسحاق علیه السلام است و اسحاق علیه السلام هم از فرزندان ابراهیم علیه السلام می باشد. هارون علیه السلام برادر موسی علیه السلام می باشد که هر دو از یک پدر و مادر هستند. در اسم مادر موسی علیه السلام اختلاف است؛ عده ای او را نجیب یا نحیب و جمعی افاحیه و بعضی یوکابد یا یوخائید ذکر کرده اند که مشهور، همان قول سوم است. (۱) بنا برنظر ابن

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : الجزائری، نعمت الله. قصص الأنبیاء، ص۳۴۴؛ المجلسی، حیوه القلوب، ج۱، ص۵۷۹ به نقل از بحار الانوار علیه السلام، ج۱۳، ص۴.

کثیر، او موسی بن عمران، فرزند قاهث، فرزند عازر، فرزند لاوی، فرزند یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم است. (۱)حضرت موسی علیه السلام در بدو تولد، با وحی خدا به مادرش، به طور معجزه آسایی از شر فرعونیان نجات می یابد؛ اما به دلیل مأموریتی که پروردگار برعهده او گذارده است، پیوسته با خطرات دست و پنجه نرم می کند. حضرت موسی علیه السلام را بدین نام می خوانند؛ زیرا این کلمه، مرکب است از «مو» و «سی» که کلمه اول در زبان سریانی به معنای «تابوت» و کلمه دوم، به معنای «آب» است؛ زیرا موسی را میان تابوت از آب گرفته بودند؛ ولی به نقل از علل الشرائع، به زبان قبطی، آب را «مو» و درخت را «سی» گویند و چون موسی علیه السلام را از میان آب و درخت در تابوتی یافتند، وی را بدین نام، نامگذاری کردند. "(۲)همان طور که مشهور است، لقب حضرت موسی علیه السلام کلیم الله است. آن حضرت از نظر مقام در سطح والایی بود و احادیث بسیاری در این باره وارد شده است؛ از جمله حضرت باقر علیه السلام فرمود:

خداوندبه موسی علیه السلام وحی فرستاد: «من بدان سبب تو را کلیم خود ساختم که متواضع تر از همه بودی و هنگام نماز، گونه هایت را بر خاک می نهادی.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند، از میان منازل دنیوی چهار خانه را برگزید و از میان پیامبران خود چهار نفر را با شمشیر مبعوث کرد؛ آن ها عبارتند از:ابراهیم، داود، موسی و خود من "إِنَّ اللَّهَ اصطفَی ءَادَمَ وَ نُوحاً وَ ءَالَ إِبْرَهِیمَ وَ ءَالَ عِمْرَنَ عَلی الْعَلَمِینَ. (۳)

حضرت موسی علیه السلام بین انبیا به کثرت معجزه مختص شده که قرآن کریم، آن ها را ذکر کرده است؛ مانند اژدها شدن عصای او، ید بیضاء، ایجاد طوفان، شکافتن دریا و... آن حضرت، بارها در پیشگاه الهی دعا کرده است؛ از جمله: " قَالَ رَب إِنی ظلَمْت نَفْسی فَاغْفِرْ لی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(۴)؛ " رَب إِنی لِمَا أَنزَلْت إِلی مِنْ خَیرٍ فَقِیرٌ "(۵) و " قَالا رَبَّنَا ظلَمْنَا أَنفُسنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَکونَنَّ مِنَ الْخَسرِینَ "(۶) یاد کرد. البته این ها اعتراف آن حضرت به گناه نیست؛ بلکه اعتراف به

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. قصص الأنبیاء، ص۲۳۲.

۲- تلخیص و برداشت از کتاب : محمد جواد مولوی نیا، تاریخ انبیا، ص۲۰۴.

۳- آل عمران، ۳۳. ۵. شیخ صدوق، خصال، ج۱، ص۲۲۵.

۴- قصص، ۱۶.

۵- قصص، ۲۴.

۶- اعراف، ۲۳.

کاری است که مخالف مصلحت زندگی خود او بوده است. در قرآن کریم ذکر شده است "وَ اذْکرْ فی الْکتَبِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مخْلَصاً وَ کانَ رَسولاً نَّبِیًّا"(۱) در جای دیگر تصریح کرده است که ابلیس نمی تواند بندگان مخلص خداوند را اغوا کند: "قَالَ فَبِعِزَّتِك لأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* إِلا عِبَادَك مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ "(۲) و معلوم است که معصیت، بدون اغوای شیطان محقق نمی شود؛ (۳) پس حضرت موسی علیه السلام چون بنده مخلص خدا بوده، از معصیت به دوربوده است

ب. سیمای موسای نبی علیه السلام از دیدگاه تورات

حضرت موسی علیه السلام، از معدود پیامبرانی است که صاحب کتاب و شریعت بوده و نام او، بارها در عهدین(۴) ذکر شده است. در تورات، حدود دویست و اندی صفحه درباره حضرت موسی علیه السلام و زندگانی او و آنچه خداوند برعهده اش گمارده سخن رانده و بیشتر، به احکام و چگونگی اعمال کاهنان و مردم پرداخته است. در موارد یاد شده، به جزئیات پرداخته است؛ ولی درباره خود حضرت موسی علیه السلام و تولد و روزهای قبل از بعثت و رویارویی او با فرعون و همدستانش، به صورت بسیار گذرا و پراکنده، مطالبی آورده است. اکنون به توضیح قسمتی از بیانات تورات می پردازیم:

کتاب تورات از ابتدای سِفر خروج، با سخن از موسی علیه السلام، پس از مقدمه ای کوتاه از نام های بنی اسرائیل که در زمان یوسف وارد مصر شدند، آغاز می شود و سپس می گوید:

شمار فرزندان یعقوب علیه السلام، هفتاد نفر بود که همه آن نسل، مردند (ولی بنی اسرائیل، میوه داده زاد و ولد و رشد کرده و بسیار فزون شد و زمین از آن ها پر شد).

تورات از آمدن فرعون جدیدی سخن گفته که یوسف علیه السلام را نمی شناخت و بنی اسرائیل را شکنجه نمود و برده خود کرد، و به کشتن کودکان نیز اشاره می کند. (۵)سپس از تولد موسی علیه السلام و بعد از آن -بدون اشاره به دوران بزرگ شدن وی- به مسأله زدن مرد قبطی توسط موسی علیه السلام و متواری شدن آن حضرت به مدیان سخن می گوید. آن گاه ازدواج او با صفورا و پس از آن، هنگام بازگشت به مصر، امر بعثت او را مطرح می کند. در طول دو سه صفحه، علاوه بر

۱- مریم، ۵۱.
۲- ص، ۸۲- ۸۳.
۳- تلخیص و برداشت از کتاب : تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۹۷-۴۰۰.
۴- منظور از عهدین، عهد قدیم (تورات) و عهد جدید (انجیل) است.
۵- کتاب مقدس، سِفر خروج، باب ۱، ۰مقطع ۴-۱۰.

مطالب ذکر شده، به دعوت فرعون به سوی خدا، همراه برادرش هارون علیه السلام پرداخته، معجزات موسی علیه السلام را با بیانی سریع و مختصر بیان می کند. پس از آن، به ذکر جزء جزء احکام، از طرف خدا و رساندن پیام خدا به واسطه موسی علیه السلام به هارون علیه السلام که اجراکننده آن موارد است، می پردازد. پس از وفات هارون علیه السلام، نوبت یوشع علیه السلام می رسد که به یاری موسی علیه السلام می پردازد. حضرت موسی علیه السلام در تورات، به طریق نوشتاری خاص، مورد تمجید و ستایش است؛ برای نمونه در دعای برکت موسی علیه السلام آمده است:

و این است برکتی که موسی علیه السلام، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده، گفت: یهوه از سینا آمد، و از سعیر بر ایشان طلوع کرد و از جبل فاران درخشان شد و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد. به درستی که قوم خود را دوست می دارد و جمیع مقدساتش در دست تو هستند و نزد پای های تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره مند می شوند. موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است. (۱)

ج. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

۱. درعهد قدیم، تاریخچه ای از چگونگی برده شدن بنی اسرائیل و کارهای اجباری و کشتن پسربچه ها آمده؛ ولی قرآن به صورت خلاصه به ذکر استضعاف آنان و کشتن پسر بچه ها پرداخته است.

۲. هر دو کتاب، در انداختن طفل به آب مشترکند؛ ولی عهد قدیم آن را پس ازسه ماه و در زمانی می داند که مادرش نمی توانست مخفی کردن را ادامه دهد و قرآن آن را بدون ذکر زمان و با الهام خداوند می داند.

۳. عهد قدیم ذکر می کند که طفل، به دست دختر فرعون افتاد؛ ولی قرآن همسر فرعون را ذکر می کند.

۴. هر دو کتاب، می گویند: خواهر طفل، در پی او می رود و نهایت، باپیشنهاد او، طفل نزد مادرش باز می گردد.

۵. هر دو کتاب، در موضوع فرار به سوی مدیان مشترکند؛ با این تفاوت که در عهد قدیم، با ذکر اسامی است.

۶. عهد قدیم، مکان اولین وحی را کوه حوریب [= کوه خدا] می داند؛ ولی قرآن در سرزمین مقدس به نام (طوی) در جانب راست کوه طور.

۱- کتاب مقدس، سِفر تثنیه، باب۳۳، مقطع ۱-۵.

۷. قرآن، وحی را زمانی می داند که موسی با خانواده عازم مصر بود؛ ولی عهد قدیم، او را در حال چراندن گله پدرزن خود، یثرون می داند.

۸. هردو کتاب، وحی را از طریق سخن خداوند با شعله بوته یا درخت و در سرزمین مقدس می دانند.

۹. هر دو کتاب، خدا را معرفی می کنند؛ اما در عهد قدیم، تأکید بر نجات بخشی او برای بنی اسرائیل است و در قرآن، تأکید بر توحید و صاحب رستاخیز بودن او است.

مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام

اشاره

دراین جا عناوین قابل بررسی که احیانا بین آن ها اسرائیلیاتی وارد شده است را مطرح می کنیم:

۱. تولد موسی علیه السلام

۲. سرگذشت ضرب قبطی توسط موسی علیه السلام

۳. گریز موسی علیه السلام از مصر

۴. ازدواج موسی علیه السلام

۵. ورود موسی علیه السلام به سرزمین مقدس

۶. مأموریت موسی علیه السلام

۷. معجزات موسی علیه السلام

۸. مبارزه موسی علیه السلام با ساحران دربار فرعون

۹. نجات موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان

۱۰. میقات موسی علیه السلام با خدا

۱۱. اسرائیلیات در قصه تابوت

۱۲. گوساله پرستی قوم و برخورد موسی علیه السلام با هارون علیه السلام

۱۳. علت چهل سال سرگردانی در بیابان سینا

۱۴. آزردن موسی علیه السلام توسط قومش

۱۵. ماجرای گاو بنی اسرائیل

۱۶. اسرائیلیات در تقاضای رؤیت خدا از سوی موسی علیه السلام

۱۷. برخورد موسی علیه السلام با قارون

۱۸. همراهی موسی علیه السلام با خضر علیه السلام

این عناوین، طی چهار مرحله و به این ترتیب ۱. دیدگاه قرآن ۲. دیدگاه تورات ۳. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات ۴. سیمای حضرت موسی علیه السلام در تفاسیر اثری که خود شامل دو قسمت

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور و روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین می باشد. آن گاه سراغ نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین رفته و این روایات را به دو دسته تقسیم می کنیم: الف. روایات موافق قرآن که در واقع، تفصیلی بر دیدگاه قرآن به شمار می روند. ب) روایات مخالف قرآن که ریشه در اسرائیلیات داشته و منبعی جز تورات و افکار یهودیان ندارد. سپس به نتیجه بحث می پردازیم.

تولد موسی علیه السلام

اشاره

تولد حضرت موسی علیه السلام و دوران شیرخوارگی او، یکی از آیات عظیم توحید است. فرعون در زمین، برتری جویی می کرد و بنی اسرائیل را تحت سلطه خویش قرار داده و ظلم وستم بر ایشان روا می داشت. فرعون، پس ازآن که از پیشگویان شنید به زودی، فرزندی در قوم بنی اسرائیل زاییده می شود که وی را به هلاکت خواهد رساند، دستور کشتن فرزندان پسر آنان را صادر کرد.

دیدگاه قرآن

حضرت موسی علیه السلام کودکی از آل عمران است. قرآن کریم می فرماید:

إِذْ أَوْحَیْنَا إِلی أُمِّک مَا یُوحَی* أَنِ اقْذِفِیهِ فی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فی الْیَمّ ِ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالساحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَّهُ وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْک مَحَبَّهً مِّنی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنِی (۱)

آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود، الهام کردیم* که او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من دشمن او، آن را برگیرد. و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا برابر دیدگان [= علم] من ساخته شوی [و پرورش یابی].

وَ أَوْحَیْنا إِلی ام مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمّ ِ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنّا رَادُّوهُ إِلَیْک وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ* فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکونَ لَهُمْ عَدُوًّاوَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئینَ* وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لی وَ لَک لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۲)

ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا[ی نیل] بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم. *[هنگامی که مادر، به فرمان خدا، او را به دریا افکند،]خاندان فرعون، او را از آب گرفتند، تا سرانجام

۱- طه، ۳۸-۳۹.

۲- قصص، ۷-۹.

دشـمن آنان و مایه انـدوهشان شود مسـلماً فرعون و -هامان و- لشـکریانشان خطاکار بودنـد. * همسـرفرعون [چون دید آن ها قصـد کشـتن کودک را دارنـد] گفت: « نور چشم من و تو است؛ او را نکشـید؛ شاید برای ما مفید باشد یا او را به پسـری خود برگزینیم. و آن ها نمی فهمیدند [که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند].

زمانی که مادر موسـی، به موسـی حامله بود، وضع حمل در مصـر سخت تحت کنترل فرعونیان بود. قبل از تولد موسی، فرعون به قابله ها دستور داده بود هر پسری که به دنیا می آید، بکشند و دختران را زنده نگه دارند؛ اما برخلاف ترفندهای وی، موسی علیه السلام به دنیا آمد. وقتی موسی علیه السلام متولد شد، مادرش او را از دید مردم پنهان کرد؛ اما می ترسید فرعون بفهمد و او را بکشـد. خداونـد به مادر موسـی علیه السـلام الهام کرد کودک را در صـندوق بگذارد و به دریا بیاندازد و خطاب به مادر موسی علیه السلام فرمود:

«نگران مباش و نترس؛ من او را به تو بازخواهم گرداند». پس مادر موسـی علیه السـلام، سبدی از نی ساخت و دور آن را با قیر پوشانـد، تـا آب به آن نفوذ نکنـد موسـی علیه السـلام را در آن نهاد و به نیل انـداخت. امواج، موسـی علیه السـلام را به ساحل رساند و خواهر موسی علیه السلام (مریم)، از دور مراقب اوضاع بود. تا این که خانواده فرعون صندوق را از آب گرفته و چون صنـدوق را گشود، کودک زیبایی را داخل آن دید. همسـر فرعون، مانع از کشـتن او شد و گفت: «شاید برای ما سودی داشـته باشد یا او را به فرزندی بگیریم». خواهر موسـی علیه السـلام نزد آن ها رفت و گفت: «آیا می خواهید یکی از زنان شیرده را به شما معرفی کنم، تا کودک را شـیر دهد؟» خواهر موسـی علیه السلام نزد مادرش رفت و او را آورد و قرار شد مادر موسی علیه السـلام، تربیت کودک را بر عهده بگیرد و در ازای آن نیز، مزد دریافت کند. خداوند متعال، این چنین موسـی علیه السـلام را، مادرش برگردانـد. قرآن متـذکر می شود که همه این کارها، از طرف خداونـد برنامه ریزی و اجرا شـد. زمانی که نزدیک بود مادر موسـی علیه السـلام، راز خود را آشکار کند، خداوند یاری کرد و نگذاشت راز او برملا شود و محبت موسی علیه السلام را در دل فرعون و همسـر وی افکند، تا از موسـی علیه السـلام، نگهداری کنند. و شـیر همه زنان را بر موسـی علیه السلام حرام کرد، به جز شیر مادرش تا بدین وسیله، موسی علیه السلام به آغوش مادرش باز گردد.

دیدگاه تورات

زمانی که مصـری ها، قوم بنی اسرائیل را برده خویش ساخته بودند و به کارهای اجباری وا می داشتند و مأمورانی بر آن ها می گماردند، پادشاه مصر، به قوم خود گفت:

همانا قوم بنی اسـرائیل، از ما بیشتر شـده اند و زورآورترند؛ می بایست با حکمت با آن ها رفتار کرد که مبادا زیادتر شوند؛ لذا دستور داد قابله ها، فرزندان ذکور

عبرانی را بکشند و چنانچه دختر بود، زنده بگذارند. شخصی از خاندان لاوی، یکی از دختران لاوی را به همسری گرفت(۱). آن زن، باردار شده، پسری به دنیا آورد. چون او را نیکو منظر یافت، وی را سه ماه پنهان داشت و چون نتوانست دیگر او را پنهان کند؛ تابوتی از نی برایش گرفت و آن را قیراندود نمود و طفل را در آن نهاد. آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت و خواهر طفل از دور، مراقب وی بود. دختر فرعون برای غسل، به نهر فرود آمد و کنیزانش به کنار نهر می گشتند؛ تابوت را میان نیزار دید. کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد و چون آن را بگشود، طفل را دید که اینک پسری گریان بود؛ دلش برای او سوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است». و خواهر وی (موسی) به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده از زنان عبرانیان نزدت بیاورم، تا طفل را شیر دهد؟» دختر فرعون موافقت کرد و خواهر موسی مادر او را آورد. دختر فرعون به وی گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد». مادر حضرت موسی چنین کرد. هنگامی که طفل رشد کرد، وی را نزد دختر فرعون برد و پسر او شد و وی را موسی(۲) نامید؛ زیرا گفت او را از آب کشیدم.(۳)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

وجوه اختلافی درباره تولد حضرت موسی علیه السلام و کشتن نوزادان پسر، توسط فرعون بین قرآن و تورات وجود دارد که عبارتند از:

۱. در تورات، ادعا شده است قابله هایی که مسؤول کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران بودند، از خدا ترسیدند و امر فرعون را اطاعت نکردند؛ ولی ظاهر قرآن این است که این اتفاقات رخ داد.

۲. در تورات، آمده است: وقتی فرعون قابله ها را می طلبد و آن ها را مؤاخذه می کند، آن ها می گویند: «زنان عبری مثل زنان مصری نیستند؛ بلکه خودشان فرزندانشان را بدنیا می آورند و

۱- نام همسر عمران، یوکبد بود؛ دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید (کتاب مقدس، تورات عهد قدیم، سفر اعداد، مقطع۲۶-۵۹).

۲- موسی به معنای « از آب کشیده شده » است (هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۴۹). در قاموس کتاب مقدس جدیدالتألیف، ص۷۳۵، آمده است: «نوعی، اسم عبری، به معنای ولد و معنایش به عبری یعنی رهبر امّت عبرانی».

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب اول، مقطع ۱-۲۲.و سفر خروج، باب دوم، مقطع۱-۱۰.

به ما نیازی ندارند»؛ یعنی ما خبردار نشدیم تا بتوانیم پسران آن ها را بکشیم.

۳. در تورات آمده است: وقتی مادر موسی علیه السلام او را به دنیا آورد، سه ماه کودکش را پنهان کرد، تا این که دیگر نتوانست او را پنهان نماید. آن گاه تابوتی از نی درست کرد و طفل را در آن نهاد و آن را در نیزار کنار نهر گذاشت. کنیزکان فرعون، تابوت را کنار نیزار دیدند و به دستور فرعون، آن را نزد او بردند؛ ولی قرآن می فرماید: ما به مادر موسی علیه السلام وحی کردیم: او را در دریا بیفکن و دریا مسؤولیت دارد او را به ساحل برساند. اخبار اسلامی دلالت می کنند زن فرعون که مراقبت موسی علیه السلام را بر عهده گرفت، آسیه می باشد. طبق نظر قرآن، این، زن فرعون نبوده است که موسی علیه السلام را برگرفته؛ بلکه کسانش –آل، یعنی ساکنان منزلش- بوده اند؛ پس این جا هم تورات با قرآن منافات دارد. (۱)

۴. درروایت ابوعبدالرحمن حلبی در تفسیر الدرالمنثور، دختر فرعون، گیرنده حضرت موسی علیه السلام از آب بیان شده است؛ درحالی که در روایات مکتب اهل بیت علیه السلام چنین مطلبی مشاهده نمی شود. به نظر می رسد راوی تحت تأثیر نقل تورات بوده است؛ زیرا در متن تورات، نامی از زن فرعون برده نشده است.

۵. مبنای قرآن، آوردن اسامی نیست. اگر اسمی آمد، هدفی مشخص بر آن مترتب است و باید در آن دقت شود. هدف از این بیان، تنها محبت همسر فرعون به موسی علیه السلام نیست؛ بلکه سخن از زنی است، که خداوند درباره وی می فرماید:

وَ ضـَرَب اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا امْرَأَت فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَت رَب ابْنِ لی عِندَک بَیْتاً فی الْجَنَّهِ وَ نجِّنی مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(۲)

وخداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل زده است؛ درآن هنگام که گفت: «پروردگارا ! برای من خانه ای، نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش.

همسر فرعون، زنی با ایمان است و در نهایت به سبب همین ایمان، به دست فرعون به شهادت می رسد. در تفاسیر آمده است که گرفتن موسی علیه السلام از آب و به فرزندی گرفتن او، باعث شد خداوند، قلب او را برای ایمان آوردن به موسی علیه السلام آماده کند.

۶. به بیان قرآن، خود فرعون در ماجرای گرفتن موسی علیه السلام از آب و بعد از آن، در قضیه به فرزندی گرفتن وی حضور دارد:

وَ قَالَتِ امْرَأَت فِرْعَوْنَ قُرَّت عَینٍ لی وَ لَک لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً

۱- تلخیص و برداشت از: موریس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۹۸-۲۹۹.

۲- تحریم، ۱۱.

وَ هُمْ لا يَشعُرُونَ (۱)

همسر فرعون گفت: «نور چشم من و تو است؛ او را نكشيد؛ شايد براى ما مفيد باشد يا او را پسر خود بگيريم». و آن ها نمى فهميدند [كه دشمن خود را در آغوش خويش مى پرورانند].

يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لى وَ عَدُوٌّ لَّهُ (۲)

و دشمن من و دشمن او، آن را بر گيرد.

همسر فرعون از او مى خواهد كه او را نكشد تا او را به فرزندى بگيرند و نور چشمى براى آنان باشد. خود فرعون است كه اين مسأله را مى پذيرد و او را در بارگاه خود، راه مى دهد. او دشمن خويش را در دامن خويش پرورش مى دهد. و اين هم از الطاف غيبى بر موسى عليه السلام است. مى فرمايد:

لِيَكونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَمَنَ وَ جُنُودَهُمَا كانُوا خَطِئِينَ(۳)

تا سرانجام دشمن آنان و مايه اندوهشان گردد ! مسلما فرعون و هامان ولشكريانشان خطاكار بودند.

او را پرورش مى دهند، تا بعد دشمنشان شود. اين ها از خطاكاران بودند كه به دست خود، عامل نابودى خويش را فراهم كردند؛ اما آنچه در تورات مى خوانيم غير از اين است. در جريان از آب گرفتن و ديگر مسائل، فرعون حضور ندارد و گويا اطلاعى از اين ماجرا ندارد و دختر فرعون است كه تصميم مى گيرد.

۷. قرآن درباره دايه گرفتن براى موسى عليه السلام مى فرمايد:

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَت هَلْ أَدُلُّكمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكفُلُونَهُ لَكمْ وَ هُمْ لَهُ نَصِحُونَ(۴)

ما همه زنان شيرده را از پيش، بر او حرام كرديم[تا به آغوش مادر باز گردد]؛ پس [خواهرش] گفت: «آيا شما را به خانواده اى راهنمايى كنم كه مى توانند اين نوزاد را براى شما كفالت كنند وخيرخواه او باشند».

بعد از آن كه به لطف الهى موسى عليه السلام شير هيچ زنى را قبول نمى كند، خواهر به عنوان رهگذرى وارد مى شود. اهل قصر، در رفت و آمدند و دنبال دايه اى مى گردند، تا موسى عليه السلام او را قبول كند. زنان بسيارى آمده اند و رفته اند و فرعونيان نااميد شده اند. در اين حال، خواهر، با لحنى

۱- قصص، ۹.

۲- طه، ۳۹.

۳- قصص، ۱۲.

۴- قصص، ۱۲.

دلسوزانه می گوید: «آیا شما را راهنمایی کنم... .» و اصول مخفی کاری را کاملاً ـ رعایت می کند. آن ها نیز از روی ناچاری، با پذیرفتن سخن او، موسی علیه السلام را، به مادرش؛ بازمی گردانند. در تورات، چیزی از این ماجرا نمی بینیم و بلافاصله بعد از این که دختر فرعون او را از آب گرفت، خواهرش نزد دختر فرعون می آید و به او می گوید: «آیا بروم و زنی شیرده از زنان عبرانیان نزدت بخوانم، تا طفل را برایت شیردهد؟» دختر فرعون به وی می گوید: «برو».

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات ملاحظه شد و شناختی نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر علیه السلام با توجه به آنچه درباره تولد حضرت موسی علیه السلام وارد شده است را بررسی می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور از ابن عساکر نقل کرده است منظور از این که خداوند فرمود: «من از خودم، محبتی بر تو افکندم». این است که در نظر بینندگان، موسی علیه السلام دارای حلاوت و شیرینی است و کسی او را نمی بینند، مگر آن که دوستش دارد و درباره:

لِتُصنَعَ عَلی عَیْنی (۱)

تا در برابر دیدگان من، ساخته شوی [=پرورش یابی]

پسر ابی حاتم از پدرش آورده است که این آیه به معنای «لتعمل عَلی عَیْنی» است. ابن منذر و پسر ابی حاتم از ابوعمران جونی آورده است که «لِتُصنَعَ عَلی عَیْنی» به معنای «تربی بعین الله» است. ابن جریج درباره «لِتُصنَعَ عَلی عَیْنی» گفته است: «منظور از آن، هنگامی است که مادرت تو را در تابوت قرار داد، سپس به دریا انداخت و آن گاه خواهرت به دنبالت آمد. (۲)

۲. سیوطی در تفسیر الدرالمنثور، در یک حدیث مرسل به نقل از ابوعبدالرحمن حلبی می گوید:

زن فرعون، به سوی دریا رفت، همراه دختر فرعون که بیماری برص داشت. پس چیزی در دریا دیدند. جعبه را به سویشان آوردند. دختر فرعون به طرف جعبه رفت؛ موسی را در آن دید. او را برداشت و بیماری اش علاج یافت. (۳)

۳. در تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) آمده است :

۱- طه، ۳۹.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۶.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص ۱۲۰؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۰، ص ۴۱.

موسی علیه السلام تا دو سالگی در خانه پدر و مادرش بود و با خواهرش بازی می کرد. در این سن بود که آسیه دستور داد موسی علیه السلام را به کاخ آوردند. مأموران، موسی علیه السلام را با تشریفات نزد آسیه بردند. روزی موسی در دامان فرعون، عطسه زد و گفت: «سپاس خدای عالمیان را». فرعون به غضب در آمد. موسی علیه السلام بر او سیلی زد و چند تار موی ریش بلند فرعون را کند و خندید. فرعون، این را به فال بد گرفت. به یاد حرف های منجم افتاد و گفت: «این، همان کودک است»؛ لذا تصمیم گرفت فوراً او را بکشد. آسیه گفت: «اطفال شیرخوار، رشد عقلی ندارند و اشتباهات آنان، قابل گذشت است. اگر باور نداری، او را بیازمای». فرعون گفت: «چگونه؟» آسیه گفت: «یک ظرف از آتش و یک ظرف از یاقوت سرخ و یک ظرف خرما حاضر کنید. اگر به خرما و یاقوت دست برد، دارای عقل و خرد است و باید او را کشت». سفارشاهای آسیه انجام شد. موسی علیه السلام را میان ظرف های آتش و یاقوت و خرما گذاشتند. موسی علیه السلام ابتدا به سوی یاقوت رفت؛ ولی جبرئیل علیه السلام، دست او را گرفت و به سوی آتش کشاند؛ انگشت موسی علیه السلام سوخت و آن را به دهان گذاشت، زبانش نیز سوخت. به همین دلیل بود که در تلفظ حرف «سین» او فتوری (تغییری) روی داد و آن جا که می گوید: «پروردگارا ! برادرم هارون از من فصیح تر است»، به همین دلیل است. فرعون، با مشاهده این عمل، از کشتن موسی علیه السلام، چشم پوشید و او را به فرزندی پذیرفت. موسی علیه السلام، پس از این آزمایش، امنیت جانی مطلق یافت و کارش بالا گرفت، تا آن جا که مصریان، او را فرزند فرعون صدا می زدند. موسی علیه السلام چهل سال، از پذیرایی فرعون و آسیه بهره گرفت. و طی این مدت، بر همه اسرار و رموز کاخ، مطلع شد. او وقتی ده سال داشت، چهارصد غلام، در اختیار داشت و تا سی سالگی غلامان بسیاری، داشت. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. درتفسیر نورالثقلین این روایت به اشکال گوناگون از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است که کامل ترین آن ها چنین است:

امام باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که مادر موسی علیه السلام بر وی باردار بود و سپس فارغ شد، زمانی بود که فرعون نوزادان پسر را به قتل می رساند؛ به دلیل آن که به فرعون گفته بودند فرزند پسری از بنی اسرائیل، او را به هلاک خواهد کرد. به همین دلیل فرعون، مردان بنی اسرائیل را از زنان جدا کرده و در زندان ها محبوس کرد. هنگامی که مادر موسی علیه السلام، وضع حمل کرد، با اندوه به موسی علیه السلام نگریست و گریست و گفت: «هم اکنون کشته می شود». پس خداوند، مهر و عاطفه را به دل آن زن

۱- تلخیص و برداشت از: طبری، جامع البیان . ج۹، ص ۲۶؛ اسماعیل بروسوی، روح البیان، ج ۱، ص۲۹۹.

قابله انداخت. آن زن از مادر موسی علیه السلام پرسید: «چرا رنگت زرد شده است؟» مادر موسی علیه السلام گفت: «می ترسم فرزندم را بکشند». گفت: «نترس ! کسی موسی علیه السلام را نمی بیند؛ مگر این که او را دوست داشته باشد» خداوند تابوتی را نزد مادر موسی علیه السلام فرو فرستاد و او را ندا داد: «موسی علیه السلام را در آن قراربده و به سوی دریا بیانداز... . (۱)

۲. درتفسیر نور الثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی از ابوجعفر علیه السلام آمده است: فرعون، فرزندان بنی اسرائیل را هر وقت به دنیا می آمدند، می کشت وموسی علیه السلام را تربیت می کرد وگرامی می داشت و بسیار اکرام می کرد و نمی دانست که هلاـکش به دست موسی علیه السلام است. هنگامی که موسی علیه السلام رشد کرد، روزی نزد فرعون بود که موسی علیه السلام عطسه کرد و گفت: «الحمدالله رب العالمین».

فرعون، این عمل را منکر شد [رد کرد] و گفت: «این چه حرفی است که می زنی؟» موسی علیه السلام پرید و ریش فرعون را که خیلی بلند بود، گرفت و آن را به حد کندن کشید درد بسیار شدیدی فرعون را گرفت. فرعون خواست موسی علیه السلام را بکشد که زنش به او گفت: «او، یک پسر بچه است؛ نمی داند چه می گوید و تو او را این گونه زدی». فرعون گفت: «بلکه به نظر من، دانسته چنین کرد». زن فرعون گفت: «مقابل او، خرما و آتش بگذار. اگر آن ها را از هم تشخیص داد، همان طور است که تو می گویی». در این هنگام، برابر موسی علیه السلام، ظرفی از خرما و ظرفی از آتش گذاشت و به موسی علیه السلام گفت: «بخور». موسی علیه السلام دست خود را به طرف خرما برد که جبرئیل آمد علیه السلام و دستش را به طرف ظرف آتش برد و آتش را به دهان گذاشت زبانش سوخت و فریاد کشید وگریه کرد. آسیه به فرعون گفت: «نگفتم این بچه هنوز عقلش نرسیده است؟» تا این که فرعون او را بخشید. (۲)

۳. در تفسیرنورالثقلین، روایت دیگری به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است که چنین است: خداوند، بر مادر موسی علیه السلام تابوت را نازل کرد و به مادر موسی علیه السلام ندا داده شد: که او را در تابوت بگذار و در دریا رهایش کن و هیچ خوف و غمی بر دل، راه مده که ما او را برایت باز می گردانیم و او را از فرستادگان، قرارخواهیم داد». مادر موسی علیه السلام وی را در تابوت گذاشت. در تابوت را محکم بست و آن را در نیل انداخت. فرعون، بر ساحل نیل، کاخ های گردشگاهی داشت و ازکاخ خود و همسرش آسیه به سیاهی ای در نیل نظر کردند که باد و موج، آن را بالا و پایین می برد، تا این که آن را به در قصر فرعون آورد. فرعون دستور داد آن

۱- عبد علی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۸۰ (روایت مشابه آن در ص۳۸۷ این تفسیر بود که از ذکر مجدد آن خودداری کردیم.)؛ مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۶۳-۱۶۱.

۲- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص۱۱۷.

را بگیرند. تابوت را گرفتند و نزد فرعون آوردند. وقتی که آن را باز کردند، در آن کودکی یافتند. فرعون گفت: «این، بچه ای اسرائیلی است». خدا محبت شدیدی از موسی علیه السلام در دل فرعون و آسیه انداخت. فرعون ابتدا قصد داشت موسی را بکشد؛ اما آسیه گفت: «او را نکش؛ شاید به درد ما بخورد یا او را برای خود، به فرزندی بگیریم» بدون آن که بفهمند او نوزاد موعود است. فرعون که فرزندی نداشت، گفت: «او رابه زنی بدهید، تا پرورشش دهد. چند زن را آوردند که پسرانشان کشته شده بودند؛ ولی موسی علیه السلام شیر هیچ کدام را ننوشید و، فرعون، به شدت غمگین شد. در این هنگام خواهر موسی علیه السلام گفت: «آیا می خواهید شما را به خانواده ای رهنمون شوم که او را تکفل کنند و برای او، خیرخواه هستند؟» فرعون موافقت کرد مادرش را آوردند. مادر، او را در بغل گرفت و سینه خود را در دهانش گذاشت. موسی علیه السلام شروع به شیرخوردن کرد. فرعون و خانواده اش خوشحال شدند و مادر موسی علیه السلام را اکرام کرد، و به اوگفتند: «او را پرورش ده و سپس نزد ما بیاور؛ هرچه بخواهی، به تو خواهیم داد... ». "(۱)

۴. در تفسیرنورالثقلین از اباعبد الله علیه السلام نقل شده است که فرمود:

یوسف بن یعقوب علیه السلام قبل از وفاتش، آل یعقوب علیه السلام را که هشتاد مرد بودند، جمع کرده وگفت: «این قبطی ها بار دیگر برشما غلبه خواهند کرد و بدترین و شدیدترن عذاب و شکنجه را به شما خواهند رساند. خداوند، شما را به دست یک مرد از فرزندان لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران علیه السلام که جوانی بلند قامت و گندمگون، با موهای مجعد است، نجات خواهد داد». مردان بنی اسرائیل، فرزندان خود را عمران و عمران نام ها، فرزند خود را موسی علیه السلام می نامیدند. از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قبل از آمدن موسی علیه السلام پنجاه کذّاب [=دروغگو] از بنی اسرائیل ظاهر شد و همه مدعی بودند موسی بن عمران علیه السلام هستند. خبر، به فرعون رسید و به طلب این نوزاد پسر، جست و جوی خود را آغاز کرد. کاهنان (غیب گویان) و جادوگران به فرعون گفتند: «هلاک و نابودی دین و قومت، به دست این کودک خواهد بود که در این سال از بنی اسرائیل متولد می شود». فرعون، برای هرزنی از بنی اسرائیل که باردار می شد، قابله ای می گماشت. او دستور داد: «هر پسری که در این سال به دنیا آید، کشته شود» برای مادر موسی علیه السلام نیز قابله ای گماشتند. وقتی که این چنین شد، بنی اسرائیل گفتند: «حال که پسران را کشتند و دختران را باقی گذاشتند، هلاک شده و برای ما نسلی باقی نخواهد ماند؛ پس بیایید با زنان نزدیکی نکنیم». عمران، پدر موسی علیه السلام گفت: «بلکه باید نزدیکی کنید؛ چون امر خدا واقع شده و رخ خواهد داد؛ هر چند مشرکان نخواهند و کراهت داشته باشند؛ خداوندا! هرکس

۱- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص۳۷۹؛ مولوی نیا، تاریخ انبیا، ص ۲۱۱.

آن را حرام کرد، من آن را حرام نخواهم کرد و هر کس آن را ترک کرد، من آن را ترک نخواهم کرد». پس بـا مادر موسـی علیه السـلام نزدیکی کرد و باردار شد. بر مادر موسـی، قابله ای گماشتند که از وی مراقبت کند، به طوری که اگر او از جایش بلنـد می شـد، قابله هم بلنـد می شـد و اگر می نشـست، قابله هم می نشـست. هنگامی که وضع حمل مادر موسـی علیه السـلام نزدیـک شـد، محبت او در دل قابله جایگزین شد و آن، نمونه ای بود ازحجت های خداوند بر مخلوقاتش. قابله به مادر موسـی علیه السـلام گفت: «دخترم! از چه بـاک داری که این گونه زرد می شوی؟» مادر موسـی علیه السـلام گفت: «مرا ملامت نکن؛ هر گاه زاییدم، بچه مرا می گیرند و می کشـند». قابله گفت: «غم مخور. من امر تو را پنهان خواهم گذاشت». مادر موسـی علیه السـلام حرف او را باور نکرد. هنگامی که مادر موسـی علیه السلام وضع حمل کرد، قابله رو به او کرد و گفت: «ماشاء الله! من که به تو گفتم امر تو را مخفی خواهم کرد». کودک را برداشت و شـست و داخـل ملحفه ای تمیز قرار داد؛ سـپس از نزد مـادر موسـی علیه السـلام خارج شد و به نگهبانانی که دم در ایسـتاده بودند، گفت: «بروید. چیزی جز لکه های خون نبود». آن ها از جست وجو صرف نظر کردند و رفتند. (۱)

۵. علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است:

انیسا، دختر فرعون، سال ها بود به بیماری برص مبتلا شده بود و پزشکان از علاج او عاجز بودند. جادوگران نیز درمانده بودند تا این که جادوگری گفت: «بایـد صـبح روز شـنبه هنگام طلوع آفتاب، موجودی شبیه انسان، میان رود نیل دیده شود. اگر آب دهان این حیوان، به برص این دختر برسـد، بیماری اش خوب خواهـد شـد». انیسا برای رفع مرض خود به ساحل رود نیل رفت. فرعون و آسـیه، او را همراهی می کردند. انیسا چشـمش به صـندوقی افتاد که در آب نیل شـناور بود. انیسا فریاد کشید: «مادر! انسان دریایی آمـد و دوای درد مرا با خود آورد». آسـیه گفت: «نه دخترم؛ این هـدیه خدایی و مائده الهی است که پروردگار، برای ما فرسـتاده است». فرعون گفت: «نه؛ آن یک بلیه است، بر ضد من». انیسا گفت: «نه؛ این صـندوق حاوی دوای مرض من است. بایـد گرفته شـود، تـا از آن حفـاظت کنم». محافظـان و غواصـان فرعـون، به آب پریدنـد؛ صـندوق را گرفته، نزد فرعون آوردند. در صندوق، کودکی زیبارو بود که او را خفته یافتند. همه را مجذوب خود ساخت. انیسا گفت: «مادر ! این دوای درد من است». انیسا به وسـیله آب دهان موسـی علیه السـلام، شفا یافت. ابتدا فرعون، قصد کرد موسی رابکشد. و بعد منصرف شد. کودک را به کاخ آوردند و از زنان دربار، برای شیردادن بهره جستند؛ ولی کودک از گرفتن پستان زنان دربار، خودداری می کرد و هم چنان گرسـنه بود. مریم دختر عمران پیش انیسا آمـد و گفت: «من زن شـیرده خوب و سالمی می شـناسم. اگر اجازه دهی، او را نزد شما آورم». هامان

۱- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص۷۹.

گفت: «گمان می کنم بین این کودک و دختر قرابتی باشد؛ او را بگیرید». آسیه گفت: «فعلاً وقت این کار نیست. باید کودک را از گرسنگی نجات داد». آن گاه به مریم گفت: «هرچه زودتر آن زن را پیش ما بیاور». مریم، با شتاب به خانه رفت و به مادرش، یوکابد گفت: «مادر!آسیه در کاخ منتظر شما است». یوکابد از عمران اجازه خواست. عمران اجازه داد و سفارش کرد از غذای فرعون نخورد. یوکابد در کاخ فرعون، فرزندش را در دامن آسیه دید. آسیه به وی گفت: «بیا این کودک را شیر ده. او تاکنون پستان هیچ زنی را نگرفته است؛ تا با تو چه کند؟» وقتی آسیه سر و وضع یوکابد را دید، گفت: «ای بیچاره! تو لایق دربار ما نیستی. از همان راهی که آمده ای برگرد». یوکابد، در جواب گفت: «این درست؛ اما اجازه دهید پستان در دهان کودک گذارم، تا ببینم او چه واکنشی نشان می دهد». یوکابد کودک را در بغل گرفت و گفت: «ای موسی ! جانم به قربانت و او را به سینه چسبانید. [فرعون با مشاهده او گفت: «این زن از قوم بنی اسرائیل است و این بچه، از آن او است و باید هر دو کشته شوند». آسیه مانع شد و فرعون از کشتن مادر و فرزند چشم پوشید. موسی علیه السلام پستان مادر را گرفت و شیر نوشید. آسیه و انیسا خوشحال شدند. سرانجام قرار شد یوکابد موسی علیه السلام را شیر دهد و او را با خود به خانه ببرد و هرچند روز یک بار، کودک را نزد آسیه و انیسا آورد. (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

خداوند بر مادر موسی علیه السلام تابوت را نازل کرد و مادر موسی علیه السلام ندا داده شد: «او را در تابوت بگذار و در دریا رهایش کن و هیچ خوف و غمی بر دل راه مده که ما او را برایت باز می گردانیم و او را از فرستادگان قرارخواهیم داد». مادر موسی علیه السلام وی را در تابوت گذاشت و در تابوت را محکم بست وآن را در نیل انداخت. فرعون بر ساحل نیل، کاخ های گردشگاهی داشت و ازکاخ خود و همسرش آسیه به سیاهی در نیل نظر کردند که باد و موج آن را بالا و پایین می برد، تا این که آن را به در قصر فرعون آورد. فرعون دستور داد آن را بگیرند. تابوت را گرفتند و نزد فرعون آوردند. وقتی که آن را باز کردند، در آن کودکی یافتند فرعون گفت: «این

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج۱۳، ص۲۶و ص۴۰؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج۱، ص ۳۳۷؛ مبلغی آبادانی. تاریخ جامع ادیان و مذاهب جهان، ص ۵۶۰-۵۶۲.

بچه ای اسرائیلی است». خدا محبت شدیدی از موسی علیه السلام در دل فرعون و آسیه انداخت. ابتدا فرعون قصد کشتن موسی علیه السلام را داشت؛ اما آسیه گفت: «او را نکش؛ شاید به درد ما بخورد یا او را برای خود، به فرزندی بگیریم»؛ بدون آن که احساس کنند او، مولود موعود است. فرعون که فرزندی نداشت، گفت: «او رابه زنی بدهید تا پرورش دهد». چند زن را که پسرانشان کشته شده بودند آوردند؛ ولی موسی علیه السلام شیر هیچ کدام از آن ها را ننوشید فرعون، به شدت غمگین شد. در این موقع، خواهر موسی علیه السلام گفت: «آیا می خواهید شما را به خانواده ای رهنمون شوم که او را تکفل کنند و خیرخواه او باشند؟» فرعون موافقت کرد و او مادرش را آورد. مادر او را در بغل گرفت و سینه خود را در دهانش گذاشت. موسی علیه السلام شروع به شیرخوردن کرد. فرعون و خانواده اش خوشحال شدند و مادر موسی علیه السلام را اکرام کرده وبه او گفتند: او را پرورش ده و سپس نزد ما بیاور؛ هرچه بخواهی، به تو خواهیم داد... ». (۱)

علامه طباطبایی در این باره می فرماید:

خدای عزوجل، به مادرش وحی کرد: «مترس؛ او را شیر بده. هر وقت از اعمال فرعون و جلادانش، احساس خطر کردی، فرزندت را در جعبه ای بگذار و او را در رود نیل بینداز که آب، او را به ساحل نزدیک قصر فرعون می برد و او وی را مانند فرزند خود، نگهداری می کند؛ چون بی فرزند است». مادر موسی علیه السلام به خواهر کودک گفت از پی کودک برود. خاندان فرعون، او را از دریا گرفتند (تا سرانجام، مایه اندوه و دشمن آنان شود). زن فرعون گفت: «این کودک، نورچشم من و تو [=فرعون] است او را نکش؛ شاید برای ما مفید باشد یا به فرزندی خود برگزینیم». کودک، از زنان شیردهی که برای او اجیر می کردند، شیر نمی خورد. خواهر طفل که از دور مراقب وی بود به آن ها گفت: «آیا می خواهید شما را به خانواده ای رهنمون شوم، که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟» بدین صورت، کودک نزد مادرش بازگشت و وعده خداوند تحقق پذیرفت. (۲) همان طور که روایت شده است، سرگذشت تنها به این رویداد که مادر موسی علیه السلام، فرزند خود را در صندوق چوبی گذاشته و در دریا انداخته است، منحصر و خلاصه نمی شود. اما سرگذشت از نظر شگفتی و ارتباط آن به امر الهی، دارای اختلاف ریشه ای در علل و پیامد ها می باشد. این جا دقت قرآن در توصیف و شرح ماجرا و ابعاد آن نمایان می شود. چون موسی علیه السلام برگزیده خداوند سبحان است، امر تولد و نجات او از دست فرعونیان به صورت یک معجزه مطرح می شود. در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است:

۱- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص۳۷۹؛ تلخیص و برداشت از: مولوی نیا، تاریخ انبیاء، ص ۲۱۱.

۲- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۲۵-۲۲۷.

"به مادر موسی علیه السلام الهام کردیم و به دلش انداختیم: «طفل را شیر ده و مترس». این جا تعبیر به وحی دارد و این وحی، نه وحیی است که به انبیا علیهم السلام می شود. برخی گفته اند: «جبرئیل علیه السلام بر مادر موسی علیه السلام نازل شد». برخی گفته اند: «خواب دید و علمای بنی اسرائیل خوابش را تعبیر کردند». (۱)

نتیجه

در بین روایات ذکر شده، در احادیث نقل شده از کتاب تاریخ ادیان و مذاهب جهان و تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) وحدیث وهب بن منبه از تفسیر الدرالمنثور، بیش از دیگر روایات، اسرائیلیات به چشم می خورد و سزاوار تحقیق در باره راویان آن ها می باشند که آیا همه ثقه بوده اند؟ هم چنین آیا این مطلب، در احادیث صحیح از معصوم علیه السلام، آمده است؟ این، مطلبی است که از گستره این کتاب خارج است. این مطالب، ارزنده مقام مادر موسی علیه السلام و بانو آسیه نیست؛ چه برسد به مقام شامخ نبی مرسل. خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی کرد و وحی به مادر موسی علیه السلام، در این جا هدایت و راهنمایی برای شناخت کار و نجات فرزند خود می باشد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره این وحی می فرماید:

بعضی از مفسران در تفسیر [فارغاً] در آیه:

وَ أَصبَحَ فُؤَادُ ام مُوسی فَرِغاً (۲)

[سرانجام] قلب مادر موسی از همه چیز [جز یاد فرزندش] تهی شد.

مطالبی ذکر کرده اند، نظیر این که: قلب مادر موسی علیه السلام، وقتی شنید پسرش به دام فرعون افتاده است، از شدت ترس و حیرت، قلبش خالی از عقل شد یا آن که مفسر دیگری گفته است: مادر موسی علیه السلام از آن وحیی که بدو شد، فارغ گشت و دلش از یاد آن خالی شد و خلاصه آن را فراموش کرد یا آن مفسر دیگر گفته است: یعنی قلب مادر موسی علیه السلام از هر چیزی غیر از یاد موسی علیه السلام خالی شد.

اما نظر علامه طباطبایی این است که این مطالب همه ضعیف بوده و تفسیر آن، به این صورت است:

قلب مادر موسی به سبب وحی، از ترس و اندوه خالی شد؛ ترس و اندوهی که باعث می شد سرّ فرزندش فاش گردد. آری؛ اگر قلب او را به وسیله وحی نمی بستیم، به حفظ خدا

۱- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۶۱.

۲- قصص، ۱۰.

وثوق پیدا نمی کرد و نزدیک می شد سرگذشت فرزندش را ضمن جزع و فزع اظهار کند. (1)

خداونـد به مادر موسـی علیه السـلام وحی کرد که او را شـیر دهـد و از فرعون و سـربازانش نهراسد. پس از آن، برای حفاظت وحراست از او، وی را به دریـا انـدازد. در ملاـک هـا و معیارهـای انسـانی مـا، ظاهر قضـیه این چنین است که هر کس بخواهد فرزنـد خود را از مرگ نجات دهد، باید او را مخفی کرده و از خطر دور سازد؛ ولی وحی به او گفت: او را به این خطر بیفکن و هیـچ ترس و هراسـی به دل راه نـده. او هم نـدای وحی را اجابت کرد؛ چون به خـدا ایمان وافر داشت. اگر یک زن معمولی بود، هیـچ گاه به هر چه خـدا به او امر کرده بود، سـر تعظیم فرود نمی آورد. پس موسـی علیه السـلام برای هـدفی که خدا می خواست، در دریا انداخته شد خداوند، آن را در کتاب کریمش روشن کرد.

خـدای تعالی به مادرش فرمود: «ما او را به تو برمی گردانیم و او را از مرسـلین قرار خواهیم داد». مادر آرام شد که خداوند، او را بازخواهـد گردانـد و پس از آن، روزی از بهترین مردم خواهـد شـد؛ چون از طرف خدا به رسالت برگزیده خواهد شد. آل فرعون موسـی علیه السـلام را از آب می گیرند، بدون آن که بدانند او دشـمن و یکی از علل شـکست و عقب نشـینی آن ها و سبب غرق شدن فرعون و سربازانش خواهد شد. حیرت عجیبی برای عقل انسانی پیش می آید. فرعون کودکان بنی اسرائیل را می کشـد و موسـی علیه السـلام را که کودکی از آن ها بوده است، به طرز عجیبی نجات می دهـد. آری؛ خدا خواسـتار چیزی غیراز آن است که بشـر می خواهد و تصمیم و اراده خدا نافذ است. این تفاوت اساسی میان آنچه تورات ذکر کرده و نیز قرآن ذکر نموده است وجود دارد که در بررسی های ادیان مقارن –به ویژه در یهود و اسلام– دارای اهمیت و ارزش شایانی است.

سرگذشت ضرب قبطی توسط موسی علیه السلام

اشاره

روزها و ماه ها گذشت و موسی علیه السلام در دامان مادر خود، پرورش یافت، تا زمانی که دوران شیرخوارگی او پایان یافت. او را به خانه فرعون، بازگرداندند. و تحت سـرپرستی سخت ترین دشمن خود درآمد. و روزهای نخستین کودکی را سپری می کرد. به تدریـج پـا در سـنین جـوانی گـذاشت و به حـد رشـد و کمـال رسـید. خداونـد به او علم و حکمت آموخت و پـاداش نیکوکاری خود را از خـدای تعالی این چنین دریافت کرد. اینک موسـی علیه السـلام، پس ازگـذشت سال ها، جوانی رشـید و برومند شده بود. یک روز هنگامی که از بازار مصر، به سوی قصر فرعون می رفت، در راه صدای استغاثه مردی از بنی اسرائیل را شـنید که مردی از کارکنان دربار، با او گلاویز شده بود. موسـی علیه السلام، به نفع او وارد نزاع شد و مشتی بر مرد فرعونی زد که درجا کشته شد. موسی علیه السلام،

۱– تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۶.

که تنها در صدد تنبیه او بود و واقعا نمی خواست او را بکشد، از خدا، طلب مغفرت کرد و خداوند نیز -از آن رو که او در دفاع از مظلوم، ناخواسته چنان کرده بود- او را بخشید. اما معلوم نبود فرعون هم او را ببخشد. فرعونیان هم که قدرت در دست آنان بود، در صدد بر آمدند، او را بکشند. در این لحظات بود، که موسی علیه السلام، با ترس و نگرانی از شهر گریخت و از خدای متعال خواست او را از شر مردمان ستمگر، نجات بخشد. باری، پس از گذشت شب ها و روزها و تحمل رنج ها، به دروازه شهر مدین رسید. (۱)

دیدگاه قرآن

قرآن، سرگذشت کشته شدن مرد قبطی، به دست موسی علیه السلام را در آیات سوره قصص مطرح کرده است:

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ استَوَى ءَاتَيْنَهُ حُكماً وَ عِلْماً وَ كَذَلِك نجْزِى الْمُحْسِنِينَ* وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَينِ يَقْتَتِلانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاستَغَثَهُ الَّذِى مِن شِيعَتِهِ عَلى الَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشيْطنِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ * قَالَ رَب إِنى ظلَمْت نَفْسى فَاغْفِرْ لى فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَب بِمَا أَنْعَمْت عَلى فَلَنْ أَكونَ ظهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ(۲)

هنگامی که [موسی] نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم* او هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد. ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی، از پیروان او بود [و از بنی اسرائیل]، و دیگری از دشمنانش. آن که از پیروان او بود برابر دشمنش از وی تقاضای کمک کرد. موسی مشت محکمی بر دشمن او زد و کار او را ساخت [و بر زمین افتاد و مرد]. موسی گفت: «این از عمل شیطان بود؛ همانا او دشمن گمراه کننده آشکاری است* عرض کرد: «پروردگارا ! من به خویشتنم ستم کردم؛ مرا ببخش. خداوند، او را بخشید که او آمرزنده مهربان است* عرض کرد: «پروردگارا ! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود».

دیدگاه تورات

در این جا به نقل این ماجرا ازتورات می پردازیم:

۱- مولوی نیا، تاریخ انبیا، ص ۲۱۱-۲۱۳.

۲- قصص، ۱۴-۱۷.

و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می زند* پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان ساخت* روز دیگر بیرون آمد که [دید] ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می کنند؛ پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می زنی؟»* گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می خواهی مرا بکشی، چنان که آن مصری را کشتی؟» پس موسی علیه السلام ترسید وگفت: «یقیناً این امر شیوع یافته است»* وچون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی علیه السلام کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده و در زمین مدیان ساکن شد و بر سر چاهی بنشست. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

دیدیم قرآن و تورات، هر دو براین که موسی علیه السلام، بر اثر اتّفاقی که رخ داد، از مصربه سوی مدین گریخت و آن جا مدتی اقامت کرد، متّفقند؛ ولی این اتفاق، تفاوت و اختلافات در علل و اسباب را نفی نمی کند.

در تورات، کار کشتن، تعصب موسی علیه السلام برای قومش بنی اسرائیل بود؛ بدون آن که ازاو خواسته شود. تورات اضافه می کند که موسی علیه السلام مرد مصری را در شن، دفن کرد؛ در حالی که قرآن کریم می فرماید: او مرد قبطی را در شهر، هنگامی که مردم در غفلت بودند، کشت ولی به مشت زدن به سینه مرد اقدام نکرد، مگر بعد از کمک طلبیدن مرد دوم و این نشان می دهد که کمک خواه ضعیف بوده و برابر دشمن خود، نمی توانسته مقاومت کند. قرآن کریم، لفظ ذکر «وَکَزَ» به معنای مشت زدن بر سینه را به کار گرفته است و این کار، نوعاً کسی را نمی کشد؛ هر چند نیرومند باشد. این هم یک دلیل دیگر که موسی قصد کشتن نداشت؛ بلکه قصد بازداشتن داشت؛ چون او نمی دانست مشت زدنش به کشتن مرد می انجامد.

۱. هر دو کتاب در اصل موضوع گریز موسی علیه السلام به سوی مدین مشترکند.

۲. در تورات، درگیری روز دوم بین دو عبرانی است؛ اما در قرآن، درگیری، بین عبرانی و مصری بوده است.

۳. در تورات آمده است که موسی علیه السلام آن قبطی را در ریگ پنهان ساخت؛ اما در قرآن این

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب دوم، مقطع ۱۱-۱۶؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۰، ص ۴۹.

مسأله را مطرح نکرده است.

۴. در تورات آمـده است که آن دو مرد بـا هم منـازعه می کردنـد؛ در حـالی که قرآن فرموده است: «يَقْتَتِلانِ»(۱)؛ یعنی قصد کشتن در کار بوده و یک زد و خورد ساده نبوده است.

۵. در تورات مشـخص نکرده آیـا مرد عـبری خـبر را پخش کرده یـا وضـعیت حـادثه مشـخص کرده است موسـی علیه السـلام مسؤول قتل است. چنانچه مرد عبری خبر را پخش کرده باشد یا طبیعت حادثه مشخص نموده باشد که موسـی علیه السلام مرد مصری را کشته است، این با قرآن مطابقت دارد.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای موسـی علیه السـلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شـناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، به سـراغ تفاسـیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر علیه السلام با توجه به آنچه درباره ضرب قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام وارد شده است، مورد ملاحظه قرار می دهیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

در تفسـیر الـدرالمنثور دربـاره «عَلی حِینِ غَفْلَةٍ» هر دو نـوع روایت ذکر کرده است: بعضـی روایت هـا زمـان آن را نیمه روز و بعضی دیگر زمان آن را، بین مغرب و عشا تفسیر کرده اند.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

در تفسـیر نورالثقلین به نقل از عیون الاخبار روایت می کند وقتی مأمون از امام رضا علیه السلام سؤال می کند: «ای پسر رسول خـدا! مگر نمی گویی انبیا علیهم السـلام معصومنـد؟» فرمود: «چرا؛ همین طور است». گفت: «پس معنای این قول الهی چیسـت که فرمود:

"فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطنِ "(۲)

موسـی مشت محکمی بر سـینه او زد و کـار او را ساخت[و بر زمین افتاد و مرد]. موسـی گفت: «این[نزاع شـما] از عمل شـیطان است».

امام علیه السـلام فرمود: «موسـی علیه السـلام داخل شـهری از شـهرهای فرعون شد. هنگامی که مردم غافل از ورودش بودند و آن، بین مغرب و عشـا بود، دو نفر را دیـد که یکـدیگر را می زننـد؛ یکی از پیروانش و دیگری از دشـمنانش. آن پیروش برای غلبه بر دشمن، از موسی علیه السلام کمک خواست و

۱- اقتتال به معنای با هم جنگیـدن، با یکدیگر نبرد کردن است. آذرتاش آذرنوش. فرهنگ معاصر عربی – فارسی، ص ۵۲۷.
نیز بنگرید: تفسیر المیزان، ج۱۶ ص۲۳.

۲- قصص، ۱۵.

موسی علیه السلام دشمن را به حکم خدای تعالی دفع کرد. ضربه ای به او زد که موجب قتلش شد. با خود گفت: این از عمل شیطان بود؛ یعنی این نزاع که بین دو مرد واقع شد، نه آنچه موسی علیه السلام انجام داد. «إِنَّهُ» یعنی شیطان، دشمنی گمراه کننده و آشکار است». مأمون پرسید: «پس معنای سخن موسی علیه السلام که گفت: «رَب إِني ظلَمْت نَفْسی فَاغْفِرْلی» [= پروردگارا ! من به خویشتن ستم کردم؛ پس مرا بیامرز] چه بود؟». امام فرمود: «موسی علیه السلام می گوید: «من با داخل شدن به این شهر، خودم را در موقعیتی نامناسب قرار دادم. «فَاغْفِرْلی»؛ یعنی مرا از دشمنانت مخفی کن، تا مرا نیابند و نکشند. «فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ خداوند او را بخشید که او آمرزنده مهربان است» پس خداوند او را ازچشم دشمنان پوشاند. موسی علیه السلام گفت: «خدایا! به پاس این نعمت و نیرو که با یک مشت یکی از دشمنان را از پای درآوردم و به شکرانه آن، تا زنده ام پشتیبان مجرمان نخواهم شد؛ بلکه با این نیرو همواره به مجاهدت با ایشان بر می خیزیم تا تو راضی شوی». آن شب را موسی با ترس و نگرانی به صبح رساند [فردا] ناگهان همان مرد دیروز باز او را به کمک طلبید. موسی علیه السلام گفت: «تو به راستی مردی هستی با گمراهی آشکار. دیروز با آن مرد دعوا کردی امروز با این مرد؟سوگند که تو را ادب خواهم کرد! و خواست بر او هجوم برد. او که دشمن قبطی امروز و دیروز بود، گفت: «ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی؛ هم چنان که دیروز یک نفر را کشتی؟ تو هدفی نداری مگر آن که می خواهی در زمین جبار باشی و تو نمی خواهی صلاح جو باشی». مأمون گفت: «ای ابالحسن! خداوند تو را از جانب انبیایش جزای خیر دهد». حضرت رضا علیه السلام فرمود: «منظور از «هذا» یعنی اقتتال و زد وخوردی که انجام شده و منظور آنچه موسی انجام داده نیست». بعد مأمون می گوید: «پس معنای قول موسی «رَب إِني ظلَمْت نَفْسی فَاغْفِرْلی» [= پروردگارا ! من به خویشتنم ستم کردم؛ مرا ببخش] چیست؟ «حضرت رضا علیه السلام فرمود: «[یعنی] مرا از دشمنانت بپوشان، تا بر من پیروز نشوند و مرا نکشند». (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان از جهتی بر دو دسته تقسیم کرد:

۱- الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج۴، ص ۱۱۹؛الصدوق، عیون الاخبار الرضا . ج۱، ص۱۹۵.

الف. روایات موافق قرآن

در دو تفسیر الدرالمنثور و نورالثقلین مطلبی مبنی بر اسرائیلیات درباره ضرب قبطی توسط حضرت موسی نیامده است. ما برای روشن کردن اصل مطلب که خلاف آن در تفاسیر دیگری وارد شده است به بیان مطالب تفسیر نمونه درباره کشته شدن مرد قبطی به دست حضرت موسی علیه السلام می پردازیم:

موسی علیه السلام موقعی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد. این شهر کدام شهر بوده؟ روشن نیست؛ اما به احتمال قوی، پایتخت مصر بوده است. به گفته بعضی از مفسران موسی علیه السلام بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به روز اوج می گرفت، محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد؛ ولی او با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند، وارد پایتخت گردید. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از وارد شدن در شهر، قصر فرعون باشد؛ چرا که معمولاً، قصرهای فراعنه را کنار شهر می ساختند، تا بهتر بتوانند راه های ورود و خروج را کنترل کنند. منظور از «زمان غفلت» موقعی بوده که مردم شهر، کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود؛ اما این که چه موقعی بوده، بعضی گفته اند آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند؛ گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی می پردازند. این، همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به «ساعت غفلت» تعبیر شده است. در حدیثی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است:

تَنَفَّلُوا فِی سَاعَهِ الْغَفْلَهِ وَ لَوْ بِرَکعَتَیْنِ خَفِیفَتَیْنِ؛(۱)

در ساعت غفلت، نماز نافله به جا آورید؛ گر چه دو رکعت مختصر باشد.

ذیل این حدیث آمده است:

وَ مَا سَاعَهُ غَفْلَهٍ؟ قَالَ: مَا بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ؛(۲)

چه وقت، ساعت غفلت است؟ فرمود: بین مغرب و عشاء»(۳)

به راستی این ساعت، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب، انجام می شود. مردم، نه مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت، بلکه معمولاً یک حالت غفلت عمومی بر شهرها مسلط می شود و رواج کار

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۲۴۹. باب ۲۰.

۲- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی، ج ۲۰ص ۴۶؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص ۱۲۲.

۳- عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۲۴۹. باب ۲۰.

مراکز فساد نیز در همین ساعت است. بعضی نیز احتمال داده اند «ساعت غفلت» نیمه روز هنگام استراحت مردم و تعطیل موقت کار روزانه است؛ ولی تفسیر اول صحیح تر و دقیق تر به نظر می رسد. (۱)

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی، چشمش به موسی علیه السلام افتاد، از موسی علیه السلام که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود، برابر دشمنش تقاضای کمک کرد. موسی علیه السلام به یاری او شتافت، تا او را ازچنگال این دشمن ظالم ستمگر رها سازد.

بعضی گفته اند: او یکی از طباخان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد؛ این جا حضرت موسی مشتی محکم بر سینه مرد فرعونی زد؛ اما همین یک مشت، کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد. بدون شک، موسی علیه السلام قصد کشتن مرد فرعونی را نداشت، و از آیات بعد نیز به خوبی این معنا روشن می شود؛ نه به دلیل این که آن ها مستحق قتل نبودند؛ بلکه به سبب پیامدهایی که ممکن بود این عمل، برای موسی علیه السلام و بنی اسرائیل داشته باشد؛ لذا بلا فاصله موسی فرمود: «این، از عمل شیطان بود؛ چرا که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است». به تعبیر دیگر، او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند. هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، در آن شرایط، اقدام به چنین کاری مصلحت نبود. همین امر سبب شد دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را پیش گرفت. مسلماً موسی علیه السلام این جا گناهی، مرتکب نشد؛ بلکه در واقع، ترک اولا-یی از او سر زد که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند، تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد. او برابر همین ترک اولی، ازخدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد. موسی علیه السلام گفت: «به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان، گرفتار نساختی، و به شکرانه تمام نعمت هایی که از آغاز تا کنون، به من مرحمت کردی، من هرگز پشتیبان مجرمان و یار ستمکاران نخواهم؛ بود بلکه همیشه به یاری مظلومان و رنج دیدگان خواهم شتافت». منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نخواهم کرد؛ بلکه در کنار ستمدیدگان بنی اسرائیل خواهم بود. این که بعضی احتمال داده اند منظور از مجرم، آن مرد اسرائیلی باشد، بسیار بعید به نظرمی رسد.

آیا این کارحضرت موسی علیه السلام منافی مقام عصمت نیست؟

مفسران، درباره مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی علیه السلام اختلاف کرده اند. البته اصل این عمل مسأله مهمی نبوده است؛ چرا که جنایتکاران فرعونی،

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۳۸-۴۴.

مفسـدان بی رحمی بودنـد که هزاران نوزاد بنی اسـرائیلی را سـر بریدند و از هیچ جنایتی بر بنی اسـرائیل پرهیز نداشـتند. به این ترتیب، افرادی نبودنـد که خونشـان –به ویژه برای بنی اسـرائیل- محـترم باشـد. آنچه برای علمـای تفسـیر ایجـاد مشـکل کرده، تعبیراتی است که خود موسـی علیه السـلام در این ماجرا به کار می برد. این تعبیرات، چگونه با عصـمت انبیا علیهم السلام، که حتی قبل از نبوت و رسالت هم، باید موجود باشد، سازگار است؟ با توضـیحی که در تفسـیر آیات فوق دادیم، روشن می شود آنچه از موسی علیه السلام، سر زد، ترک اولایی بیش نبود. او با این عمل خود را به زحمت انداخت؛ چرا که قتل یک قبطی به وسـیله موسـی علیه السـلام چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرنـد. می دانیم ترک اولی به معنی کاری است که ذاتاً حرام نیست؛ بلکه موجب می شود کـار خوب تری ترک گردد، بی آن که عمـل خلافی انجـام شـده باشـد. نظیر این تعبیر، در سرگذشت بعضی دیگر از انبیا علیهم السلام، از جمله حضرت آدم علیه السلام نیز آمده است. (۱)

از سویی چرا حضـرت فرمودنـد: «بعد از این، پشتیبان مجرمان نخواهم بود؟ «پشتیبانی از مجرمان، از بزرگ ترین گناهان است. در فقه اسـلامی، باب مفصـلی درباره «اعانت بر اثم» و «معاونت ظلمه» با احادیث فراوان داریم که نشان می دهد یکی از زشـت ترین گناهان، یاری سـتمکاران وظالمان و مجرمان است و سـبب می شود انسان در سـرنوشت شوم آن ها شـریک باشد. اصولا ظالمان وسـتمگران و افرادی هم چون فرعون در هر جامعه افراد خاصـی هسـتند که اگر توده جمعیت با آن ها همکاری نکنند؛ در اهـداف خودموفق نمی شونـد. اما گروهی از مردم زبون و ضـعیف یا فرصت طلب و دنیا پرست هسـتند که اطراف آن ها را می گیرند و یاور آن ها یا حداقل سیاهی لشکرشان می شوند، تا آن قدرت شیطانی را برای آن ها فراهم سازند. (۲)

بعضـی از مفسران گفته اند: مراد از مجرم، کسی است که غیر از خودش را به جرمی وادار سازد، یا همکاری اش با وی کار او را به جرم بکشانـد؛ماننـد همان اسـرائیلی که مرد قبطی با او درافتاد، و یاری کردن وی، موسـی علیه السـلام را دچار دردسـر و ارتکـاب جرم سـاخت. بعضـی دیگر گفته انـد: مراد از مجرمـان فرعون و قوم او است، و معنای جمله این است که سوگنـد می خورم به انعـامت بر من! که توبه کنم و دیگر ملازم او نباشم و نزدش نروم. مفسـر دیگر، این وجه را رد کرده است به این دلیل که هیـچ تنـاسبی بـا مقـام نـدارد. اما به نظر علامه طباطبایی آنچه حق مطلب است، این است که جمله «پروردگارا ! به شـکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» عهد و پیمانی است از موسـی علیه السـلام که دیگر هیچ مجرمی را در جرمش کمک نکند، تا شکر نعمت هائی که به وی ارزانی داشته است به جا آورده باشد. و مراد از نعمت

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر نمونه، ج۶، ص۱۲۲-۱۲۴.

۲- تلخیص و برداشت از: تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۳۸-۴۴.

با در نظر گرفتن این که قیدی به آن نیفزوده، ولایت الهیه است. (۱)

محمد بن مسلم زهری، دانشمندی بود که با دستگاه بنی امیه –به ویژه هشام بن عبد الملک– همکاری می کردحضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از آن که او را از کمک ظالمان برحذر داشت، در سخنان تکان دهنده ای چنین فرمود:

آیا آن ها تو را به جمع خود دعوت نکردند و مرکزیتی به وسیله تو تشکیل ندادند که آسیای ظلم آن ها بر محورش می گردد؟ آیا تو را پلی برای عبور به سوی بلاهای خود قرار نداده اند؟به وسیله تو نردبانی برای ضلالتشان، و مبلغی برای گمراهی و جهلشان، و رهروی برای راه ننگینشان ساختند، و نیز به وسیله تو، علماء را زیر سؤال می برند و قلوب ساده لوحان جاهل را به دام می افکنند... آن ها مقابل چیزی که از تو گرفتند، چه کم بهایی به تو پرداختند! و برابر آنچه از تو ویران کرده اند چه کم آباد نمودند. اندکی درباره خود بیندیش که هیچ کس دلسوزتر از خودت نیست، و هم چون یک انسان مسؤول به حساب خویش رسیدگی کن. (۲)

در قرآن، بر این اصل اسلامی و انسانی، مکرّر تکیه شده است. درآیه دوم سوره مائده می خوانیم :

وَ تَعاوَنُوا عَلی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلی الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ (۳)

و در راه نیکی وپرهیزگاری با هم همکاری کنید. و در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.

قرآن، با صراحت می گوید: رکون و تکیه برظالمان، موجب عذاب و آتش دوزخ است:

وَ لا تَرْکَنُوا إِلی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسکمُ النَّارُ

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج۱۶ ص ۲۷.

۲- (أَوَ لَیْسَ بِدُعَائِهِ إِیَّاک حِینَ دَعَاک جَعَلُوک قُطْباً اَدَارُوا بِک رَحِیَ مَظَالِمِهِمْ، وَ جِسْراً یُعِبرُونَ عَلَیْک إِلَی بَلَایَاهُمْ وَ سُلَّماً إِلَی ضَلَالَتِهِمْ، دَاعِیاً إِلَی غَیِّهِمْ، سَالِکاً سَبِیْلَهُمْ، یَدْخِلُونَ بِک الشَّک عَلَی الْعُلَمَاءِ وَ یَقْتَادُونَ بِک قُلُوبَ الْجُهَّالِ إِلَیْهِمْ! فَلَمْ یَبْلُغْ أَخَصُّ وُزَرَائِهْم وَ لَا أَقْوَی أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ اخْتِلَافِ الْخَاصَهِ وَ الْعَامَهِ إِلَیْهِمْ. فَمَا أَقَلَّ مَا أَعْطَوک فِی قَدْرِ مَا أَخَذُوا مِنْک ! وَ مَا أَیْسَرَ مَا عَمَرُوا لَک، فَکَیْفَ مَا خَرَّبُوا عَلَیْک ! فَانْظُر لِنَفْسِک فَإِنَّهُ لَا یَنْظُرُ لَهَا غَیْرُک وَ حَاسِبْهَا حِسَابَ رَجُلٍ مَسْؤُولٍ.) حسن بن علی حرانی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۳- مائده، ۲.

(۱)

و بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد.

«رکون» خواه به معنای تمایل قلبی باشد و خواه به معنای همکاری ظاهری یا اظهار رضایت، یا دوستی و خیرخواهی، یا اطاعت که هریک از مفسران، تفسیری برای آن کرده اند ویا مفهومی که جامع همه این ها است، و آن، اتکا و اعتماد و وابستگی است، شاهد زنده مقصود ما است. (۲)

بعد از آن که قبطی می میرد، موسی علیه السلام فوراً جمله ای به زبان می آورد که مورد تأمل و بحث مفسران است. در تفسیر المیزان آمده است:«قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَنِ؛ این از عمل شیطان است». در این که لفظ«هَـٰذَا» به چه برمی گردد، اختلاف است. برخی می گویند: به نزاعی که واقع شده و منجر به قتل قبطی شده است بر می گردد. برخی می گویند: این، به عمل موسی علیه السلام برمی گردد. نظر علّامه طباطبایی این است که «هَذَا» اشاره به آن زد و خورد است که میان آن دو واقع شده و منجر به مرگ آن قبطی شده است؛ پس خود زد و خورد و نفس نزاع، از عمل شیطان بوده است، نه حرکت موسی علیه السلام . که، به نص صریح قرآن، از عباد مخلص الهی است. (۳)

علّامه طباطبایی می افزاید: مراد از مغفرتی که درخواست کرده وگفته است:«فَاغْفِرْلی» مغفرت مصطلح، یعنی آمرزش گناه نیست، بلکه مراد این است که خدایا! اثر این عمل را خنثا کن و مرا از عواقب وخیم آن، خلاص کن و از شر فرعون و درباریانش نجات بده. این اعتراف به ظلم و درخواست مغفرت، نظیر همان طلب مغفرتی است که قرآن از آدم علیه السلام و همسرش علیه السلام حکایت کرده و فرموده است:

قَالا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكونَنَّ مِنَ الْخَسرِينَ (۴)

گفتند:«پروردگارا ! ما به خویشتن ستم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. (۵)

به هر حال، موسی علیه السلام وارد شهر شد و آن جا با صحنه ای روبرو شد؛ (دو مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده و مشغول زد و خورد هستند. یکی از آن ها از شیعیان و پیروان او بود و دیگری

۱- هود، ۱۱۳.

۲- تلخیص و برداشت از: تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۳۸-۴۴.

۳- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج۱۶ ص ۲۴؛ زمخشری، کشاف، ج۳، ص۱۶۸.

۴- سوره الأعراف، ۲۳.

۵- سیوطی، الدرّ المنثور، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۱۸۰.

از دشـمنانش تعبیر به «شیعه» نشان می دهد که موسی علیه السلام از همان زمان، ارتباط هایی با بنی اسرائیل بر قرار کرده بود و پیروانی داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود. (۱)

در مجمع البیان آمده است: مردی از آخر شـهر از راهی نزدیک تر، پیش از رسیدن مأموران با شتاب و عجله خود را به موسی علیه السـلام رسانـده، او را از تصـمیم قبطیان آگاه کرد. گویند: این مرد، مؤمن آل فرعون (حزقیل بود). برخی گفته اند: نامش شمعون و برخی گفته اند: نامش سـمعان بود. او به موسی علیه السلام گفت: «اشراف فرعونی تصمیم گرفته اند تو را بکشند. از سرزمین مصر خارج شو که من از خیرخواهان و دوستان تو هستم (۲)

در تفسیر کشاف نیز، آن مرد را مؤمن آل فرعون ذکر کرده که پسـر عموی فرعون بوده است. (۳) درتفسیر مجمع البیان آمده است: گفته شـده: موسـی علیه السـلام یـک قبطی کافر را کشت. ابن عباس، از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل کرد که فرمود: «خدا برادرم موسی را بیامرزد که به خطا مردی را کشت و او در سن دوازده سالگی بود. (۴)

ب. روایات غیر موافق با قرآن

درتفسیر روح المعانی، درباره عمل حضرت موسی علیه السلام، درباره مرد قبطی و کشته شدن او آمده است:

عمـل کشـتن توسـط انبیا علیهم السـلام غیر ممکن است؛ زیرا ایشان از ارتکاب گناه –چه صـغیره و چه کبیره– معصوم هسـتند، حتی بـا این که اینجـا قتل عمـد نبوده است، کفاره گناه ثابت است که نبی علیه السـلام نمی توانـد مرتکب آن گردد؛ ولی این عمـل از حضـرت موسـی علیه السـلام قبـل از ابلاغ رسالت بر وی انجام شـده است و از سویی به گفته ابی بن کعب، او دوازده سـاله بوده است. در نتیجه این عمـل قبل از سن بلوغ اتفاق افتاده است؛ در حالی که حضـرت موسـی علیه السـلام در سن چهل سالگی یا کمی بیشتر از آن به نبوت رسـید؛ به همین دلیل از خداونـد طلب بخشـش کرد و گفت: «به خویشـتن سـتم کرده ام». وفاء که بر سر«غفر» آمده، به نشانه آن است که بنده ای نزد خداوند استغفار کرده و آمرزش وی به سبب توبه اش باشد. (۵)

۱- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی، ج۲۰ص ۴۶. آلوسی به نقل از سیوطی - در کتاب الاتقان فی علوم القرآن - نقل کرده است : منظور از کسی که پیرو موسی بوده، سامری است.

۲- مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۷۷.

۳- تلخیص و برداشت از: زمخشری، کشاف، ج۳، ص ۱۶۹.

۴- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۳۸۰.

۵- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی، ج۲۰ص۴۷-۴۸؛ جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۹۲-۴۹۴.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، به این نتیجه می رسیم: کسانی که برای منزه کردن حضرت موسی علیه السلام از قتل فرد قبطی، می گویند این امر، توسط او قبل از سن بلوغ یا زمان بعثت وی رخ داده است، اگرچه در ظاهر توجیهی برای این اتفاق تراشیده اند، اثر سوء آن باقی مانده است؛ حال آن که بنا بر نظر بزرگانی چون علامه طباطبایی آنچه توسط موسی علیه السلام به وقوع پیوسته، نه تنها امر قبیحی نبوده، بلکه با از بین بردن یکی از سربازان فرعونی، کار مثبتی نیز انجام داده است که خدا و خلق از او راضی هستند. نظر علّامه طباطبایی این است که لفظ «هَذَا» اشاره به آن کتک کاری است که میان آن دو واقع شده و منجر به مرگ آن قبطی شده است؛ پس نفس نزاع از عمل شیطان بوده است، نه حرکت موسی علیه السلام که وی به نص صریح قرآن از عباد مخلص الهی است.

گریز موسی علیه السلام از مصر

اشاره

درباره چگونگی رفتن حضرت موسی علیه السلام به مدین در تفاسیر اهل سنت و شیعه اقوالی ذکر شده است که ما برای روشن شدن مطلب، آن ها را مطرح می کنیم.

دیدگاه قرآن

وقتی موسی بعد از بیرون رفتن از مصر، متوجه مدین شد، گفت: «امید به پروردگار خویش دارم که مرا به راه راست هدایت کند، و دچار انحراف از آن و میل به غیر آن، گمراه نشوم».

دیدگاه تورات

پس از کشته شدن مرد قبطی به دست حضرت موسی علیه السلام، در تورات آمده است:

چون فرعون این ماجرا را بشنید، قصد قتل موسی کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد و بر سر چاهی بنشست. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

قرآن و تورات درباره علت خروج موسی علیه السلام به مدین هماهنگ بوده و از این جهت اختلافی ندارند. تنها در قرآن،

حضرت موسی علیه السلام از خداوند برای راهیابی استعانت می جوید؛ در حالی که در تورات از این درخواست سخنی به میان نیامده است.

ص:۱۴۵

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳، مقطع ۱۵-۱۶.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد، به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر با توجه به چگونگی پیمودن راه مدین وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور درباره نحوه آمدن موسی علیه السلام به مدین مطلبی ذکر نشده است.

۲. در تفسیر کشاف روایتی بدین مضمون آمده است: فرشته ای سوار بر اسب به سوی موسی علیه السلام آمد؛ در حالی که در دستش نیزه ای کوچک وجود داشت و موسی علیه السلام با او به سوی مدین رفت. (۱)

۳. درتفسیر مجمع البیان از قول عده ای از مفسران آمده است: فرشته ای که سوار اسب بود و بزغاله ای با خود داشت، آمد و او را به مدین برد. سعید بن جبیر گوید:پاهایش برهنه بود و به مدین نرسید، تا پوست پاهایش افتاد. "(۲)

۴. عکرمه گوید: "چهار راه برابر موسی علیه السلام بود و نمی دانست از کدام یک برود؛ از این رو خود را به خدا سپرد، تا راهی که او را به مقصد نجات برساند، در پیش پایش قرار دهد. خداوند هم دعایش را مستجاب کرد و راهنمائیش نمود. "(۳)

روایات تفسیری شیعه به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب کمال الدین وتمام النعمه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

موسی علیه السلام وحشت زده و هراسناک، از مصر بیرون رفت؛ بدون این که مرکبی و حیوانی و خادمی با خود بردارد. پستی ها و بلندی های زمین را پشت سر گذاشت، تا به سرزمین مدین رسید. در آن جا، از دور تنه درختی دید و چون نزدیک شد، دید که پایین تر از آن، چاهی است و مردمی پیرامون چاه هستند و آب می کشند. دو دختر ضعیف را هم دید، که با خود رمه گوسفند دارند. پرسید: «شما این جا چه می کنید؟» گفتند: «پدر ما سالخورده است و ما دو دختر ناتوانیم از این که با این مردان، بر سر نوبت آب کشیدن از چاه در

۱- زمخشری، کشاف،، ج۳، ص ۱۷۰.

۲- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۸۱.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ص۱۸۰. تعبیراتی به همین مضمون وجود دارد، با این تفاوت که هشت راه برابر موسی علیه السلام

بوده است؛ برای کسب اطلاع بیشتر ر.ک: آلوسی، روح المعانی، ج ۲۰ص ۵۱.

بیفتیم؛ منتظر می مانیم تا آنان، از آب کشیدن فارغ شوند، تا ما مشغول شویم». موسی علیه السلام، دلش به حال آن دو دختر سوخت. دلو را از آنان گرفت و به آن دو گفت: «گوسفندانتان را بیاورید»؛ پس همه آن ها را سیراب کرد. دختران همان صبح زود که آمده بودند، برگشتند؛ در حالی که مردان، هنوز برنگشته بودند. (۱)

۲. در تفسیر مجمع البیان آمده است که ابن عباس گوید:

موسی علیه السلام به سوی مدین شتافت؛ در حالی که به راه آشنا نبود و فقط با امید و حسن ظن به خدای خویش حرکت می کرد و دعایش این بود: «پروردگارا ! مرا، از دست قوم ظالم نجات بخش». (۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب کمال الدین و تمام النعمه از امام صادق علیه السلام روایت شده و در صفحه پیش ذکر شد هم چنین روایت مجمع البیان هیچ مخالفتی با قرآن کریم ندارد.

ب. روایات غیر موافق با قرآن

همان طور که گفتیم در تفسیر کشاف آمده است که فرشته ای سوار بر اسب به سوی موسی علیه السلام آمد، در حالی که در دستش نیزه ای کوچک وجود داشت و موسی علیه السلام با او به سوی مدین رفت. (۳)همین طور در تفسیر مجمع البیان از قول عده ای از مفسران، عین این مطلب ذکر شده و دنبال آن آمده است: سعید بن جبیر گوید: «پاهایش برهنه بود و به مدین نرسید، تا پوست پاهایش افتاد». (۴)

نتیجه

همان گونه که مشخص است، حضرت موسی علیه السلام، براساس مشکلی که برای وی پیش آمده بود، از خداوند متعال خواست او را راهنمایی کند تا به مقصدی مناسب راه یابد. و بنابر نظر اکثر

۱- الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص ۱۸۱.

۳- تلخیص و برداشت از: زمخشری، کشاف، ج۳، ص ۱۷۰.
۴- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۸۱.

تفاسیر شیعه و اهل سنت، راهیابی او به سوی مدین، بر اساس هدایت الهی بوده است و این امر، به خواست خداوند متعال بوده است (بدون ذکر حضور فرشته ای، با هر شکل و تجهیزاتی؛ مانند آنچه از زمخشری یا افراد دیگر وارد شده است).

ازدواج موسی علیه السلام

اشاره

این بحث که حضرت موسی علیه السلام باصفوره (یکی ازدختران پیرمرد کهنسال، ازدواج کرد، در بخش پیشین به طور مفصل مورد بررسی قرارگرفته و توضیح داده شد. (۱)

ورود موسی علیه السلام به سرزمین مقدس

اکنون به پی گیری سفر حضرت موسی علیه السلام می پردازیم: موسی علیه السلام بعد از اقامت ده ساله در مدین، تصمیم گرفت به مصر برگردد. در بین راه، از اطراف کوه طور، آتشی را دید. به خانواده خودگفت: «توقّف کنید تا خبری یا آتشی از آن مکان برای گرم کردن بیاورم» و آتش را برای دفع سرما از خود و همسر دنبال کرد. در آن مکان مقدس بود که خداوند با موسی علیه السلام صحبت کرد و به وی گفته شد که باید نعلین خود را از پا در آورد... .

دیدگاه قرآن

در قرآن آمده است در نزدیکی های وادی طوی(۲) در طور سینا در شبی سرد و تاریک، موسی علیه السلام و جمعی که همراه او بودند، راه را گم کردند. چون حضرت موسی علیه السلام، آتشی از دور دیده بود تصمیم گرفت برود و راه را از آن کسی که نزد آتش است، بپرسد یا حداقل آتشی از او بگیرد و

۱- برای کسب اطلاع بیشتر، ر.ک: بخش دوم کتاب حاضر، فصل ۱، بررسی صحت ازدواج دختر شعیب نبی علیه السلام، با حضرت موسی علیه السلام .

۲- کلمه «طوی» اسم جلگه ای است که در دامنه طور قرار دارد، و همان مکانی است که خدای سبحان آن را وادی مقدس نامیده است. و این نام و این توصیف، پاسخ این سؤال است که چرا به موسی دستور داد کفشش را در بیاورد که منظور، احترام به آن سرزمین بوده است. (تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۰۹)؛ فخر رازی درباره آن گفته است : در «طوی» چند وجه است: ۱. نام یک وادی است و آن قول عکرمه و ابن یزید است ۲. معنایش «دو بار» مانند مثنی؛ یعنی قدسیت مضاعف وادی یا موسی را دو بار صدا کردن. ۳. طوی یعنی طیا (آن را پیمود) ابن عباس گفت : «موسی در آن وادی شبانه مرور کرد و آن را

طی نمود «پیمود» که معنا در وادی مقدس که آن را طی کردی یعنی راه رفت تا رسید به بلندی آن هر کس این مورد را قبول کرده طوی را مصدر گرفته است و از لفظش خارج شده، مانند کسی که بگوید آن را تا آخر (طویته طوی) طی کردم که گفته می شود هدی یهدی. (رازی، تفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۵–۱۸).

برای گرم کردن همراهان خویش بیاورد؛ لذا به آن سمت رفت که صدایی شنید که خدای سبحان فرمود:

إِنی أَنَا رَبُّک فَاخْلَعْ نَعْلَیْک إِنَّک بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طوًی (۱)

من پروردگار توام. کفش هایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس « طوی» هستی.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِی یَمُوسی إِنی أَنَا رَبُّک(۲)

پس هنگامی که آن جا آمد، ندا داده شد: «ای موسی! همانا من پروردگار توام».

دیدگاه تورات

در تورات آمده است:

و اما موسی گله پدرزن خود، یثرون کاهن مدیان را شبانی می کرد. گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد، آمد* و فرشته خداوند در شعله آتش، از میان بوته ای، بر وی ظاهر شد و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است؛ اما سوخته نمی شود* و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود* چون خداوند دید برای دیدن، بدان سو مایل می شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ای موسی ! ای موسی !» گفت: «لبیک» گفت: «بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پای هایت بیرون کن؛ زیرا مکانی که در آن ایستاده ای، زمین مقدس است* و گفت: «من هستم خدای پدرت؛ خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب». آنگاه موسی روی خود را پوشانید؛ زیرا ترسید که به خدا بنگرد* و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند، دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم؛ زیرا غم های ایشان را می دانم* و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع بر آورم؛ به زمینی که به شیر و شهد جاری است به مکان کنعانیان و حتیان، اموریان و فرزیان وحویان و یبوسیان* و اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند دیده ام* پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر

۱- طه، ۱۲.

۲- طه، ۱۱- ۱۲.

بیرون آوری... . (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

تـورات و قرآن، در مقـدس بودن مکـانی که موسـی علیه السـلام در آن جـا بـا خداونـد سـخن گفت، مشترکنـد. البته آنچه در تورات جلب توجه می کند، این سـخن است که می گوید: «موسـی صورت خود را پوشاند؛ چون ترسید به خدا نظر افکند». از این جمله چنین برمی آید که خدا دارای جسم بوده و موسـی علیه السـلام، از این که چشمش به خدا بیفتد، ترسید؛ ولی مطلب صحیح چنین است که موسـی علیه السـلام از طرف خدای سبحان خوانده شد و این، همان است که آیات کریم در قول خدای سبحان می فرماید:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِی مِن شطِی الْوَادِ الأَیْمَنِ فی الْبُقْعَهِ الْمُبَرَکهِ مِنَ الشجَرَهِ أَن یَامُوسی إِنی أَنَا اللَّهُ رَب الْعَلَمِینَ (۲)

هنگـامی کـه به سـراغ آتش آمـد، از کرانه راست دره، در آن سـرزمین پر برکت، از میـان یـک درخت نـدا داده شـد که: «ای موسی ! منم خداوند؛ پروردگار جهانیان».

چیزی کـه در ایـن آیه جلب نظر می کنـد رابطه بین فعـل «نُـودِی» و «أَن یَامُوسـی إِنی...» است؛ چـون «أَن یَمُوسـی» مفسـر فعل «نُودِی» می باشـد. ترس موسی علیه السـلام، نه از این رو بود که تحمل دیـدن خدا را نداشت – به آن صورتی که تورات نقل می کند– بلکه از آن دهشت و سراسیمگی بود که هنگام دیدن آتش در درخت سبز به او دست داد؛ در حالی که درخت نمی سوخت. آن هنگـام، موسـی علیه السـلام دانست آتش و سبزی درخت، جمع نمی شونـد، مگر به قـدرت خداونـد متعـال؛ پس متوجه شد طرف سخنگوی او خدا است و آن ندا، ندای الهی است.

همان طور که ذکر شده در تورات آمده است:

موسـی گله پـدر زن خود، یثرون را به طرف صـحرا راند و به حوریب که جبل الله است آمد و فرشـته خداوند، در شـعله ای از آتش میان بوته ای بر او ظاهر شد و چون نگاه کرد، دید بوته به آتش مشتعل است؛ ولی سوخته نمی شود. و خواست به طرف آن بوته رود و از نزدیک آن را ببیند. چون خدا دید موسی برای دیدن او تمایل دارد و به آن طرف می رود، به او ندا داد: «ای موسـی! بدین جا نزدیک نشو. نعلین خود را در آور؛ زیرا مکانی که در آن ایسـتاده ای، زمین مقدس است». ... آن گاه موسی روی خود را پوشاند

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳، مقطع ۱-۱۱؛ تلخیص و برداشت از: جان بی.ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۹۲-۴۹۳.
۲- قصص، ۳۰.

و ترسید به خدا نگاه کند. خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند، دیدم و... .

درباره مطالب ذکر شده این نکات قابل توجه است:

۱. درباره قسمتی که می گوید: «موسی در شعله ای از آتش میان بوته ای دید، این بیان، با بیان قرآن هماهنگ و منطبق است؛ چون در قرآن هم آمده است آتشی از دل درخت بیرون آمد؛ ولی درخت سالم بود و این، نشان می دهد که آتش، آتش بوده است.

۲. در تورات آمده است به موسی علیه السلام خطاب شد نعلین خود را در آور... این بخش هم با قرآن تطبیق می کند، زیرا در قرآن می فرماید:

إِنّی أَنَا رَبُّک فَاخْلَعْ نَعْلَیْک إِنَّک بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طوًی (۱)

من پروردگار تو ام؛ کفش هایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.

۳. در تورات آمده است: «موسی ترسید به خدا نگاه کند» این مطلب در قرآن وجود ندارد و این، از مسائل شرک آلود است که یهود برای خدا حالت مادی و جسمانی قائل شده اند.

۴. در تورات آمده است که خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را در مصر دیدم ...» این لسان، لسانی است که گویا قوم بنی اسرائیل، قوم مخصوص خدا هستند و این ادعای بنی اسرائیل را قرآن درآیه ای بیان کرده است:

وَ قَالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصرَی نحْنُ أَبْنَؤُا اللَّهِ وَ أَحِبَّؤُهُ (۲)

یهود و نصارا گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان [خاص] او هستیم».

یهود و نصاری عقیده داشتند قوم ویژه و برگزیده خدایند که قرآن، این حرف ها را به کلی رد می کند.

۵. نکته دیگر قابل ذکر، این است که در تورات -بر خلاف قرآن- هیچ حرفی از توحید و معاد وجود ندارد. -در قرآن آمده است:

إِنَّنی أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصلَوةَ لِذِکرِی* إِنَّ الساعَةَ ءَاتِیَةٌ(۳)

من الله هستم؛ معبودی جز من نیست؛ پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پادار* به طور قطع رستاخیز خواهد آمد...

یعنی متون تورات، فاقد بحث توحید خالص، معاد و عبادت در قالب نماز است و ظاهراً این ها را حذف کرده اند. گویا این مباحث، از صفحه اعتقادی دین ایشان حذف شده و موجودیتی ندارد،

۱- طه، ۱۲.

۲- مائده، ۱۸.

۳- طه، ۱۴- ۱۵.

در حالی که در قرآن، در سوره طه خداوند بلافاصله بحث مبدأ و معاد را ذکر می کند.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره شخصیت این پیامبر با توجه به ورود او به سرزمین مقدس واردشده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور از عبدالرزاق و فریابی و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم نقل کرده است: «کفش ها، از جنس پوست خوک بوده است». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از وهب بن منبه آمده است:

هنگامی که موسی علیه السلام آتش را دید، به سوی آن حرکت کرد، تا نزدیکش رسید؛ پس هنگامی که نظر کرد، دید آتش زیادی برگ های سبز درختی را در بر گرفته است. پیش خود گفت: «چرا درخت نمی سوزد؟ و نفهمید این چه درختی است که در اثر آتش نمی سوزد. آتش آن قدر زیاد شد که نوری از آن، بین آسمان و زمین ساطع گشت، مانند شعاع نور خورشید؛ طوری که چشم نمی توانست به آن بنگرد. موسی علیه السلام ترسید به آن نگاه کند. در این موقع صدایی شنید که هیچ شنوایی تا آن زمان نشنیده بود. هنگامی که این صدا به گوش موسی علیه السلام رسید، ناراحت شد و ترسی توان فرسا بر او چیره شد؛ از جانب پروردگار متعال ندا آمد: «ای موسی علیه السلام ! چه چیز در دست تو است؟» گفت: «عصای من». (۲)

۳. فخر رازی در تفسیر الکبیر درباره «فَاخْلَعْ نَعْلَیْک» از قول عده ای نقل کرده است:ر «کفش موسی علیه السلام از پوست خر مرده بود و برای همین، به در آوردن کفش از پا، برای حفظ وادی مقدس، امر داده شد». و این، قول علی علیه السلام و قول مقاتل و کلبی و ضحاک و قتاده و سدی است. (۳)

۴. در تفسیر کبیر از وهب آمده است:

موسی علیه السلام گمان کرد آن آتش افروخته شده است؛ لذا از ریزه های هیزم برداشت تا از شعله آتش، شعله ای بگیرد که آتش بر روی وی خمیده شد؛

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص۲۹۲.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۱.

۳- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۲، ص۱۷.

مثل این که بخواهد او را در کام بگیرد. موسی از آن دور شد و ترسید و همان طور آتش او را می خواست و او آتش را؛ تا این که به سرعت خاموش شد. گویی اصلاً نبود. موسی نظر خود را به شاخه درخت انداخت و دید درخشندگی رنگ سبزش به آسمان ها رسیده و ناگاه نوری میان آسمان و زمین با شعاعی که چشم ها از دنبال کردن آن خسته می شوند، نمایان شد. وقتی موسی علیه السلام آن را دید، دستش را بر روی چشم هایش گذاشت که ندا آمد: «ای موسی!» گفت: «لبیک. من صدای تو را می شنوم؛ ولی نمی بینم؛ تو کجایی؟» گفت: «من با تو هستم؛ جلویت و پشتت و گرداگرد تو و از تو به تو نزدیک ترم». ابلیس این شک را در ذهنش انداخت و گفت: چطور می دانی که کلام خدا را می شنوی؟» گفت: «چون آن را از بالای خودم، زیرم، پشتم و از راست و چپ و همان طور هم از جلو می شنوم که دانستم این کلام مخلوق نیست و معنای نام بردن این اطراف و جهات من، با همه اجزایم و پاره هایم است. حتی گویی هر پاره ای از تنم گوش شنوا شد». (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین از کتاب من لایحضره الفقیه روایتی آورده شده است که علّت این که خداوند فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ؛ کفش هایت را در بیاور».

این است که کفش ها از جنس پوست خر بوده است. (۲)

۲. علامه مجلسی درباره تفسیر این آیه از قول مفسران چند وجه آورده است:

۱. از امام صادق علیه السلام درعلل الشرایع آورده است که نعلین موسی علیه السلام از جنس پوست خر مرده بوده است. ۲. از پوست گاو تزکیه کرده بود و امر به در آورن برای آن بود که پای مبارک آن حضرت علیه السلام به آن وادی برسد. ۳. چون حضرت موسی علیه السلام، نعلین را برای احتراز از نجاسات و دفع موذیات و حشرات پوشیده بود، خدا او را ایمن کرد و او را به طهارت آن وادی آگاه کرد؛ و آن که در این وادی مطهر، به پوشیدن کفش و نعلین احتیاج نیست. (۳)

۳. در تفسیر مجمع البیان آمده است که ابن عباس می گوید:

موسی علیه السلام مردی غیرتمند بود و با کسی همسفر نمی شد به دلیل آن که زنش را نبینند. هنگامی که خواست از مدین خارج شود، همسرش را بر استری نشاند و چند گوسفند که داشت

۱- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۲، ص۱۷.
۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۷۴.
۳- تلخیص و برداشت از: علامه مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۶۱۴-۶۱۵.

با خود برداشته و اثاثیه خانه اش را نیز در جوالی سوار بر استر قرار داد؛ در تاریکی شب، راه را گم کرد و چراغی که داشت روشن نشد و زمان وضع حمل زنش بود. از دور آتشی دید که در حقیقت، به نظر وی آتش و نزد خداوند، نور بود. همسر او دختر شعیب علیه السلام بود که در مدین با وی ازدواج کرده بود. آن هنگام، شب جمعه بود. حضرت موسی علیه السلام، به همسرش فرمود: «قدری درنگ کنید که من آتشی می بینم. می روم؛ شاید آتش گیره ای بیاورم، تا از نور استفاده کنید یا در کنار آتش کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد یا خود آتشی بیابم که به وسیله آن، راه را پیدا کنم». همین که نزدیک آتش آمد، با کمال تعجب مشاهده کرد آتش در درخت عناب است. آن جا ایستاد و محو تماشای زیبایی آتش و سبزی و خرمی درخت شد. در این وقت، از سوی درخت به او خطاب شد: «ای موسی علیه السلام ! من آفریدگار توام و تدبیر امور تو در کف من است». (۱)

۴. در تفسیر مجمع البیان آمده است که وهب می گوید: موسی علیه السلام به سرعت جواب داد: من صدای تو را می شنوم و تو را نمی بینم؛ کجایی؟» گفت: «من بالای سر تو و با تو و پیش تو و پشت سر توام و از تو به تو نزدیک ترم». موسی علیه السلام دانست که این اوصاف، مخصوص خدا است و اطمینان یافت و این، به دلیل اعجازی بود که ظاهر شده بود. برخی گفته اند: این اطمینان از آن جا حاصل شد که می دید آتشی در درختی سبز روشن است، نه آتش درخت را می سوزاند و نه درخت آتش را خاموش می کند و صدای تسبیح فرشتگان را می شنید. چنین منظره ای باعث آرامش خاطر او شد. (۲)

۵. در تفسیر مجمع البیان نظرات مختلف مفسران درباره علت امر خداوند به درآوردن کفش های حضرت موسی علیه السلام چنین آمده است: ۱. کعب و عکرمه گویند: «نعلین، از پوست الاغ مرده بود. از امام صادق علیه السلام نیز چنین روایت شده است. ۲. حسن و مجاهد و سعید بن جبیر و ابن جریج گویند: «از پوست گاو تزکیه شده بود. منظور این بود که پا را برهنه کند و از برکت وادی مقدس بهره مند شود». ۳. أصم گوید: «پا برهنه بودن، نشان تواضع است. به همین سبب گذشتگان، پابرهنه طواف می کردند». ۴. ابو مسلم گوید: «موسی علیه السلام کفش پوشیده بود که از پلیدی و شر حشرات مصون بماند. خداوند او را ایمن ساخت و مطمئن کرد که خطری نیست و زمین پاک است». (۳)

۱- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج ۷، ص۹-۱۰.
۲- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج ۷، ص۹-۱۰.
۳- تلخیص و برداشت از کتاب : مجمع البیان، ج ۷، ص۹-۱۰.

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان گفته است:

موسی علیه السلام وقتی که آن ندا را شنید، از آن به طور یقین فهمید که صاحب ندا، پروردگار او، و کلام، کلام او است؛ چون کلام نام برده وحیی از خداوند به او بود. خود خدای تعالی تصریح کرده است بر این که خدا با احدی به جز وحی یا از ورای حجاب(۱)، یا به ارسال رسول تکلّم نمی کند و هر چه بخواهد به اذن خود وحی می کند. منظور از تکلّم خدا با موسی علیه السلام، منظور و غرضی الهی است و آن، عبارت است از اعطای نبوت و رسالت. شاهد این معنا جمله «فَاستَمِعْ لِمَا یُوحَی ؛(۲) پس به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا ده» است. (۳) در تفسیر نورالثقلین از کتاب کمال الدین و تمام النعمه روایتی طولانی آورده است که اسنادش به واسطه سعد بن عبدالله قمی به امام زمان علیه السلام می رسد که در ضمن آن، این مضمون آمده است:

سؤال کردم مرا درباره امر خداوند بر موسی علیه السلام، درباره در آوردن نعلینش در ورود به سرزمین مقدس، آگاه ساز». فرزند رسول خدا، فرمود: «کسی که بگوید کفش ها [ی موسی علیه السلام] از پوست الاغ بوده، قطعاًبه موسی علیه السلام دروغ و افترا بسته و او را به نبوتش جاهل پنداشته است؛ چرا که این مطلب، از دو خطا خالی نیست: یا این که نماز موسی علیه السلام با کفشها جایز بوده یا غیر جایز بوده است. اگر نمازش جایز بوده، پوشیدن کفش ها قبل از مقدس بودن مکان نیز، جایز بوده است. اگر مکان هم مقدس و مطهر بوده، قطعاً از نماز، مقدس تر و مطهرتر نبوده است. و اگر برای نماز جایز نبوده، قطعاً لازم می آید که بگوییم موسی علیه السلام با حلال و حرام آشنا نبوده است». سپس من، از مولایم درباره تأویل آن پرسیدم و آن حضرت فرمود: «به درستی موسی علیه السلام با

۱- "مرتبه «من وراء حجاب»، از نوع وحی با واسطه می باشد، إلا این که وحی کننده در این قسم، واسطه نمی باشد؛ بلکه وحی از ورای آن، نشأت می گیرد که این«وراء» مکانی نیست، بلکه عالَم محیط بر مکان و زمان است. نمونه این مرتبه، سخن گفتن خداوند با موسی علیه السلام، از ورای درخت در کوه طور می باشد (ولی الله نقی پورفر، پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن مجید، ص ۴۹۷.

۲- طه، ۱۳ .

۳- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۰۸-۲۱۰.

پروردگارش در سرزمین مقدس مناجات کرد و گفت: «ای پروردگار! من به تو خالصانه محبت دارم و قلبم را از غیر تو شست وشو دادم». این در حالی بود که موسی علیه السلام، به خانواده اش محبت شدیدی داشت؛ پس خداوند فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْک» یعنی محبت خانواده را از خودت دور کن و محبتت را برای من خالص گردان و قلبت را از میل به غیر از من بشوی و پاک کن» . (۱) هم چنین در تفسیر نورالثقلین از کتاب کمال الدین و تمام النعمه از امام زمان علیه السلام درباره تأویل «فَاخْلَعْ نَعْلَیْک» نقل شده است که آن حضرت فرمود:

یعنی هر دو خوفت را از خودت دور کن. خوف از گم شدن اهل و عیال و خوف از فرعون را. (۲)

علّامه طباطبایی در این رابطه می فرماید:

اولاًـ بعضی از روایت ها که جنس کفش را از پوست الاغ دانسته اند، سند ندارند. ثانیاً سیاق آیه هم می رساند که کندن کفش، صرفاً به منظور احترام به موقف بوده است. " (۳)

ب. روایات غیر موافق با قرآن

این که در تفسیر الدرالمنثور از عبدالرزاق و فریابی و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم نقل شده است که کفش های موسی علیه السلام، از جنس پوست خوک بوده است یا در روایات در تفسیر نورالثقلین ذکر شده است که کفش ها از جنس پوست الاغ مرده بوده است و خارج کردن آن از پا، تنها برای احترام به موقف بوده است، همه به گونه ای مخالف نظام مربوط به احکام قرآن و روایات مربوط به حرمت استفاده از گوشت و پوست و دیگر اجزای بعضی حیوانات است. براساس حدیث حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴)، انبیا علیهم السلام، نسل در نسل، پیرو دین الهی و مزیّن به انجام فرایض واجب و مستحب بوده اند؛ لذا استفاده از پوست حیوان حرام گوشت توسط ایشان، به نظر می رسد - والله أعلم-.

نتیجه

درباره نقل قولی که در تفسیر الدرالمنثور درباره نوع جنس نعلین حضرت موسی علیه السلام توضیح داده است که از پوست خوک بوده است، با توجه به این که آن حضرت، از پیامبران

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲- .همان، ص۳۷۴.

۳- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۴۰.

۴- محمد ری شهری، میزان الحکمه، ج۱۲، ص۵۷۹۳، ح ۱۹۵۰۷ - ۱۹۵۱۳.

الهی و انبیای اولوالعزم، که دارای شریعت وکتاب بوده انـد، تصور نمی شود با داشـتن چنان مقام الهی، از آنچه در دین خـدا حرام شده است، استفاده کند.

فخر رازی درباره گفته های وهب درباره عقب رفتن آتش از اطراف موسـی علیه السـلام توضیحی داده است که این جا بازگو می کنیم: و اما آنچه روایت می شود که آتش از موسـی علیه السـلام پس می رفت (دور می شـد)، در فرمایش خداوند: «وَ أَنَا اخْترْتُکَ فَاستَمِعْ لِمَـا یُوحَی؛ و من تو را بر گزیـدم؛ پس به آنچه وحی به تو می شود، گوش فرا ده» دلالت دارد بر این که در این حالت، خـدا به او وحی کرد و او را نبی قرار داد. بر این وجه؛ آنچه ذکر کرده اند که آتش از او عقب رفت بعید می نماید و قول خداوند متعال، فساد آن را روشن می کند. فخر رازی در تفسیر کبیر خود: در این قول خداوند: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» وجوهی ذکر کرده است:

۱. امر به درآوردن کفش ها شد، تا پاهایش، به برکت وادی نائل شوند و این، قول حسن، سعید بن جبیر و مجاهد است.

۲. آن را حمـل بر تعظیم آن مکـان کنیم که هر کس قـدم بگـذارد، بایـد پـابرهنه باشـد، تا آن را تعظیم کرده و هنگام شـنیدن کلام، فروتن باشـد. دلیـل آن، فرموده خداونـد متعـال است بعـد از آن که فرمود: «إِنَّکَ بِـالْوَادِ الْمُقَـدَّسِ طوًی» و این به تعلیل اشاره دارد و دوستان، چند وجه دیگر نیز ذکر کردند:

الف. کفش در خواب، به زوجه و ولد تعبیر می شود؛ پس قول خداوند «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» اشاره به آن است که خاطر و فکرش به زوجه و فرزند نباشد و قلبش، مشغول به امر ایشان نباشد.

ب. مراد از درآوردن کفش ها، این است که توجه به دنیا وآخرت را ترک کنـد. مانند این که امرش کرد که قلبش همواره در معرفت خـدای متعال بوده و فکرش متوجه به غیر خدا نباشد و مراد از وادی مقدس، قدس جلال خداوند متعال است و طهارت عزتش، یعنی هنگامی که به دریای معرفت رسیدی، به مخلوقات توجه نکن.

ج. انسـان، هنگـام اسـتدلال به سازنـده (صانع) نمی توانـد به او برسـد، مگر به دو مقـدمه؛ مثل این که بگویـد عالم محسوس، محـدث یا ممکن است و هر چه این گونه باشـد، دارای مدبر و مؤثر و صانع است. این دو مقدمه، شبیه نعلین است؛ چون با آن ها عقل به مقصود می رسـد و از نظر کردن در خلق، به معرفت خالق منتقل می شود و بعد از معرفت خالق، واجب می شود که به آن دو مقـدمه توجه نکنـد؛ چون به مقدار مشـغول شدن به غیر، محروم از غرق شدن در آن می شود؛ مثل آن که به او گفته شـده است: قلب و خاطرت را مشـغول آن دو مقدمه نکن. تو به وادی مقدس پانهادی و به دریای معرفت خدا و عمق الوهیتش رسیدی.

فخر رازی درباره هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از دور آتشی مشاهده کرد، می گوید:

آیا به سرگذشت موسی علیه السلام وقتی که آتشی را دید، دانا هستی؟ مفسران گفتند: «موسی از پدرزنش درباره بازگشت به نزد مادرش اجازه گرفت و پدرزنش این اجازه را داد. موسی خارج شد و میان راه، در یک شب زمستانی و سرد که شب جمعه بود، پسری برایش به دنیا آمد. موسی کناری رفت و چخماق بر آتش زنه زد که آتش برآورده شود؛ اما نشد و در همین حال که چخماق را مرتب می زد، از سمت چپ آتشی را از دور دید. سپس گمان کرد آن آتش، از آتش های چوپانان است». عده ای دیگر گفته اند: «موسی علیه السلام آتش را در درختی دید و در لفظ قرآن مشخص نیست دلالت بر این مسأله باشد و محل اختلاف است، بعضی گفتند: «آن چیزی را که دید، آتش نبود؛ بلکه گمان کرد آتش است و به راستی او آتش(۱) را دید؛ تا درخبرش صادق باشد. چون دروغ بر انبیا علیهم السلام جایز نیست. هنگامی که موسی علیه السلام، آتش را دید، به طرف آن رهسپار شد و به خانواده اش گفت: «منتظر باشید». ممکن است خطاب به زن و فرزند و نوکری بود که همراهش بوده و ممکن است فقط مخاطبش همسر او باشد؛ ولی دراین احتمال، از ظاهر لفظ اهل، خارج شد؛ در حالی که اهل بر جمع واقع می شود البته واحد را به لفظ جمع برای تفخیم خطاب نمایند؛ یعنی در جای خود بمانید. «لَّعَلی ءَاتِیکم مِّنهَا بِقَبَسٍ؛ شاید برای شما پاره شعله ای بیاورم». و به طور قطع بیان نکرد که بگوید: من می آورم، تا اگر برگشت و نتوانست به قول خود وفا کند، اشکالی برایش نباشد. قبس(۲) شعله ای از آتش است. هم چنین در تفسیرالکبیر از قول ابن عباس آمده است: و

ص:۱۵۸

۱- فخر رازی در تفسیر کبیر توضیح داده است که آتش بر چهار قسم است: ۱.آتشی می خورد ونمی آشامد و آن، آتش دنیا است. ۲.آتشی می آشامد ونمی خورد و آن، آتش درخت است، به فرموده خداوندمتعال: «جعل لکم من الشجر الاخضر نارا؛ از درخت سبز، برای شما آتش درست کرد». ۳. آتشی که هم می خورد و هم می آشامد و آن آتش معده است ۴.آتشی که نه می خورد ونه می آشامد و آن، آتش موسی علیه السلام است. هم چنین گفته شده است که آتش چهار قسم است : ۱.آتشی که دارای نور است، بدون سوزاندن و آن، آتش موسی است ۲. آتشی که دارای سوزاندن است، بدون نور و آن، آتش جهنم است ۳. آتشی که هم دارای سوزاندن وهم نوراست و آن، آتش دنیا است. ۴.آتشی که نه دارای سوزاندن و نه نور است و آن، آتش درخت ها است. برای کسب اطلاع بیشتر، ر. : رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۲، ص۱۵.

۲- قبس شعله ای از آتش است، گرفته شده بر سر چوبی یا فتیله یا ... برای کسب اطلاع بیشتر ر.ک: فراهیدی، العین، ج۵، ص۸۶؛ابن مکرم، لسان العرب، ج۶، ص۱۶۷؛ طریحی، مجمع البحرین، ج۴، ص۹۴.

هنگامی که نزد آتش آمـد، درخت سبزی را دیـد از پایین تا بالا مانند آتش سـفید بود که از شدت نور آن آتش و شدت سبز بودن آن درخت، شگفت زده ایستاد. نه آتش رنگ سبز درخت را تغییر می داد و نه زیادی آب درخت، نور آتش را تغییر می داد و تسبیح ملائکه را شنید و نور عظیمی دید. (۱)

مأموریت موسی علیه السلام به همراهی هارون علیه السلام

اشاره

خداونـد بعد از این که موسـی علیه السـلام را مورد خطاب قرار داده و خود را معرفی کرد، به او مأموریت داد به مصـر برود و مردم را به خداپرستی و ترک بت پرستی دعوت نماید؛ با فرعون مبارزه کند و بنی اسرائیل را از تحت ستم فرعون، خارج سازد و به ارض موعود ببرد. چون موسـی علیه السـلام از اهمیت مأموریت خود آگاه شد، برای تحقق بخشیدن به آن، از خدا مطالبی را درخواست کرد: ۱. سـینه فراخ به او بدهد؛ ۲. کار را بر او آسان کنـد، ۳ . گره از زبانش بگشایـد؛ ۴. برادرش، هارون علیه السـلام را همراه او بفرستد. خداوند متعال، مجموع درخواست های موسی علیه السلام را پذیرفت و هر دو در جایگاه دو رسول از جانب خدا که یکی، کمک دیگری بود، بر این مأموریت سنگین به پیامبری مبعوث شدند.

دیدگاه قرآن

آیات مبارکی که طی آن، حضرت موسی از خداوند، یاری برادرش را در امر رسالت طلب کند، چنین است:

"قَـالَ رَب اشْـرَحْ لی صَـدْرِی* وَ یَسِـرْ لی أَمْرِی* وَ احْلُلْ عُقْـدَهً مِّن لِّسانی * یَفْقَهُوا قَوْلی *وَ اجْعَل لِّی وَزِیراً مِّنْ أَهْلی * هَرُونَ أَخِی* اشدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَ أَشْرِکهُ فی أَمْرِی *کی نُسبِّحَک کثِیراً * وَ نَذْکرَک کثِیراً * إِنَّک کنْتَ بِنَا بَصِیراً (۲)

[موسـی] گفت: «پروردگـارا ! سـینه ام را گشـاده کن* و کـارم را برایم آسـان گردان* و گره از زبانم بگشای* تا سـخنان مرا بفهمنـد* و وزیری از خاندانم برای من قرار ده* برادرم هارون را* با او پشـتم را محکم کن* و او را در کارم شـریک ساز* تا تو را بسیار تسبیح گوییم* و تو را بسیار یاد کنیم* چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای.

دیدگاه تورات

تورات در این باره چنین می گوید:

۱- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۲، ص۱۶.

۲- طه، ۲۵-۳۵.

پس از آن که فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر موسی ظاهر شد و خداوند، معجزاتی، نظیر عصا و ید بیضا وخون شدن آب نهر توسط موسی به وی نشان داد، موسی علیه السلام به خداوند گفت: «ای خداوند! من مردی فصیح نیستم؛ نه در سابق و نه از وقتی که با بنده خود سخن گفتی؛ کند زبانم»* خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد و گنگ و کر و بینا و نابینا را آفرید؟ «آیا نه من که یهوه هستم؟* پس اکنون برو و من با زبانت خواهم بود و هرچه باید بگویی، تو را خواهم آموخت». * گفت: «استدعا دارم -ای خداوند!- که بفرستی به دست هر که می فرستی»* آن گاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت هارون لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد شد* و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی خواهی کرد و من با زبان تو و زبان او خواهم بود و آنچه باید بکنید، شما را خواهم آموخت* و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او تو را به جای زبان خواهد بود و تو او را به جای خدا خواهی بود». *(۱)

حضرت هارون برادر حضرت موسی در تورات این گونه معرفی شده است:

وخداوند به موسی علیه السلام، گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود؛ هر آنچه به تو امر کنم، تو آن را بگو و برادرت هارون آن را به فرعون باز گوید؛ تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد». * پدر هارون، عمران نام داشت که از نسل لاوی [فرزند یعقوب] بوده و نام مادرش یوکابد بود. هارون، برادر بزگ تر موسی بود و خواهری به نام مریم داشتند. هارون الیشابع دختر عمیناداب خواهر نحشون را به همسری گرفت و از او صاحب چهار پسر به نام های ناداب و ابیهو والعازر و ایتامر شد. * دو تن از پسران بر خلاف امر خداوند آتش غیر مجاز بر آتشدان خود نهاده بر آن بخور گذاشتند و به حضور خداوند تقدیم کردند. ناگهان آتش از حضور خداوند بیرون آمد و آن ها را سوزاند و آن ها مردند. * وقتی هارون، همراه موسی با قوم به کوه طور رفتند، خداوند آن جا به موسی فرمود: «زمان مرگ هارون است و او نمی تواند به سرزمین موعود وارد شود». پس موسی به دستور خداوند، لباس های کاهنی هارون را به پسر او العازر داد و در همان بالای کوه، هارون از دنیا رفت و او را همان جا دفن کردند. * قوم بنی اسرائیل پس از خبر دار شدن از مرگ هارون سی روز

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع ۱۰-۱۷.

برای او عزاداری کردند. هارون هنگام مرگ ۱۳۰سال داشت و در ۸۳ سالگی به پیامبری رسیده بود. (۱)

مأموریت مهم و اساسی موسی که از طرف خداوند به آن مکلف شده بود، نجات بنی اسرائیل از عذاب و شکنجه ای بود که به دست فرعون و سربازانش به آن ها می رسید و نیز اجرای وعده پروردگار در عطا و بخشیدن سرزمین کنعان به عنوان میراث برای آن ها و فرزندان و نوه های بعدی ایشان؛ پس هارون و موسی نزد فرعون رفتند و خود را معرفی نمودند و پیام خداوند را ابلاغ کردند.

و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم* و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق، ظاهر شدم؛ ولی به نام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم* و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم که زمین کنعان را بدیشان دهم؛ یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند. (۲)

و در قسمت دیگری آورده است که:

به فرعون بگو: «خداوند چنین می گوید:» اسرائیل پسر من و نخست زاده من است* و به تو می گویم: پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا کنی همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می کشم». (۳)

سپس افزوده است:

و بعد از آن موسی و هارون آمده به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید»: «قوم مرا رها کن تا برای من، در صحرا عید نگاه دارند»* فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد». * گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است؛ پس اکنون، سفر سه روزه به صحرا برویم و نزد یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم؛ مبادا ما را به وبا و شمشیر مبتلا سازد». * پس پادشاه مصر، بدیشان گفت: «ای موسی و هارون! چرا قوم را از کارهای ایشان باز می دارید؟ به شغل های خود بروید»* و فرعون گفت: «اینک اهل زمین بسیارند و ایشان را از شغل های ایشان بی کار می سازید». *(۴)

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب۷، مقطع ۱-۳ و باب ۶، مقطع ۲۰-۲۴ و سفر لاویان، باب۸، مقطع ۳۲-۳۶ و سفر اعداد، باب ۲۰، مقطع۲۸-۲۹؛ همان منبع، سفر تثنیه، باب۱۰، مقطع ۶-۸.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۵، مقطع ۳-۵.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع ۲۳-۲۴.

۴- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۵، مقطع ۱-۶.

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

قرآن و تورات درباره مأموریت داده شده به موسی علیه السلام، از جانب خداوند متعال هماهنگ هستند و تنها الفاظ به کار رفته قدری با یکدیگر اختلاف دارند. البته فرازهایی از تورات، بنی اسرائیل را تنها قوم برگزیده خداوند مطرح کرده است؛ به این معنا که خدا ایشان را —نعوذبالله- نخست زاده خودش می داند که برای حفظ ایشان، خدای خودخواه و انتقام جو شده است. این خدا به سبب عبادت شدن خویش برای قوم مورد علاقه و برگزیده اش و برگزاری جشن بندگان بنی اسرائیلی اش درصحرا، نخست زادگان فرعونیان را به نابودی تهدید کرده ورسول خود را به مأموریت ضد فرعونی وا می دارد. مطلبی که در تورات جلب نظر می کند، این است که:

وخداوند به موسی گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود* هر آنچه به تو امر کنم تو آن را بگو و برادرت هارون، آن را به فرعون بازگوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد» (۱)

در جمله نخستین، اظهاراتی وجود دارد که قابل تأویل نیست و آن، عبارت از این است که: «تو برای او خدا هستی»(۲). آیا منظور چیست؟ در جمله بعدی، تورات اظهار می دارد: «فرزندان اسرائیل، فرزندان خدا هستند(۳)» در هر دو حالت، اظهارات تورات با این الفاظ، چیزی جز شاهد و گواه روشن، بر شرک به خدا یکتایی او نخواهد بود. البته همان طور که مشخص است، نویسندگان تحریف کننده تورات، بیشتر به سبب نشان دادن برگزیدگی قوم بنی اسرائیل به نوشتن این گونه مطالب، دست یازیده اند. آنچه مانند آفتابی تابان گویا است، روشنی آیات قرآن است که مهر بطلانی برچنین دعاوی می زند.

حضرت هارون علیه السلام یکی از انبیای بزرگ بنی اسرائیل است که همزمان با حضرت موسی علیه السلام به نبوت برگزیده شد و در جایگاه وزیر و کمک کار موسی علیه السلام و همراه او رسالت خود را آغاز کرد. هارون علیه السلام برادر بزرگ موسی علیه السلام بود که از لحاظ سخنوری بهتر از او بود؛ به همین دلیل به سخنگویی حضرت موسی علیه السلام انتخاب شد. سرگذشت حضرت هارون علیه السلام در قرآن و تورات، ضمن سرگذشت حضرت موسی علیه السلام بیان شده و در تمام مراحل همراه موسی علیه السلام بوده است. نام هارون علیه السلام در قرآن، بیست بار در سیزده سوره ذکر شده است. هنگامی که موسی علیه السلام در میان قوم نبود، او به عنوان سرپرست قوم، مسؤولیت هدایت آن ها را به عهده می گرفت. بر اساس تورات، هارون علیه السلام زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت.

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۷، مقطع ۱- ۳.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع۱۶-۱۷.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع ۲۳-۲۴.

قرآن و تورات، در این موارد با هم اتفاق دارند:

۱. هارون علیه السلام برادر موسی علیه السلام از ذریه ابراهیم است.

۲. مأموریت هارون علیه السلام همراه موسی علیه السلام دعوت فرعون و قوم بنی اسرائیل و خارج کردن آنها از مصر بوده است.

۳. لکنت زبان موسی علیه السلام و سنگینی سخنش و درخواست حضرت موسی علیه السلام از خداوند، برای کمک قرار دادن برادرش و نیز فصاحت زبان هارون علیه السلام، در امر رسالت.

ولی آنچه که این جا باعث تعجب است قول تورات است که می گوید: «و او برای تو دهان است و تو برای او خدا هستی». (۱) این مطلب، از لحاظ ظاهری، برابر شرک است، مگر آن که معنای غیر ظاهری داشته و آن معنا هم دور از شرک باشد.

آنچه فقط در قرآن آمده است:

۱. نبوت هارون علیه السلام .

۲. صفات و مقامات هارون علیه السلام، مانند بنده مؤمن و اول المؤمنین و ... .

آنچه فقط در تورات آمده است:

۱. نام اجداد و پدر و مادر و خواهر و برادر و همسر و فرزندان هارون علیه السلام .

۲. مدت عمر و محل فوت و محل دفن او

۳. مقام کاهنی در تورات، درباره مقام نبوت هارون علیه السلام، صحبتی به میان نیامده است؛ بلکه او را کاهن معرفی کرده است که همراه پسرانش به مقام کاهنی رسید.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل شد، به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره مأموریت موسی علیه السلام به همراهی هارون علیه السلام وارد شده است، را ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تقسیر الدرالمنثور آمده است:" حاکم، از وهب نقل کرده است که هارون در ادا کردن کلام فصیح بود و می گوید: هم چنین در علم وبردباری و قد، وی از موسی، بلندتر بود و از نظر سن نیز بزرگ تر بود و جسمش، چاق تر و سفیدتر بود و الواح بزرگ تری داشت و موسی مجعد بود و به بلندی آدم که از مردان بی آلایش بود؛ و خداوند پیامبری مبعوث نکرده است، مگر آن که مهر نبوت را در دست راست او قرار داده است، جز در پیامبر که مهر نبوت، بین دو

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، شماره ۱۷.

کتف وی بوده است. (۱)

۲. در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است: بدان که خدای تعالی در قرآن چیزهای بسیاری از معجزات موسی ذکر کرد: یکی از آن ها این که گره زبانش را باز کرد. (۲)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از جوامع الجامع بنا به روایت حدیث جمره از ابن عباس آورده است: حضرت موسی علیه السلام کند زبان بود پناه بر خدا!!. (۳)

۲. در تفسیر نورالثقلین از قرب الاسناد حمیری نقل کرده است:"جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که پیامبر علیه السلام در معراج ایستاد و فرمود:

ای خدایی که بنده تو[موسی علیه السلام] دعا کرد و تو دعای او را مستجاب کردی و بر او محبتی از خودت انداختی و از تو، شرح صدر خواست که به وی دهی و امر رسالت را برای او آسان نمایی و برای او وزیری از خانواده اش قرار دهی و گره از زبانش بگشادی! من از تو می خواهم هر آنچه بنده ات موسی از تو خواست، تا به من شرح صدر دهی وامر رسالت را برایم آسان کنی و برای من وزیری از خانواده ام که برادرم، علی است قراردهی. (۴)

۳. در تفسیر مجمع البیان آمده است که: جمله «برادرم هارون علیه السلام از من فصیح تر است». را به این دلیل می گوید که در تکلمش مشکلی بود. البته خداوند به دعای موسی علیه السلام این مشکل یا بیشتر آن را از زبانش رفع کرد. «او را برای تبلیغ رسالت به پشتیبانی و حمایت من بفرست، تا مرا تصدیق کند» موسی علیه السلام هنگامی برای رسالت خود شریک و حامی می خواست که از راه وحی، علم پیدا کرده بود که مطابق مصلحت است. برخی گویند: «مقصود این است که هارون علیه السلام را به یاری من بفرست، تا فرعون مرا تصدیق کند». (۵)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارد شده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

ص:۱۶۴

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۲- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۶۳.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۷۷.

۴- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۷۶.

۵- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص۱۹۶.

روایات موافق قرآن

در تفسیر المیزان آمده است:

ظاهر آیه نشان از آن دارد که آنچه درخواست کرد، وسائلی بوده که در امر رسالتش بـدان محتاج بوده است، نه در امر نبوت. مؤیـد این نکته آن است که این درخواست هـا را بعـد از تمامیت نبوتش، یعنی آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶سوره مبارک «طه» نیاورد؛ بلکه بعـد از فرمـان رسـالتش بیان کرد با آیه إِذْهَب إِلي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طغَي ؛(۱) [اینـک] به سوی فرعون برو، که او طغیـان کرده است». آغاز می شود(۲)

نتیجه

با توجه به لکنت حضـرت موسـی علیه السـلام، و درخواست او از خداوند بر وزیری چون حضرت هارون علیه السلام، و تکرار چنین درخواستی از جـانب رسول گرامی اسـلام علیه السـلام و نیز این که، رسول خـدا علیه السـلام دارای فصـیح ترین کلام و گویش بوده است؛ به این نتیجه می رسیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از پروردگار جهان، گویایی وجودی و گشایش روح، برای پـذیرش مصائب و سـختی های کار و نیز یاور و وزیری متقی، چون حضـرت علی علیه السـلام طلب کرد. لزوم بودن وزیری در کنـار آن حضـرت، به دلیـل سـنگین بودن رسـالت آن بزرگوار وگسترد گی دامنه وظایف و عملکردشان بوده است ونبایـد درخواست این گونه امور را بر اسـاس ضـعف جسـمی یا برای کسب قـدرت ظاهری بیشتر، دانست؛ بلکه این مسأله بیشتر جنبه عرفانی دارد.

مطلبی قابل ذکر درباره مأموریت حضـرت موسی علیه السلام این است که "مذاکره موسی علیه السلام و فرعون، با نرمی شروع شد و سرانجام به تندی کشیده شد. موسی علیه السلام دو نکته اصلی مأموریت خود را چنین بیان می کند:یکی این که فرعون، طغیان خود را کنار بگـذارد و به بنـدگی خدای خویش گردن نهد و دیگر این که بنی اسـرائیل را آزاد کند، تا همراه حضـرت موسـی علیه السـلام از مصر بیرون روند. فرعون، مقابل حرف های موسی علیه السلام، پاسخ داد: «مگرحقوق مرا فراموش کرده ای که در دوران کودکی تو را پرورش داده ام؟(۳) سپس به سخن خود، کمی خشونت بخشیده و ادامه داد:

۱- طه، ۲۴.

۲- تلخیص و برداشت: تفسیر المیزان، ج۱۴، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۳- البته لازم یادآوری است که تورات با قرآن مجید در این قسمت تفاوت دارد و فرعونی که با موسی علیه السلام به ستیز می پردازد، غیر از فرعونی است که او را پرورش داده و آن زمان که موسـی علیه السلام به سبب کشتن مرد قبطی به مدین فرار می کند، آن فرعون، بعد از مدتی می میرد و به موسی علیه السلام خبر می دهند که فرعون مرده است.

«به یاد داری یک نفر از ما را کشتی؟» موسی علیه السلام به فرعون جواب داد: «آن قتل، عمدی نبود؛ بلکه خطا بود و به همین دلیل از مصر به مدین رفتم و دیگر این که بزرگ شدن من در میان شما، به سبب به بندگی کشیدن بنی اسرائیل بود که تو باعث آن بودی». (۱)

معجزات موسی علیه السلام

اشاره

فرعون بر مسأله ربوبیت خدا، حساسیت بیشتری نشان داد و گفت: «خدا کیست تا برای او بنی اسرائیل را آزاد کنم؟» موسی علیه السلام، شروع به معرفی خداوند کرد. هر چه موسی علیه السلام خداوند را بیشتر می شناساند، فرعون، مقابل حرف های موسی علیه السلام موضع گیری بیشتری می کرد و او را، به زندان تهدید می نمود. آن گاه فرعون از موسی علیه السلام، معجزه خواست. حضرت موسی به اذن خداوند، معجزاتی انجام داد؛ اما باز فرعون ایمان نیاورد و دستور داد موسی علیه السلام و هارون علیه السلام را زندانی کنند و ساحران ماهر را جمع نمایند، تا با معجزات موسی علیه السلام مقابله کنند. فرعون و قومش، مانند اقوام پیشین برای انکار و سرکوب موسی علیه السلام از راه های مختلفی وارد شدند؛ ازجمله:

۱. فرعون و قوم او، تهمت های بسیاری برموسی علیه السلام زدند؛ مانند: ساحر، کذاب و مجنون.

۲. تهدید به زندانی کردن و قتل.

۳. موسی علیه السلام را مسخره می کردند و مقابل معجزات الهی او عناد می ورزیدند.

دیدگاه قرآن

خداوند، موسی علیه السلام را به سوی فرعون و پیروان او که قومی فاسق و طغیانگر بودند، فرستاد. در ابتدا دو معجزه به او داد که مار شدن عصا و ید بیضا است. خداوند، معجزات دیگری نیز به موسی علیه السلام داد. قرآن معجزات موسی علیه السلام را نه معجزه می داند:

وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى تِسعَ ءَايَتِ بَيِّنَتٍ فَسئَلْ بَنى إِسرءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنى لأَظنُّك يَمُوسى مَسحُوراً (۲)

ما به موسی علیه السلام نُه آیه [معجزه] روشن دادیم؛ پس، از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که [موسی علیه السلام] به سراغ آن ها آمد[چگونه بودند]؟ فرعون به او گفت: «ای موسی علیه السلام ! گمان می کنم تو دیوانه [یا ساحری]».

دیدگاه تورات

در کتاب تورات، درباره معجزه حضرت موسی علیه السلام آمده است:

و خداوند، بار دیگر، وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار».

ص:۱۶۶

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص۶۶.

۲- اسراء، ۱۰۱.

چون دست در گریبان خود برد و بیرون آورد، دست او مثل برف مبروص شد؛ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان بگذار». چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد، اینک او مثل سایر بدنش باز آمده بود. و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد. و هرگاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آن گاه از آب نهر گرفته به خشکی بریز و آبی که از نهر گرفتی به خشکی ریختی، به خون مبدل خواهد شد. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

قرآن معجزات موسی علیه السلام را به نه معجزه منحصر می کند؛ ولی در عهد قدیم منحصر نشده و حدود چهارده معجزه ذکر شده است. در تورات آمده است: وقتی موسی علیه السلام و هارون علیه السلام، نزد فرعون می روند، ابتدا حضرت موسی علیه السلام عصایش را می اندازد و به اژدها تبدیل می شود. هارون علیه السلام هم عصایی دارد که آن را می اندازد و آن هم به اژدها تبدیل می شود. تبدیل شدن عصای هارون علیه السلام به اژدها مطلبی است که در تورات آمده است؛ ولی در قرآن چنین چیزی وجود ندارد و برای حضرت هارون علیه السلام هم جایگاهی مثل حضرت موسی علیه السلام قائل شده اند. یکی دیگر از معجزات حضرت موسی علیه السلام، ید بیضا یعنی دست تابان است. در سه سوره مطرح است که در سوره طه چنین آمده است:

وَ اضْمُمْ یَدَک إِلَی جَنَاحِک تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیرِ سُوءٍ ءَایَةً أُخْرَی (۲)

و دستت را به گریبانت ببر تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این، نشانه دیگری [از سوی خداوند] است.

ید بیضا، بیماری برص و مانند آن نیست؛ چنانچه بعضی از تحریف کننده های کتب آسمانی پیشین پنداشته اند: «وخداوند، بار دیگر، وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار». چون دست در گریبان خود برد و بیرون آورد، دست او مثل برف مبروص شد؛ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان بگذار». چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد، دست او مثل سایر بدنش باز آمده بود». (۳)

ص:۱۶۷

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مفطع ۴-۶. و باب۴-۱۵.در این قسمت از تورات، معجزات به ترتیب ذکر شده است.

۲- طه، ۲۲.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مفطع ۴-۶.

معجزات موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که معجزات موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی حاصل آمد؛ به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره معجزات موسی علیه السلام وارد شده است، ملاحظه می کنیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور عبارت «مِنْ غَیرِ سُوءٍ» را به معنای «مِنْ غَیرِ بَرْص» گرفته است. (۱)

۲. در تفسیر کبیر، فخر رازی درباره این که خداوند فرمود: «ما نه معجزه به موسی علیه السلام کرامت کردیم» گفته است که درباره این نه معجزه اختلاف است: ابن عباس و ضحاک گویند: «این معجزات، دست موسی علیه السلام، عصا، زبان، دریا، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه وخون است». محمد بن کعب گوید: «این معجزات، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، دریا، عصا، دعا و سنگ است». ابو علی جبایی نیز قول محمد بن کعب را پذیرفته است؛ ولی به جای دعا، دست موسی علیه السلام را گفته است. قتاده و مجاهد و عکرمه و عطا نیز همین را پذیرفته اند؛ ولی به جای دریا و دعا و سنگ و دست موسی علیه السلام، گرفتاری چند ساله بنی اسرائیل و کمبود محصولات را گفته اند. چون گرفتاری چندساله و کمبود محصولات را یکی به حساب آورده اند، در عوض بلعیدن ساخته ساحران توسط عصا را معجزه ای دیگر به حساب آورده اند. برخی گویند: «منظور، نه آیه درباره احکام دین است که بر موسی علیه السلام نازل شد». عبدالله بن سلمه، از صفوان بن عسال نقل کرده است که یک یهودی به رفیق خود گفت: «بیا نزد پیامبر رویم و از او بپرسیم، نزد پیامبر گرامی اسلام حضور یافتند و درباره همین آیه پرسیدند. فرمود: «منظور از نه معجزه موسی، این است که برای خدا شریک قرار ندهید، دزدی نکنید، زنا نکنید، خون بی گناه نریزید، پیش سلطان از بی گناهی بدگویی نکنید که او را بکشد، سحر نکنید، ربا نخورید، نسبت ناروا به زن های پاکدامن ندهید و در روز جنگ، از میدان فرار نکنید؛ ولی وظیفه شما یهودیان است که روز شنبه، تجاوز نکنید و حکم خدا را درباره آن روز، زیر پا نگذارید». یهودی دست پیامبر را بوسه زد و گفت: «گواهی می دهم تو فرستاده خدا هستی». (۲)

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص۶۳؛ مجمع البیان، ج۱۴، ص ۲۲۱-۲۲۲.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین «مِنْ غَیرِ سُوءٍ» را به معنای «من غیر مرض» آورده است. (۱)

۲. در تفسیر نورالثقلین آمده است:

قول ضعیف آن است که این نه آیت، عبارت از احکام نهگانه است. عبدالله بن سلمه از صفوان بن عسال که یهودی بوده است، نقل می نماید که وی به همنشینش گفت: «بیا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برویم و از وی بپرسیم» پس رفتند و از رسول خدا سؤال کردند.

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اول، با خدا چیزی را شریک نگیرید. دوم، اسراف نکنید. سوم، زنا نکنید. چهارم، نفسی را مکشید که خداوند حرام کرده است؛ مگر برای حق (تعالی)و پیش سلطان از بیگناهی بدگویی نکنید که او را بکشد. پنجم، جادو نکنید. ششم، ربا نخورید. هفتم، نسبت ناروا به زن های پاکدامن ندهید. هشتم، زمان جنگ، برای فرار روی نگردانید. نهم، به ویژه بر شما یهودیان، واجب است در روز شنبه تعدی و تجاوز نکنید». آن یهودی دست پیامبر را بوسه زد و به او گفت: «شهادت می دهم تو نبی و پیامبر خدایی». (۲)

۳. در تفسیر مجمع البیان آمده است:

اول. برخی گویند: «مسحوراً» یعنی به گمان من، تو ساحری (اسم مفعول به جای فاعل به کار رفته است.) دوم. برخی گویند: یعنی تو سحر کرده ای؛ زیرا دلگرمی تو به سحر است و سحر خود را دلیل درستی مدعای خود به حساب آورده ای. سوم. ابن عباس گوید: یعنی ای موسی! تو جادو شده ای. " (۳)

نقدوبررسی روایات تفسیری فریقین باتوجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

حضرت موسی علیه السلام از پیامبرانی است که کثیر الاعجاز است وطبق فرموده قرآن، بیش از نه معجزه داشته که قرآن، بعضی از آن ها را ذکر کرده و از بقیه نامی نبرده است. خداوند، در

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۳۷۵.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۲۳۰.

۳- تلخیص و برداشت از: طبرسی، مجمع البیان، ج۱۴، ص۲۲۱-۲۲۲.

همان ابتدای رسالت حضرت موسی علیه السلام، او را به دو معجزه مجهز کرد؛ یکی این که اگر عصایش را به زمین بیفکند، به صورت ماری در آید و هر موقع آن را برگیرد، به همان حالت نخست باز گردد. دیگر این که اگر دستش را در گریبان یا بغل فرو برد، سفید و درخشان خواهد شد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آورده است: معجزاتی که موسی بن عمران علیه السلام آورده، طبق نقل قرآن، بیش از نه معجزه است. اگر در آیه مورد بحث، آن را نه معجزه شمرده، منظور، آن معجزه ای بوده که برابر فرعون و دعوت او آورده است و آن معجزات عبارت است از: عصا و ید بیضا و طوفان و ملخ و قورباغه و سوسمار و خون و قحطی و کمبود میوه ها. اما سایر معجزاتی که حضرت موسی علیه السلام داشته، مانند شکافتن دریا و جریان آب از سنگ و زنده کردن کشته ای به وسیله گاو و زنده کردن کسانی که با صاعقه هلاک شدند و سایه کردن کوه بر بالای سر ایشان و امثال آن، همه خارج از معجزات نهگانه است و معجزاتی است که برای امت خود آورده، نه برای فرعون. این نه معجزه، یکبار در این آیه مطرح شده است؛ ولی به بیان کل معجزاتی مربوط است که حضرت موسی علیه السلام، در برخورد با فرعون و دعوت او به سوی خداوند یکتا، به اذن خداوند داشته است. (۱)

ب. روایات غیر موافق با قرآن

در بخش روایات تفسیری اهل سنت، روایت ۱و۲ که بین روایات تفسیری اهل سنت قید شده است، از اقسام روایات مخالف با قرآن است. "(۲) مشابه همین روایت در نورالتقلین نیز آمده است که آن را در بین روایات شیعه مطرح نمودیم. (۳)

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت؛ می توان فهمید معجزه حضرت موسی علیه السلام، -همان گونه که در قرآن آمده است- برای نشان دادن قدرت پروردگار به فرعون و همدستانش بوده است، تا با دیدن این آیات الهی، سر تعظیم به درگاه الهی فرود آورند. در تفسیر الدرالمنثور " عبارت «مِنْ غَیرِ سُوءٍ» را به معنای «مِنْ غَیرِ بَرْص» "(۴) گرفته است؛ در حالی که در تفسیر نورالثقلین، به معنای «مِنْ غَیرِ مَرَض»(۵) فرض شده است، همان طور که

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص۵۵۲- ۵۵۳.

۲- تلخیص و برداشت از: رازی، التفسیر الکبیر، ج۲۱، ص۶۳؛ مجمع البیان، ج۱۴، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۳۰.

۴- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۵.

۵- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۳۷۵.

آیت الله جوادی آملی نیز در این باره گفته است: «قابل توجه این که خداونـد درباره «ید بیضاء» فرمود: «این آیتی دیگر است». تعبیر از معجزه به آیت و نشـانه، بسـیار منـاسب و زیبـا است. این، نشـانه نبوت تو است؛ چون ارتبـاط تو بـا جهـان غیب، خارق عادت است. تو مـدعی ارتباط با عالم ماورای طبیعت هستی و پیوند یک انسان با ماورای طبیعت، خارق عادت است. این آیت که خارق آیت است، نشانه صدق ادعای تو است. حضـرت موسـی علیه السـلام دعوتی داشت و ادعایی؛ دعوت او به توحید و معـاد بود که بایـد آن را بـا برهان ثابت کنـد؛ اما ادعای او، نبوت بود که می بایست آن را با معجزه به ثبوت برسانـد و این «ید بیضاء» آیت صدق دعوی او بود». (۱)

در سوره مبارک طه(۲) می بینیم «یـد بیضاء» مزین به قیـد «مِنْ غَیرِ سُوءٍ» شده است که سـبب رفع هر گونه توهمی می باشد، تا مردم بدانند تابندگی دست موسای کلیم علیه السلام به سبب هیچ مرض و دردی نیست.

درباره موارد نهگانه ای که در روایات اهل سـنت و شـیعه دیـده شده نیز می توان گفت این امور با ده فرمان خداوند به موسـی خلط شده است.

مبارزه موسی علیه السلام با ساحران دربار فرعون

اشاره

موسی علیه السلام با پشت گرمی از توفیق الهی و با گام های استوار برای مأموریتی که خداوند بر عهده وی نهاده بود، به پیش می رفت و به دعوت و ارشاد مشـغول بود. فن سـحر، در کشور مصـر رونق داشت و ساحرانی در آن سرزمین پدید آمده بودند که عقل ها را حیران و دل ها را شـیفته و مفتون می ساختنـد. کار سـحر و ساحری به اوج قدرت و منتهای شـهرت خود رسـیده بود. اراده الهی بر آن تعلق گرفت که از همین نـاحیه، ایشان را به عجز آورد و ساحران را مـدهوش و متحیر قـدرت الهی کنـد؛ لـذا معجزاتی به دست موسـی آشـکار ساخت که به ظاهر از سـنخ کار ساحران به نظر می رسـید، تا هر حیله ای دارنـد، به کار برند و چون از فنی که در آن مهارت دارند، عاجز شوند، در کارهای دیگر، عجز و ناتوانیشان آشکارتر گردد و منطق و حجت الهی، ظاهر و قاهر، و مدعای ساحران و باطل پیشگان خوار شود.

دیدگاه قرآن

فَلَنَأْتِیَنَّک بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَک مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنتَ مَکاناً سُوًی* قَالَ مَوْعِدُکمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَ أَن یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی* فَتَوَلَّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ

۱- تلخیص و برداشت از: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۷، ص ۱۲۳.

۲- طه، ۲۲.

كَيْدَهُ ثمّ أَتَى(۱)

قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد؛ پس موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم ؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد* گفت : «میعاد شما روز زینت [= روز عید] است ؛ به شرط این که همه مردم، هنگامی که روز، بالاـ می آید، جمع شوند». * فرعون آن مجلس را ترک نمود و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ سپس آمد

روز موعود، فرا رسید و خداوند به موسی امر کرد:

قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسى* فَأَلْقَهَا فَإِذَا هِى حَيَّةٌ تَسْعَى* قَالَ خُذْهَا و لاَتَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الأُولَى(۲)

گفت: «ای موسی ! آن را بیفکن»* پس موسی آن[عصا] را افکند که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می شتافت* گفت: «آن را بگیر و نترس؛ ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم».

ولی پس از تلاش فرعون و گردآوری ساحران، خداوند، نتیجه را چنین بیان می کند:

وَ أُلْقِى السَحَرَهُ سَجِدِينَ * قَالُوا ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِينَ * رَبِّ مُوسى وَ هَرُونَ (۳)

و ساحران [بی اختیار] به سجده افتادند* و گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم* پروردگار موسی و هارون».

خدای سبحان، در این آیه به موسی علیه السلام دستور می دهد عصای خود را از دست بینداز و او چون عصا را می اندازد، می بیند به ماری بزرگ تبدیل شد که با چالاکی به راه افتاد. چون این امر غیر منتظره را دید، سخت تعجب کرد. خداوند متعال، حرکت مار را در آیات مورد بحث«سعی» نامیده است. البته حرکت مار در جای دیگر «اهتزاز»(۴) خوانده شده است و نیز در آیات مورد بحث، آن حیوان را مار خوانده و در جای دیگر اژدها(۵)؛ چرا که «ثعبان» به معنای مار بسیار بزرگ است.

مأموران دربار، به دستور فرعون سرزمین مصر را زیر پا نهادند و ساحران زبردست را گرد آوردند. فرعون از موسی علیه السلام خواست روزی را برای مبارزه معین کند. موسی علیه السلام هم از فرصت

۱- طه، ۵۸-۶۰.

۲- طه، ۱۹-۲۱.

۳- اعراف، ۱۲۰-۱۲۲.

۴- قصص، ۳۱.

۵- اعراف، ۱۰۷؛ شعراء، ۳۲.

استفاده کرد و روزی را به نام «روز زینت» که روز عید آنان بود، انتخاب کرد. (۱)

ساحران به حضور فرعون رسیدند و از او خواستند در صورت پیروزی اجر و پاداشی به آن ها برسد. فرعون نیز به آنان وعده مساعد داد و گفت: در صورت پیروزی، از مقربان خواهید بود. به درخواست فرعون، آنان صف کشان وارد میدان مبارزه شدند. ساحران به موسی علیه السلام گفتند: «کدام یک از ما شروع کند؟» موسی علیه السلام گفت: شما پیش قدم باشید». ساحران، چوب ها و ریسمان های ساخته و پرداخته خود را، به زمین افکندند و گفتند: «به عزت فرعون! ما غالب خواهیم بود». و ریسمان های آن ها در خیال حاضران، به اشکال مختلف مار در آمدند که گویی در جنبش و حرکت هستند. حتی موسی علیه السلام نیز به وحشت افتاد. آن لحظه خطاب آمد: «خوف به خود راه مده که تو پیروز هستی». پس موسی علیه السلام عصایش را بر زمین انداخت و هر چه ساحران انجام داده بودند، بلعید و بساط سحر و ساحری را از بین برد. پس از پیروزی موسی علیه السلام ساحران اولین کسانی بودند که به موسی علیه السلام و خداوند ایمان آوردند و مقابل تهدیدات فرعون ترسی به خود راه ندادند. فرعون، مقابل ایمان آوردن ساحران از حربه های خاصی بهره برد و چند امر را دستاویز قرار داد:

۱. به آنان اعتراض کرد چرا بدون اذن من به او ایمان آوردید.

۲. اظهار کرد همگی در مکتب موسی علیه السلام درس خوانده اند و موسی علیه السلام استاد آن ها است و هدف، آن است که بنی اسرائیل را از سرزمین بیرون کنند.

۳. آنان را به قتل تهدید کرد وگفت: «همگی را به دار خواهم آویخت».

بعد از این پیروزی، انتظار می رفت همه قوم بنی اسرائیل و دانایان قوم فرعون به موسی علیه السلام ایمان بیاورند؛ اما بر خلاف انتظار، قوم موسی علیه السلام به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی ایمان آوردند و گروه دیگر، تابع وضع موجود شدند. از قوم فرعون، فقط همسرش و یک نفر دیگر، یعنی مؤمن آل فرعون ایمان آوردند. پس از آن، خداوند به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام، پیام داد: «بنی اسرائیل، خانه های خود را مقابل یکدیگربسازند، تا بتوانند برای اقامه نماز، اجتماع باشکوهی داشته باشند». موسی علیه السلام، مأمور شد به قوم خود نوید نجات بدهد و او آن ها را به استعانت از پروردگار و صبر مقابل مصایب تشویق کرد.

دیدگاه تورات

در تورات، مطلبی درباره مقابله حضرت موسی علیه السلام با ساحران در حضور فرعون و ایمان آوردن آنان نیامده؛ تنها به این موضوع اشاره شده است که یکی از معجزات موسی علیه السلام برابر فرعون،

۱- طه، ۵۹.

عصایی بوده که وقتی موسی علیه السلام آن را به زمین می افکند، به ماری بزرگ تبدیل می شد. (۱) در کتاب مقدس می خوانیم:

خداوند به موسی گفت:

«آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا». گفت: «آن را بر زمین بینداز». و چون آن را به زمین انداخت، ماری شد و موسی از دستش گریخت؛ پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر». پس دست خود را دراز کرد و آن را بگرفت و آن در دستش عصا شد.(۲)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

قرآن، نقل مفصلی درباره مبارزه ساحران فرعون، با معجزه حضرت موسی علیه السلام دارد؛ اما با کمال تعجب می بینیم تورات در این باره جز یک توضیح مختصر درباره نوع اعجاز عصا، به مطلب دیگری نپرداخته و تنها گفته است ساحران هم چنان نزد فرعون بودند و با موسی معارضه کردند و مقابل دو معجزه موسی، (معجزه خون و قورباغه) سحر خود را به کار بردند. (۳)

این سؤال بزرگ، در اذهان باقی است؛ که چراتورات فعلی بحث به این عظمت که سرآغاز ایمان به خداوند یکتا و پیامبری حضرت موسی علیه السلام می باشد، از قلم انداخته است؟ ولی برای افراد نکته بین این، امری بسیار روشن و بدیهی است؛ زیرا یهودیان، این سانسور را از آن جهت ایجاد کرده اند که بتوانند چند مطلب را براساس عقیده خویش جا بیندازند:

۱. حتی با وجود معجزه از جانب خداوند، ایمان به سرعت نمی تواند به وجود بیاید.

۲. قدرت فرعونیان، برای ایجاد رعب و وحشت، به صورت افسانه ای باقی بماند.

۳. حالت عرفانی که در اثر دیدن معجزه به ساحران دست داده، نادیده گرفته شده است، تا این حالت عشق به خداوند، که قابل انتقال است، در نطفه خفه گردد.

۴. چگونگی امر معجزه، لوث شود و تفاوت معجزه با سحر هویدا نگردد.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره مبارزه موسی علیه السلام با ساحران دربار فرعون وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع ۳-۶.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۴، مقطع ۲-۵.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب۷، مقطع ۱۱- ۱۳؛ و باب۸، مقطع ۶-۸.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. درتفسیر الدرالمنثور از قول ابن عباس نقل کرده است:

هنگامی که موسی علیه السلام عصایش را انداخت، عصا به ماری تبدیل شد که به سرعت حرکت می کرد و تا آن زمان چنین ماری دیده نشده بود. آن مار، به طرف درخت رفت و آن را خورد و به طرف صخره رفت و آن را بلعید؛ پس موسی علیه السلام صدای خرد شدن صخره را در دهان او می شنید. سپس موسی علیه السلام پشت کرد آن گاه ندا آمد: «ای موسی! مار را بگیر»؛ اما موسی علیه السلام آن را نگرفت. برای بار دوم ندا آمد: «آن را بگیر و نترس». پس برای بار سوم نیز ندا داده شد و خداوند فرمود: «همانا تو در امان هستی»؛ پس آن گاه آن را گرفت. (۱)

۲. در تفسیر کبیر، فخر رازی در باره مقابله حضرت موسی علیه السلام با ساحران دربار فرعون آورده است:

مفسران گفته اند: آن طناب ها وعصاها، سیصد بارِ شتر بود و مار موسی علیه السلام آن ها را در کام خود فرو برد، سپس عصا شد؛ همان طور که بود.

۳. محمود ابو عزیز در الموضوعات و الإسرائیلیات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً روایتی بدین مضمون از وهب بن منبه نقل کرده است:

موسی علیه السلام، عصا را روی زمین انداخت. نگاه ها متوجه او شد و عصا به بزرگ ترین مار تبدیل شد. بینندگان همه به آن می نگریستند. مار می خزید و دهانش در طلب چیزی باز بود. گویا می خواست چیزی بگیرد. او هم چون بچه شتری حرکت می کرد و سنگ ها را می بلعید و به هر طرف نیش می زد؛ به ریشه درخت بزرگی نیش زد و اثری عمیق بر آن گذاشت. از دو چشمش آتش بیرون می زد. گردن اژدها به خمیدگی عصا تشبیه شده و گفته شده است در آن، موهایی به شکل نیزه روییده بود؛ سرش دارای دندان ها و نیش هایی بود که صدای نیش او مثل آب از چاه کشیدن صدا می داد. هنگامی که موسی علیه السلام آن را دید، عقب عقب رفت و برنگشت، تا پشت سرش را ببیند؛ او رفت تا فاصله گرفت و دید برابر مار، عاجز و ناتوان است. سپس پروردگارش را یاد کرد و از روی شرم و حیا بر جای خود ایستاد. سپس ندا داده شد: «ای موسی! برگرد به همان جا که بودی». موسی علیه السلام برگشت، در حالی که به شدت می ترسید. سپس خداوند فرمود: «آن را با دست بگیر». در این هنگام موسی علیه السلام با ردای پشمینش، دستش را پوشاند و داخل دهان باز مار قرار داد. هنگامی که خداوند، او را به گرفتن مار امر کرد، در حالی که دستش را به پارچه پیچانده بود، فرشته ندا داد: «ای موسی! آیا دیدی اگر خواست خدا نبود، آن پارچه

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۴، ص ۲۹۵.

پشمین، تو را از چیزی بی نیاز نمی کرد؟» موسی علیه السلام گفت: «این طور نیست. اگر من ضعیفم، این ضعف به سبب خلقت من است»؛ پس دستش را بیرون آورد و آن را در دهان مار قرار داد تا جایی که دندان ها و نیش مار را احساس کرد. در این هنگام مار به شکل اولیه اش بازگشت و موضعی از دستش در دهان مار قرار گرفته بود که در زمان عادی، به واسطه آن قسمت به عصایش تکیه می داد. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی درباره عصای حضرت موسی علیه السلام آمده است: "پس از این که موسی عصایش را انداخت، عصای او در زمین مانند فولاد ذوب شد. سپس به ماری تبدیل شد و بیرون آمد؛ دهانش را باز کرد و کناره دهانش را سوی نوک برجی که فرعون روی آن بود، بالا برد. سپس دور زد و لب تحتانی اش را پایین آورد و ریسمان ها و عصاهای ساحران را فرو برد و بر همه آن ها چیره شد. مردم، با دیدن آن مار بزرگ و پرهیبت، پا به فرارگذاشتند. آنان، چیزی مشاهده کرده بودند که تا آن موقع، چشمی ندیده بود و حتی کسی آن را توصیف نکرده بود. گفته شده است در این عقب نشینی، بعضی از مردم لگدمال و کشته شدند و تعداد کشته شدگان به ده هزار نفر می رسید. سپس مار به طرف برج فرعون برگشت. گفته اند: فرعون و هامان، از ترس، جامه هایشان را نجس کردند و موی سرشان سفید شد و هر دو با حالت نزاری، غش کردند. حضرت موسی علیه السلام، هنگام فرار، همراه مردم بود.(۲)

۲. در تفسیر مجمع البیان در این باره آمده است:

همین که ساحران، یقین کردند این معجزات، از جانب خداوند است، ایمان آوردند و برابر خداوند به سجده افتادند. این سجده به الهام خدا بود. برخی می گویند: موسی علیه السلام و هارون علیه السلام به شکرانه پیروزی حق، سجده کردند و ساحران هم به آن ها تأسی جستند. با به کار بردن فعل مجهول (أُلقی) می خواهد نشان دهد ساحران چنان شیفته اعجاز آسمانی موسی علیه السلام شدند که اختیار از دستشان خارج شد و بی اختیار به سجده افتادند. آنان گفتند: «به آفریدگار آسمان ها و زمین و آنچه بین آن ها است، خدای موسی و هارون ایمان آوردیم». گرچه موسی علیه السلام و هارون علیه السلام، جزء «عالمین» هستند، آن ها را جداگانه ذکر می کند؛ زیرا آن ها بودند که مردم را به پرستش خدای عالمین دعوت می کردند. علاوه بر این، نام آن ها در سر لوحه نام نیکان درخشندگی

۱- سعد یوسف محمود. الموضوعات و الإسرائیلیات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً، ص ۱۴۴.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص ۵۲.

خاصی داشت. برخی می گویند: «آن ها به دنبال سجده خود اظهار داشتند به خدای جهانیان ایمان آورده اند، تا کسی خیال نکند منظورشان سجده فرعون است. باز هم ممکن بود کسی احتمال دهد که منظور از «رب العامین» هم فرعون است؛ از این رو گفتند: «منظور ما از «رب العالمین»، خدای موسی و هارون است». (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارد شده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

این داستان، در چند سوره تکرار شده و دلیل آن، این است که برای اهل کتاب، اتمام حجت شود و اسباب گرایش آن ها به حق، فراهم گردد؛ زیرا قوم یهود درباره موسی علیه السلام، ادعای محبت می کردند و هر کس کسی را دوست دارد، از گفت وگو درباره او خشنود می شود و به کسی که درباره فضیلت او سخن گوید، علاقه پیدا می کند. وانگهی هر جا سرگذشت موسی علیه السلام تکرار شده، خالی از فایده نبوده است. در روایات ذکر شده، مطالب دارای اضافاتی است که حاکی از وجهه اسرائیلیات می باشد. آنچه در تفسیر نمونه درباره معجزه عصا آمده است، ما را به واقعیت امر نزدیک کند که عبارت است از این که خداوند فرمود: «ای موسی!عصایت را بینداز». همین که عصا را انداخت، به شکل اژدهایی در آمد که از لحاظ سرعت حرکت و شدت اهتزاز، هم چون ماری بود. منظره اژدها شدن مار و جست وخیز سریع آن، باعث شد موسی علیه السلام فرار کند و به جای اول خود برنگردد؛ از این رو به او گفته شد: «جلو بیا و نترس که تو از زیان این اژدها ایمن هستی». از این که عصا، اژدها می شود، می فهمیم که جوهر و سرشت اجسام، همه یکی است و به همین علت است که با فاصله زیادی که میان چوب وحیوان وجود دارد، بر اثر اعجاز موسی علیه السلام، یکی تبدیل به دیگری می شود. از همین جا معلوم می شود وقتی تبدیل عصا به مار ممکن باشد، سفید شدن جسم سیاه که فقط تغییر رنگ است و نیازی به تغییر ماهیت جسم ندارد، کاری آسان تر است. معجزه نخستین، آیتی از وحشت بود.

۱- صاحب مجمع به نقل از علی بن عیسی گوید: «رب» ممکن است صفت ذات باشد؛ زیرا او همواره رب بوده و مربوب نبوده چنان که همواره سمیع بوده و مسموع نبوده است. رب را به طور اطلاق جز به خدا نمی توان گفت؛ زیرا معنای آن مالکیت تمام وجود است و در غیر خدا به اضافه گفته می شود؛ مثل رب الدار و رب الفرس؛ نظیر کلمه خالق که به طور اطلاق فقط به خدا گفته می شود. (مجمع البیان، ج۹، ص۲۱۰-۲۱۱).

سپس به او دستور داده می شود به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است. مجموع آن دو ترکیبی از انذار و بشارت خواهد بود. به او فرمان داده شد: «دست خود را در گریبانت کن و بیرون آور؛ هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است، بدون عیب و نقص». این سفیدی و درخشندگی، بر اثر بیماری برص و مانند آن نبود؛ نوری درخشنده بود. (۱)"

ب. روایات غیر موافق با قرآن

هر چه در قسمت روایات تفسیری اهل سنت قید کردیم، دارای اسرائیلیات بود که به سبب طولانی بودن، از تکرار مجدد آن ها خودداری می نماییم.

نتیجه

در پاسخ به مطلب یادشده در تفسیر الدرالمنثور که خداوند سه بار از حضرت موسی علیه السلام می خواهد دم مار را بگیرد و در بار سوم آن حضرت به امر خداوند عمل می نماید، باید گفت: امتثال امر الهی از جانب انبیا علیهم السلام غیر قابل انکار است؛ اما با توجه به مطالب مذکور در حدیث فوق، عدم امتثال امر خداوند از سوی حضرت موسی علیه السلام نمایان است؛ لذا بنظر می آید این حدیث قابل قبول نباشد.

در پاسخ به این که چرا ساحران به خدای موسی علیه السلام ایمان آوردند، باید گفت: برخی از جادوگران به برخی دیگر گفتند: «عملکرد موسی علیه السلام نه تنها خارج از سحر، بلکه یک امر الهی است و به آن استدلال کردند که موسی علیه السلام پیغمبر راستگو و فرستاده از سوی خدای متعال می باشد». علما گفته اند: «این آیه، از عظیم ترین دلایل فضیلت علم است؛ چون آن اقوام، به حقیقت سحر علم داشتند و بر نهایتش واقف بودند، به همین سبب، معجزه موسی علیه السلام را خارج از مرز سحر دیدند و دانستند که از معجزات الهی است، نه از جنس چشم بندی های بشری. اگر آن ها در علم سحر به حد کمال نرسیده بودند، نمی توانستند بر آن استدلال کنند؛ چون در آن صورت، آن ها می گفتند: شاید او از ما در علم سحر کامل تر است و بر آنچه ما نتوانستیم تواناست. به این ترتیب ثابت شد آن ها در علم سحر کامل بودند. به دلیل همین کمال آن ها در آن علم، ایشان از کفر به ایمان منتقل شدند. اگر حال ساحران با داشتن آن علم چنین است، تصور کمال حال انسان در علم توحید چگونه است؟».

مطلب دیگر این که مفسران به قول خداوند متعال «وَ أُلْقِيَ السَحَرَةُ سجِدِينَ» احتجاج کردند و گفتند: این آیه دلالت دارد که کسی غیر از جادوگران، آن ها را به سجده

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۷۷.

انـداخت و آن، کسـی نیست، مگر خداوند. این، دلالت دارد که فعل بنده از طرف خدا است. نظر فخررازی این است که خالق آن محرّک در قلب هـای سـاحران، خود خداونـد متعـال بود؛ وگرنه در خلق آن محرّک کم می آوردنـد و در صورت وابسته بودن این داعیه به داعیه دیگر، تسـلسل لازم می آیـد و این محـال است. اصـل و اسـاس آن قـدرت و. توانـایی، بـا آن محرّک استوار، موجب فعل می شود و خالق آن، خود خداوند متعال است.

از سویی قرآن، ابتـدا فرمود: «آن ها ساجـد شدنـد». سـپس ذکر کرد: «آن ها گفتند:» به پروردگار عالم ایمان آوردیم». چگونه سجود بر ایمان مقـدم شـده است؟ پاسخ اول این که آن ها وقتی به خدای متعال معرفت یافتند، در همان هنگام سـجده کردند. دوم آن که آن سجود را به شکرانه پیروزی در دریافت معرفت و ایمان به خدای متعال انجام دادند.

مسأله دیگر این که عده ای به واسـطه این آیه، دلیل آورده و گفته اند: شناخت خدا حاصل نمی شود، مگر به قول پیغمبر و آن جادوگران وقتی گفتند: «ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِینَ» ایمانشان کامل نشد؛ بلکه هنگامی که گفتند: «رَب مُوسی وَ هَرُونَ» ایمانشان کامل شـد. علما جواب داده انـد: آن ها وقتی گفتنـد: «ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِینَ» فرعون به آن ها گفت: «منظورتان من هسـتم؟» هنگامی که گفتنـد: «رَب مُوسـی» فرعون گفت: «منظورتـان من هسـتم؛ چون من موسـی را تربیت کردم (پرورش دادم)؟» وقـتی گفتنـد: «وَ هَرُونَ»، شـبهه از بین رفت و همه دانسـتند که آنها به فرعون کفر ورزیده و به خدای آسمان ها ایمان آورده اند. درباره حدیث وهب بن منبه که محمود أبوعزیز آن را ذکر کرده است می توان گفت:حضـرت موسـی علیه السـلام به سبب دست زدن به مار ترسان نبود؛ زیرا خداوند وی را به پیامبری برگزیده و در حق او فرموده بود: «تو را برای خودم برگزیدم». موسـی علیه السلام با ایمان به حکمت خدا، به هرچه دسـتور داده شود، عمل می کند. هم چنین سـخن فرشـته با او، با این مضـمون که آیا آن پارچه پشـمین تو را از چیزی بی نیاز کرد؟ مورد اشـکال است؛ زیرا مقام نبوت افضل از ملائکه است. و ملك هم چشم باطنی دارد و به گفت وگو نیاز ندارد. منظور از خوف موسی در آیه مورد بحث، چند گونه تفسیر شده است:

۱. حضـرت موسـی علیه السـلام دچار ترس شد؛ ولی نه ترس از مار، بلکه در ذهنیت خویش چنین تصور داشت که نکند مردم تبـدیل شـدن عصـای او به مار را نیزماننـد مارهایی که ساحران از ریسـمان و با تردستی تهیه کرده بودنـد، یکی انگارنـد؛ پس خوف موسی علیه السلام برای مردم بود که نکند ایمان نیاورند و معجزه را نپذیرند.

۲. علامـه طباطبـایی در تفسـیر «وَ لاـ تَخَف» می فرمایـد: جمله بر این مطلب دلاـلت دارد که موسـی علیه السـلام از آنچه دیـد، ترسیده است؛ اما باید دانست میان خوف و خشیت فرق است آنچه

با فضیلتِ شجاعت منافات دارد، خشیت است، نه خوف که به معنای دست زدن به مقدمات احتراز است. انبیا علیهم السلام از خشیت منزهند نه از خوف؛ هم چنان که خدای تعالی فرمود: «آنان که رسالت های خدای را می رسانند و از او خشیت دارند، از احدی خشیت ندارند مگر خدا». (۱)

شیخ آلوسی به دنبال این خبر، در تفسیر روح المعانی می گوید:

پوشیده نیست آنچه ذکر شد از شأن نبوت به دور است؛ پس شاید این خبر غیر صحیح باشد. (۲)

دکتر ذهبی می گوید: کافی است از تفسیر آیه کریمه آنچه را شیخ سعدی ذکر کرده است استنباط کنیم. او در تفسیرش گفته است: «به اذن خداوند عصا دگرگون شد و به ماری عظیم الجثه تبدیل شد. پس موسی علیه السلام فرار کرد؛ در حالی که ترسیده بود و او به دنبال مار نرفت. در وصف مار آمده است «تَسْعَی» و این صفت به دلیل زایل کردن وهمی است که ممکن است وجود داشته باشد و آن وهم این است که او بپندارد که آن مار خیال، است نه حقیقت؛ پس جمله«تَسْعَی» این توهم را از بین می برد. خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «آن را بگیر و نترس»؛ یعنی از جانب مار سختی به تو نمی رسد و این که خدا فرمود: «آن را به صورت اولش باز می گردانیم»؛ یعنی بازگرداندن به شکل و صفتش در هنگامی که عصا بود. پس حضرت موسی علیه السلام دستور خداوند را به دلیل ایمان و تسلیمش به او اطاعت کرد، و مار را گرفت. و مار به همان شکلی که موسی علیه السلام آن را می شناخت -یعنی عصا- تبدیل شد. (۳)

نجات موسی و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان

اشاره

آخرین مرحله مبارزه بنی اسرائیل با فرعونیان، این است که -هنگام مقابله با فرعونیان -در حالی که تحت فشار و تعقیب آن ها قرار گرفته بودند- از دریا (شط عظیم نیل که به سبب عظمتش کلمه«بحر» بر آن اطلاق شده است) عبور کردند و فرعون و لشکرش برای کوبیدن بنی اسرائیل و ستم و تجاوز بر آنان به تعقیب آن ها پرداختند؛ اما به زودی همگی در میان امواج نیل غرق شدند.

دیدگاه قرآن

ءَامَنت أَنَّهُ لاـ إِلَهَ إِلاـ الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسلِمِینَ* ءَالْئَنَ وَ قَدْ عَصیْت قَبْلُ وَ کنت مِنَ الْمُفْسِدِین * فَالْیَوْمَ نُنَجِّیک بِبَدَنِک لِتَکونَ لِمَنْ

۱- احزاب، ۳۹.

۲- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی، ج۱۶، ص ۲۶۱.

۳- تلخیص و برداشت از: سعد یوسف محمود، الموضوعات و الإسرائیلیات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً، ص۱۴۵.

خَلْفَکَ ءَایَهً وَ إِنَّ کثِیراً مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَایَتِنَا لَغَفِلُونَ * وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنی إِسرءِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطیِّبَتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتی جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضی بَیْنهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ فِیمَا کانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ (۱)

گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم». * [اما به او خطاب شد:] «اکنون؟ درحالی که پیش تر عصیان کردی و از مفسدان بودی؟* امروز، بدنت را [از آب] نجات می دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی» و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند. * همانا بنی اسرائیل را در جایگاه صدق [و راستی] منزل دادیم و از روزی های پاکیزه به آن ها عطا کردیم [اما آن ها به نزاع و اختلاف برخاستند]؛ پس اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که علم و آگاهی به سراغشان آمد. پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آن ها داوری می کند.

دیدگاه تورات

قوم بنی اسرائیل پس از چهارصد و سی سال زندگی در مصر، شبانه از آن جا خارج شدند. بنی اسرائیل شبانه از رعمسیس کوچ کرده و روانه سوکوت شدند. سرانجام در مجدل و دریای سرخ و مقابل بعل صفون در کنار دریا خیمه زدند. چون به فرعون خبر رسید که اسرائیلی ها از مصر فرار کردند، به تعقیب آنها پرداخت و کنار دریا به آن ها رسید. اسرائیلی ها با دیدن فرعون و یارانش ترسیدند و به موسی علیه السلام اعتراض کردند؛ اما موسی علیه السلام به آن ها وعده نجات داد. موسی علیه السلام در پاسخ قوم خود به آن ها گفت: «ما گرفتار فرعونیان و امواج دریا نمی شویم». موسی علیه السلام منتظر فرمان خداوند بود؛ دستور آمد عصای خود را به دریا بزن، تا آب شکافته و راهی بزرگ و خشک برای عبور شما نمایان شود و بنی اسرائیل را از میان آن عبور ده، تا فرعونیان در تعقیب شما به داخل دریا آمده و غرق شوند. بدین وسیله، خداوند موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را نجات داد و فرعونیان را در دریا غرق کرد و همه آنها را از بین برد. اسرائیلی ها با دیدن این معجزه عظیم خداوند، به موسی علیه السلام ایمان آوردند. (۲)

در تورات آمده است:

و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می رفت، تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و

۱- یونس، ۹۰- ۹۳.

۲- الشعراء، آیات۶۵-۶۶؛ کتاب مقدس، سفرخروج، باب ۱۴، مقطع۲۹-۳۱ و سفرخروج باب ۱۶، مقطع ۱۲و ۳۵.

شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برنداشت. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

در آیه۷۸ سوره طه آمده است:

«فرعون با سپاهش از پی ایشان شد و از فروگرفتن دریا، به فرعونیان همان رسید که رسید.»

یهودیان بیرون رفتند و فرعون هلاک شد اما جسدش پیدا شد. این، مطلب بسیار مهمی است که عهدین ذکر نمی کنند. باید متذکر شد حکایت قرآنی با حکایت عهدینی درباره نکات زیر متفاوتند: در قرآن، اسامی محل –چه درباره شهرهای ساخته شده توسط بهرانیان گروه موسی و چه درباره مسیر خروج- موجود نیستند. در قرآن، ذکری از مرگ فرعون هنگام اقامت موسی در مدین به میان نیامده است. نیز در قرآن، اطلاعاتی درباره سن موسی هنگام مراجعه به فرعون وجود ندارد. در قرآن ازارقام غلوآمیز عهدین درباره تعداد افراد قوم موسی (۶۰۰۰۰۰ مرد و خانـدانشان که گروهی بیش از دو میلیون ساکن را تشکیل می دادند) خبری نیست. هم چنین در عهدین از بازگیری جسد فرعون پس از مرگش ذکری نشده است.

نکات مشترک دو سرگذشت درباره آنچه این جا مورد نظر است، به این قرارند:

۱. درباره فشار و ستم فرعون به یهودیان قوم موسی.

۲. مذکور نبودن نام پادشاه مصر در هر دو سرگذشت.

۳. تأیید مرگ فرعون هنگام خروج از مصر در تعقیب بنی اسرائیل.(۲)

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره نجات موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور احادیث مشابهی درباره غرق شدن فرعون آمده است که برای نمونه یکی از آن ها را که کامل تر است، ذکر می کنیم؛ ابن ابی حاتم به نقل از ابن عباس

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۴، مقطع ۲۱-۲۲.

۲- تلخیص و برداشت از: موریس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ۲۹۹-۳۰۱.

آورده است:

هنگـامی که آخرین یـاران موسـی خـارج شـده و آخرین یاران فرعون داخل دریا شدنـد، به دریا وحی شـد بر روی اینان بسـته شود؛ پس چنین شد. در این هنگام، فرعون گفت: «که به خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم». جبرئیل علیه السلام گفت: «دانستی که خـدا رحیم است و بیمنـاکی از این که رحمت وی تو را دریابـد و آن را از من پنهـان می کنی؟» و ادامه داد: «اکنون ایمـان آوردی؛ حال آن که در گذشـته عصـیان می کردی؟» هنگامی که موسـی و یارانش [از دریا] خارج شدنـد، گفت: «هرکس از قوم فرعون در شـهرها تخلف کرده بود، نه فرعون و نه اصـحابش، هیچ کدام در آب فرو نرفتند؛ بلکه در قسـمتی از دریا به دام افتادنـد. به دریا وحی شـد: «فرعون را [به صورت] عریان بیرون بیانداز». دریا او را عریان و طاس [بی مو] با بینی پهن[= شـیطان صفت] و قـد کوتاه بیرون انـداخت. سـپس خداونـد فرمود: «امروز بـدن تو را نجات دادیم، تا آیتی باشـد برای آینـدگان؛ برای کسـی که گویـد: "فرعون غرق نمی شود"». و نجـات او برای عبرت [آینـدگان] بود نه عـافیت او. به سوی دو دریا وحی شـد: «آنچه را به بیرون انـداختنش مأمور شـدی، بر ساحل بیرون بینـداز». و دریا غرق شـده ای را بیرون نمی انداخت و در دریا باقی می ماند، مگر این که توسط ماهیان خورده می شد. پس از آن، آن دریا، غریقی را تا روز قیامت قبول نمی کند[که نگهدارد]. (۱)

۲. در تفسـیر الدرالمنثور، ابن جریر و بیهقی در شـعب الایمان از ابوهریره نقل کرده اند: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

جبرئیـل برای من گفت: «ای محمـد! اگر مرا می دیـدی؛ در حـالی که فرعون را با یکی از دست هایم [در آب] فرو می بردم و آب را در دهان او وارد می کردم؛ او هراسناک بود که آیا رحمت الهی او را در می یابد؛ و او را می بخشد. (۲)

۳. در تفسیر کبیر آمده است:

وقتی خداوند متعال درخواست موسـی و هارون را اجابت کرد، به بنی اسـرائیل دستور داد در وقت معلوم بعد از این که اسباب را میسـر کرد از مصـر خارج شوند. فرعون از این موضوع بی خبر بود و هنگامی که شـنید آن ها خارج شده و تصمیم دارند از مملکتش خارج شوند، آن ها را دنبال کرد، تا به آن ها رسید. در فرمایش خدا «بَغْیاً وَ عَدْواً» «بَغیاً» یعنی طلب برتری بدون حق، و «عَدْواً» یعنی ظلم. روایت شده است موسی علیه السلام وقتی با قومش

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۳، ص۳۱۵.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۳، ص۳۱۶.

بیرون آمدند، به کنار دریا رسیدند. فرعون با لشکرش به آن ها نزدیک شد؛ به حدی که بنی اسرائیل دچار ترس شدید شدند. خداوند بر آن ها منت گذارد و آن، این بود که راهی در دریا برای آن ها نشان داد. موسی علیه السلام با همراهان خویش داخل دریا شده و از سوی دیگر آن خارج شدند و خداوند متعال آن راه را خشک نگه داشت، تا فرعون و سربازانش در عبور از دریا طمع کنند. هنگامی که فرعون با جماعت خود داخل شد، خدا او را غرق کرد و آن کار را به واسطه وصل کردن دو سوی آب به یکدیگر و از بین بردن شکاف انجام داد. خدای متعال ذکر کرد وقتی فرعون خواست غرق شود، کلمه اخلاص بر زبان آورد، به گمان این که خدا او را از آن آفت نجات خواهد داد. این جا دو سؤال پیش می آید:

۱. اگر انسان در حالت غرق شدن باشد نمی تواند این جمله را بر زبان بیاورد؛ پس چطور خداوند فرموده است که فرعون آن را ذکر کرد. پاسخ به دو صورت است: اول این که روش این است که کلام حقیقی، همان کلام نفس است، نه کلام زبان. و او، آن کلام را تنها با نفس خود ذکر کرد، نه با کلام زبان. دوم آن است که مراد از غرق شدن، مقدمات آن باشد.

۲. فرعون سه بار ایمان آورد: اول خدا فرموده است که گفت: «ءَامَنْتُ» و دوم این که: «لا إِلَهَ إلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ» و سوم این که: «أَنَا مِنَ الْمُسلِمِینَ»؛ پس علت قبول نکردن چیست؟ خداوند متعال، فراتر از آن است که حقد و کینه به ذات اقدسش راه داشته باشد، تا گفته شود: به سبب آن حقد و کینه، این اقرار را قبول نکرد. پاسخ را علما به چند وجه ذکر کرده اند:وجه اول این که او فقط هنگام نازل شدن عذاب ایمان آورد، و ایمان در این وقت قابل قبول نیست؛ چون هنگام نزول عذاب در زمان ناچاری و مضطر بودن است و در این حال، توبه مقبول نیست؛ به همین سبب خدای متعال فرمود:

«فَلَمْ یَکُ یَنفَعُهُمْ إِیمَنهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»(۱)

هنگامی که [عذاب] ما را دیدند، ایمانشان برایشان نفعی نخواهد داشت.

وجه دوم این که این کلمه را ذکر کرد، تا التماس کرده و آن بلا و مصیبت حاضر را از خود دفع کند و مقصود فرعون از این کلمه، اقرار به وحدانیت خداوند متعال و هم چنین اعتراف به عزت ربوبیت و ذلت عبودیت نبوده است. بر همین تقدیر، ذکر این کلمه همراه اخلاص نبود و به همین علت، توبه او قابل قبول واقع نشد. وجه سوم این که آن اقرار، مبنی بر محض تقلید بوده است. آیا نمی بینی که گفت: «لا إِلَهَ إلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ»؟ مانند آن بود که اعتراف کند که خدا را نمی شناسد؛ ولی از بنی اسرائیل شنیده

۱- غافر، ۸۵.

بود برای جهان، الهی وجود دارد او اقرار کرد به آن الهی که از بنی اسرائیل شنیده بود. و این، تقلید محض است و برای همین، این گفتار از او قبول نشد. تحقیق بیشتر درباره فرعون این است که او از دهریون و منکران وجود آفریدگار متعال بوده است و چنین اعتقادی، زشتی و تاریکی آن از بین نمی رود، مگر با نور براهین قطعی و دلائل یقینی؛ اما تقلید کورکورانه و گفتار زبانی محض، هیچ فایده نخواهد داشت. وجه چهارم این است ام که برخی از اقوام بنی اسرائیل هنگامی که از دریا دور شدند، به پرستش گوساله مشغول شدند. هنگامی که فرعون گفت: «ءَامَنت أَنَّهُ لا ـ إِلَهَ إِلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ» گفته فرعون متوجه آن گوساله بوده است که بنی اسرائیل در آن وقت پرستشش کردند و این کلمه، سببی برای افزایش کفر بود. وجه پنجم این که قلب یهود به تشبیه و تجسیم رغبت داشت و به این علت، به پرستش گوساله مشغول شدند، به گمان این که خدای متعال در جسد آن گوساله حلول کرده و در آن نازل شده است. در این صورت، وقتی فرعون گفت: «ءَامْنتُ أَنَّهُ لا ـ إِلَهَ إِلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ» گویی که به معبودی ایمان آورد که به حلول و نزول موصوف است و هرکس به آن اعتقاد دشته باشد، کافر است و برای همین، ایمانش صحیح نبود. وجه ششم این که شاید ایمان، با اقرار کردن به وحدانیت خدای متعال و اعتراف به نبوت موسی علیه السلام کامل می شود و این جا هنگامی که فرعون به وحدانیت خدا اقرار کرد، به نبوت اقرار نکرد و ناگزیر، ایمانش صحیح نبود؛ مانند این که یکی از کافران فعلی هزار بار بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَه إِلا أَلله» ایمان او صحیح نیست مگر این که پس از آن بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا رَسُول أَلله». وجه هفتم این که صاحب کشاف روایت کرد که مدتی قبل، جبرئیل علیه السلام به صورت ناشناس با یک پرسش نزد فرعون آمد که: «امیر چه می گوید درباره بنده ای که در مال و نعمت پیشوایش پرورش یافت و کفران نعمت کرد و منکر حقش شد و سروری را بر او مدعی شد؟» فرعون درباره آن نوشت: «ابو العباس، ولید بن مصعب(۱) می گوید: کسی بر پیشوایش خارج و به نعمتش کافر شود، سزایش غرق کردن در دریا است». هنگامی که فرعون غرق می شد، جبرئیل علیه السلام فتوایش را به او نشان داد.

امادرباره فرموده خدای متعال «ءَالْئَنَ وَ قَدْ عَصیْت من؟ قَبْلُ وَ کنَت مِنَ الْمُفْسِدِینَ» اخبار نشان می دهد که گوینده این قول، جبرئیل است که فرمود: تو از مفسدان بودی. (۲)

۱- کنیه و نام فرعون به عربی است.

۲- رازی، التفسیرالکبیر، ج۱۷، ص۱۵۳.

۴. محی الدین بن عربی در الفتوحات المکیه چنین نگاشته است:

اما فرموده خداوند متعال: «فَلَمْ یَکُ یَنفَعُهُمْ إِیمَنهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» (۱) پس کلام، در نهایت وضوح است؛ زیرا خداوند، نافع و سوددهنده است؛ پس جز خداوند، نفعی به ایشان نمی رساند. این فرموده خداوند بلند مرتبه: «سنَّت اللَّهِ الَّتی قَدْ خَلَت فی عِبَادِهِ»(۲) ایمان آوردن هنگام سختی دیدن است. و همانا خدا فرعون را گرفت، و اجلش را در حالی که او ایمان آورده بود به تأخیر نیانداخت؛ برای این که به آنچه قبلا ادعای آن را داشت برنگردد.

اما آیا آنچه نص الهی است، این است که: «همانا او را با ایشان در آتش داخل می کند؟» نه، بلکه خداوند متعال فرمود: «أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ»(۳) و نفرموده است: «أَدْخِلُوا فِرْعَوْنَ». و رحمت الهی، وسیع تر از آن است که ایمان فرعون مضطّر را نپذیرد؛ چه اضطراری بزرگ تر از اضطرار فرعون در حال غرق شدن است؟در حالی که خداوند متعال می فرماید: «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ»(۴) پس برای مضطر مقرر کرد، هنگامی که خداوند را بخواند، خداوند متعال او را اجابت کند و بدی را از او برطرف سازد؛ پس عذابش بیش از غرق شدن در آب نبود.

آلوسی؛ دنبال این کلام گفته است:

در فتواهای ابن حجر، این است که یکی از فقهای ما کسی را که ایمان آوردن فرعون را قبول کرده، تکفیر کرده است و آیات، در کافر بودن فرعون و پذیرفته نشدن ایمانش صراحت دارد؛ از جمله فرموده خداوند: در آیه ۳۹و۴۰ سوره عنکبوت؛ پس ظاهر آیه، استمرار فرعون در کفر و گناهانش را تاکید می کند؛ هم چنان که فعل «کانَ» به همراه فعل مضارع بر این تعبیر دلالت دارد؛ اما فعل ایمان آوردن او به صورت استمراری نیامده است. بعضی از مفسران ملحق کردند به این بیان فرموده خداوند را که فرمود: «یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَّهُ» (۵) بنا بر این که «عدوّ» صفت مشبهه است و برای ثبوت به کار می رود؛ پس دلالت می کند بر ثبوت دشمنی فرعون با خداوند متعال و با پیامبرش و ثابت شدن یکی از این دو عداوت و دشمنی، برای غلط بودن توبه فرعون کافی است هم چنین تصریح کرده اند که ایمان هنگام سختی و ناامیدی قابل قبول نیست، و شکی نیست که ایمان به علت خوار شدن، از آن قبیل

۱- غافر، ۸۵.

۲- غافر، ۸۵.

۳- غافر، ۸۵.

۴- نمل، ۶۲ (یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گ رفتاری را برطرف می سازد).

۵- طه، ۳۹.

است. و انکارش مانند انکار فرعون ستیزه گرایانه است. و جمعی از مجتهدان (اهل سنت) به عدم قبول آن اجماع کرده و مطلب خود را به قرآن و سنت استناد نمودند. آنچه درباره پذیرش این مطلب از سوی مالك آمده است، نزد مطلعان از اقوال مجتهدان و اختلافشان، ثابت نشده است. (۱)

۵. آلوسی به نقل از الزواجر گوید: همانا ما به کفر (فرعون) او حکم کردیم به دلیل ایمانش در هنگام سختی و همین به حساب می آید؛ بلکه به دلیل فرموده خداوند ایمان او، تقلید محض بوده است: « ءَامَنت أَنَّهُ لاـ إِلَهَ إِلاـ الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ»(۲) پس گویی او اعتراف کرده است که خدای متعال را نمی شناسد و از بنی اسرائیل شنید که برای جهان خدایی است؛ پس به آن خدایی ایمان آورد که شنید بنی اسرائیل به وجودش قائلند؛ در حالی که این، همان تقلید محض است که قبول نمی شود؛ به ویژه کسی مانند فرعون که دهری (منکر خدا) باشد و منکر وجود آفریدگار، پس به درستی هیچ چاره ای برای او نیست، ... بر اساس قرآن، اجماع منعقد شد بر این که ایمان به خدای متعال، بدون ایمان به رسول او صحیح نمی باشد؛ پس اگر مسلّم بدانیم که فرعون به خدای متعال به درستی ایمان آورد، چون به موسی علیه السلام ایمان نیاورد، این دو با هم مخالفت دارد و اصلاً ایمانش نفعی ندارد. مگر ندیدی اگر کافری هزار بار «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَه إِلا أَللهُ» بگوید یا کسی که به آن ایمان آورد، مسلمان مومن نیست، مگر این که «و ان محمد رسول الله» گوید. ساحران در ایمان آوردنشان، ایمان به موسی علیه السلام را نیز قائل شدند. طبق گفته ایشان:«قَالُوا ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِینَ - رَب مُوسی وَ هَرُونَ»(۳)، ایمان ایشان، هنگامی بود که به معجزه موسی علیه السلام ایمان آوردند و ایمان به خدای تعالی همراه ایمان به معجزه رسول ایمان به رسول است. پس ایشان به موسی علیه السلام ایمان آوردند، به خلاف فرعون. که متعرض ایمان به موسی علیه السلام نشد؛ بلکه اصلاً او بنی اسرائیل را بدون ذکر موسی علیه السلام یاد کرد. همانا موسی علیه السلام رسول عارف به خداو هدایت کننده به سوی او است. و این مطلب، به باقی ماندن فرعون بر کفر اشاره دارد. (۴)

۱- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۲- یونس، ۹۰.

۳- شعراء، ۴۷-۴۸.

۴- تلخیص و برداشت از: آلوسی، روح المعانی ج ۱۱، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۱. درتفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب علل الشرایع نقل می کند که ابی عمیر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، درباره این آیه پرسید:

«إِذْهَبَا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طغَی فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَّیِّناً لَّعَلَّهُ یَتَذَکرُ أَوْ یخْشی»(۱)

«نزد فرعون روید که او سرکشی کرده است و با ملایمت با او سخن گویید؛ شاید متذکر شود یا خشیت بیاید.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پاسخ داد: «اما فرموده خدا: «شاید متذکر یا خاشع شود». خداوند این را گفت؛ چون موسی علیه السلام به رفتن حریص تر بود و خدای عزوجل می دانست فرعون متذکر یا خاشع نخواهد شد، مگر آن که مصیبت و عذاب را ببیند. آیا نشنیده ای خداوند می فرماید:

«حَتی إِذَا أَدْرَکهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنت أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسلِمِینَ»(۲)

تا این که وقتی داشت غرق می شد، گفت: «ایمان آوردم که خدایی نیست، مگر آن کس که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانان هستم.

خدا ایمانش را قبول نکرد و گفت: «اکنون؛ در حالی که پیش تر از عاصیان و مفسدان بودی؟».(۳)

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از ابوجارود از امام باقر علیه السلام آمده است:

وقتی خداوند متعال درخواست موسی علیه السلام و هارون علیه السلام را اجابت کرد، به بنی اسرائیل دستور داد در وقت معلوم، بعد از این که اسباب را میسر کرد، از مصر خارج شوند. فرعون از این موضوع، بی خبر بود و هنگامی که شنید آن ها خارج شده و تصمیم دارند از مملکتش شوند، آن ها را دنبال کرد تا به آنها رسید. در فرمایش خدا (بَغْیاً وَ عَدْواً) «بَغْی» طلب برتری بدون حق، و «عَدْواً» یعنی ظلم.

روایت شده است موسی علیه السلام وقتی با قومش بیرون آمدند، کنار دریا رسیدند و فرعون با لشکرش به آن ها نزدیک شد؛ به حدی که بنی اسرائیل دچار ترس شدید شدند. خداوند بر آن ها منت گذارد و آن، این بود که راهی در دریا برای آن ها نشان داد. موسی علیه السلام با همراهان خویش داخل دریا شده و از سوی دیگر آن خارج شدند. خداوند متعال آن راه را خشک نگه

۱- طه، ۴۳-۴۴.

۲- یونس، ۹۰.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۲، ص۳۱۷.

داشت، تا فرعون و سربازانش، در عبور از دریا طمع کنند. هنگامی که فرعون با جماعت خود داخل شد، خدا او را غرق کرد و آن کار را به واسطه وصل کردن دو سوی آب به یکدیگر و از بین بردن شکاف انجام داد. سپس خدای متعال ذکر کرد: وقتی فرعون خواست غرق شود، کلمه اخلاص بر زبان آورد، به گمان این که خدا او را از آن آفت نجات خواهد داد. (۱)

۳. درتفسیر نورالثقلین به نقل از علی بن ابراهیم آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

جبرئیل نزد رسول خدا علیه السلام نمی آمد، مگر این که غمگین و اندوهگین بود تا هنگامی که خدا او را به نزول آیه «ءَالْئَنَ وَ قَدْ عَصیْت قَبْلُ وَ کنت مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(۲) امر کرد، بر رسول خدا علیه السلام نازل شد؛ در حالی که لبخندزنان می خواست بشارت بدهد. رسول خدا گفت: «چه شده ای جبرئیل!، تو نزد من نمی آمدی، مگر این که بر رویت غم سایه انداخته بود؟» گفت: «آری؛ ای محمد! هنگامی که خدا فرعون را غرق کرد، فرعون گفت ایمان آوردم که معبودی نیست جز آن کسی که بنی اسرائیل بدان ایمان آوردند و من از تسلیم شدگانم»؛ پس من لجن برداشته در دهانش قرار دادم، سپس به او گفتم: «ءَالْئَنَ وَ قَدْ عَصیْت قَبْلُ وَ کنت مِنَ الْمُفْسِدِینَ» و آن را از نزد خود گفتم و امر خدا نبود. می ترسیدم خداوند عزّوجلّ او را به رحمت شدگان ملحق نماید و مرا به سبب آنچه انجام دادم عذاب کند، اکنون که خداوند بلند مرتبه به من امر کرد آنچه را که برای فرعون گفته بودم به تو برسانم» ایمان آوردم و دانستم آن مورد رضایت خدا بوده است». (۳)

۴. در تفسیر نورالثقلین از تفسیر عیاشی از ابوعمر و از یکی از اصحاب -که به این واسطه این روایت مرفوع می شود- نقل کرده است:

هنگامی که موسی در دریا رفت، فرعون و لشکریانش به دنبال او راهی دریا شدند. اسب فرعون وحشت کرد داخل دریا شود. جبرئیل بر مادیانی سوار شده، پیش روی فرعون وارد دریا شد و به این ترتیب، اسب نر فرعون به دنبال او روان شد. فرعون و اصحابش به این شکل وارد دریا شده، سپس همگی غرق شدند. (۴)

۵. در تفسیر مجمع البیان آمده است:

خدای سبحان، سرانجام فرعونیان را بیان فرموده و می گوید: بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم تا وقتی که سالم از آن جا گذشتند، به این ترتیب که کف دریا را برای آن ها خشک

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۲، ص۳۱۷-۳۱۸.

۲- یونس، ۹۱.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۲،، ص۳۱۸.

۴- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۲،، ص۳۱۸.

کردیم و آب را به دوازده قسمت شکافتیم. فرعون و سپاهیانش برای این که بدان ها ستم و تجاوز کنند، به تعقیب آن ها پرداختند. جریان این بود که چون خدای سبحان، دعای موسی علیه السلام را مستجاب فرمود، به وی دستور داد بنی اسرائیل را شبانه از مصر بیرون ببرد. موسی علیه السلام آن ها را برداشته تا کنار دریا آمد. صبح روز دیگر، فرعون و لشکریانش به دنبال آنان بیرون آمدند. خدای متعال به موسی علیه السلام دستور داد عصای خود را به دریا زند و وی چنین کرد. دریا دوازده شکاف خورد و هر شکافی برای یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل مانند راهی خشک و هموار شد، میان هر راهی، آب ها مانند کوهی روی هم سوار شد، و دو طرف، مانند پنجره دیده می شد، و بنی اسرائیل، هنگام عبور یکدیگر را می دیدند. در این هنگام که فرعون و لشکریانش به دریا رسیدند و دریا را با آن وضع دیدند از ورود به دریا بیمناک شدند، فرعون در این وقت، بر اسب نر ابلقی سوار بود. جبرئیل علیه السلام بر مادیانی سوار و پیش روی فرعون، وارد دریا شد. میکائیل نیز از پشت سر، فرعونیان را به پیش می راند. چون اسب فرعون، مادیان جبرئیل علیه السلام را دید و بویش را شنید، خود را به دنبال آن به دریا انداخت. اسبان دیگر نیز دنبال او وارد دریا شدند. چون همگی وارد دریا شدند وخواستند از دریا بیرون آیند، آب یکباره آن ها را فرا گرفت.(۱)

برخی گویند: از قوم فرعون، جز آسیه، همسرش و مؤمن آل فرعون و مریم... کسی ایمان نیاورد. (۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری وارد شده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در آیات قرآن کریم، آخرین فصل مبارزه حضرت موسی علیه السلام با ستمگران فرعونی و سرنوشت آن ها با عباراتی کوتاه اما دقیق و روشن، ترسیم شده است. روش قرآن، این است که مطالب اضافی را که از جمله های قبل و بعد فهمیده می شود، ترک می کند. نخست می گوید: ما بنی اسرائیل را هنگام مقابله با فرعونیان؛ در حالی که تحت فشار و تعقیب آن ها قرار گرفته بودند، از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکرش، برای کوبیدن بنی اسرائیل و ظلم و ستم و تجاوزبه آنان، به تعقیب آن ها پرداختند؛ اما به زودی همگی در میان امواج نیل غرق شدند. «بَغْی» به معنای ستم و«عَدْواً» به معنای تجاوز است؛ یعنی آن ها به دلیل ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان

ص:۱۹۰

۱- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۱، ص ۳۵۰-۳۵۲.

۲- تلخیص و برداشت از: مجمع البیان، ج۱۸، ص۲۵.

پرداختند. جمله «فَأَتْبَعَهُمْ»، نشان می دهد فرعون و لشکرش به اختیار خود، به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند. بعضی ازروایات نیز این معنا را تأیید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست؛ ولی به هر حال آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود، برای ما حجت است.

این جریان ادامه یافت، تا این که غرقاب، دامن فرعون را فرا گرفت، و او هم چون پرکاهی بر روی امواج عظیم دریا می غلطید. در این هنگام، پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و نور توحید فطری درخشیدن گرفت. فریاد زد: ایمان آوردم که معبودی جز آن کس که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد. نه تنها با قلب خود ایمان آوردم، بلکه عملاً هم برابر چنین پروردگار توانایی تسلیمم. در واقع هنگامی که بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد و قدرت نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان کرد؛ به این امید که همان گونه که خدای بنی اسرائیل آن ها را از این امواج کوه پیکر رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد؛ لذا می گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم؛ ولی بدیهی است چنین ایمانی که هنگام نزول بلا ـ و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود، در واقع یک نوع ایمان اضطراری است که هر مجرم و گنهکاری دم از آن می زند، بی آن که ارزشی داشته باشد یا دلیل بر حسن نیت و صدق گفتار او باشد؛ به همین سبب خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود: اکنون ایمان می آوری؛ در حالی که پیش از این، طغیان و گردنکشی و عصیان کردی، و در صف مفسدان در زمین و تبهکاران قرار داشتی؟

در آیه ۱۸ سوره نساء آمده است:

Gوَلَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ ءَالْئَنَF

توبه برای کسانی نیست که کارهای بد انجام دهند، تا آن هنگام که مرگ یکی از آنان فرا رسید و... .

به همین دلیل بسیار دیده شده است. چنین کسانی اگر امواج بلا فرو نشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به عملکرد سابق بر می گردند. خدا خطاب به فرعون می فرماید: امروز بدن تو را از امواج رهایی می بخشیم، تا درس عبرتی برای آیندگان باشی؛ برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان و نیز برای گروه های مستضعف (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيك بِبَدَنِك لِتَكونَ لِمَنْ خَلْفَك ءَايَهً). (۱)

۱- یونس، ۹۲.در این که منظور از بدن در این جا چیست، میان مفسران گفت وگو است. بیشتر آن ها معتقدند منظور، همان جسم بی جان فرعون است؛ چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط، چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد، بسیاری باور نمی کردند فرعون هم ممکن است غرق شده باشد و ممکن بود به دنبال این ماجرا، افسانه های دروغین درباره نجات و حیات فرعون بسازند؛ لذا خداوند، بدن بی جان او را از آب بیرون افکند. جالب این است که بدن در لغت ــ آنچنان که راغب در مفردات گفته است ــ به معنای جسد عظیم است و این، می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پرزرق و برق افسانه ای هستند، اندامی درشت و فربه داشت. بعضی دیگر گفته اند یکی از معانی بدن، زره است و

این اشاره به آن است که خداونـد، فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون فرسـتاد تا به وسـیله آن شـناخته شود و هیچ تردیدی برای کسـی باقی نماند. این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله «ننجیک» چنین استفاده کرده اند که خداوند دسـتور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند؛ زیرا (نجوه) به معنای مکان مرتفع و زمین بلند است. (با استفاده از: تفسیر نمونه، ج۸، ص۳۷۵- ۳۸۰).

ب. روایات غیر موافق با قرآن

رشید رضا در تفسیر آیه ۱۳۸ سوره اعراف می گوید:

به درستی که ایشان به عنایت خداوندسبحان عبور کردند و خداوند، ایشان را به واسطه شکافتن دریا و آسان شدن امر موفق کرد؛ به گونه ای که گویی خداوند بالذات همراه ایشان بود، تا عبور داده شدند یا به این معنا که همانا ما ایشان را توسط بعضی از فرشتگان کمک کردیم، تا به امر ما عبور داده شوند. منظور از اصطلاح «همراهی» این جا، این است که قدرت پادشاهان و رؤسای رهبری به سبب مقام و نیروی سلطنت ایشان، برای عبور دادن بعضی از پیروانشان به امر ایشان، بی اثر است (منظور فرعون است) و جمع بین دو معنا جایز نیست.

سپس بر صحت آنچه ذکر شد، شهادت داده و به آنچه در سفر خروج آمده است استدلال کرده و گوید: معنای اول اراده شده و اضافه کرده است: پروردگار، هنگام روز در ستونی از ابر برای نشان دادن راه، جلوی ایشان عبور می کرد و شب هنگام، در ستونی از آتش برای روشن کردن راه برای ایشان؛ تا آن که روز و شب عبور کنند. خداوند برای هدایت مردم، در روز ستون ابر بود و در شب، ستون آتش بود، نیز برای معنای دوم چنین استدلال کرد: در فصل چهاردهم (مقصود سفر خروج است) آمده است: آن گاه، پیروان فرعون و کسانی که همراه او از بنی اسرائیل هستند ذکر شده است. پس نشان الهی در جلوی لشکر بنی اسرائیل در حرکت بود. سپس پشت ایشان و ستون ابر از جلوی ایشان منتقل شد، سپس پشت سر ایشان ایستاد و بین لشکر مصریان و لشکر بنی اسرائیل حایل شد؛ پس آن نشان الهی برای لشکر مصریان، ابری تاریک بود و برای لشکر بنی اسرائیل، شب را روشن می کرد؛ پس هیچ یک از این دو گروه، در طول شب به هم نمی رسیدند. سپس بعد از مطرح کردن این دو نقل از سفر خروج

می گوید: و این ها بعضی از مطالبی است که در تورات آمده، از آنچه صحیح است تفسیری برای این آیه باشد: «وَ جَوَزْنَا بِبَنِی إِسرءِیلَ الْبَحْرَ» شیخ رشید رضا موافقت خود را با گفته تورات در این باره ابراز داشته و هر چه در آن آمده بود، برای تفسیر این آیه مطرح کرد. ضمن این که می بینیم در چندین جای تفسیرش، مطالبی از قول کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبد الله بن سلام و غیره آورده است که این افراد، اخباری را از قول اهل کتاب نقل می کردند. باید دید چرا رشید رضا موافق نقل ایشان بود و چرا دیگری را رها کرد؟(۱)

نتیجه

اسرائیلیات وارد شده در روایات تفسیری مذکور از کتب تفسیری اهل سنت و شیعه، نشان دهنده آن است که وجود اسرائیلیات بسیار گسترده است ومفسران یا به دلیل آوردن تمام روایات، به این امر پرداخته اند؛ بدون آن که نظری مثبت به آن ها داشته باشند یا به این سبب که شهرت روایات به حدی بوده است که نتوانسته اند از آوردن آن ها چشم بپوشند. بسیاری از روایات مذکور، به صورت مشخص، اسرائیلیاتی بودن را می رسانند. نظیر روایتی که در نورالثقلین درباره جبرئیل علیه السلام وارد شده است از نظر عقلی و شرعی چگونه ممکن است عملی از جبرئیل علیه السلام بدون اذن خداوند سر بزند که بعد از مدتی مهر تأیید بخورد؟ گویا –نعوذ بالله– فرشته خدا علیه السلام بهتر از خود خداوند به امور سلطه دارد.

میقات موسی علیه السلام با خدا

اشاره

بعد از آن که خداوند بنی اسرائیل را از شر فرعون و لشکرش نجات داد و موسی علیه السلام ایشان را به طرف بیابانی برد که هیچ آب و علفی نداشت، بنی اسرائیل با پیروی از موسی علیه السلام مسیر ارض موعود را طی می کردند، تا به ناحیه شرقی نیل رسیدند. در این ناحیه، آب برای شرب و سیراب کردن حیوانات وجود نداشت. آنان شکایت بی آبی نزد موسی علیه السلام بردند و با تهدید از او آب خواستند. به موسی علیه السلام امر شد عصای خود را بر سنگ بزند. با زدن عصا، دوازده چشمه از سنگ جاری شد؛ برای هر قبیله، یک چشمه. وقتی به دشت وسیع شبه جزیره سینا رسیدند، با شدت حرارت خورشید روبه رو شدند. درختی که در سایه آن استراحت کرده. جایی که مسکن گزینند، نبود. از رنج راه نزد موسی علیه السلام شکایت بردند. موسی علیه السلام برای آنان دعا کرد؛ ابر بر سر آن ها سایه افکند(۲) و در سایه ابر از حرارت خورشید مصون ماندند. وقتی ذخیره های غذایی آنان به پایان

۱- برای اطلاع بیشتر ر. ک: محمد، رشید رضا، تفسیر المنار، ج۹، ص۱۰۵.

۲- حسین فعال عراقی، داستان های قرآن و تاریخ انبیاء در تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۱۳.

رسید، دوباره از موسی علیه السلام خواستند. خداوند متعال، «من» و «سلوی» (که اولی گوشتی بریان و دومی چیزی شبیه ترنجین بود) نازل کرد. بعد از این که از نعمت ها بهره مند شدند؛ به آن ها امر شد از این غذاهای پاکیزه استفاده کنند؛ اما کفران نعمت کردند و علاوه بر این ها، چیزهای دیگر خواستند. (۱)

دیدگاه قرآن

پس از آن که قوم بنی اسرائیل به صحرای سینا رسیدند، موسی علیه السلام برای مناجات با خدا به بالای کوه رفت. موسی علیه السلام از جناب خدا مأموریت یافت سی شبانه روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام «طور» اقامت گزیند. او برای این که قوم خود را بی سرپرست نگذارد، برادرش هارون علیه السلام را به جانشینی خودش تعیین کرد و او را به مسائل قوم سفارش کرد. چون سی شبانه روز تمام شد، دستور آمد که ده شب دیگر نیز باید در میقات اقامت کند. سرانجام چهل شبانه روز آن جا ماند و الواح تورات را دریافت و به سوی قوم خود بازگشت. از آیات قرآن استفاده می شود که موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میقات با خدا انتخاب کرد و آ ن ها را به محل میقات برد. در قرآن آمده است:

وَ كَتَبْنَا لَهُ فى الأَلْوَاحِ مِن كلِّ ِ شىءٍ مَّوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكلِّ ِ شىءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَك يَأْخُذُوا بِأَحْسنِهَا سأُورِيكمْ دَارَ الْفَسِقِينَ(۲)

و برای او در الواح، اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و از هر چیز بیانی کردیم؛ پس آن را با جدیت بگیر و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند. [و آن ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است] و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد.

دیدگاه تورات

در تورات آمده است موسی علیه السلام مأمور شد بنی اسرائیل را برای ملاقات با خدا آماده کند، تا خداوند را که برابر چشمان بنی اسرائیل بر کوه سینا نازل می شود، ببینند. او حدودی را در کوه مشخص کرد که بنی اسرائیل از آن بالاتر نروند. موسی علیه السلام، طبق فرمان خدا مأمور شد هارون علیه السلام را نیز با خود به بالای کوه ببرد. (۳) نیز در تورات آمده است:

خداوند، دو لوح سنگی را که با انگشت خود ده فرمان را روی آن نوشته بود، به موسی علیه السلام داد.(۴)

۱- محسن بینا، موسی از دیدگاه قرآن، ص ۸۱، سطر ۷ به بعد.

۲- اعراف، ۱۴۵. .

۳- کتاب مقدس، سفرخروج، باب ۱۹، مقطع ۱۷-۲۴.

۴- کتاب مقدس، سفرخروج، باب ۲۱، شماره ۱۸.

در سفر خروج، باب بیستم آمده است که چون موسی علیه السلام در کوه طور (سینا) به حضور یهوه رسید، با او حرف زد و پیمان بست. علامت قوس و قزح در آسمان، به منزله امضای یهوه در پایین قرارداد است. این قرارداد همان جا بر دو لوح سنگی نوشته شد. در این الواح، ده فرمان نوشته شده است؛ یعنی فرمان های دهگانه که میان یهودیان احترام فراوانی دارد. . این فرمان ها چنین است: (۱)

من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم* تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد* صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز* نزد آن ها سجده مکن و آن ها را عبادت منما؛ زیرا من که یهوه خدای تو می باشم، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند، می گیرم* و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم* نام یهوه خدای خود را به باطل مبر؛ زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد* روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی* شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را به جا آور* اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای تو است* در آن هیچ کار مکن؛ تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد* زیرا در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن ها است بساخت و در روز هفتم، آرام گرفت؛ به این سبب، خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس کرد* پدر و مادر خود را احترام کن، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، دراز شود* قتل مکن* زنا مکن* دزدی مکن* بر همسایه خود شهادت دروغ مده* به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آنِ همسایه تو باشد، طمع مکن. (۲)

هم چنین در تورات آمده است خدا از موسی علیه السلام خواست دو لوح سنگی مثل اولین بار برای خود بتراشد و سخنانی را که بر لوح های اول بود و موسی شکسته بود، خداوند بر آن لوح ها بنویسد:

پس موسی علیه السلام دو لوح سنگی مثل اولین بار تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد* و خداوند در ابر نازل شده، آن جا با وی ایستاد و به نام

۱- فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۳۰۰-۳۰۱ به نقل از کتاب مقدس، سفر خروج، باب۲۰، مقطع ۲-۱۷.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب۲۰، مقطع ۲-۱۷. ؛ مبلّغی آبادانی، تاریخ جامع ادیان و مذاهب جهان، ص ۵۸۳-۵۸۵.

خداونـد، نـدا در داد که: یهوه، یهوه، خدای رحیم و رؤوف و دیرخشم و کثیراحسان و وفا؛ نگاه دارنده رحمت برای هزاران!* و موسـی علیه السـلام به زودی رو به زمین نهاده و سـجده کرد* و بعد از آن، همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند و آنچه خداوند در کوه سـینا بـدو گفته بود، بـدیشان امر فرمود* و چون موسـی علیه السـلام به حضور خداونـد داخل می شد که با وی گفت وگو کنـد، نقـاب را بر می داشت و بنی اسـرائیل روی موسـی علیه السـلام را می دیدنـد که پوست چهره او می درخشـد؛ پس موسی علیه السلام نقاب را به روی خود باز می کشید، تا وقتی که برای گفت وگوی او می رفت. "(۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

بنی اسـرائیل از دریای سرخ به طرف صحرای شور حرکت کردند و پس از سه روز راهپیمایی قطره ای آب نیافتند. از آن جا به اماره(۲) رفتنـد؛ آب آن جـا نیز تلـخ بود. سـپس به ایلیم رفتنـد و در روز پـانزدهم از مـاه دوّم بعـد از خروج، به صـحرای سـینا رسـیدند. بعـد از مـدتی در رفیـدیم اردو زدند؛ اما آن جا نیز آبی برای نوشـیدن نداشـتند. قوم اسـرائیل گله و شـکایت را آغاز کردند. (۳) موسی علیه السلام به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند نیز دعای او را اجابت نمود و به فرمود: «عصای خود را بر صخره بزن، تا آب از آن جاری شود». موسی علیه السلام نیز به دستور الهی عصایش را بر صخره کوبید؛ ناگهان از آن، دوازده چشمه جوشید و آب جاری شد و قوم بنی اسرائیل نیز از آن نوشیدند. (۴)

خداونـد علاوه بر آب، نعمت هـای دیگریماننـد سایبان برابر گرمای سوزان خورشـید و نیز غـذای مناسب در اختیارشان قرار داد. (۵)در تورات نیز آمـده است خداونـد از آسـمان برای قوم اسـرائیل، نان نازل کرد که صـبحانه بخورنـد. تورات نام آن را «منّ» ذکر کرده است. بنی اسـرائیل تـا رسـیدن به کنعـان، چهل سال از آن می خوردنـد. آنچه بین تورات و قرآن کریم در این بحث اختلاف دیده می شود، عبارت است از:

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب۳۵، مقطع۴-۳۵.

۲- موضـعی در دست آشور و ایتـام که به مسـافت سـفر سه روز از محـل عبور بنی اسـرائیل از دریا است. آن جا دارای چشـمه تلخی بود و موسی علیه السلام آن را شیرین کرد؛ زیرا درختی که خداوند به او نشان داد، در آن چشمه انداخت. برخی گمان کردند ماره، نزد عین حواره در وادی اماره است. (هاکس، قاموس کتاب مقدّس، ص ۷۷۸).

۳- کتاب مقدس، سفر، خروج، باب ۲۷، مقطع ۱-۲. .

۴- کتاب مقدس، سفر، خروج،باب ۱۷، مقطع ۶.

۵- اعراف، ۱۶۰.

۱. قرآن کریم دربـاره نوشـتن تورات به دست خداونـد، مطلبی ذکر نکرده است؛ حال آن که در تورات این مطلب بارها تکرار شده است از آن جا که در تورات، برای خدا جسمیت قائل هستند، این امر بسیار عادی جلوه می کند.

۲. درباره درخشش چهره موسی علیه السلام در قرآن کریم مطلبی نیامده است؛ حال آن که تورات این امر را به گونه ای جلوه گر می سازد که حتی حضرت موسی علیه السلام مقابل مردم از نقاب استفاده می کرده است.

۳. در تورات آمده است الواح، پس از شکسته شدن، دوباره به دست خدا نوشته شدند.

۴. در فرمان های دهگانه تورات، تکرار وجود دارد؛ حال آن که در قرآن مجیـد آن ها ده تا هسـتند. هماهنگی تورات با قرآن در فرسـتادن الـواح به سـوی موسـی علیه السـلام در کوه سـینا است. هم چنین مانـدن در کوه برای مـدتی برای گرفتن الواح از جانب خداوند، در دو کتاب مطابقت دارد.

میقات موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای موسـی علیه السـلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شـناخت نسبی از این به شـکل تطبیقی به دسـت آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره میقات موسی علیه السلام با خدا است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

در تفسیر الدرالمنثور(۱) احـادیث بسـیاری دربـاره الـواحی که در کـوه طور به حضـرت موسـی داده شـد، ذکر شـده است که تعدادی از آن ها را مطرح می کنیم:

۱. عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از عکرمه آورده اند که گفت: «تورات، به قلم هایی از طلا نوشته شده است».

۲. عبد بن حمید و ابن جریر و ابوالشیخ از علی بن ابی طالب[علیه السلام] آورده اند که فرمود: «خداوند، الواح را برای موسی نوشت، درحالی که او صدای سایش قلم ها بر الواح را می شنید».

۳. ابن ابی حاتم و ابوالشـیخ و ابن مردویه از جعفر بن محمـد[علیه السـلام] از پـدرش آورده اند که پیامبر علیه السـلام فرمود: «الواحی که بر موسی نازل شد، از چوب سدر بهشت بود و طول لوح دوازده زراع بود».

۴. ابوالشـیخ از ابن جریـج آورده است که گفت: «جبرئیل، الواح را از زبرجد و زمرد بهشت به امر پروردگار متعال آورد و آن ها را با همان قلمی نوشت که قرآن را با آن نوشت و ادامه داد:

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۴.

«پروردگار از رودخانه نور (نهرالنور) بهشت، برای نوشتن الواح استفاده کرد».

۵. ابن ابی حاتم از سعید بن حبیر نقل می کند: «می گفتند: الواح از یاقوت بود» و می گفتم: «بی شک از زبرجد بود و نوشته هایش طلایی بود. خدا آن را با دستش نوشت؛ پس اهل آسمان ها سایش قلم را شنیدند».

۶. ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از ابی العالیه آورده است: «جبرئیل به امر پروردگار متعال، زمرد سبز را از بهشت آورد. سپس پروردگار به دستش با قلمی نوشت که با آن، ذکر قرآن را نوشت و پروردگار، نهر نور را به کار گرفت و الواح را به آن نوشت».

۷. ابوالشیخ از عطاء آورده است که گفت: «خدا تورات را برای موسی علیه السلام به دستش نوشت؛ در حالی که او (موسی) به صخره تکیه داده بود و سایش قلم را بر الواح که از جنس زمرد بود، می شنید و بین او و بین خدا حجابی نبود».

۸. عبد بن حمید از عکرمه آورده است که گفت: «همانا خدا چیزی را مس نکرده است، مگر سه چیز: آفریدن آدم به دستش، کاشتن بهشت به دستش، نوشتن تورات به دستش».

۹. ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن المنذر از حکیم بن جابر آورده اند که گفت: «مرا خبر داد که خداوند در آفرینش، چیزی را به دستش لمس نکرده است، مگر چند چیز که عبارتند از: کاشتن بهشت به دستش و خاکش را از رس و زعفران و کوه هایش را محکم قرار داد و به دستش آدم را آفرید و خلقت قلم به دستش و خلقت عرشش به دستش و نوشتن کتابی که نزد او است وکسی غیر او از آن اطلاعی ندارد و با دستش تورات را نوشت».

۱۰. ابن ابی حاتم از ابن عباس آورده است که گفت: «موسی علیه السلام تورات داده شده از طرف خدا را بالا برد و با دستش پرت کرد؛ شش تکه از آن شکست و هفتمین آن باقی ماند».

۱۱. عبد بن حمید از مغیث شامی آورده است که گفت: «به من خبر رسیده است که خدای متعال، به دستش خلق نکرده است، مگر سه چیز را: کاشتن بهشت به دستش و خلقت آدم به دستش و نوشتن تورات به دستش».

۱۲. طبرانی در سنت از ابن عمر آورده است که گفت: «خداوند آدم علیه السلام را به دستش خلق کرد و بهشت عدن را به دستش خلق کرد و تورات را به دستش نوشت. سپس به سایر چیزها گفت: [موجود]باش؛ پس [موجود] شده»

۱۳. ابن ابی حاتم از ابن عباس آورده است که گفت: خدای عز و جل در الواح، ذکر محمد علیه السلام و امتش را نوشت و آنچه برای ایشان است و نزد او ذخیره است و آنچه بر ایشان در دنیایشان آسان کرد و آن مقدار که بر ایشان درحلال های آن ها وسعت داد».

۱۴. عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده نقل کرده اند که حضرت موسی گفت:

«پروردگارا ! همانا من در الواح، امتی یافتم که در روز قیامت، بر دیگران سبقت گیرند و آخرین در خلقت هستند و در داخل شدن به بهشت پیشی گیرند؛ ایشان را امت من قرار ده». خدا فرمود: «آن، امت احمد صلی الله علیه و آله و سلم است».

۱۵. ابونعیم در دلائل از عبدالرحمن مفاخری آورده است که دید کعب الاحبار (حبر الیهود) گریه می کرد. به او گفت: «چه چیز باعث گریه تو شده است؟» گفت: «یکی از امور را به یاد آوردم». به کعب گفت: «تو را به خدا! مرا از آنچه باعث گریه تو شد به سبب دوستی بین خودمان، باخبر ساز. آیا درباره کتاب خداوند که بر موسی نازل شد و وی در آن نظر کرد، چیزی یافتی؟» گفت: «موسی پس از دیدن کتاب تورات، به خدا گفت: «پروردگارا! همانا من، در تورات، بهترین امت را یافتم. در آن، آورده شده است که این امت برای مردم امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به کتاب اول و کتاب آخر ایمان دارند و اهل گمراهی را می کشند، تا این که دجال یک چشم، کشته می شود». پس موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! ایشان را امت من قرار ده». خداوند فرمود: «ایشان، امت احمد هستند».

۱۶. در حدیث دیگری کعب می گوید: موسی علیه السلام به خدا گفت: «ای پروردگار من! همانا در تورات امتی یافتم که مصحف آنان در دل هایشان است و لباس های رنگارنگ اهل بهشت را می پوشند و برای نماز صف می کشند. مانند صفوف ملائک و صداهایشان در مساجدشان چون کندوی زنبور است. آتش ... . پس ایشان را امت من قرار ده». فرمود: «ایشان امت احمد هستند». هنگامی که موسی علیه السلام از این خیری که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امتش عطا کرد تعجب کرد. موسی گفت: «ای کاش من از امت احمد بودم!». پس خداوند به او سه آیه وحی کرد، تا این که به آن ها راضی شد و فرمود: «ای موسی! همانا تو را از رسولانم برای مردم برگزیدم»؛ موسی علیه السلام با این کلام به طور کامل راضی شد. (۱)

۱۷. در تفسیر المنار آمده است: بنی اسرائیل را به سلامت از دریا عبور دادیم. ناگاه، در راه خود به گروهی رسید که اطراف بت هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. در این هنگام، بنی اسرائیل به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده؛ همان گونه که آن ها معبودان و خدایانی دارند. گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید». (۲)

روایات بسیاری در تفسیر الدرالمنثور در زمینه الواح وارد شده است و در اینجا چند نمونه دیگر می آوریم تا مطلب بیشتر مشخص گردد.

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲- برای اطلاع بیشتر ر.ک: رشید رضا، تفسیر المنار، ج۹، ص۱۰۷.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در مجمع البیان آمده است: لوحه های تورات، از چوب و به قولی از زمرد، به طول ده ذراع و به قولی از زبرجد سبز و یاقوت سرخ و به قولی تعداد آن ها دو تا بود. هر چه برای دین لازم بود، اعم از موعظه و اصول و فروع دین، نگاشته است. (۱)

۲. امام صادق فرمود:

موسی الواح خود را که از زبرجد بهشتی است، در میان شکاف کوهی قرار داد. سپس آن کوه به یکدیگر پیوست و الواح را در سینه خود فرو برد. بعدها گروهی از اهل یمن از آن محل می گذشتند که ناگهان کوه از هم باز شده و الواح ظاهر گشت. یمنی ها نیز در مسیر خود به سوی حجاز، آن تخته ها را به پیامبر تحویل دادند. "(۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارد شده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر الدر المنثور آمده است که ابوالشیخ و البیهقی در شعب الایمان از ابی خرره القاض آورده است که گفت:

ده آیه ای که خدا برای موسی علیه السلام در الواح نوشت، آن بود که مرا بپرستید و چیزی را شریک من نکنید و به نام من، به دروغ سوگند نخورید؛ پس همانا من کسی را که سوگند دروغ به اسم من بخورد، پاک نمی کنم و از من و والدین خود سپاسگزاری کنید که این انس، تو را در هنگام مرگ از هلاک شدن حفظ می کند. و دزدی نکنید و زنا ننمایید و همسایه خود را با مکرها فریب ندهید؛ و آنچه را برای خود دوست دارید برای مردم دوست داشته باشید و به آنچه خبر ندارید، شهادت ندهید. پس همانا من بر شاهدان و شهادت ایشان واقف هستم و روز قیامت از آنچه درباره آن شهادت داده اند، سؤال می شوند، و برای غیر من، کسی را قربانی نکنید؛ زیرا قربانی اهل زمین مورد قبول واقع نمی شود جز آنچه بر آن، نام من ذکر شود.

در تفسیر المیزان آمده است که معنای آیه چنین است: «ما برای موسی در الواح که همان تورات است، منتخبی از هر چیز نوشتیم؛ به این معنا که برای او مقداری موعظه نوشته و از هر مطلب اعتقادی و عملی، آن مقدار که مورد احتیاج قوم او بود، تشریح کرده و تفصیل

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲- نعمت الله جزایری، قصص الأنبیاء، ص ۴۰۳.

دادیم؛ بنابر این آیه شریف به خوبی دلالت دارد بر این که تورات نسبت به معارف و شرایعی که مورد حاجت بشر است، کتاب کاملی نیست، هم چنان که در آیه:

وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَبِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ....(۱)

واین کتاب[= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم؛ در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنها است...
.

بعد از ذکر تورات و انجیل، قرآن را مهیمن و مکمل آن دو خوانده است. (۲)

ب. روایات غیر موافق با قرآن

میان روایات ذکرشده، تنها روایات اندکی از جمله روایت تفسیر نورالثقلین از کتاب احتجاج شیخ طبرسی، فاقد اسرائیلیات به نظر می رسد؛ زیرا بقیه موارد یاد شده به نوعی دارای مطالبی هستند که شرع یا عقل از پذیرش آن ها معذور است؛ برای نمونه این که در برخی این روایات بر نوشته شدن تورات با انگشت خدا پافشاری دارد. می توان تصور کرد می خواهند این کتاب را از مواد بهشتی و با دست خط خداوندی تبلیغ کنند تا آنچه در آن ذکر شده است، با لباس عاریتی از این زینت های بهشتی به شکلی یقینی از جانب خدا جلوه کند و زیر لوای این مهر تأیید، به مقاصد شوم خویش دست یابند. و آرزویی که سال ها است در ابتدا یهودیان و امروزه مستشرقان در سر می پرورانند را تحقق بخشند که وانمود کنند رسول خدا علیه السلام با داستان های تورات آشنایی داشته و توانسته است قرآن را به واسطه این معلومات ابداع کند؛ اما هیهات از این خیال خام که خداوند، دشمنان اسلام را از نادان ها قرار داده است.

نتیجه

حضرت موسی علیه السلام از معدود پیامبرانی است که صاحب کتاب و شریعت بوده و نام کتاب او در قرآن مجید آمده است. خداوند از کتاب آسمانی حضرت موسی علیه السلام با تعابیر مختلف در قرآن یاد کرده است که مقصود از همه آن ها، کتاب تورات است: الواح (۳)، کتاب(۴)، صحف، (۵)، فرقان (۶)، تورات(۷).

باتوجه به آیات قرآن و روایات مطرح شده در تفاسیر، متوجه می شویم آنچه درباره کامل بودن تورات و این که توسط خداوند به نگارش درآمده است، تنها برای بزرگ کردن قوم یهود

۱- مائده، ۴۸.

۲- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۳- اعراف، ۱۴۵. .

۴- قصص، ۴۳. .

۵- اعلی، ۱۸-۱۹. .

۶- بقره، ۵۳. .

۷- مائده، ۴۴.

بوده است. راویـان روایـاتی که تورات را دست نوشـته خـدا می داننـد، در احادیث دیگری، به بازگو کردن برتری امت محمد علیه السلام می پردازند؛ به گونه ای که حتی حضرت موسی علیه السلام، در طلب امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. این تناقض گویی، روشـی جا افتاده در تفسـیر الـدرالمنثور است. در این تفسـیر، احادیثی مبنی بر جسم بودن خداوند، هم چون دیدگاه تورات مطرح شده است؛ در حالی که این موضوع از دیدگاه دین اسلام، مطرود است.

اسرائیلیات در قصه تابوت

اشاره

مسأله تابوت عهـد، هم در قرآن و هم در تورات و هم در تاریـخ ادیان مطرح شـده است. تابوت عهـد یکی از نشانه هایی بوده که باعث پیروزی در جنگ ها برای کسانی که آن را همراه داشته اند، می شده است. ما این جا به بررسی مطالب مربوط به آن می پردازیم:

دیدگاه قرآن

درباره تابوت عهد خداوند فرمود:

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكمُ التَّابُوت فِيهِ سـكِينَةٌ مِّن رَّبِّكمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَك ءَالُ مُوسى وَ ءَالُ هَرُونَ تحْمِلُهُ الْمَلَئكَةُ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لَّكمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(۱)

و پیامبرشان به آن ها گفت: «نشانه حکومت او، این است که تابوت [=صندوق عهد] به سوی شما خواهد آمد [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می کنند. در این موضوع، نشانه ای برای شما است؛ اگر ایمان داشته باشید.

دیدگاه تورات

در کتاب تورات درباره تابوت عهد آمده است:

و تابوتی از چوب شـطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضـش یک ذراع و نیم و بلندی اش یک ذراع و نیم باشد. و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان، و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز. و برایش چهارحلقه زرین بریز، و آن هـا را بر چهار پایه اش بگـذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. و دو عصا از چوب شـطیم بساز و آن ها را به طلا بپوشان... و تخت رحمت را از طلای خالص

۱- بقره، ۲۴۸.

بسـاز... و تخت رحمت را بر روی تـابوت بگـذار و شـهادتی را که به تو می دهم، در تـابوت بنه. و آن جا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شـهادت می باشـند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که به سبب بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

مسأله تابوت عهـد، مطلبی است که در قرآن و تورات مشترک بوده و هر دو آن را مایه آرامش قوم معرفی کرده اند. هم چنین این که هر دو کتـاب تـابوت عهـد را حاوی چیزهایی که به خانـدان حضـرت موسـی وحضـرت هارون متعلق بوده است، اعلام کرده اند؛ اما اختلاف این دو کتاب درباره تابوت عهد این است که در قرآن، امری آسـمانی مطرح شده که به سوی جالوت و یارانش خواهد آمد. و در این باره که در زمان موسی علیه السلام چگونه به وجود آمده و آیا ساخت بشر بوده یا از جانب خدا آمده است، مطلبی ذکر نشده است، درحالی که تورات چگونگی امر ساخت آن را از جانب خدا به وسیله حضرت موسی علیه السلام بیان کرده است. هم چنین آنچه را باید در تابوت قرار دهد، به حضرت موسی علیه السلام امر شده و او را به ساخت آن ها امر کرده و نوع موادی را که در این امر باید به کار گیرد، حتی اندازه های هر کدام به صورت مشـخص، به دستور خدا قید شده است.(۲)

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای موسـی علیه السـلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شـناخت نسبی از این پیامبر علیه السلام به شکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره قصه تابوت وارد شده است، ملاحظه می کنیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. درتفسیر الدرالمنثور درباره تابوت یا سکینه آمده است: سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ارزقی وحـاکم ازطریق سـعید بن مسـیب از حضـرت علی علیه السـلام نقـل کرده انـد که فرمود: «ابراهیم به سـاخت خـانه روی آورد؛ درحـالی که سـکینه را همراه داشت و راهنمـای او در سـاخت خـانه بود؛ همـان گونه که عنکبوتی خـانه اش را می سـازد. زیر سکینه را حفر کرد و قاعـده های خانه پدیـدار شـد؛ قاعـده زیرین سـکینه حرکت نمی کرد، مگر با قـدرت سـی مرد توانمنـد». پرسیدند: «ای أبا محمد، پس چگونه است که خداوند می فرماید: «و هنگامی که

ص:۲۰۳

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۲۶، مقطع ۱۰-۲۲.

۲- کتاب مقدس، سفر، خروج، باب ۳۷، مقطع ۱-۹.

ابراهیم قاعده های خانه را بالا برد؟» فرمود: «آن، مربوط به بعد از آن است». (۱)

آلوسی در تفسیر آیه۲۴۸ سوره بقره، احادیث زیر را جمع آوری کرده است که به دنبال حدیث الدر المنثور ذکر می کنیم:

۲. آلوسی نقل کرده است: تابوت، مراد از آن، صندوقی است که به واسطه آن، بنی اسرائیل برکت یافت و در حقیقت بودن آن، اختلاف است. راویان گفته اند: آن، صندوقی است که خداوند متعال آن را برآدم علیه السلام فرو فرستاد که در آن، تقدیس تمام انبیا علیهم السلام بود و از جنس عود شمشاد بود؛ به نحوی که اندازه آن، سه ذرع در دو ذرع بود و پیوسته از بزرگی به بزرگ دیگری منتقل می شد، تا این که به یعقوب علیه السلام رسید؛ سپس به پسرش و بعدی و بعدی...، تا این که بنی اسرائیل فساد کردند و بعد از موسی علیه السلام عصیان ورزیدند؛ پس خداوند بر بنی اسرائیل، عمالقه را مسلط کرد؛ پس تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند، سپس آن را در جایگاه بول و مدفوع قرار دادند. پس هنگامی که خداوند اراده کرد طالوت پادشاه شود، بلا را بر ایشان مسلط کرد. تا این که هرکس مرتکب چنان عملی شده بود، به بواسیر مبتلا شد و ساکنان پنج شهر از کشور ایشان هلاک شدند. دانستند چنین وضعی، به سبب بی احترامی ایشان به تابوت بوده است؛ پس آن را از آن جایگاه بیرون آورده و بر دو گاو نر قرار دادند. سپس پیشاپیش می بردند. خداوند، چهار ملک را بر آن دو گماشت که آن دو را می راندند، تا این که آن را نزد طالوت آوردند.

ابن عباس روایت کرده است: در آن صندوق، تورات است و خداوند آن را به آسمان بالا- برد؛ در حالی که از بنی اسرائیل خشمگین بود. این مسأله، در زمانی بود که آن ها بعد از وفات موسی علیه السلام عصیان کردند. وقتی بنی اسرائیل نشانه طلب کردند، از آسمان آمد؛ در حالی که ملائک آن را حفاظت می کردند و بنی اسرائیل آن را می دیدند، تا این که در منزل طالوت فرود آمد.

از موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: همانا آن، تابوتی است که بر مادر موسی علیه السلام فرو فرستاده شد، پس موسی علیه السلام را در آن قرار داد و در دریا انداخت. بنی اسرائیل از آن برکت یافتند، تا این که فساد کردند؛ پس آن را مخفی کرده و سپس خداوند متعال آن را بالا برد، به سوی آنچه بود.

دیگران نیز این روایت را بیان کرده اند. آلوسی در این باره می گوید:در اقوالی که از نظرگذرانده ام، همانا تابوت را صندوق تورات گفته اند. عمالقه بر آن مسلط بودند، تا این که خداوند متعال آن را بازگرداند و آن را دور کرد. همانا آن، صندوقی است که از آسمان بر آدم علیه السلام فرو فرستاد و مردم آن را بعد از موسی علیه السلام در حفظ خود داشتند. هنگامی که اختلاف داشتند، بین ایشان حکم می کرد و با ایشان صحبت می کرد، تا این که فساد کردند، عمالقه آن را گرفتند.

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص۱۲۶..

حدیث صحیح و مرفوعی در این باره دیده نشده است که مورد اعتماد و استناد باشد که قفل این صندوق را بگشاید و نه فکری مانند آن را. (۱)

۳. ابن منذر و ابن ابی حاکم از ابن عباس آورده اند: سکینه، حیوان چهار پایی است به اندازه گربه که دارای دو چشم درخشنده است هنگام حفظ آن دو را جمع می کرد. دست هایش را بیرون می آورد و به سوی ایشان نگاه می کرد. سپس لشکر از وحشت فرار می کردند. (۲)

۴. عبد الرزاق و ابو عبید و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاکم و حاکم آورده اند (حاکم، به تساهل در تصحیح محدثان معروف بوده است) وابن عساکر وبیهقی در دلائل از طریق ابن ابی احوص از حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:سکینه، از طرف خدا مانند هیأت باد است. برای آن، صورتی است، مانند صورت گربه و دو بال دارد و نیز دمی مانند دم گربه. (۳)

۵. عبد الرزاق و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم از وهب بن منبه آورده اند: «همانا او از سکینه سؤال کرد؟» پس گفت: «روح خدا است که صحبت می کند. هنگامی که در چیزی اختلاف کردند، خبر می دهد ایشان را به بیان آنچه می خواهند.»(۴)

۶. محمد بن اسحاق از وهب بن منبه روایت می کند: سکینه سر گربه مرده را دارد. هنگامی که در تابوت نعره کشید. مانندشیون گربه، به پیروزی یقین کردند و فتح برای ایشان رسید.

ابن عساکر از طریق کلبی که به کذاب معروف است از ابن صالح از ابن عباس آورده است که گفت: سکینه مثل سر گربه از زبرجد بود. در تفسیر ابن کثیر گفته است: این اقوال، به ابن عباس منسوب است که چیزی از آن، صحیح نیست، بلکه آن تنها وهم و خیال است که سند اطمینان آوری ندارد. (۵)

۷. آلوسی می گوید: «فِیهِ سکینَهٌ مِّن رَّبِّکمْ»؛ یعنی در آمدن آن، برای شما آرامش است؛ پس سکینه یعنی آنچه باعث سکون و آرامش شود و آن، تورات است.

هم چنین درباره آنچه خداوند فرمود: «وَ بَقِیَّهٌ مِّمَّا تَرَک ءَالُ مُوسی وَ ءَالُ هَرُونَ» (بقره، ۲۴۸) به نقل از مفسران اقوالی را آورده است که عبارتند از:(۶)

۸. ابن جریر به نقل از ابن عباس گفت: «منظور عصایش و نیز الواح کوبیده شده است». (۷)

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.
۴- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.
۵- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.
۶- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.
۷- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۹. ابوصالح گفت: «یعنی عصای موسی علیه السلام و عصای هارون علیه السلام و دو لوح تورات و شهادت من». (۱)

۱۰. عطیه بن سعد گفت: «منظور عصای موسی است و عصای هارون و لباس موسی علیه السلام و لباس هارون علیه السلام و الواح کوبیده شده و غیر آن گفته شده است». (۲)

۱۱. دکتر ذهبی به نقل از تفسیر ثعلبی گفته است: «اما قصه تابوت و توصیف آن در آنچه اهل تفسیر و راویان ذکر کرده اند: همانا خداوند متعال، تابوتی بر حضرت آدم علیه السلام فرو فرستاد که در آن، صورت انبیا علیهم السلام از اولادش بود و نیز در آن خانه هایی به تعداد انبیا علیهم السلام بود و آخرین خانه، خانه محمد علیه السلام از یاقوت قرمز بود. هنگامی که او ایستاده نماز می خواند، سمت راست او مردی میانسال و مطیع او است که بر پیشانی اش نوشته شده است: این اولین کس از پیروان من است (ابوبکر). و سمت چپ او کسی است که میان حق و باطل فرق می گذارد و برپیشانی اش نوشته شده است: او برای امور خدا سرسختی نشان می دهد که قابل سرزنش نیست. و کسی که دو نور از پشت چهره اش می تابد و بر پیشانی اش نوشته شده است وظیفه شناس پارسایان و پیش روی او علی بن ابی طالب علیه السلام که شمشیرش به دو دستش مشهود است و بر پیشانی اش نوشته شده است:این برادرش و پسر عمش است که پیروزی شان ازسوی خدا تایید شده است. (۳)

۱۲. تفسیر عیاشی درباره تابوت گفته است: «در تابوت، ریزه های شکسته الواح بود و علومی که از آسمان بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد و بر الواح نوشتند و در تابوت قرار دادند».(۴)

۱۳. ابن کثیر درباره تابوت آورده که ابن عباس گفته است: «طشتی از طلا بوده که انبیا علیهم السلام دل هایشان را در آن می شسته اند». هم چنین در روایاتی نقل کرده است سکینه مانند باد است یا مثل یک گربه. (۵)

روایات تفسیری شیعه به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر عیاشی آمده است: در تابوت، ریزه های شکسته الواح بود و علومی که از آسمان بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد و بر الواح نوشتند و در

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۳- سعد یوسف محمود، الموضوعات و الإسرائیلیات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً، ص۱۵۲ به نقل از: ثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج۱، ص۲۱۵.

۴- محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۳۳.

۵- ابن کثیر، قصص الأنبیاء، ص۳۷۴. محمد بن محمد ابوشهبه. الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص۱۷۱..

تابوت قرار دادند. (۱)

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از ابن عباس آمده است: طشتی از طلا بوده که انبیا علیهم السلام دل هایشان را در آن می شسته انـد. هم چنین در روایـاتی نقل کرده است: سـکینه موجودی بوده که سـرش ماننـد گربه بوده است و مطالبی از این قبیل که به سبب پرهیز از تکرار مطالب، از بیان آن خودداری می کنیم. (۲)

۳. علامـه مجلسـی دربـاره تـابوت، علاوه بر مطـالب تفسـیر نـورالثقلین، اضـافه کرده اسـت: در حـدیث معتبری از حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام منقـول است که دربـاره نحـوست چهارشـنبه آخر مـاه فرمـود: «در این روز، عمـالقه تـابوت را از بنی اسرائیل گرفتند». (۳)

۴. ملا محسن فیض کاشانی درباره تابوت می فرماید:

پیامبرشان به ایشان گفت: «خدا، برای شما تابوت [صندوق] می آورد که در آن، آرامش خاطری از طرف پروردگار شما است و بازمانده ای از آنچه آل موسـی علیه السـلام و آل هارون علیه السـلام بر جای نهادند؛ در حالی که فرشـتگان آن را حمل می کردند». گفت: «و این بود تابوتی که خدا آن را نازل کرد بر موسـی علیه السـلام سـپس آن را در میان است قرار داد سپس آن را دریا انداخت و میان بنی اسرائیل بود که به وسیله آن متبرک می شدند. هنگامی که زمان وفات موسی علیه السلام رسید، در آن [تابوت] الواح وسـلاحش را قرار داد و آنچه از نشانه های نبوت با او بود به وصـی و جانشـینش، یوشع علیه السلام سپرد. تا زمانی که به گناهان پرداختند و تابوت را خوار و پست شمردند. در آن هنگام، خدا آن را از میان ایشان بالا برد. و هنگامی که آن ها از پیامبر درخواست کردنـد؛ پس خـدا طالوت علیه السـلام را برایشان برانگیخت که همراهش ملکی بود که کشـته شـد. خداوند تابوت را به ایشان برگرداند؛ هم چنان که خداوند متعال در قرآن فرموده است:

Gإِنَّ ءَایَهَ مُلْکهِ أَن یَأْتِیَکمُ التَّابُوت فِیهِ سکینَهٌ مِّن رَّبِّکمْ وَ بَقِیَّهٌ مِّمَّا تَرَک ءَالُ مُوسی وَ ءَالُ هَرُونَ تحْمِلُهُ الْمَلَئکَهُF

فرمود: «بقیه»، ذریه وفرزنـدان پیامبران علیهم السـلام هسـتند و کودکان با آن [تابوت] در راه بازی می کردند و بنی اسـرائیل با این تابوت پیوسته عزیز و شریف بودند. (۴)

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۲۴۷.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۲۴۷.

۳- مجلسی، حیوه القلوب، ج۲، ص۸۹۳ به نقل از عیون اخبارالرضا، ج۱، ص۲۴۷؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ص۵۹۸.

۴- محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۵ ؛علی بن ابراهیم القمی؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۸۲ ؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۴۶ ؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۹۷ ؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸۷ (حدیث کوتاه است) ؛ طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۸۲۵ .

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

از مقایسه روایات تفسیری وارد شده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

با توجه به روایات مختلفی که درباره این موضوع، وارد تفاسیر اهل سنت و شیعه شده است، می توان به این نتیجه رسید:

۱. بنا بر کلام قرآن مجید، وجود چنین تابوتی حتمی است.

۲. جریان تابوت تنها به زمان حضرت موسی علیه السلام مرتبط نبوده است.

۳. منظور از سکینه، معنای لغوی آن بوده است. استعمال لفظ سکینه که معنایش آرامش و اضطراب نداشتن دل است، به معنای روح الهی نمی شود؛ زیرا منظور این نیست که مفهوم سکینه به حسب اصطلاح قرآن، روح الایمان است، تا اشکال شود که این تفسیر، مخالف ظاهر لفظ است؛ بلکه منظوراین است که سکینه به همان معنای لغوی خودش استعمال شده و از لحاظ مصداق، با روح الایمان متحد یا ملازم است. (۱)

ب. روایات غیر موافق با قرآن

روایات اهل سنت و شیعه درباره تابوت، پر از اسرائیلیات است؛ چون بیشتر آن ها، یا غیر موافق قرآنمجید است یا قرآن درباره آن ها سکوت اختیار کرده است؛ لذا از ذکر مجدد آن ها خودداری می کنیم و ذهن شما خواننده گرامی را بیش از این مشغول نکرده و تنها یادآور این مسأله می شویم که کلام قرآن کجا و این روایات پر از بافته های ضد و نقیض کجا!

نتیجه

بعضی از مفسران عجایب و غرایبی ذکر کرده اند که نه عقل آن را تصدیق می کند و نه نقل آنرا تأیید می نماید. تمام روایاتی که برای سکینه، معنایی نظیر سر گربه یا باد در نظر گرفته بودند، از آن جا که نه از نظر عقلی، این مسأله باعث آرامش می شود و نه از لحاظ شرعی، توجیه می شود، یک انسان با اعتقادات الهی، به این مطالب -که بیش از اسرائیلیات، به خرافات مشابه است- اهمیتی نداده و درباره واقعیت داشتن این مطالب، کنجکاوی نخواهد کرد و تنها خط بطلان بر آن ها می کشد.

۱- تفسیر المیزان، ج۲، ص ۴۱۱.

گوساله پرستی قوم و برخورد موسی علیهم السلام با هارون علیهم السلام

اشاره

پس از این که موسی علیه السلام قوم خود را از دریای نیل عبود داد؛ وارد صحرای سینا شد. در همین ایام یهوه، خدای بنی اسرائیل، موسی علیه السلام را به بالای کوه طور فرا خواند و اصول دین را به وی وحی فرمود. موسی علیه السلام آن احکام را بر دو لوح سنگی نوشت و برای مژده نزد بنی اسرائیل آورد. این اصول، احکام عشره (دهگانه) نام دارد. (۱) همان زمان که موسی علیه السلام به مدت چهل روز در کوه سینا مانده و از میان قوم خویش غایب شده بود، قوم او یهوه (خدا) را فراموش کردند و از هارون خواستند برای ایشان خدایی بسازد. طبق نقل تورات، هارون علیه السلام نیز از زیورآلات نظیر گوشواره های طلا، مجسمه ای به شکل گاو ساخت و بنی اسرائیل گفتند: این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد و گوساله پرستی را آغاز کردند. هارون علیه السلام یک قربانگاه نیز جلوی آن گوساله ساخت و گفت برای آن، جشن می گیریم. وقتی موسی علیه السلام از میقات برگشت، هارون علیه السلام را توبیخ کرد، هارون علیه السلام در جواب گفت: «من از ترس این که مبادا قوم متفرق شوند، این کار را انجام دادم». موسی علیه السلام نیز او را توبیخ و سرزنش نمود. (۲)

دیدگاه قرآن

در سوره مبارکه اعراف آمده است:

وَ اتخَذَ قَوْمُ مُوسی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلًا جَسداً لَّهُ خُوَارٌ أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لا یُکلِّمُهُمْ وَ لا یهْدِیهِمْ سبِیلًا اتخَذُوهُ وَ کانُوا ظلِمِینَ (۳)

قوم موسی بعد از [رفتن] او [به میعادگاه خدا]، از زیورهای خود، گوساله ای ساختند؛ جسد بی جانی که صدای گوساله داشت. آیا آن ها نمی دیدند او با آنان سخن نمی گوید، و به راهی هدایتشان نمی کند؟ آن را [خدای خود] انتخاب کردند و ظالم بودند.

دیدگاه تورات

در سفر خروج تورات مسطور است:

و چون قوم دیدند موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر کرد، نزد هارون جمع شدند و وی را گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند؛ زیرا این مرد، (موسی) که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است؟» هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شما است بیرون کرده و نزد من

۱- غلامعلی آریا، آشنایی با تاریخ ادیان، ص ۱۳۱.

۲- کتاب مقدس، سفرخروج، باب ۳۲، مقطع ۱-۲۴.

۳- اعراف، ۱۴۸.

بیاورید»؛ پس تمامی قوم، گوشواره های زرین را که در گوش های ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. آن ها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ریخته شده ساخت. ایشان گفتند: «ای اسرائیل! این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند». چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آنان بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می باشد». بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند. قوم، برای خوردن و نوشیدن نشستند و برای لعب بر پا شدند. خداوند به موسی گفت: «روانه شده، به زیر برو؛ زیرا قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای، فاسد شده اند»... . چون نزدیک اردوگاه رسید گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد و لوح ها را از دست خود افکنده، آن ها را زیر کوه شکست. گوساله ای که ساخته بودند، گرفته، به آتش سوزاند؛ آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. (۱) موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» هارون گفت: «خشم آقایم افروخته نشود. تو این قوم را می شناسی که به بدی مایل می باشند و به من گفتند... ». چون موسی دید قومش بی لگام شده اند؛ آن گاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هر کس به طرف خداوند باشد، نزد من آید». همه بنی لاوی نزد وی جمع شدند. او بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل، چنین می گوید:» هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد. بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز، قریب سه هزار نفر از قوم افتادند. (۲)

تورات می گوید:

پس از این جریان، هارون برادر موسی از کار ناشایست خود توبه کرد و خداوند به دعای موسی از گناه او در گذشت. (۳)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

۱. قابل ذکر است که قرآن مجید، ساختن گوساله را به شخص سامری نسبت داده و ساحت مقدس هارون علیه السلام را که وزیر و وصّی موسی علیه السلام بود، از این تهمت منزّه کرده است. بر اساس آیات قرآن، مجسمه را فردی به نام سامری ساخت؛ در حالی که طبق تورات فعلی ساخت مجسمه گوساله طلایی به عنوان خدا و بت بنی اسرائیل، توسط هارون علیه السلام صورت گرفت و او، بنا به

۱- جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۹۸.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۲، مقطع ۱-۲۸.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۲، مقطع ۳۰-۳۴.

درخواست مردم، از طلا و جواهر آنان مجسمه ای به شکل گوساله ساخت و مردم، آن را پرستیدند.

مطلب مهم این که خداوند، هارون علیه السلام را در قرآن یکی از انبیا علیهم السلام شمرده است که دارای صفات و مقامات نیک بسیاری می باشد و از هر گونه گناه و معصیت، مصون است، چه رسد به بت پرستی.

در قرآن آمده است که موسی علیه السلام پس از آن که الواح را بر زمین افکند، سر برادر خود هارون علیه السلام را گرفت و با تندی با او سخن گفت. (۱) هارون علیه السلام با کمال ملاطفت، برابر خشم برادر چنین گفت: «ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر. من ترسیدم بگویی: چرا میان قوم بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا عمل نکردی؟ دیگر این که بنی اسرائیل مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا بکشند». در تورات نیز به این موارد اشاره شده است که موسی هارون علیه السلام را خطاب کرد: «چرا مردم را به چنین گناه بزرگی مرتکب کرده ای؟» هارون گفت: «آن ها خود فاسد هستند». پس از آن که موسی قدری آرام شد، برای خود و هارون از خدا آمرزش خواست و از او خواست آنان را در رحمت خود وارد سازد. قرآن می فرماید موسی در این شرایط، الواح را از روی زمین برداشت؛(۲) ولی تورات می گوید: لوح ها شکسته بودند.

طبق قرآن، موسی علیه السلام پس از صحبت با بنی اسرائیل و هارون علیه السلام رو به سامری کرد و گفت: «این چه کاری است که انجام داده ای؟» سامری در جواب گفت: «نفسم این را نزد من آراست و من چنین کاری انجام دادم». موسی علیه السلام به سامری گفت: «که از میان ما برو؛ چرا که دچار بیماری خواهی شد»؛ اما تورات درباره سامری سکوت کرده و تنها ذکر کرده است که موسی گوساله طلایی را گرفت و در آتش انداخت و آن را ذوب کرد و در آب ریخت و آب را به خورد بنی اسرائیل داد. طبق قرآن کریم، موسی مجازات سامری را چنین اعلام کرد:

۱. موسی به او گفت: «به زودی دچار بیماری خاصّی می شوی که از دیدار مردم وحشت می کنی و هر کس به تو نزدیک شود، به او می گویی با من تماس و برخورد نداشته باش.

۲. عذاب دردناکی در روز رستاخیز در کمین تو است؛ عذابی که تخلّف پذیر نخواهد بود.

۳. معبودت (گوساله طلایی) را می سوزانم و به دریا می ریزم.

موسی علیه السلام پس از بازگشت، قوم بنی اسرائیل را سرزنش کرد و از ثروت آنان کم نمود و اموال، طلا و جواهراتی را که برای ساختن تابوت از آنان گرفته بود، صرف تقویت تشکیلات لشکری کرد که افراد لشکر از فرزندان لاویان بودند که از قوم خود موسی علیه السلام و از سایر اسباط

۱- طه، ۹۲- ۹۳ .

۲- اعراف، ۱۵۱.

دیگر دلیرتر بودند. دیگر این که اقدام به قتل عام گوساله پرستان نمود. قرآن و تورات هر دو به این موضوع اشاره کرده اند.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره گوساله پرستی قوم و برخورد موسی علیه السلام با هارون علیه السلام وارد شده است، ملاحظه می کنیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱-. در تفسیر الدرالمنثور از ابن عباس روایت آورده است:

وقتی فرعون و یارانش به سوی دریا هجوم آوردند، فرعون بر اسبی ابلق سوار بود و چون می ترسید وارد دریا شود، جبرئیل به صورت انسانی سوار بر مادیان ممثل شد و به راه افتاد. اسب فرعون هم دنبالش برفت. آن جا سامری جبرئیل را بشناخت؛ چون پیش تر نیز او را دیده بود؛ در کودکی مادرش از ترس این که فرعونیان او را بکشند، او را به غاری برده بود و در غار را بر روی او بسته بود. جبرئیل همه روزه می آمد با سر انگشت خود او را غذا می داد؛ از یک انگشت شیر، و از یکی دیگر از انگشتان، عسل و از انگشت سوم، روغن تا آن که بزرگ شد؛ لذا جبرئیل را شناخت و مشتی از خاک سم اسب او برداشت. راوی می گوید: همین که مشغول برداشتن بود، به دلش خطور کرد که این مشت از خاک سم اسب را به هر چیزی بریزی و بگویی: فلان چیز باش، همان چیز می شود.

و در قسمت دیگری از روایت آمده است: هنگامی که بنی اسرائیل، زیور آلات فرعونیان را با خود داشتند و گویا این کار را گناه می پنداشتند، ناچار هر کس هر چه از آن داشت، یکجا جمع کردند، تا آتش نازل شده بسوزاندش. همین که یکجا جمع شد، سامری آن مشت از خاک سم اسب را بر آن ها ریخت؛ در حالی که می گفت: «گوساله ای با صدا باشد» و طلاها به گوساله تبدیل شد و صدا برآورد. باد از عقب آن، داخل جوفش شده از دهانش در می آمد و ازآن صدای گوساله شنیده می شد. (۱)

۲. فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب گفته است:

بنی اسرائیل عیدی داشتند که در آن، آرایش می کردند و برای آن روز، از قبطی ها، زیورآلات به عاریه می گرفتند. هنگامی که خداوند قبطی ها را غرق کرد زیورآلات نزد بنی اسرائیل ماند. سامری آن زیورآلات را جمع کرد. او مردی محترم بود و بنی اسرائیل از او

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ص۳۰۵.

اطاعت می کردند. بنی اسرائیل پیش تر، از موسی علیه السلام خواسته بودند خدایی برای آن ها بسازد، تا او را عبادت کنند؛ سامری گوساله ای از زیور آلات ساخت. مردم اختلاف کردند؛ گروهی گفتند سامری از خاك سم اسب جبرئیل مشتی گرفت و در شکم (جوف) گوساله گذاشت که خون و گوشت شد و از او یک بار صدای گاو شنیده شد. سامری گفت: «این، معبود شما و معبود موسی است». اغلب مفسران معتزله گفتند: «شکم گوساله را خالی کرد و در آن، لوله هایی به شکل مخصوص گذاشت».

و آن مجسمه را در جایی که باد می آمد، قرار داد. باد، داخل این لوله ها شده و صدایی شبیه صدای گوساله صادر می شد». دیگران گفتند: «شکم مجسمه را خالی کرد و زیر آن، در جایی که گوساله قرار داشت، کسی را گماشت که در آن، فوت کند؛ طوری که مردم او را نبینند و متوجه نشوند و فکر کنند صدای گوساله را از شکمش شنیده اند. سپس گفت: «این گوساله، معبود شما و موسی است».

فرموده خداوند متعال (وَ اتخَذَ قَوْمُ مُوسی...) به عموم اشاره دارد. حسن گفت: همه آن ها گوساله را پرستیدند، مگر هارون علیه السلام و احتجاج بر این دو وجه دلالت دارد: نخست، عموم این آیه و دوم، قول موسی علیه السلام در این سرگذشت (رَب اغْفِرْلی وَ لأَخِی؛ پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز) . خود و برادرش مختص این دعا بودند و کسی مانند آن ها شایسته این دعا نبود. "(۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. درتفسیر نورالثقلین آمده است:

جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی بر حیوانی به شکل ماده اسب سوار بود وهرگاه اسب، سمش را بر زمین می گذاشت، آن محل به لرزش می افتاد. سامری که از نیکان اصحاب موسی علیه السلام بود، به آن نگاه کرد و خاك را از سم اسب جبرئیل علیه السلام که در حال ریزش بود، گرفت و آن را در کیسه گذاشت. سامری با این خاك بر بنی اسرائیل افتخار می کرد. هنگامی که ابلیس نزد آن ها آمد و گوساله را پرستیدند، به سامری گفت: «آن خاکی که نزد تو هست بده». سامری آن خاك را آورد و در شکم گوساله انداخت. هنگامی که خاك، درون گوساله قرار گرفت، گوساله حرکت کرد و صدای گاو کرد و موی بر بدن آن رویید. بنی اسرائیل برای او سجده کردند. تعداد سجده کنندگان، هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل بود. همان طور که خدا فرمود هارون علیه السلام گفت: «ای قوم! شما به این، آزمایش شدید و خدای شما مهربان است؛ از من پیروی کنید». (۲)

۱- رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص۵.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص۳۸۹.

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب علل الشرایع آمده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «چرا موسی علیه السلام سر و ریش هارون علیه السلام را گرفت و به طرف خود کشید؛ در حالی که در پرستش گوساله گناهی نداشت؟» گفت: «این کار را انجام داد؛ چون وقتی بنی اسرائیل گوساله پرستیدند، هارون از آن ها جدا نشد، تا به موسی ملحق شود و اگر از آن ها جدا می شد، برآن ها عذاب نازل می شد. آیا نمی بینی موسی به هارون گفت: «وقتی آن ها را گمراه دیدی، چه چیز تو را منع کرد به من ملحق شوی؟ آیا دستور مرا عصیان کردی؟» هارون گفت: «اگر این کار را می کردم، متفرق می شدند و من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی وحرف مرا نشنیدی». (۱)

۳. در تفسیر نورالثقلین آمده است:

قوم گفتند: ما این گوساله را تا زمانی که موسی بیاید، عبادت می کنیم و به هارون حمله کردند. او از آن ها فرار کرد و در آن حال، باقی ماندند، تا این که ملاقات موسی با خدا، طی چهل روز به پایان رسید. در روز دهم ذی الحجه خداوند، علم الواح را که در آن تورات و هر چه از احکام وسرگذشت ها که به آن نیاز بود، نازل کرد و به موسی علیه السلام وحی نمود: «ما قوم را بعد از تو آزمایش کردیم و سامری آن ها را گمراه کرد و گوساله را که صدای گاو دارد پرستش کردند». موسی گفت: «ای رب! گوساله از سامری است؛ اما صدای گاو از کجا است؟» خدا فرمود: «توسط من، ای موسی! وقتی دیدم از من به سوی گوساله روی گردانیدند، دوست داشتم آن ها را بیشتر آزمایش کنم». موسی همان طور که خدا فرمود، نزد قومش بازگشت و خشمگین و اسفناک گفت: «ای قوم! آیا پروردگارتان به شما وعده خوبی نداده بود؟ آیا مدت غیبت من بر شما زیاد بود یا می خواستید خشم خدا بر شما نازل شود و با من خلف وعده کردید؟» سپس الواح را انداخت و ریش و سر برادر را گرفت و به طرف خود کشید وگفت: «هنگامی که دیدی آن ها گمراه شدند، چه چیز تو را مانع شد که دنبال من آیی؟ آیا دستور مرا نافرمانی کردی؟» هارون علیه السلام گفت: «ای پسر مادرم! ریش و سر مرا مگیر. من ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و به حرف من اهمیت ندادی». بنی اسرائیل به موسی گفتند: «با اختیار خود، با تو خلف وعده نکردیم؛ ولی زیورآلات قوم را برداشتیم و آن را در آتش انداختیم خاکی را که سامری آورد، در دل گوساله انداختیم. سپس صدای گوساله را در آورد». موسی به سامری گفت: «این، چه کاری بود که کردی؟» سامری گفت: «من چیزی را دیدم که شما ندیدید و مشتی [خاک] از اثر فرستاده[جبرئیل] گرفتم. آن گاه نفس من، آن را زینت بخشید». موسی علیه السلام گوساله را برداشت و در آتش سوزاند؛ سپس در دریا انداخت و به سامری

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۳۹۰.

گفت: «برو که بعد از این، زندگی تو در دنیا این است که هرکس به تو نزدیک شود، بگویی: مرا لمس نکن [به من دست نزن]؛ یعنی تا زنده هستی، در تو و نیز در نسل آینده ات، این نشانه خواهد بود که بگویی: «با من تماس مگیر» تا بدانند شما از سامری هستید و مردم فریب شما را نخورند و آن ها تا اکنون، در مصر و شام معروفند.

موسی علیه السلام خواست سامری را بکشد که خداوند به او وحی کرد: «او را نکش؛ چون با سخاوت است». موسی علیه السلام با اشاره به گوساله، به سامری گفت: «اکنون بنگر به این معبودت که پیوسته آن را می پرستیدی؛ ببین ما آن را نخست می سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم. معبود حقیقی شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست، و علم او همه چیز را فرا گرفته است». (۱)

۴. در تفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم درباره فرموده خداوند متعال «ما بعد از تو، قومت را آزمایش کردیم» آمده است: [ای موسی] بعد از تو، سامری آن ها را با گوساله ای که آن را می پرستیدند، گمراه کرد. سبب آن، این بود که وقتی خداوند به موسی علیه السلام وعده داد تورات و الواح را در سی روز بر او نازل کند، موسی بنی اسرائیل را خبر داد؛ به میعادگاه الهی رفت و برادرش را جانشین خود در قومش قرار داد: وقتی سی روز تمام شد، موسی علیه السلام نزد آن ها باز نگشت. قوم عصیان کردند و قصد کشتن هارون علیه السلام را کردند و گفتند: «موسی به ما دروغ گفت و از ما فرار کرد»؛ زیرا ابلیس بر آن ها به صورت یک مرد ظاهر شد و گفت: «موسی از شما فرارکرد و به هیچ وجه نزد شما باز نخواهد گشت. شما زیور آلات خود را جمع کنید تا از آن ها برای عبادت شما خدایی درست کنم»... (۲)

۵. در تفسیر نورالثقلین آمده است:

و بنی اسرائیل گفتند: ما همان طور بر آن گوساله معتکف خواهیم ماند، تا موسی به سوی ما باز گردد و خواستند هارون را بکشند که از آن ها فرار کرد. آنان همان طور ماندند. تا وقت معین ما با موسی که چهل روز بود، به پایان رسید. وقتی روز دهم ذی الحجه شد، خداوند الواح را که در آن، تورات و هر چه به آن نیاز داشتند. از احکام و سیرت بود، نازل کرد. (۳)

۶. در تفسیر نورالثقلین به نقل از مجمع البیان روایت شده است:

موسی علیه السلام دستور داد در دو صف بایستند؛ غسل کرده و کفن های خود را بپوشند هارون با دوازده هزار نفر با چاقوهای عظیم، پهن و برنده در دست و از کسانی که گوساله راعبادت

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص۲۹۱.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص۲۹۱. ؛ مجمع البیان، ج ۱، ص۲۶۴-۲۶۷.

۳- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۸۰.

نکرده بودنـد، آمدنـد و آنها را کشـتند. وقتی هفتاد هزار نفر را کشـتند، خداونـد، توبه بقیه را پـذیرفت و کشـتن گذشـته ها را شهادت بر ایشان قرار داد. روایت شـده است موسـی و هارون ایسـتادند و از خـدا دعا و التماس می کردند؛ در حالی که آن ها همدیگر را می کشتند، تا این که وحی آمد به ترک کشتن و خدا توبه باقی ماندگان را قبول کرد. "(۱)

۷- در تفسیر مجمع البیان آمده است:

پس از رفتن موسـی علیه السـلام، سامری و همراهانش ـ که اکثریت را تشکیل می دادنـد ـ از زر و زیورهایی که برای آرایش خود در ایـام عیـد از قبطیان گرفته بودنـد و پس از غرق شـدن فرعونیان، برای خودشان شـده بود، پیکره گوساله را که صـدای گوساله می داد، ساختنـد و به پرسـتش آن پرداختنـد. در این که پیکره گوساله، چگونه صدای گوساله می داد، اختلاف است. برخی گفته اند: سامری مقداری خاک از جای پای اسب جبرئیل که برای شـکافتن دریا آمده بود، برداشت و در دهان گوساله ریخت؛ به گوشت و خون تبدیل شد و جان گرفت. بلخی و زجاج و جبائی می گویند: او حیله ای به کار برده که هوا در دهان آن، داخل می شده و تولید صدا می کرد.

سامری میان قوم، نفوذی داشت و چون بعد از گذشـتن سـی روز، موسـی علیه السـلام بازنگشت، فکر کرد حضرت موسی علیه السلام مرده است؛ از این رو مردم را به پرستش گوساله دعوت کرد. مردم از اطاعت هارون علیه السلام دست کشیدند و دنبال گوساله رفتند. (۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن.

شرک و دنیاپرستی که نمونه آن، عشق به گوساله طلایی سامری بود، در تار و پود قلب قوم موسی علیه السلام نفوذ کرده و در سراسـر وجودشان ریشه دوانـده بود؛ به همین دلیل، خـدا را فراموش کردنـد. شـگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشـتن پیامبران می سازد و هم گوساله پرستی را مجاز می داند، و هم میثاق های محکمه الهی را به دست فراموشی می سپرد؟

بنی اسـرائیل گوساله را خدا دانسـتند و آن را پرستیدند و مردمی سـتمکار بودند. آیا بنی اسرائیل نمی دانستند گوساله با آن ها تکلم نمی کرد و به حال آنها سود و زیانی نداشت و راه سـعادت به آنها نشان نمی داد. بدین ترتیب، خداوند بیان می کند آن ها به راه فساد رفته بودند؛

۱- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۱.

٢- مجمع البيان، ج١٠، ص٥٨-٥٩.

زیرا وجودی که در نیک و بـد سـخن نگویـد و به راهی هـدایت نکنـد، جمادی است که سود و زیانی نـدارد. پس چگونه می تواند، معبود باشد؟

دکتر نقی پورفر مؤاخذه حضرت هارون علیه السـلام توسط حضرت موسی علیه السلام را که در چندسوره(۱) بیان شده است، به شکلی دیگر مطرح کرده و می گوید:

با توجه به این که محکمات حادثه در آیات۸۳ به بعد سوره مبارک طه مطرح است و تفسیر متشابهات باید در چهارچوب و بر پایه محکمات قرآن باشد، از این سوره شروع می کنیم. بحث درگیری موسی علیه السلام با هارون علیه السلام در آیات ۹۲ – ۹۷ سوره مبـارک طه مطرح شـده است و بحث آن، از مسائل سـنگین قرآنی است. –وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَـى–(۲)؛ ای موسی علیه السلام چه چیز باعث شد از قوم خودت اعراض کردی و به سوی من شتاب نمودی (برای آمدن به کوه طور)؟ (قَالَ هُمْ أُوْلَـاءِ عَلَى أَثَرِي وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَـى؛ (۳) موسـی گفت: «آن ها در پی من هسـتند و شوق دیـدار باعث شـد من به سوی تو شـتاب کنم، تا رضایت تو طلب شود. قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَـلَّهُمُ السَّامِرِيُّ(۴) خدا فرمود: «به درستی که قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آن ها را گمراه کرد.

یعنی در کوه طور، خداونـد حضـرت موسـی علیه السـلام را آگاه می کنـد که سامری قومش را گمراه کرده و گوساله پرست شـده انـد؛ پس حضـرت موسـی علیه السـلام در کوه طور، به گوساله پرستی توسط سامری علم دارد و از حادثه بی خبر نیست. حال با اشـرافی که به حادثه دارد، به سوی قومش می آیـد باید چه کار کند؟ طبق صـریح آیات، موسـی علیه السـلام به سـراغ هارون علیه السـلام رفته و او را بازخواست می کند و با سامری کاری ندارد. این امر، نشان می دهد مسأله اصلاً عادی نیست و خیلی پیچیدگی دارد؛ پس محکمات حادثه عبارتند از:

۱. علم به گنـاه سـامری و گوسـاله پرستی ۲. معصوم بودن حضـرت هارون علیه السـلام ۳. بازخواست از حضـرت هارون علیه السلام ۴. کوبیدن تورات به زمین ۵. معصوم بودن حضرت موسی علیه السلام

حضـرت موسـی علیـه السـلام بـه حضـرت هـارون علیه السـلام می گویـد: «چرا وقـتی دیـدی مردم گمراه شدنـد، از من تبعیت نکردی؟» اسـتفهام در این آیه، اسـتفهام توبیخی برای قوم است، نه هارون علیه السلام، یعنی حادثه آن قدر وحشتناك است که هـارون معصوم و بی گناه به دلیل گناه مردم، بازخواست می شود. هارون علیه السـلام می گویـد: «ای پسـر مادرم! ریش مرا و موی سرم را مگیر. من ترسیدم بگویی بین بنی

۱– اعراف، ۱۵۰، طه، ۸۳ تا ۹۷.

۲– طه، ۸۳.

۳– طه، ۸۴.

۴– طه، ۸۵.

اسرائیل اختلاف انداختی». بعد حضرت موسی علیه السلام از سامری می پرسد: «چرا این کار را کردی؟» او در پاسخ می گوید: «من چیزی دیدم که قوم ندیدند... و نفْسم این کار را در نظرم جلوه داد». با توجه به عصمت هارون علیه السلام، هنگامی که در منظر قوم بنی اسرائیل سرزنش و بازخواست می شود معلوم می شود و حادثه بسیار رقّت بار است، در سوره اعراف آمده است حضرت هارون علیه السلام می فرماید: «قوم مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند». مظلومیت هارون علیه السلام و قداست ملکوتی او، صحنه بسیار منقلب کننده ای ایجاد کرده است. معلوم است اکثر افراد قوم، مرتد و گوساله پرست شده بودند و در دین یهود مجازات مرتد، اعدام است. مفسران که ارتباط حادثه را هم لحاظ نکرده اند، در توجیه مطلب مانده اند که چگونه می شود معصومی، معصوم دیگر را سرزنش کند، زیرا هر یک از آن ها این کار را بکند، عصمتش زیر سؤال می رود؛ لذا اهل سنت برای توجیه گفته اند: معصوم در عمل اشتباه می کند؛ ولی شیعه معتقد است معصوم هم در نظر و هم در عمل عصمت دارد.

علامه طباطبایی در این باره دو احتمال می دهد:

الف) موسی علیه السلام نمی دانست باعث و بانی گوساله پرستی کیست؟

ولی این حرف صحیح نیست؛ چون حضرت موسی علیه السلام طبق صریح آیات در کوه طور از جانب خداوند فهمید بانی و باعث گوساله پرستی، سامری است و به این موضوع علم داشت.

ب) موسی علیه السلام توهم کرد نکند هارون علیه السلام کوتاهی کرده است.

این حرف هم درست نیست؛ زیرا معصوم درباره معصوم دیگر توهم نامناسب نمی کند؛ حتی توهم مؤمن درباره مؤمن گناه است تا چه برسد به معصوم علیه السلام .

توجیه دیگر: بعضی مفسرین دیده اند که اگر بازخواست هارون علیه السلام توسط موسی علیه السلام مطرح باشد عصمت مشکل پیدا می کند؛ لذا گفته اند موسی علیه السلام دست هارون علیه السلام را گرفته و به او گفته است: بیا تا در گوشی به تو چیزی بگویم.

طبق صریح آیه که می فرماید: «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَابِرَأْسِي»(۱)؛ یعنی هارون به موسی می گوید ریش و موی سر من را مگیر و هم چنین آیه سوره مبارک اعراف: که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»(۲)؛ یعنی موسی موی سر برادرش را گرفته و او را می کشید، معلوم می شود حضرت موسی علیه السلام هارون علیه السلام را توبیخ کرده است. به علاوه، این که آیه می فرماید: موسی، ریش و موی سر هارون را گرفت، نشانگر آن است که حضرت موسی علیه السلام بسیار غضبناک و عصبانی بوده و با شتاب این کار را می کرده است.

۱- طه، ۹۴.

۲- اعراف، ۱۵۰.

کوبیدن تورات بر زمین (محکمات سوم آیه): نیز نشان می دهد او خیلی عصبانی بوده است؛ در حالی که موسی کلیم الله علیه السلام و دست پرورده خداست و با توجه به عصمت، این عصبانیت ها را بروز می دهد؛ پس این که تورات را به زمین می کوبد به این معنا است که شما قوم بنی اسرائیل، تورات را با گوساله پرستی ضایع کردید؛ در حالی که تورات، برای هدایت مردم است و اکنون که شما مرتد شده اید، تورات به دردتان نمی خورد. در واقع، کوبیدن تورات به زمین، برای این بوده که به مردم بنی اسرائیل بفهماند جرمشان خیلی سنگین است؛ پس توبیخ موسی به هارون طبق آیات، به یقین، با شدت و غضب صورت گرفته و با توجه به جمله هارون علیه السلام که می گوید: «نزدیک بود مرا بکشند» معلوم می شود بیشتر قوم مرتد شده و طبق دین یهود، حکمشان اعدام بود. هم چنین توبه مرتد هم قبول نمی شود و در فرض توبه؛ این توبه در آخرت، برای مرتد مفید است. با این مسائل موسی علیه السلام در بحران عظیمی گرفتار شده و نتیجه چهل سال هدایت و رهبری او، با این حرکت از بین رفته است؛ لذا موسی می توانست دو کار انجام دهد:

۱. با معجزه اش، یعنی تبدیل کردن عصا به اژدها همه قوم را جمع کند و اعدام نماید که چون کشتن آن ها به صورت جبری است، همه به جهنم می روند؛ در حالی که پیامبر برای بهشتی کردن مردم می آید، نه این که آن ها را جهنمی کند.

۲. موسی علیه السلام باید آن ها را وادار کند اعدام از جانب خود آن ها پذیرفته شود؛ یعنی مردم منقلب شده توبه کنند و خودشان به دلیل حالت توبه، مرگ را پذیرا شوند؛ زیرا دنیایشان را که خراب کرده اند، حداقل آخرتشان را نجات دهند؛ بنابراین حضرت باید وجدان آن ها را تحریک می کرد، تا آن ها منقلب شده برگردند و جامعه و دیانت احیا شود؛ پس موسی علیه السلام برای تحریک وجدان آنان، ابتدا تورات را به زمین کوبید و در تکمیل این عمل، حضرت هارون علیه السلام را به شدت توبیخ می کند، به طوری که قوم آن چنان منقلب می شود که حاضرند جان بدهند؛ پس موسی علیه السلام با این دو عمل (کتک زدن هارون و زمین زدن تورات) معجزه کرد و این معجزه بزرگ ترین معجزه او و اعجاز تدبیری معصوم بود که جامعه را احیا کرد؛ زیرا مردم به واسطه این دو عمل حضرت موسی علیه السلام به حدی منقلب شدند که با گریه به او گفتند: «ما مرتکب جرم شده ایم؛ چرا هارون علیه السلام را مؤاخذه می کنی و تورات را به زمین می کوبی؟ حکم را بر ما جاری کن و ما را اعدام نما». این جا حالت توبه برایشان ایجاد شد. بنا براین اگر توبیخ کننده حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام نبود، این اثر را در نفوس مردم نمی گذاشت. اینجا بود که موسی علیه السلام به آن ها گفت:

... فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم(۱)

۱- بقره، ۵۴.

خودتان باید خودتان را بکشید.

نقاب بزنید و به جان هم بیفتید، تا همه یکدیگر را بکشید و مجازات شوید. مردم هم لباس پوشیدند و با هم درگیر شدند و با حالت گریه همدیگر را می کشتند، تا عاقبت به خیر شوند. هر کس هم ناظر صحنه بود، به شدت منقلب و گریان می شد. تعداد آن ها حدود صد هزار نفر بود که تا غروب همدیگر را کشتند. حدود دوازده هزار نفر از آن ها به این طریق کشته شدند. بعد از این، وحی آمد عمل کشتن و کشته شدن متوقف شود؛ این مقدار کشته، کفاره همه است. به این ترتیب، دوباره جامعه بنی اسرائیل احیا شد؛ پس صلابت و اخلاص ملکوتی موسی علیه السلام و مظلومیت و اخلاص ملکوتی هارون علیه السلام چنین تأثیر بزرگی بر جامعه بنی اسرائیل گذاشت و یهود را به جایی رساند که حاضر شد کشته شود.

نکته: حضرت موسی علیه السلام سامری را که در رأس گوساله پرستی بود، مجازات نکرد و زنده نگه داشت. این، نشانگر آن است که خدا مجازات مخصوصی برای سامری در نظر گرفته است. مجازاتش این بود که حالت روانی پیدا کرد؛ به گونه ای که از دیدن مردم وحشت داشت و فراری بود، و حالت جنون پیدا کرد؛ به طوری که اگر کسی به او دست می گذاشت. آزار می دید و احساس درد می کرد. این عذاب، مخصوص او بود. از طرف دیگر، نکبت و بدبختی شده بود و مثل حیوان زندگی می کرد. دیدن او، حال هر بیننده را دگرگون می کرد و تنفر شدید ایجاد می نمود او آیت الهی برای مجازات چنین انسان هایی بود؛ زیرا دیدن مکرر او توسط افراد و تنفری که از او داشتند، می توانست گوساله پرستی را که در عمق جان بنی اسرائیل ریشه داشت به تدریج ریشه کن نماید.

نتیجه: این جریانات، تدبیر الهی معصوم است که جامعه را چنین متحول می کند. انبیا علیهم السلام قبل از استفاده از اسلحه، از نفوذ در قلوب مردم استفاده می کنند. حتی در جایی که فرد، اعدامی است سعی می کنند آخرتش را آباد کنند و کاری می کنند با توبه از دنیا برود. این اهداف انبیا علیهم السلام نشان می دهد دین، مسؤولیت نجات مردم از جهنم آخرت را دارد و فقط اهداف دنیوی ندارد. (۱)

ب روایات غیر موافق با قرآن

روایات یاد شده در تفاسیر اهل سنت و شیعه بسیار گویا با قرآن کریم و قداست انبیا منافات دارد؛ به خصوص روایتی که در تفسیر الدرالمنثور ذکر شده است که سامری در کودکی به دست جبرئیل علیه السلام تغذیه شده است. آیا خداوند فرشته والامقامش که آیاتی درباره مقام

۱- ولی الله نقی پورفر؛ درس مقایسه قرآن کریم و تورات (نوار درسی شماره ۷)، دانشکده اصول الدین، سال ۱۳۸۲ش.

او نزد خداوند ذکر شده است، مأمور نجات یک کودک قرار می دهد؛ درحالی که پیامبر اولوالعزم او در خانه فرعون به سر می برد؟ یا آن که خدا خود اجازه داده باشد برای انتقام از قوم، گوساله سامری به صورت گوساله ای حقیقی درآید و نمونه های دیگر که بیان شد، همه و همه ساخته قصه پردازی های مغرضانه اهل کتاب است.

نتیجه

از آنچه گذشت، می توان پی برد چقدر از مطالب وارد شده در تفاسیر اهل سنت و شیعه دستخوش اموری شده است که عقل از آن ها رویگردان و بر خلاف نص قرآن کریم است. لذا بسی کار و کوشش مداوم را می طلبد، تا این روایات جعلی از هر نظر مشخص گردیده و از تفاسیر زدوده شود. امید که در آینده ای نزدیک شاهد جدایی تفاسیر از این گونه مطالب سخیف و مبتذل باشیم؛ اگرچه که خود این گفتارها، گواه خوبی برای نشان دادن دروغین بودن اسلام کسانی است که این مطالب از ایشان ذکر شده است و برای اغراضی شیطانی گاه آن را به معصومان نیز نسبت داده اند.

اسرائیلیات در تقاضای رؤیت خدا از سوی موسی علیه السلام

اشاره

از مسائل استوار و روشن قرآن، محال بودن رؤیت خدا است و هر کجا پای رؤیت خدا به میان آمده آن را انکار کرده است. وقتی موسی علیه السلام به میقات خدا رفت وخداوند با او صحبت کرد، خطاب به خدا گفت: «خود را به من بنما، تا به تو بنگرم»؛ اما خداوند در جواب او فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید».

دیدگاه قرآن

قرآن، در این باره می فرماید:

وَ لَمَّا جَاءَ مُوسی لِمِیقَتِنَا وَ کلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَب أَرِنی أَنظرْ إِلَیْک قَالَ لَن تَرَانِی وَ لَکنِ اُنْظُرْ إِلی الْجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْف تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلِّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَنَک تُبْتُ إِلَیْک وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ (۱)

و هنگامی که موسی به میعادگاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا ! خودت را به من نشان بده، تا تو را ببینم». گفت: «هرگز مرا نخواهی دید؛ ولی به کوه بنگر؛ اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید». هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «منزّهی

۱- اعراف، ۱۴۳.

تو [از این که با چشم تو را ببینم] به سوی تو باز گشتم و من نخستین مؤمنانم».

دیدگاه تورات

در تورات، به طور کلی به گونه ای سخن می راند که گویی خدا مانند بشر، جسمی دارد که مکانی را اشغال کرده و قابل رؤیت می باشد؛ برای مثال می گوید:

چون خداوند دید برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لبیک». گفت: «بدین جا نزدیک میا. نعلین خود را از پایهایت بیرون کن؛ زیرا مکانی که در آن ایستاده ای، زمین مقدس است». (۱)

در جای دیگر می گوید:

و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابر مظلم نزد تو می آیم، تا هنگامی که با تو سخن گویم، قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند. (۲)

در قسمت بعد می گوید:

و موسی قوم را برای ملاقات خدای از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند. تمامی کوه سینا را دود گرفت؛ زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره ای بالا می شد، و تمام کوه، سخت متزلزل گردید. (۳)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

با توجه به مطالب مذکور، به آسانی مشخص می شود تورات کنونی که در دسترس ما است، کتابی است آمیخته از تورات واقعی و نگاشته بشری؛ زیرا یکی از اموری که قرآن مجید بر آن تأکید می ورزد، آن است که خداوند، قابل دیدن با چشم نیست و آنچه معصومان در این باره متذکر شده اند، دیدن با چشم دل و در حقیقت، به مرحله یقین رسیدن است؛ اما تورات، مقام الهی را به سرحد بشری با جهل از آنچه پیرامون وی می گذرد، تنزل داده است. در عین حال، دو کتاب، در متلاشی شدن کوه با هم مشترکند.

درخواست رؤیت خداوند از جانب موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون به سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره تقاضای رؤیت خدا از سوی موسی علیه السلام

۱- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳، مقطع ۲–۵.

۲- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۹، مقطع ۹.

۳- کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۹، مقطع ۱۷–۱۸.

وارد شده است، ملاحظه می کنیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور از ابوشیخ از ابن عباس آمده است:

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به پروردگارش گفت: «خودت را به من نشان بده»؛ خداوند فرمود: «هرگز احدی مرا نخواهد دید». آن گاه خدا فرمود: «به کوه بلند و عظیم بنگر؛ اگر کوه، استقرار پیدا نکرد، معلوم می شود دیدن من امکان ندارد؛ زیرا کوه با آن عظمت، برابر من خاک می شود و تو که بسیار ضعیف و ذلیلی، هرگز تاب و توان دیدن مرا نداری». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ترمذی در نوادرالاصول و ابو نعیم در حلیه از ابن عباس آورده است: رسول خدا علیه السلام این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «خداوند به موسی فرمود: «تو تا زمانی که زنده ای، مرا نخواهی دید و بی شک، اهل بهشت مرا خواهند دید؛ کسانی که چشمان ایشان نمی میرد و اجسادشان به بلا دچار نمی شود». (۲)

۳. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن ابی حاتم و ابوشیخ و ابن مردویه از انس بن مالک از رسول خدا علیه السلام آورده است:

همین که امر خداوند برای اهل کوه ظاهر شد، آن را با زمین یکسان کرد وکوه را به خاک مبدل کرد؛ یعنی کوه به زمین فرو ریخت.

برخی گویند: کوه به چهار قسمت شد؛ قسمتی به سوی مشرق و قسمتی به سوی مغرب و قسمتی به دریا و چهارمین قسمت، به صورت شن درآمد. برخی گویند: شش قسمت شد؛ سه قسمت به مدینه رفت و«احد» و «ورقان» و«رضوی» شد و سه قسمت به مکه رفت و «ثور» و «ثبیر» و«حراء» شد. (۳)

۴. در برخی تفاسیر اهل سنّت از چهره آشنای خرافه پردازی؛ یعنی وهب بن منبّه سرگذشتی خارق العاده با صحنه پردازی هایی عجیب بدین صورت نقل شده است:

هنگامی که موسی تقاضای رؤیت پروردگارش کرد، خدای متعال ابری توأم با رعد و برق و صاعقه فرستاد که تا چهار فرسخ اطراف کوهی را که موسی در آن بود، احاطه کرد. حق تعالی فرشتگان آسمانی را فرمود: «بروید و از موسی بپرسید چگونه چنین جرأتی به خود داده و درخواست رؤیت مرا کرده است؟». فرشتگان آسمانی گروه گروه بر موسی ظاهر شدند. گروه اول به صورت گاوها بودند که زبان به تسبیح و تهلیل گشوده و صداهای مهیبی هم چون رعد

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۳. ص۱۱۸.
۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۳. ص۱۱۸.
۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج۳. ص۱۱۹.

و برق داشتند. گروه دوم فرشتگان، به امر خدا و برای اعتراض به موسی نازل شدند. اینان صورت شیر داشتند و به تسبیح و تقدیس الهی اشتغال داشتند. بنده ضعیف خدا موسی بن عمران با مشاهده این صحنه ها، ترس تمام وجودش را احاطه کرد؛ به گونه ای که تمام موهای سر و بدنش از ترس و وحشت راست شد و گفت: بار خدایا! از درخواست خود پشیمانم. به لطف خود مرا از این مهلکه نجات ده». پیشوای فرشتگان، جبرئیل پیش آمد و گفت: «ای موسی! زود به جزع و فزع آمدی. بر درخواست خود صبر کن که هنوز آنچه دیده ای اندکی بیش نیست و هر کس آن خواهد که تو خواستی، باید از این صبورتر باشد». سپس گروه سوم فرشتگان که به صورت کرکس بودند، ظاهر شدند و... .

وهب تا هفت گروه از فرشتگان را در هیبت های عجیب و غریبی به تصویر کشیده است. (۱)

۵. در تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) به نقل از ابن عباس آمده است:

آن هنگام که موسی بی هوش افتاده بود، فرشتگان از کنارش عبور کرده به وی می گفتند: «ای پسر زنان حیض! همانا از پروردگار خود درخواست بزرگی کرده ای». (۲)

۶. فخر رازی درباره رؤیت خداوند توسط موسی علیه السلام و هم کلامی وی علیه السلام با خدا می گوید:

بدان که خدای متعال، فایده ای که موسی علیه السلام به سبب آن در میعادگاه حاضر شد، بیان کرد و در آن مکان، پروردگارش با او صحبت کرد و در آیه، مسائلی عالی مقام و شریف از علوم الهی وجود دارد.

مسأله اول: خدای متعال با موسی علیه السلام صحبت کرد و مردم درباره کلام خدا اختلاف دارند؛ عده ای از آن ها گفته اند: کلامش از حروف تألیف و تربیت شده و منظم است. و برخی از آن ها گفته اند: کلامش صفت حقیقت مغایر حروف و صداها (اصوات) است. و اما گویندگان قول اول، عقلای تحصیل کرده هستند و متفق شدند که آن، حادث شده، پس از این که نبوده است. حنابله و حشویه ادعا کردند کلام مرکب از حروف و صداهای قدیم بوده است و این قول، پایین تر از آن است که عاقلی به آن توجه کند.

نقد نظر اول: این کلام، باطل است؛ چون این کلمات شنیده شده و مفهوم می باشد و وقتی مفهوم است که حروفش متوالی باشد. اما اگر حروفش یک گروه مجموعه و موجود باشد، مفید نخواهد بود.

۱- حسین بن مسعود فرّا بغوی، معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، ج ۲ ص ۵۲۷ و ۵۳۸؛ علی ین محمد بغدادی، تفسیر خازن، ج۲ .
۲- طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۳۸.

نقـد نظر دوم: ایجـاب می کنـد که حروف حـادث باشـد؛ چون حروف اگر متوالی باشـد، هنگامی که دومی می آیـد، اولی را نقض می کنـد. پس اول حـادث است؛ چون هر چیزی عـدمش ثـابت شود، قـدیم بودنش ممتنع است -دومی نیز حادث است، چون هر چیزی که وجودش متأثر از وجود غیرش باشـد، حادث است؛ پس ثابت شـد به تقـدیر که کلام خدای تعالی، مجرد از حروف و اصوات مُحَدث (ایجاد شده) است. اگر این ثابت شد، به مردم خواهیم گفت: این جا دو روش وجود دارد:

اول: محل (مکان) آن حروف و اصوات، خود ذات خدای تعالی است و آن قول، کرامیه است.

دوم: محل آن ها (حروف) جسمی است مباین ذات خدای تعالی؛ مانند درخت و غیره و آن، قول معتزله است.

اما قول دوم: و آن این که کلام خـدای تعالی، صـفتی مغایر این حروف و اصوات است و این، قول بیشتر اهل سـنت و جماعت است و آن، یک صـفت قدیم و ازلی است. آنان که این قول را می گویند، در آن چیزی که موسی علیه السلام شنید، اختلاف دارند:

اشـعری ها گفتند: موسـی آن صـفت حقیقی ازلی را شنید و همان طور که دیدن ذات خدا متعذر (غیر مقدور) نیست با این که ذاتش نه جسم و نه عرض است، همان طور بعیـد نیست کلامش شـنیده شود، با این که کلامش نه حرف است و نه صوت. ابو منصور ماتریـدی گفت: آن چیزی که موسـی شـنید، صداهای مقطّع و حروف مؤلفه بود که بر درخت، قائم شده بود و صـفت ازلی، نه حرف است و نه صـدا و آن، چیزی است که موسـی آن را شـنید و این شـرح نظر مردم در شـنیدن کلام خـدای متعال است.

مسأله دوم: اختلاف کردنـد که خـدای متعال تنها با موسـی علیه السـلام حرف زد یا همراه قومی دیگر. ظاهر آیه بر مطلب اول دلالت می کنـد؛ چون قول خداوند متعال وکلّمه ربُّه بر تخصـیص موسـی به این شـرفیابی اشاره می کند و تخصـیص به ذکر بر نفی حکم از آنچه گذشت، دلالت می کند. قاضی گفت: «بلکه هفتاد نفر برگزیدگان، میعادگاه کلام خدای تعالی را شنیدند» و گفت: «منظور از حضورشان آن است که تا قوم موسـی علیه السـلام را از آنچه در آن جا گذشت، با خبر کنند و این منظور، حاصل نمی شود، مگر با شـنیدن کلام. هم چنین صـحبت کردن خـدای تعالی با موسـی بـدین شـکل معجزه است. وقتی نبوت موسی علیه السلام مقدم تر بود، باید ظهور این معنا در غیر باشد».(۱)

۱- رازی، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج۱۴، ص۲۲۷.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر عیاشی از ابوبصیر از امام باقر و امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که موسی از خداوند خواست : «خود را به من نشان بده، تا تو را ببینم»، گفت: هرگز مرا نخواهی دید؛ ولی به کوه بنگر؛ اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید». هنگامی که موسی از کوه بالا رفت، درهای آسمان بر روی وی گشوده شد و با دسته های فرشتگان مواجه گشت که با دست هایشان سقف آسمان را نگه داشته و سرهایشان نور بود و در برابر او دسته دسته می گذشتند و می گفتند: «ای پسر عمران! امر عظیمی را درخواست کرده ای». پیوسته موسی ایستاده بود، تا آن که پروردگارش بر کوه جلوه کرد و آن را همسان خاک قرار داد موسی مدهوش به زمین افتاد چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا ! منزّهی تو و من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم». (۱)

۲. در تفسیر نورالثقلین در دنباله حدیث بالا به نقل از ابن ابی عمیر و سایر اصحاب آورده است: «همانا آتش، موسی را احاطه کرد، تا این که از ترس از آنچه دیده است فرار نکند». (۲)

۳. در تفسیر نورالثقلین به نقل از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است:

وقتی موسی بن عمران از خدا خواست که او را ببیند، خداوند دستور داد موسی در محل معینی بنشیند. آن گاه ملائک را دستور داد دسته دسته با رعد و برق و باد و صاعقه ها از برابرش عبور کنند. هرگاه کاروانی از ملائک از مقابل موسی می گذشت، بند بند وجود موسی به لرزه در می آمد و سرش را بلند کرده می پرسید: «آیا پروردگار من میان شما است؟» هر دسته در جوابش می گفتند: «پروردگارت از دنبال می آید؛ ولی ای فرزند عمران ! بدان امر عظیمی درخواست کرده ای». (۳)

۴. در تفسیر نورالثقلین امام صادق علیه السلام در باره تجلی خدا بر کوه روایت شده است:

کوه را بر دریا بلند کرد و آن را داخل آب کرده و غیب نمود؛ پس آن، تا کنون در آب سرنگون است. (۴)

۵. درتفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر عیاشی از ابوبصیر از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است:

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۶۲- ۶۳.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۳.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۳. عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی)، تفسیرلعیاشی، ج ۲، ص ۲۷.

۴- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۳.

هنگامی که موسی به طرف کوه رفت، درهای آسمان باز شد و ملائک فوج فوج به سوی او آمدند؛ در حالی که در دستانشان نیزه ای بود و در سرشان نوری و از کنار موسی گروهی بعد از گروهی دیگر عبور می کردند و می گفتند: «ای پسر عمران! درخواست بزرگی کرده ای». موسی گفت: «پیوسته و مدام می ایستم، تا خداوند متعال تجلی کند». هنگامی که خداوند روحش را به او بازگرداند، به هوش آمد و گفت: «سُبْحَنَک تُبْت إِلَيْک وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»(۱)

۶. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم درباره آیه «و هنگامی که گفتید: «ای موسی! ما ایمان نخواهیم آورد، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم»

آن ها هفتاد نفری بودند که موسی آن ها را برگزید که کلام خدا را گوش دهند. هنگامی که شنیدند، گفتند: «ای موسی! ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم که خداوند صاعقه ای فرستاد و همه را سوزاند. سپس آن ها را زنده نموده و به پیغمبری مبعوث کرد. (۲)

۷. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که گفت:

خداوند، حجاب را کنار زد و موسی به کوه نگاه کرد که کوه در دریا فرو رفت تا اکنون. و ملائک فرود آمدند و درهای آسمان باز شد و خدا به ملائک وحی کرد: «موسی را دریابید که فرار نکند». ملائک فرود آمده و موسی را احاطه کرده و گفتند: «آمدی ای پسر عمران! که درخواست بسی عظیم کردی». هنگامی که موسی دید کوه در عمق دریا فرو می رود و فرشتگان فرود می آیند، از ترس خدا و وحشت از آنچه دید، بر روی خود افتاد و مرد. خداوند روحش را بازگرداند. موسی سرش را بالا آورد و بیدار شد و گفت: «منزهی تو. من به سوی تو توبه کردم و از نخستین مؤمنان هستم»؛ (یعنی اولین کسی که تصدیق کرد، تو دیده نمی شوی.) خداوند متعال به او گفت: «ای موسی! تو را برمردم با رسالت ها و سخنانم برگزیدم؛ پس هر چه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش. جبریل صدایش کرد: «ای موسی! من برادرت جبریل هستم». (۳)

۸. در تفسیر مجمع البیان آمده است:

ممکن است منظور از «میقات» در آیه زمانی باشد که خداوند تعیین کرده بود که موسی

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۳.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۳.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص۶۷.

آن جا برود؛ زیرا لفظ میقات، هم برای زمان به کار می رود و هم برای مکان. به هر صورت، خداوند، آن جا بدون واسطه با موسی سخن گفت. این جا تعیین نکرده است کلام خدا را از کجا شنید؛ ولی جاهای دیگر گفته است: از درخت شنید؛ بنابراین درخت، محل خروج صدا بود؛ زیرا صدا عرض است و باید قائم به جسم باشد. برخی گفته اند: این جا خداوند صدا را از ابر، بر گوش موسی رساند. موسی از فرصت استفاده کرد و گفت: «خدایا! خود را به من بنمای، تا تو را بنگرم». علما درباره علت این درخواست، اختلاف کرده اند؛ زیرا موسی می دانست خدا را نمی توان به وسیله حواس رؤیت کرد. اقوال علما از این قرار است:

۱. جمهور می گویند: برای خودش درخواست رؤیت نکرد؛ و بلکه برای قومش درخواست کرد؛ زیرا آن ها می گفتند: «تا خدا را آشکار ننگریم، به تو ایمان نمی آوریم»؛ از این رو پس از آن که خداوند آن ها را هلاک کرد، گفت: «ما را به سبب کردار سفیهان هلاک می کنی؟».

پرسش: اگر جایز باشد برای قوم درخواست رؤیت کند، با این که موسی علیه السلام می داند رؤیت خداوند محال است، جایز است خواسته ایشان را که محال بود، از خداوند بخواهد.

پاسخ: تفاوت این است که هرگاه آن ها در جواز رؤیت شک داشته باشند، همین که بشنوند خداوند دیدنی نیست، شکشان بر طرف می شود؛ زیرا خداوند حکیم و گفتارش راست است؛ بنابراین جوابی که از جانب خداوند می رسد، شک آن ها را بر طرف می کند. اما شک در جواز جسم بودن خداوند، از این راه برطرف نمی شود؛ زیرا کسی که جسم است، ممکن نیست بی نیاز و عالم به همه معلومات باشد و جوابی که داده می شود، مفید یقین نیست و نفعی ندارد. برخی از علما گفته اند: جایز است موسی علیه السلام با علم به استحاله رؤیت، برای قوم خود درخواست رؤیت کند؛ زیرا این کار به صلاح قوم است؛ ولی در یاد خودش عالم باشد که آنچه در خواست می کند، از محالات است و مقصودش این است که از راه لطف، جوابی از جانب خداوند داده شود.

۲. منظور موسی علیه السلام این نبود که خدا را به چشم بنگرد؛ بلکه می خواست پاره ای از نشانه های آخرت به وی نشان داده شود، تا معرفت کامل حاصل شود و شک و تردیدها زایل گردد و نیازی نداشته باشد برای قوم بنی اسرائیل استدلال کند و آن ها انکار کنند. نظیر درخواست ابراهیم علیه السلام از خداوند که کیفیت زنده شدن مردگان را که را از راه استدلال، پذیرفته و معتقد بود، به او نشان دهد، تا خاطر او آسوده شود. خلاصه این که اگر چه خواسته است خدا را به چشم بنگرد، منظور، رؤیت حقیقی نیست؛ بلکه منظور، تحصیل علم است. این وجه از ابوالقاسم بلخی است.

۳. حسن و ربیع و سدی گویند: این که درخواست کرد خدا را ببیند، منظور تشبیه خداوند به

موجودات جسمانی نبود؛ زیرا برای کسی که به مسأله رؤیت جاهل است، علم به توحید، ممکن است. در این صورت، مانعی ندارد از راه سمع، علم پیدا کند که خداوند، قابل رؤیت نیست. این وجه، با توجه به مقام شامخ انبیا علیهم السلام واین که ممکن نیست از چنین مطلبی بی خبر باشند، صحیح نیست. « قَالَ لَنْ تَرَانِی»؛ این پاسخ، از جانب خداست. یعنی که: «هرگز مرا نمی بینی»؛ زیرا «لَنْ» نفی ابد می کند. وَ لَکنِ انظرْ إِلی الْجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْف تَرَانِی: لکن به کوه بنگر اگر در جای خود استقرار یافت، مرا خواهی دید»؛ یعنی شرط رؤیت من، استقرار کوه است و از آن جا که کوه، استقرار پیدا نکرد، معلوم می شود دیدن خداوند امکان ندارد. رسم این است که هر گاه بخواهند چیزی را بعید و غیر ممکن بشمارند، آن را مشروط به چیزی می کنند که عدم امکان آن محقق است.

پرسش: اگر منظور استبعاد بود، خدا باید آن را به چیزی مشروط کند که محال باشد؛ چنان که داخل شدن بهشت را به داخل شدن طناب در سوراخ سوزن مشروط دانسته است.

پاسخ: خداوند جواز رؤیت را به استقرار کوه در آن حال مشروط کرد و کوه، در هم کوبیده شد؛ بنابراین محال است در آن حال، جمع ضدین شود و کوه، هم استقرار داشته باشد و هم نداشته باشد.

همین که امر خداوند برای اهل کوه ظاهر شد، آن را با زمین یکسان کرد و به قول ابن عباس، کوه را به خاک مبدل کرد. حسن می گوید: یعنی به زمین فرو ریخت. برخی گویند: «کوه، چهار قسمت شد؛ قسمتی به سوی مشرق و قسمتی به سوی مغرب و قسمتی به دریا رفت و چهارمین قسمت، به صورت شن درآمد». برخی گویند: «این کوه شش قسمت شد؛ سه قسمت به مدینه رفت و«احد» و «ورقان» و«رضوی» شد و سه قسمت به مکه رفت و «ثور» و «ثبیر» و«حراء» شد. وجه اخیر، از پیامبر گرامی روایت شده است. به هر حال مقصود این است که خداوند، آیاتی ظاهر کرد کسانی که نزد کوه بودند، یقین کردند دیدن خداوند محال است؛ پس منظور از تجلی خداوند، تجلی آیات و نشانه های قدرت او است. هر نشانه ای که خداوند از قدرت خود در معرض دید مردم قرار دهد، مانند این است که خودش برای مردم تجلی شده است. آن جا نیز همین که گوشه ای از قدرت خود را بر کوه ظاهر کرد، مثل این بود که خودش برابر آن عده حاضر شده است. برخی گویند: «تجلی» به معنای «جلی» است؛ یعنی: خداوند امر خود را بر کوه ظاهر کرد؛ در نتیجه، کوه متلاشی شد. مؤید آن، روایتی است که می گوید: «خداوند، عرش را به اندازه یک انگشت، آشکار کرد و کوه را متزلزل ساخت». ابن عباس گوید: «یعنی نور خدا برای کوه ظاهر شد». حسن گوید: «یعنی وحی خدا بر کوه نازل شد». وَ خَرَّ مُوسی صعِقاً ؛ ابن عباس و حسن و ابن زید گویند: «یعنی موسی

بی هوش برزمین افتاد». البته موسی از دنیا نرفت؛ ولی آن هفتاد نفری که با او آمده بودند، همگی جان سپردند»؛ زیرا درباره موسی می گوید: «فَلَمَّا أَفَاقَ»؛ همین که به هوش آمد». و در باره آن ها می گوید: ثُمَّ بَعَثْنَكمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكمْ شما را پس از مرگ، زنده کردیم». از ابن عباس نقل شده است موسی عصر روز پنجشنبه که روز عرفه بود، بی هوش شد و جمعه به هوش آمد. در همین وقت بود که تورات بر او نازل شد. قتاده گوید: موسی هم مرده بود. فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَنَك؛ یعنی همین که به هوش آمد، گفت: «خدایا از آن چه در خور شأن ومقام تو نیست، منزه هستی». برخی گویند: «یعنی منزهی از این که مرا به سؤالی که یک عده آدم سفیه کردند، مجازات کنی. تبت الیك؛ من توبه می کنم از این که چیزی بخواهم که اذن ندارم». برخی گویند: این جمله را به منظور توجه به خداوند بر زبان آورد؛ چنان که هنگام دیدن امور حیرت انگیز، انسان، «سُبْحَانَ الله»و«لا إِلَهَ إِلَّا أَللہ» می گوید. «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ ابن عباس وحسن گویند: «یعنی من نخستین کسی هستم که ایمان دارم به این که تو را نتوان رؤیت کرد». نظیر همین معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده است. جبایی گوید: «یعنی من میان قومم اولین کسی هستم که به بزرگی این مسأله ایمان دارم». مجاهد و سدی گویند: «یعنی من میان بنی اسرائیل، اولین مؤمن هستم». (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

پیشوایان شیعه یعنی خاندان رسول خدا علیه السلام رؤیت خدا را با چشم محال می دانند. شیعه نیز طبق تعلیم و تربیت پیشوایان خود، به محال بودن آن در دنیا و آخرت قائل می باشد و خدا را بالاتر و برتر از این می داند که بتوان او را مانند سایر اجسام دید و با انعکاس اشعه او را درک کرد. این خلاصه نظریه و گفتار خاندان پیامبر علیه السلام اسلام درباره رؤیت خدا است و تنها باید به گفتار آنان اعتماد کرد. در روز بازپسین و در پیشگاه حضرت حق، دلیلی و عذری به جز نظر این خاندان پذیرفته نیست؛ زیرا خداوند آنان را در قرآن از هر نوع رجس و پلیدی پاك و از هرگونه لغزش و انحراف و گزافه گویی مبرا و منزه معرفی کرده است. رسول خدا علیه السلام هم آنان را قرین و همدوش قرآن و یکی از دو ثقل قرار داده است. محال بودن رؤیت خداوند مطلبی است که دلائل عقلی و آیاتی از قرآن آن را اثبات می کند و روایاتی که از پیشوایان دینی رسیده است،

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص۴۴-۴۸.

همان مطلب عقلی و قرآنی را توضیح می دهد و با بیان ساده و عموم فهم به اذهان و افکار عموم مردم نزدیک می کند.

اینک نمونه هایی از ادله عقلی و آیات قرآن و احادیث را می آوریم. دلایل عقلی و فلسفی عبارتنداز:

۱. فلاسفه می گویند: دیدن چیزی با چشم و انعکاس اشعه در صورتی ممکن است که مرئی در جهت و طرف معینی قرار بگیرد و میان مرئی و شخصی که او را می بیند، فاصله و مسافت معینی باشد که اگر آن فاصله کمتر یا بیشتر از حد معین شود، دیدن آن شیء ممکن نخواهد بود. دیگر آن که مقابل و محاذات بیننده قرار بگیرد. توجه به این جهات، رؤیت را درباره خداوند منتفی نموده و ما را به محال بودن آن هدایت می کند؛ زیرا هیچ یک از این امور نمی تواند درباره خداوند تحقق پذیرد؛ خداوند، نه در یک جهت و مکان معین است و نه بین او و بشر محاذات و فاصله و مسافت، معقول و متصور است؛ زیرا لازمه محاذات و فاصله، جسم بودن خداوند و متحیز و دارای مکان بودن او است که این هر دو، درباره خدا محال است.

۲. رؤیت و دیدار خداوند اگر به همه وجود او تعلق بگیرد و تمام وجود خدا را با چشم ببینیم، لازمه اش محدود بودن وجود خدا و منحصر بودن او به مکان و نقطه معینی و خالی بودن سایر نقاط از وجود او است؛ زیرا دید انسان محدود می باشد و به تمام نقاط احاطه ندارد. اگر دیدار ما به یک نقطه و یک قسمت از وجود خدا تعلق بگیرد، نه به تمام وجود خدا و تنها یک قسمت از وجود خدا را ببینیم، همه این ها درباره خداوند محال است؛ زیرا خداوند، نه محدود است و نه در یک نقطه است و نه دارای جزء و ترکیب می باشد و نه در مکانی هست. گذشته از این ها چیز مرئی و قابل رؤیت، لازم است دارای یکی از رنگ ها باشد و تعلق هر نوع رنگ به خداوند محال است. (۱)

در قرآن، آیات متعددی هست که رؤیت خدا را نفی کرده و آن را محال اعلام نموده است که دو آیه را برای نمونه می آوریم:

۱. در سوره مبارکه انعام می فرماید: « چشم ها او را درک نمی کند و او است که چشم ها را درک می کند، و او لطیف و آگاه است.

مرحوم طبرسی می گوید:

ماده «ادراک» وقتی با کلمه «بصر» ذکر شود (لَا تُدْرِكهُ الْأَبْصَٰرَ)، به معنای رؤیت و دیدار با چشم است. از این جا است که اگر کسی بگوید: «أَدْرَكتُهُ بِبَصَرِی وَ مَا

۱- تلخیص و برداشت از: محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، ص ۱۲۴-۱۲۶.

رَأَیْتُهُ»، می گوینـد: «این کلاـم متناقض است»؛ زیرا درک کردن با چشم، همان رؤیت است؛ بنابراین صـحیح نیست گفته شود: او را با چشم درک کردم؛ ولی ندیدم.

۲. و در سوره بقره می فرمایـد: «و زمانی که موسـی به قومش گفت: «ای قوم! شـما با اخـذ کردن گوساله [در جایگاه معبود] و پرسـتش آن، بر خودتان ظلم کردید؛ پس به سوی پروردگار خود بازگشت کنید؛ پس خودتان را بکشید که آن برای شما نزد پروردگار بهتر است. سپس توبه شما را پذیرفت؛ زیرا او است توبه پذیر و رحم کننده* و هنگامی که گفتند: «ای موسی ! بر تو ایمان نمی آوریم، تا خدا را آشکار ببینیم؛ پس صاعقه ای شما را فراگرفت؛ در حالی که نگاه می کردید».

این دو آیه شـریف که متصل و مربوط به همـدیگر است، دلیل بر محال بودن رؤیت خداونـد است؛ زیرا در آیه اول به عقوبت عذاب افرادی که گوساله پرستی را آیین خود قرار داده اند تصـریح کرده و توبه آنان را به سخت ترین مجازات که خودکشی است، مقید و مشـروط ساخته است. در آیه دوم عذاب کسانی را که خواستار رؤیت خدا بوده اند بیان کرده و مجازات آنان را نزول صاعقه و گرفتاری بر یک بلای آسمانی قرار داده است.

این آیه شـریف، ما را با وضوح روشنی هرچه تمام تر بر این حقیقت راهنمایی می کند که تنها گوساله پرستی نیست که کفر و ارتـداد و موجب عقوبت و عـذاب است؛ بلکه تقاضـای رؤیت خـدا نیز جرم و موجب نزول عـذاب آسـمانی و –ماننـد گوسـاله پرستی– بزرگ ترین گنـاه است. جالب توجه این که در قرآن، در مواردی که به موضوع رؤیت خـدا و این تقاضای محال بنی اسـرائیل اشـاره شـده، تعبیرات و جملاـتی به کـار رفته است که بزرگی این گناه و تمرد را بیشتر روشن می کنـد. در جایی می گوید: اهل کتاب از تو می خواهند بر آنان کتابی از آسـمان فرود آوری. به تحقیق بزرگ تر از این را از موسی خواستند؛ زیرا به موسی گفتند: «خدا را بر ما آشکارا نشان بده» آنان مقابل این ظلمشان، گرفتار صاعقه شدند.

و در جای دیگر می گویـد: آنان که به ملاقات ما امید ندارند، گفتند: «چرا ملائک بر ما نازل نمی شوند ویا خدا را نمی بینیم. اینان در دل خود زیاده روی کردند و تمرد و سرکشی بزرگی را پیش گرفتند».

اگر رؤیت خـدا امکان پـذیر بود، تقاضای آن، اسـتکبار و تجاوز از حد و تمرد بزرگ محسوب نمی شد؛ به ویژه به طوری که قائلاـن به رؤیت می گوینـد، یکی از لـذت بخش ترین نعمت هـا که خداونـد بر بنـدگانش خواهـد داد و یکی از بزرگ ترین عنایات و توجهاتی که خداونـد در روز قیامت و در بهشت بر بنـدگانش خواهد فرمود، اجازه دیدار جمال او است. درباره نفی رؤیت در

قرآن آیات زیادی هست؛ ولی برای نمونه و شاهد، به همین دو آیه اکتفا شد. (۱)

نفی امکان رؤیت خداوند در احادیث

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از عیون الاخبار در باب ذکر مجلس مام رضا علیه السلام نزد مأمون آمده است:

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گفت: پدرم از همدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم آورده است: مأمون، مجلسی با حضور امام رضا علیه السلام آماده کرد و از آن حضرت پرسید: «ای پسر رسول خدا! آیا قبول داری که انبیا معصوم هستند؟» فرمود: «بله». مأمون گفت: «پس معنای گفته خداوند چیست که فرمود: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِ أَرِنِى أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِى چگونه کلیم خداوند، یعنی موسی بن عمران علیه السلام نمی داند خداوند متعال فرموده رؤیتش جایز نیست و او از خداوند، این را خواهش می کند؟» حضرت علیه السلام فرمود: «همانا کلیم خدا، موسی بن عمران می دانست خداوند از دیدن با چشم ها منزه است؛ اما هنگامی که با او تکلم کرد و به او نزدیک شد، به سوی قوم خود بازگشت، به آن ها خبر داد که خداوند متعال با او سخن گفته و به او نزدیک شده و او را نجات داده است. قوم موسی گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که کلام او را بشنویم، هم چنان که تو شنیدی». قوم موسی هفتصد هزار مرد بودند. که از بین آن ها هفتاد هزار، سپس هفت هزار و سپس هفتاد نفر برای میقات پروردگارشان انتخاب شدند؛ پس با آن ها به سوی طور سینا بیرون آمد و در پایین کوه اقامت گزیدند. سپس موسی علیه السلام به سوی کوه بالا رفت و از خداوند خواست با او صحبت کند و آن ها کلام او را نیز بشنوند. خداوند متعال با او سخن گفت و مردان، سخن خدا را از بالا و پایین و راست و چپ و پشت و جلو شنیدند. آن سخن را از درخت صادر کرد، تا آن را از همه جهات بشنوند؛ پس گفتند: «هرگز به آن چیزی که شنیدیم ایمان نمی آوریم، مگر این که خداوند را آشکارا ببینیم». هنگامی که این سخن بزرگ را گفتند و استکبار ورزیدند و سرکشی کردند؛ خداوند بر آن ها صاعقه ای فرستاد. صاعقه آن ها را با ظلمشان بگرفت و آن ها مردند. موسی علیه السلام گفت: «ای پروردگار من! وقتی به سوی بنی اسرائیل برگشتم به آن ها چه بگویم؟ آن ها به من خواهند گفت تو آن ها را کشتی به دلیل این که در ادعایت صادق نبودی»؛ لذا خداوند آن ها را زنده کرده و با موسی علیه السلام فرستاد. آن ها که زنده شده بودند، به موسی علیه السلام گفتند: «به درستی اگر از خدا بخواهی که خود را به تو بنمایاند، ما به او نگاه می کنیم و تو را اجابت می کنیم و تو ما را با

۱- تلخیص و برداشت از: محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، ص ۱۲۶-۱۲۸.

خبر می سازی که خداوند چگونه است و حق معرفتش را می شناسیم». موسی علیه السلام گفت: «ای قوم! همانا خداوند متعال، به وسیله چشم ها دیده نمی شود و هیچ کیفیتی برای او نیست و به وسیله آثارش شناخته می شود». آن ها گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که از خداوند این مسأله را بخواهی». موسی علیه السلام گفت: «ای پروردگار من!تو سخن بنی اسرائیل را شنیدی تو صلاح آن ها را بهتر می دانی». خداوند متعال به او وحی کرد: «ای موسی! آنچه از تو خواستند، از من بخواه. من هرگز تو را به سبب جهل آن ها مؤاخذه نمی کنم». در این هنگام، موسی گفت: رَب أَرِنِی أَنظرْ إِلَیْک.

در قسمتی ازحدیث دیگر از حضرت علی علیه السلام نقل شده است: خداوند در جواب حضرت موسی علیه السلام فرمود: لَنْ تَرَانِی یعنی تو هرگز در دنیا، مرا نمی بینی در دنیا تا این که بمیری؛ پس مرا در آخرت خواهی دید. اگر خواستی مرا در دنیا ببینی، به کوه نگاه کن؛ اگر در جایش قرار گرفت، مرا خواهی دید. (۱)

در پی حدیث مذکور از تفسیر نورالثقلین، علامه مجلسی در این باره احادیثی ذکر کرده است:

۲. ذعلب یمانی از امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید: «آیا خدا را دیده ای؟» حضرت در جواب فرمود: «آیا آنچه را که ندیده ام پرستش کنم؟».

ذعلب سؤال کرد: «چگونه دیده ای؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدا را نمی توان با چشم سر دید؛ ولی او را با نور دل که از حقایق ایمانی سرچشمه می گیرد، می توان درک کرد...».

۳. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: «آیا در روز قیامت می توان خدا را دید؟» امام علیه السلام در جواب فرمود: «خداوند، منزه و بالاتر از آن است که دیده شود؛ زیرا چشم تنها چیزی را می تواند می بیند که دارای رنگ و کیفیت است؛ ولی خداوند، نه دارای رنگ است و نه دارای کیفیت و چگونگی است؛ بلکه به وجود آورنده آن ها است.

۴. امام صادق علیه السلام می فرماید: یکی از علمای یهود خدمت امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد: «یا علی! خدایی را که پرستش می کنی، دیده ای؟» امیرالمؤمنین فرمود: «وای بر تو ! من خدای نادیده را پرستش نمی کنم». یهودی پرسید: «خدا را چگونه دیده ای؟» فرمود: «خدا را با چشم نمی توان درک کرد. این دل ها است که با حقایق ایمان، او را درک می کند».

۵. فضل بن سهل ذوالریاستین به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: «از آنچه مردم درباره آن اختلاف دارند، یعنی درباره رؤیت خداوند به من خبر بده و حقیقت امر را برای من روشن فرما». حضرت رضا علیه السلام در جوابش فرمود: «هرکس خدا را به غیر از آنچه خودش توصیف

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۶۴-۶۵.

فرموده است، وصف کند بزرگ ترین بهتان را به مقام الوهیت بسته است. سپس این آیه شریف را خواند: (لَا تُدْرِکهُ الْأَبْصَرَ) . چشم ها از درک او عاجز است و او هست که چشمها را درک می کند ..."(۱)

۶. در کتاب کافی از محمد بن زید نقل شده است: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و درباره توحید پرسیدم؛ حضرت برایم دیکته کرد: «ستایش مخصوص خدا است که خاطرها به او نرسند. بینایی ها درکش نکنند و در اندازه نگنجد. در آستانش، تعبیر، ناتوان و بینایی ها درمانده اند. هرگونه ستایشی در مقام او نارسا است. بی پرده نهان است و بی پوشش پوشیده. نادیده شناخته شده و بی تصور، ستوده گردیده و بی جسم توصیف شده است. شایسته ستایشی جز خدای بزرگ متعال نیست. "(۲)

درباره نفی رؤیت، ده ها حدیث از پیشوایان اهل بیت علیه السلام در کتب حدیث نقل شده است که تنها چند حدیث را برای شاهد و نمونه آوردیم.

ب. روایات ناموافق با قرآن

روایات مذکور در دو تفسیر الدرالمنثور و نورالثقلین به نحوی مشتمل مطالب غیر عقلی و غیر موافق با قرآن کریم است و به نقل مجدد آن ها نیازی نیست.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، بسیار روشن و بدیهی است در روایات مربوط به درخواست رؤیت خداوند از جانب موسی علیه السلام، اسرائیلیات بسیاری وارد شده است.

آزردن موسی علیه السلام توسط قومش

اشاره

یکی از مسائلی که همه معصومان علیه السلام با آن درگیر بوده اند، آزارهایی است که توسط قوم به روش های گوناگون به آن ها مختلف می رسیده است. حضرت موسی علیه السلام نیز از این وادی مستثنا نبوده و به راه های گوناگون، به این معضل دچار بوده است. یکی از این موارد که بسیار مشهور است، ربوده شدن لباس های آن جناب توسط سنگ است! که البته عده ای آن را معجزه حضرت موسی نام برده اند و ما این جا به بررسی آن می پردازیم.

دیدگاه قرآن

قرآن کریم در ذکر این مطلب به عنوان معجزه ساکت است و تنها می فرماید:

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لاتَكونُواكالَّذِينَ ءَاذَوْا مُوسى فَبرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكانَ عِندَ اللَّهِ

ص:۲۳۵

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج۴، باب نفی الرؤیه.

۲- کلینی، کافی، ج۱، ص ۱۰۴، ح ۳.

وَجِیهاً (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند؛ پس خداوند او را از آنچه [در حق او] می گفتند، مبرا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند بود.

این آیه تأیید این پیامبر از جانب خداوند رسوا کننده کسانی است که نسبت های ناروا به حضرت موسی علیه السلام می دادند.

دیدگاه تورات

در تورات درباره این موضوع، مطلبی ذکر نشده است.

ماجرای آزار حضرت موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناخت نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی که درباره مسابقه سنگ وحضرت موسی علیه السلام وارد شده است را ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از عبدالرزاق، احمد، عبد بن حمید، بخاری، ترمذی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابو هریره از رسول خدا علیه السلام نقل کرده است که حضرت موسی شخص با حیایی بود و از کثرت حیا، بدن خویش را به طوری می پوشاند که کسی نتوانسته بود کوچک ترین نقطه ای از بدن او را ببیند. عده ای از بنی اسرائیل از این موضوع به شک افتادند و در مقام آزار او در آمدند و گفتند: «لابد در بدن او عیب و مرضی مانند برص و فتق وجود دارد که خود را این چنین می پوشاند». خداوند خواست او را از این اتهام تبرئه کند؛ لذا روزی که موسی علیه السلام در جای خلوتی لباس های خویش را در آورده و روی سنگی گذاشت و مشغول غسل شد؛ وقتی غسلش تمام شد و خواست لباس هایش را بپوشد، آن سنگ به حرکت در آمده لباس های او را با خود برد. موسی علیه السلام عصای خویش را برداشت و پشت سر سنگ می دوید و داد می زد: «ای سنگ! لباس های مرا بده. ای سنگ! لباس های مرا بده».

با این وضع و با بدن عریان، به میان عده ای از بنی اسرائیل رسید و او را عریان مشاهده کردند و دیدند دارای نیکوترین خلقت است و هیچ عیب ونقصی در وی نیست؛ و بدین گونه خداوند، موسی علیه السلام را از گفته آنان تبرئه کرد. بعد از این مسابقه که سنگ از حرکت بازماند و

۱- احزاب، ۶۹.

موسی علیه السلام لباس های خود را باز پس گرفت و به تن کرد، در اثر غضب با عصای خود محکم به آن سنگ کوبید. به خدا سوگند اثر ضربه در آن سنگ نمایان بود. این است معنای آیه شریف موسی علیه السلام توسط مردم که می فرماید: «ای مؤمنان! مانند افرادی نباشید که موسی را اذیت کردند و خداوند او را از آنچه درباره اش گفته بودند، تبرئه کرد و او نزد پروردگار، دارای آبرو و مقام بود». (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین آمده است: اذیت حضرت موسی علیه السلام توسط قومش، این بود که هارون علیه السلام در روی کوه بود و قومش گفتند: «تو او را کشتی»؛ لذا به اذیت موسی علیه السلام پرداختند. در حدیث دوم ذکر شده است چون قوم بنی اسرائیل موسی علیه السلام را عریان ندیده بودند، او را بسیار اذیت می کردند که مشکلی در اندامش دارد. (۲)

۲. در تفسیر نورالثقلین حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاد، مگر در زمانش دو شیطان باشند که او را اذیت نموده و مردم را گمراه کنند... . اما در زمان موسی علیه السلام سامری و مرعقیبا بودند. (۳)

۳. در مجمع البیان درباره اذیت موسی علیه السلام اقوال مختلفی آمده است:

الف) موسی و هارون علیه السلام بالای کوهی رفتند و هارون علیه السلام آن جا وفات یافت. قوم بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: «تو هارون را کشته ای». خداوند به فرشتگان فرمان داد جنازه او را بردارند، تا بنی اسرائیل او را دیده و ملائک مرگ او را خبر دهند، تا بدانند هارون علیه السلام مرده است وخدا موسی علیه السلام را از تهمت قتل هارون علیه السلام تبرئه کرد.

ب) خبر غسل و ربوده شدن لباس حضرت موسی علیه السلام ؛ راوی این روایت، ابوهریره است که آن را به نبی خدا نسبت داده؛ ولی جماعتی آن را رد کرده و جایز نمی دانند؛ زیرا در این ابراز کردن، پیامبر عریان در حضور مردم قرارگرفته و این، موجب تنفر مردم از او است.

ج) ابوالعالیه گوید: قارون زن بدنامی را اجیر کرد و به او پول داد که حضرت موسی علیه السلام را در حضور مردم متهم کند که با او -نعوذ بالله- زنا کرده است؛ پس خدا او را رسوا کرد و موسی علیه السلام را از این تهمت تبرئه نمود.

د) ابو مسلم گوید: ایشان او را رنجانیدند؛ زیرا نسبت سحر و دیوانگی و دروغ به او دادند؛

۱- سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۳.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص ۴۱۰.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص ۳۰۹.

بعـد از آن که آن آیـات و معجزات نه گـانه را از او دیدنـد. وَ کانَ عِنـدَ اللَّهِ وَجِیهاً و موسـی نزد خـدا آبرومنـد، بزرگ مقام و بلندمرتبه بود. ابن عباس گوید: موسی نزد خدا بزرگ بود و هیچ چیز را نمی خواست، مگر آن که به او عطا می فرمود. (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

آزار و اذیت بر موسـی علیه السـلام در احادیث مختلفی ذکر شـده است؛ اما مهم این است که آزار و اذیت را نمی توان تنها به موردی خاص منحصـر کرد و آنچه به معنا نزدیک تر است و در تفسیر نمونه نیز آمده است، این است که آیه شریف ۶۹ سوره احزاب یک حکم کلّی وجامع را بیان می کند؛ زیرا بنی اسـرائیل از جنبه های مختلف موسـی علیه السـلام را اذیت می کردند، آزارهایی که بی شباهت به آزارها و پخش شایعه ها و نقل اکاذیب و نسبت های ناروای بعضی از مردم، نسبت به پیامبر اکرم علیه السلام نبود. برای مثال: این حدیث درباره ای از تفاسیر ــ و در ذیل آیه۶۹ سوره الاحزا ب ــ(۲)از قول ابوهریره نقل شده که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود:"حضـرت موسـی علیه السـلام شـخص باحیایی بود (داسـتان لباس).(۳) این گونه احادیث در بسـیاری از تفاسـیر اهل سـنّت آمـده است و به برخی تفاسـیر شـیعه نیز راه یافته و به عنوان یکی از وجوه در تفسـیر آیهمذکور یاد شده است، با این تفاوت که در تفاسیر شیعی، سخنی از فریاد موسی علیه السلام بر سر سنگ و کتک زدن آن بـا عصـا و جراحت سـنگ آن گونه که در صـحیح بخـاری و منـابع دیگر اهل سـنّت از زبان ابوهریره نقل شـده به میان نیامـده است.(۴)

از حضرت امام صادق علیه السلام، منقول است که بنی اسرائیل گفتند که: موسی علیه السلام آلت مردی ندارد،

۱- مجمع البیان، ج ۲۰، ص۱۸۵-۱۸۶.

۲- ای کسانی که ایمان آوردید همانند کسانی نباشید که موسی علیه السلام را آزار دادند و خداوند او را از آن چه در حق او می گفتند مبرّا ساخت و او نزد خداوند آبرومند و گرانقدر بود.

۳- الطبری، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۳۶ - ۳۷؛ السیوطی، الدرالمنثور، ج ۵، ص ۲۲۳؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۲۰؛ آلوسـی، روح المعانی، ج ۲۲، ص ۹۴؛ صـحیح البخاری الجعفی، صـحیح البخاری، ج ۱، کتـاب الغسـل، باب من اغتسل عریاناً وحده فی الخلوه. النیشابوری، ابوالحسـین مسـلم بن الحجاج القشیری. صحیح مسلم، ج ۱، بـاب جواز الاغتسال عریاناً فی الخلوه. النووی، محیی الدین ابوزکریا یحیی شرح صحیح مسلم، ج۱۵، ص۱۲۷.

۴- سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۳.

وموسی علیه السلام، هرگاه که می خواست غسل کند می رفت و به موضعی که هیچکس او را نبیند، روزی در کنار نهری غسل می کرد و جامه هایش را بر روی سنگی گذاشته بود پس حق تعالی امر فرمود: سنگ را که از موسی علیه السلام دور شود، وموسی علیه السلام از پی آن رفت تا آن که بنی اسرائیل نظرشان بر بدن او افتاد و دانستند چنان نبود که گمان می کردند. این است معنای این آیه که حق تعالی در قرآن فرموده است: يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَكونُوا.... (۱)

ب. روایات ناموافق با قرآن

حدیث ابوهریره درباره فرار سنگ از موسی علیه السلام در صحیحین نیز نقل شده است. قبل از آن که به بررسی این حدیث بپردازیم، توجه خواننده ارجمند را به نظریه دو تن از شارحان صحیحین درباره این حدیث جلب می کنیم.

بدرالدین عینی در شرح صحیح بخاری می گوید: «ازاین حدیث استفاده می شودکه:

۱. در صورت لزوم، عریان شدن و نظر کردن به عورتین اشکال ندارد.

۲. این حدیث معجزه بزرگی را از موسی ثابت می کند؛ به ویژه تأثیرعصای او بر سنگ، معجزه بزرگی است، با این که او می دانست که سنگ با اراده خویش لباس های او را نبرده؛ بلکه به امر پروردگار بوده است».

نووی هم درشرح صحیح مسلم می گوید: «ازاین حدیث، دو معجزه برای حضرت موسی به دست می آید:

۱. راه افتادن سنگ و بردن لباس های او .

۲. به وجود آمدن آثار ضرب در سنگ».

در این حدیث که صحیح معرفی شده، سؤالات زیر قابل طرح است:

۱. آیا عریان شدن حضرت موسی علیه السلام میان مردم و آشکار شدن تمام اعضا –حتی عورتین– در منظر مردم، موقعیت او را متزلزل و شخصیت او را موهون نمی سازد؟ به ویژه این که با یک حالت غیر طبیعی پشت سر سنگی که نه درک دارد و نه قوه سامعه دوان دوان داد بزند: «ثوبی حجر ! ثوبی حجر !».

۲. و در صورت صحت موضوع، آیا حرکت سنگ با اجبار و به امر خدا نبوده است؟ در این صورت، غضب موسی علیه السلام درباره سنگ چه مفهومی دارد؟! و عتاب و عقاب به سنگ چه اثر و سودی نمی بخشد؟

۳. آیا فرار کردن سنگ همراه لباس ها، به موسی علیه السلام، اجازه می دهد عورتین خود را کشف

۱- احزاب، ۶۹.

کند؟ یا این که طبق حکم عقل و شرع بر او لازم بود خود را در گوشه ای پنهان سازد و مستور کند؟

این که عینی و نووی این موضوع را از معجزات حضرت موسی علیه السلام قلمداد کرده اند؛ صحت داشته باشد، می توان آن را امری خارق العاده به حساب آورد؛ ولی باید توجه داشت که اعجاز، در مقام تحدی و تعجیز انجام می گیرد و این موقعیت که به موسی علیه السلام نسبت داده شده جای اعجاز و تحدی نبوده است.

اما برائت موسی علیه السلام از فتق و مانند آن، چیزی نیست که مجوز هتک او گردد یا سبب ظهور آیات و معجزات شود؛ زیرا اگر او به چنین مرضی متهم بود، چه اشکالی داشت؟ مگر شعیب نابینا نبود؟ مگر ایوب مبتلا نبود؟ مگر برخی انبیا علیهم السلام مریض نشده و با مرض از دنیا نرفته اند؟ بویژه با در نظر گرفتن این که این مرض -به فرض وجود- یک عارضه پنهانی و مخفی بیش نبوده که بیشتر مردم، از آن، اطلاع نداشته اند.

هم چنین آزار حضرت موسی -که ابوهریره آیه شریف را طبق نظر خویش به این سرگذشت جعلی تطبیق و تفسیر کرده است- به طوری که بدرالدین عینی اشاره کرده و از امیر مؤمنان علیه السلام و ابن عباس هم نقل شده، درباره قتل هارون علیه السلام بوده است. بعضی دیگر از مفسران، آزار را مربوط به سرگذشت قارون و زن فاحشه، و بعضی دیگر نسبت سحر و جنون به موسی دانسته اند. این تفسیر، درباره آیه ای که در این سرگذشت آمده است، تنها از کیسه ابوهریره سر درآورده و از مختصات او می باشد. (۱)

توجه خوانندگان را به نکاتی جلب می کنیم:

۱. این حدیث ابوهریره _ بدون در نظرگرفتن سایر اشکالات وارد بر آن _ خبر واحدی بیش نیست و معجزه با خبر واحد ثابت نمی شود؛ زیرا معجزه با خبر یقینی ثابت می شود که شکی در آن، راه ندارد و خبر واحد قطع آور نیست.

۲. معجزه، تنها درمقام تحدی صورت می گیرد و در این ماجرا نیز کسی از موسی علیه السلام درخواست معجزه ای نکرده یا با او تحدی نکرده است.

۳. معجزه تنها در صورتی تحقّق می یابد که پیامبری آن معجزه را از درگاه خدا طلب کرده باشد یا امت آن پیامبر چنین پیشنهادی را مطرح کرده باشند؛ در حالی که در این ماجرا نه موسی علیه السلام ازخدا چنین معجزه ای خواست و نه کسی از امت وی، چنین درخواستی کرده بود.

۴. در این سرگذشت آمده است: فرار سنگ با وجود میل باطنی موسی علیه السلام نبوده و او بدین کار راضی نبوده است؛ در حالی که هیچ معجزه ای را نمی توان سراغ گرفت که پیامبری تحقّق

۱- محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، ص۲۱۲-۲۱۴.

آن را ناپسند دانسته، بدان راضی نباشد.

۵. در صورتی که فرار سنگ را هم بپذیریم، جای سؤال است که مگر حرکت این سنگ به مشیت و امر خدا نبوده است؟ در این صورت، غضب موسی علیه السلام به سنگ و حتّی کتک زدن آن، چه مفهومی دارد؟ آیا در این صورت، موسی علیه السلام از مشیّت الهی ناراضی نبوده است؟

نتیجه

آنچه درباره حدیث ابوهریره و سایر موارد مشابه بررسی شد، ما را به وجود اسرائیلیات در این زمینه مطمئن می سازد. با توجه به اموری که برخلاف عقل و عصمت معصوم و -از آن گذشته- با نص قرآن مجید است، می توان دست نفوذ بیگانگان با اسلام واقعی را به راحتی در آن دید.

علت چهل سال سرگردانی در بیابان سینا

اشاره

از آغاز پیدایش دودمان بنی اسرائیل، هیچ قومی از ایشان به مانند اقوام معاصر موسی علیه السلام مورد عنایت و مشمول نعمت و برکات خدایی قرار نگرفته بودند. اتمام نعمت بر ایشان، با وحی خداوند به موسی علیه السلام که ایشان را به سوی سرزمین بیت المقدس کوچ دهد، کامل شد؛ اما بنی اسرائیل که سال های متمادی زیر یوغ ستمگرانی چون فرعونیان، به ظلم ظالمان عادت کرده بودند، دیگر ضعف و تسلیم را دوست می داشتند و با آن خو گرفته بودند و به هیچ وجه نمی توانستند اسمی از مبارزه و جنگیدن بشنوند؛ و لذا برای موسی علیه السلام بسیار سخت بود که ایشان را وادار کند با ساکنان سرزمین مقدس وارد جنگ شده و پیروز گردند.

دیدگاه قرآن

قرآن کریم در این باره می فرماید:

قَالُوا یَمُوسی إِنَّ فِیهَا قَوْماً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتی یخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن یخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَخِلُونَ* قَالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمَا ادْخُلُوا عَلَیهِمُ الْبَاب فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکمْ غَلِبُونَ وَ عَلی اللَّهِ فَتَوَکلُوا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ* قَالُوا یَمُوسی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَداً مَّا دَامُوا فِیهَا فَاذْهَب أَنت وَ رَبُّک فَقَتِلا إِنَّا هَهُنَا قَعِدُونَ* قَالَ رَب إِنی لا أَمْلِك إِلا نَفْسی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَینَ الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ* قَالَ فَإِنَّهَا محَرَّمَةٌ عَلَیهِمْ أَرْبَعِینَ سنَةً یَتِیهُونَ فی الأَرْضِ فَلا تَأْس عَلی الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ " (۱)

ای قوم ! به سرزمینی مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است، وارد شوید و به پشت سر خودباز نگردید [=عقب گرد

نکنید] که زیانکار خواهید

ص:۲۴۱

۱- مائده، ۲۲-۲۶.

بود* گفتند: «ای موسی ! در آن [سرزمین]، جمعیتی [نیرومند و] ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم، تا آن ها از آن خارج شوند؛ پس اگر از آن، خارج شدند ما وارد خواهیم شد* [ولی] دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند، و خداوند به آن ها نعمت داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید؛ هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید؛ اگر ایمان دارید»* [بنی اسرائیل] گفتند: «ای موسی ! تا آن ها آن جا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد؛ تو و پروردگارت بروید و [با آنان] بجنگید. ما همین جا نشسته ایم»* گفت: «پروردگارا ! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم. میان ما و این جمعیت گنهکار، جدایی بیفکن»* خداوند فرمود: «این سرزمین[مقدس]، تاچهل سال بر آن ها ممنوع است [و به آن نخواهند رسید] ؛ پیوسته در زمین [دراین بیابان]، سرگردان خواهند بود؛ پس درباره[سرنوشت] جمعیت فاسق، غمگین مباش.

دیدگاه تورات

در تورات آمده است:

و تمام جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم، در آن شب می گریستند. * و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند، و تمام جماعت به ایشان گفتند: «کاش در سرزمین مصر می مردیم یا در این صحرا وفات می یافتیم!* وچرا خداوند ما را به این زمین آورد، تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟* و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم»* پس موسی وهارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند* و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند* و تمام جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی از آن عبور کردیم؛ زمین بسیار خوبی است* اگر خداوند از ما راضی است، ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید؛ زمینی که به شیر و شهد جاری است. * زنهار! از خداوند متمرد مشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید؛ زیرا ایشان خوراک ما هستند. سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ما است. از ایشان مترسید». لیکن تمام جماعت گفتند: «باید ایشان را سنگسار کنند». آن گاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمام بنی اسرائیل ظاهر شد* و خداوند به موسی گفت: «تا کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا کی با وجود همه آیاتی

که میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت* ... – و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «تا کی این جماعت شریر را که بر من همهمه می کنند، متحمل بشوم؟ همهمه بنی اسرائیل را که بر من همهمه می کنند، شنیدم. به ایشان بگو: خداوند می گوید: «به حیات خودم قسم! چنان که شما در گوش من گفتید، هم چنان با شما عمل خواهم نمود* لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمام عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده اید* شما به زمینی که درباره آن، دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد؛ مگر کالیب یفنه و یوشع بن نون* اما اطفال شما که درباره آن ها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست* لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد* و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تا لاشه های شما در صحرا تلف شود. (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

در باره علت سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل، قرآن مجید و تورات، با هم هماهنگ هستند و تنها در تورات مطلب به صورت مفصل آمده است. بعد از آن که حضرت موسی علیه السلام باعث شد بنی اسرائیل به دلیل بت پرستی توبه کنند، طبق فرمان خداوند وقت آن رسیده بود که آنان را به سرزمین موعود که وعده آن را به ابراهیم، اسحاق ویعقوب علیه السلام داده بود ببرد. چون سرزمین مقدس، میان گروهی به نام عمالقه بود، بنی اسرائیل نمی توانست به راحتی به شهر وارد شوند و مجبور بودند ابتدا با آن ها بجنگند و آن ها را از شهر بیرون کنند و پس از آن، وارد شوند. موسی ابتدا خطاب به بنی اسرائیل فرمود: «وارد سرزمین مقدس شوید که خداوند آن را به شما وعده داده و مقرر کرده است؛ نترسید و به پشت سر برنگردید». (۲) قوم در جواب موسی گفتند: «ابتدا افرادی بروند و شهر را بررسی کنند؛ لذا موسی دوازده نفر از دوازده قبیله بنی اسرائیل انتخاب کرد و آن ها برای بررسی به شهر رفتند. بعد از چهل روز برگشتند و گفتند: «آن جا سرزمین حاصل خیزی است، اما گروه قدرتمندی با هیکل های عظیم آن جا هستند و ما هرگز با

۱- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۴، مقطع ۱-۳۳.

۲- مائده، ۲۱. کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۱، مقطع ۲۱..

آنـان وارد جنـگ نمی شویم و به سـرزمین موعود داخـل نمی شویم، مگر این که آن هـا از آن جـا خارج شونـد». (۱) در این هنگام دو نفر از مردان با شـهامت و شـجاع بنی اسـرائیل، قوم را توبیخ کرده و گفتند: «شـما وارد شـهر شوید که پیروز هستید». (۲)در تورات نیز آمده است شخصـی به نام کالیب مردم را جمع کرد و گفت: «بیایید به آن ها هجوم ببریم و آن جا را تصرف کنیم» . (۳) قوم به موسـی گفتنـد: «تـا زمـانی که ساکنـان سـرزمین مقـدس و موعود، آن جـا هسـتند، مـا وارد نمی شویم. تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما این جا نشسته ایم. (۴)بنی اسـرائیل از دست موسی و هارون لب به شکایت گشودند که آن ها را از مصر بیرون آوردند و در بیابان مانده اند؛ اما در این میان، دو نفر به نام های یوشع بن نون و کالیب که جزء دوازده نفر بودنـد، مردم را به ورود به سـرزمین موعـود تشویق کردنـد؛ ولی بـا این حـال موفّق نشدنـد. (۵)حضـرت موسـی که دید قوم به حرف او گوش نمی کننـد، به خداونـد گفت: «من فقـط اختیار خودم و هارون را در دست دارم؛ پس بین ما و این گروه فاسـق جـدایی بیفکن». بعـد از آن که بنی اسـرائیل از فرمان خـدا سـرپیچی کردند، خداوند فرمود: «ورود به سـرزمین مقدس به مدت چهل سال ممنوع است و آن ها بایـد چهل سال در بیابان سـرگردان باشـند، تا این نسل بمیرد و فرزنـدان آنان بعد از چهل سال وارد سرزمین مقدس خواهند شد. (۶)

در تورات نیز آمده است خداوند به موسی و هارون فرمود: «همه افراد این قوم به جز افراد زیر بیست سال در این بیابان خواهند مرد و هیـچ یک از آنان نخواهد توانست وارد سـرزمین موعود شود، مگر یوشع بن نون و کالیب که اجازه ورود به سـرزمین را دارند. (۷)

سرگردانی بنی اسرائیل در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای موسـی علیه السلام در قرآن و تورات در نظر قرار گرفت و شـناختی نسبی از این پیـامبر به شـکل تطبیقی به دست آمد، سـراغ تفاسـیر اثری رفته و روایاتی که درباره سرگردانی چهل ساله قوم حضرت موسی علیه السلام وارد شده است را ملاحظه می کنیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. درتفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر از مجاهد آمده است که گفت: بنی اسرائیل

ص:۲۴۴

۱- مائده، ۲۲؛ کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱، مقطع ۲۲؛ و سفر تثنیه، باب ۱۳، مقطع ۱-۳۳.

۲- مائده، ۲۳. .

۳- مائده، ۱۳-۳۰.

۴- مائده، ۲۴.

۵- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۴، مقطع ۵.

۶- مائده، ۲۶.

۷- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۴، مقطع ۲۶-۳۰.

چهل سال سرگردان بودند و صبح به آن جا می رسیدند که شب سپری کرده بودند و شب در همان مکانی که صبح بودند، در سرگردانی بیابان می گذراندند[=هرجا که می رفتند، به همان نقطه آغاز، برمی گشتند]». (۱)

۲. درتفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر و ابو شیخ در عظمه از وهب بن منبه آمده است: وقتی خدا چهل سال ورود بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس حرام کرد در زمین سرگردان شدند، نزد حضرت موسی علیه السلام شکایت کردند وگفتند: «چه بخوریم؟» موسی علیه السلام گفت: «خداوند چیزی را که باید بخورید برای شما خواهد آورد». گفتند: «از کجا؟» فرمود: «خداوند برای شما نان پخته شده نازل خواهد کرد». «من » بر آن ها نازل می شد و آن، نان لواش و مانند ذرت بود. سپس گفتند: «باچه خورشتی؟ آیا غیر ازگوشت چیز دیگر هست؟» فرمود: «خداوند آن را برای شما خواهد آورد. گفتند: از کجا؟ که باد «سلوی» را برای آن ها می آورد و آن، پرنده ای چاق بود، مانند کبوتر». گفتند: «چی بپوشیم؟» فرمود: «برای هیچ کدام از شما به مدت چهل سال پیراهنی کهنه یا پاره نخواهد شد». گفتند: «کفش چه؟» فرمود: «برای هیچ کدام از شما بند کفشی برای چهل سال پاره نخواهد شد». گفتند: «برای ما فرزندان کوچکی خواهد آمد؛ آن ها را با چه بپوشانیم؟» فرمود: «پیراهن کوچک، با او بزرگ خواهد شد». گفتند: «آب را از کجا بیاوریم؟» فرمود: «خداوند آن را برای شما خواهد آورد» و خدا به موسی علیه السلام دستور داد با عصای خود، به سنگ بزند. گفتند: «در شب ما نمی بینیم؟». برای او ستونی از نور در میان اردویش زده شد که کل مکان (اردوگاه) را روشن کرد. گفتند: «با چه سایه کنیم که آفتاب بر ما خیلی فشار می آورد؟» فرمود: «خداوند با ابر برای شما سایه خواهد کرد». (۲)

۳. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر از ربیع بن انس آمده است که گفت: «خداوند، سایه های ابری به قدر پنج یا شش فرسخ برای آن ها سایبان کرد و صبح هنگام راه می رفتند و در شب به همان نقطه ای باز می گشتند که از آن حرکت کردند. بر همین حال تا چهل سال ماندند و «منّ» (نان) و «سلوی» (پرنده چاق) برای آن ها نازل می شد و جامه آن ها کهنه یا پاره نمی شد و باآنها سنگی ازسنگ های طور بود که با خود حمل می کردند و هرجا می رسیدند، موسی علیه السلام عصای خود به آن می زد و دوازده چشمه آب می جوشید». (۳)

۴. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر از ابن عباس آمده است که گفت: خداوند برای ایشان جامه هایی خلق کرد که کهنه و پاره نمی شد». و عبد الرزاق و عبد بن حمید

ص:۲۴۵

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۲.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۲.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۲.

و ابن منذر از طاووس نقل کرده اند که گفت: «بنی اسرائیل، هنگامی که در سر گردانی بودند، لباس های آن ها با خودشان رشد می کرد».

عبد حمید از حسن نقل کرد که گفت: «هنگامی که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل آب طلبید، خداوند به او وحی کرد: سنگ را با عصای خود بزن و دوازده چشمه آب از آن جوشید. موسی گفت: بنوشید ای گروه درازگوش ها! خداوند وحی کرد: به بندگان من گفتی: «گروه درازگوش ها و من هم سرزمین مقدس را بر آن ها حرام کردم». گفت: یا رب! قبر من را به مسافت یک سنگ انداختن از این جا دور بنما. پس رسول خدا علیه السلام گفت: «اگر قبر موسی را ببینید، خواهید دید مسافتش از سرزمین مقدس، به اندازه یک سنگ پرت کردن است.

عبد بن حمید از مجاهد نقل کرده است که گفت: «هنگامی که موسی علیه السلام برای قومش آب خواست و مشغول گرفتن و آشامیدن بودند، موسی علیه السلام گفت: «ای دارازگوش ها بخورید». خداوند او را از این کار نهی کرد و فرمود: «بندگان مرا دارازگوش صدا مکن». (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. درتفسیر نورالثقلین به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا علیه السلام فرمود: «و موسی کلیم الله نیز در تیه[= بیابان] سر گردانی بنی اسرائیل وفات کرد، که فریادکننده ای از آسمان فریاد زد: «موسی وفات یافت و کدام جان زنده ای نخواهد مرد؟(۲)

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! به سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما واجب کرده، داخل شوید». قوم موسی که ششصد هزار نفر بودند، درجواب گفتند: «ای موسی! در آن جا قوم ستمگری هست و ما داخل نمی شویم، مگر آن ها خارج شوند و اگر خارج شدند، ما داخل می شویم». دو مردی که خداوند به آن ها نعمت داده بود -یکی از ایشان، یوشع بن نون و دیگری کلاـ بن یافثا بود و آن ها پسر عموی موسی بودند- گفتند: «از در بر آن ها داخل شوید و اگر داخل شدید، پیروز خواهید شد». قوم گفتند: «ای موسی! تو و خدایت بروید با آن ها بجنگید؛ ما این جا نشسته ایم. (۳)

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: چهل هزار نفر دستور خدا را اجرا نکرده و عصیان کردند، خداوند آن ها را «فاسق» نام برد. هارون و دو فرزندش، یوشع بن نون و کلا بن یافثا نجات یافتند و خداوند به موسی گفت: «بر قوم فاسق غم مخور» و

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۲.

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۶۰۸.

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۶۰۷.

چهل سال سرگردان شدند؛ چون دستور خدا را اجرا نکرده و عاصی شدند. (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر نمونه آمده است:

(قَالَ فَإِنَّهَا محَرَّمَةٌ عَلَیهِمْ أَرْبَعِینَ سنَةً) به علاوه در این چهل سال باید در بیابانها سرگردان باشند (یَتِیهُونَ فی الأَرْضِ) (۲)سپس به موسی علیه السلام می گوید: «هرچه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید، بجا است؛ هیچ گاه دربارهآن ها از این سرنوشت غمگین مباش». (فَلا تَأْس عَلی الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ) . جمله اخیر شاید برای این باشد که پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان ها، عواطف موسی علیه السلام تحریک شد و شاید ــ همان طور که در تورات کنونی آمده است ــ از درگاه خداوند درباره آن ها درخواست عفو کرد؛ ولی به زودی به او پاسخ داده شد: «آن ها چنین استحقاقی را دارند؛ نه استحقاق عفو و گذشت»؛ زیرا آن ها همان گونه که قرآن می گوید- افرادی فاسق و متمرد و سرکش بودند و هر کس چنین باشد، چنین سرنوشتی برای او حتمی است. باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله هرگز جنبه انتقامی نداشت -همان طور که هیچ یک از مجازات های الهی چنین نیست؛ بلکه یا سازنده است یا نتیجه عمل است- در حقیقت، فلسفه ای داشت و آن این بود که بنی اسرائیل سالیان دراز زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده های حقارت و خود کم بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آن ها لانه کرده بود و حاضر نشدند مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ، همانند موسی علیه السلام روح و جان خود را شست وشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توأم با افتخار و قدرت و سربلندی باشد، آماده شوند. آنچه به موسی علیه السلام درباره عدم اقدام به یک جهاد آزادی بخش در سرزمین های مقدس گفتند- دلیل روشن این حقیقت بود؛ لذا می بایست سالیان دراز دربیابان ها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود، به تدریج از میان برود و نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی وحریت، در آغوش تعلیمات الهی و در عین حال، درگیر با مشکلات و سختی ها که به روح و جسم انسان توان و

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۶۰۷.

۲- «یتیهون» از ماده (تیه) به معنای سرگردانی است؛ ولی بعداً این نام (تیه) به بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و این بیابان، بخشی از بیابان سینا بوده است. (تفسیر نمونه، ج۴، ص۳۴۳).

نیرو می بخشد، پرورش یابد، تا بتواند دست به چنان جهادی بزنند و حکومت حق را در سرزمین های مقدس بر پا دارند. (۱)

ب. روایات ناموافق با قرآن

روایات مربوط به علت سرگردانی قوم موسی علیه السلام در دو منبع الدرالمنثور و نورالثقلین گواه آن است که اسرائیلیات بیشتر درباره میزان تنومندی عمالقه می باشد. هم چنین درباره همراهی موسی علیه السلام وهارون علیه السلام با قوم در این مجازات مطالبی از نوع اسرائیلیات می باشد. در تفسیر کبیر فخر رازی درباره چهل سال سرگردانی قوم مطالبی آمده است:

۱. «فَإِنَّهَا محرمه علیهم» یعنی سرزمین مقدس برآن ها حرام است. درباره فرموده «أَرْبَعِینَ سَنَهً» (چهل سال) دو سخن هست؛ اول: سرزمین مقدس را بر آ ن ها حرام قرار داد؛ یعنی سرزمین مقدس چهل سال بر آن ها حرام است. پس از این مدت، خداوند متعال، آن سرزمین را بدون جنگ برای آن ها گشود. ربیع و انس این چنین ذکر کرده اند. دوم: این چهل سال، درباره فرموده «یَتِیهُونَ فی الأَرْضِ» است؛ یعنی چهل سال در آن حال باقی ماندند و تحریم بر آن ها تا مردنشان باقی ماند. سپس فرزندانشان داخل آن شهر شدند.

۲. احتمال می رود موسی هنگامی که در دعایش بر ضد قوم گفت: «فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَینَ الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ »؛ میان ما و میان قوم فاسق جدایی بینداز». منظور از دعایش، عذاب به این شکل نبود؛ بلکه سبک تر از آن بود؛ ولی هنگامی که خداوند تبارک تعالی به او خبر سرگردانی می داد، می دانست او غمگین خواهد شد؛ به همین علت به او تسلّی داد و مصیبت آن ها را برای او سبک کرد و گفت: «فَلا تَأْس عَلی الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ»؛ بر قوم فاسق غم مخور». مقاتل گفت: «موسی هنگامی که بر ضد آن ها دعا کرد، خداوند به او احوالات سرگردانی را خبر داد. و موسی نیز قوم خود را مطلع کرد. به او گفتند: «چرا بر ضد ما دعا کردی؟ موسی برای کاری که کرد، پشیمان شد. خداوند به او وحی کرد: «فَلا تَأْس عَلی الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ»؛ برای قوم فاسق غم مخور».

۳. مردم درباره ماندن یا نماندن موسی وهارون علیهم السلام در سرگردانی اختلاف پیدا کردند؛ قومی گفتند: «آن ها در سرگردانی نبودند و بر آن چند وجه دلالت دارد: الف: موسی علیه السلام دعا کرد خداوند میان او و میان مردم فاسق جدایی اندازد و دعاهای انبیا علیهم السلام مستجاب است و این، دلالت می کند او در آن مکان با آن ها نبوده است ب: آن سرگردانی عذاب بود و انبیا علیهم السلام تعذیب نمی شوند. ج: آن قوم، به علت سرکشی و عصیان عذاب شدند. دیگران گفتند: «آن ها با همان قوم در آن

۱- تفسیر نمونه، ج۴، ص۳۴۳-۳۴۴.

سرگردانی بودند؛ اما خداوند متعال آن عذاب را برایشان آسان کرد همان طوری که آتش را برای ابراهیم آسان کرد؛ و آن را خنک و آرام ساخت». آنان که قول ناروا دارند با هم اختلاف کردند که آیا آن ها در سرگردانی مردند یا از آن خارج شدند؟ قومی گفتند: «هارون در سرگردانی مرد، سپس موسی بعد از او به فاصله یک سال مرد ویوشع بن نون که پسر خواهر موسی و وصیش بعد از فوتش بود، زنده ماند و سرزمین مقدس را فتح کرد». وگفته شد: «او شام را بعد از آن نیز گرفت». دیگران گفتند: «موسی بعد از آن ماند و از سرگردانی خارج شد و با جبارین جنگ کرد و آن ها را مقلوب و سرزمین مقدس را گرفت».

۴. درباره: «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيهِمْ» و آن، بر آن ها حرام است». بسیاری می گویند: تحریم منع بوده نه تحریم تعبدی. و گفته شده است: ممکن است تحریم تعبدی بود که دستورشان داد در آن جا در مصیبت بمانند، تا عقابی برای کار ناپسندشان باشد.

۵. در مقدار سرگردانی اختلاف کرده اند؛ ربیع گفت: مقدار آن، شش فرسخ بود و گفته شده: نه فرسخ در سی فرسخ. وگفته شده:شش فرسخ در دوازده فرسخ بود وگفته شده:شش هزار سوارکار با هم بودند. اگر بگویند، چطور عقل قبول می کند این جمعیت عظیم بتوانند در این مکان کوچک چهل سال بمانند؛ به طوری که برای هیچ کس راه خروجی از این مکان نباشد و اگر آن ها به حرکت خورشید یا ستاره ای دیگر نگاه می کردند، از آن مکان خارج می شدند، حتی اگر در دریای عظیم باشند؛ چطور در یک قطعه کوچک؟

پاسخ می دهیم: در آن، دو وجه وجود دارد: الف: امور خارق عادات در زمان انبیا علیهم السلام بعید نیست. ب: اگر آن تحریم را به تحریم تعبدی تفسیر کنیم، اشکال از بین می رود و آن، به دلیل این احتمال است که خداوند تبارک و تعالی فقط بازگشت به میهنشان را تحریم نکرد؛ بلکه به آنها دستور ماندن چهل سال در آن بقعه با مشقت و محنت را به دلیل کار بدشان داد و بر این تقدیر، اشکال بر طرف می شود (یعنی تحریم تعبدی بوده است نه تکوینی).

۶. گفته می شود: «تاه»، «یتیه»، «تیها»، و «تیها» و «توها» و «التیه» شامل تر تی از همه است و التیهاء سرزمینی است که در آن راه مشخص نشود (سرزمینی که در آن، کسی هدایت نمی شود). حسن گفت: آن ها در بامداد به جایی می رسیدند که در شبانگاه همان جا بودند و شب به همان جا می رسند که صبح بودند و سیر حرکت آن ها در آن قطعه، به شکل دایره بود این هم اشکال دارد؛ اگر آن ها چشمشان برمسیر و حرکت خورشید می گذاشتند وچپ و راست و عقب و جلو نمی رفتند، بایستی از آن مکان خارج می شدند؛ بلکه گفتار اول (تحریم تعبدی) را همان طور که مقرر کردیم، باید قبول کرد. " (۱)

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۲۰۰.

نتیجه

با توجه به سیر مباحث، متوجه ورود اسرائیلیات به نحو آشکار و پنهان در خلال تفاسیر می شویم که به صورتی قصه وار، است و قسمت اعظم آن با مباحث کتاب تورات مطابقت دارد. همان گونه که قبل از این نیز ذکر کردیم، این روند در جهت نزول دادن مقام معصومان تا سرحد فاسقان و گنهکاران است، تا از ورای آن، اهل کتاب به دسیسه های شیطانی خویش دست یابند و آنچه قرآن کریم برآن دست گذارده است، کمرنگ کنند؛ زیرا قرآن، بر خلاف ایشان درصدد بالا بردن مقام انسان های معصوم و مؤمنان می باشد و برابر آن، به خوار کردن کسانی می پردازد که از امر خدا سرپیچی نموده اند.

ماجرای گاو بنی اسرائیل

اشاره

این ماجرا، به کشته شدن فردی(۱) مربوط است که قاتل او مشخص نبوده است. قوم، پس از این که راهی برای یافتن قاتل پیدا نکردند، نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و جویای راهی برای دستیابی به قاتل شدند. از جانب خدا وحی آمد که قوم، گاوی را با خصوصیات ویژه بکشند و قسمتی از آن را به بدن مقتول بزنند و آن گاه که مقتول به واسطه آن زنده شد، از وی درباره قاتل سؤال شود. این امر خدا، هم برای آزمایش قوم بود و هم نشان دهنده چگونگی زنده شدن مردگان. البته در واقع، قوم بنی اسرائیل تمایلی به کشف حقیقت نداشتند و سؤالات ایشان، تنها برای این بود که حضرت موسی علیه السلام را به واسطه ندانستن امری تخطئه کنند وغافل بودند که خدا، فرستاده اش را در همه حال حمایت می کند و از آنچه حیله گران انجام دهند، کاملاً آگاهی دارد.

دیدگاه قرآن

طبق آیات قرآن کریم، ماجراچنین است:

وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکمْ أَن تَذْبحُوا بَقَرَهً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکونَ مِنَ

۱- اهمیت این موضوع، وقتی روشن تر می شود که به زشتی قتل و کشتار انسان در آیین یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته است، توجه شود: قتل عمد و قباحت آن، طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست نشستن در شهرهای بست، و دخیل شدن به اماکن مشرّف سبب خلاصی یافتن و برائت ذمه قاتل نمی شد؛ بلکه در هر صورت، وی را قصاص میکردند (هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص۶۸۷). این است معنای کشتن انسان ها از نظر تورات، تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۵۱- ۳۵۳).

الجٰهِلِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک يُبَين لَّنَا مَا هِی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ لا فَارِضٌ وَ لا بِكرٌ عَوَانُ بَينَ ذَلِك فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک يُبَين لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ صفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسرُّ النَّظِرِين *قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک يُبَين لَّنَا مَا هِی إِنَّ الْبَقَرَ تَشبَهَ عَلَيْنَا وَ إِنَّا إِن شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْض وَ لا تَسقِی الحَرْث مُسلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْئَنَ جِئْت بِالْحَقّ فَذَبحُوهَا وَ مَا كادُوا يَفْعَلُونَ* وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّرَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مخْرِجٌ مَّا كنتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِك يُحْی اللَّهُ الْمَوْتی وَ يُرِيكمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ " (۱)

و [به یاد آورید] هنگامی که موسی به قوم خود گفت:«خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید [و قطعه ای از آن را به مقتولی که قاتلش ناشناس است، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش شود]. گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟ [موسی] گفت: «به خدا پناه می برم از این که ازجاهلان باشم* گفتند: «از خدای خود بخواه برای ما روشن کند آن [ماده گاو] چگونه [ماده گاوی] باشد؟» گفت: «او می فرماید»: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد». آنچه به شما دستور داده شده است، انجام دهید»* گفتند: «از پروردگار خود بخواه برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» گفت: «او می گوید: «گاوی باشد زرد یکدست که بینندگان را شاد و مسرور سازد». گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند چگونه [گاوی] باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده و اگر خدا بخواهد، ما هدایت خواهیم شد». * گفت: «او می فرماید»: [گاوی] باشد که نه برای شخم زدن رام شده و نه برای زراعت آب کشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد و هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد». گفتند: «اکنون حق را آوردی». سپس چنان گاوی پیدا کردند و آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. * و [به یاد آورید] هنگامی را که فردی را به قتل رساندید، سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید [تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند] . خداوند، این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید».

دیدگاه تورات

در تورات، چنین آمده است:

اگر در زمینی که یهوه خدایت، برای تصرفش به تو می دهد، مقتولی در

۱- بقره، ۶۷-۷۳.

صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد قاتل او کیست،* آن گاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، بپیمایند. * و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر، گوساله رمه را که با آن خیش نزده و یوغ به آن نبسته اند، بگیرند. * و مشایخ آن شهر، آن گوساله را در وادی ای که آب در آن، همیشه جاری باشد و در آن، خیش نزده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آن جا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. * و بنی لاوی کهنه نزدیک بیایند؛ چون که یهوه خدایت ایشان را برگزیده است، تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و بر حسب قول ایشان هر منازعه و هر آزادی خاتمه پذیرد. * و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دست های خود را برگوساله ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. - و جواب داده، بگویند: دستهای ما این خون را نریخته، وچشمان ما ندیده است. * ای خداوند! قوم خود، اسرائیل را که فدیه داده ای بیامرز و مگذار خون بی گناه میان قوم تو اسرائیل بماند»؛ پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. * پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده ای. " (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

هماهنگی این مسأله در قرآن کریم و تورات به این ترتیب است که در قرآن کریم آمده است یک نفر از بنی اسرائیل کشته شده بود و هر طایفه، خون او را به گردن دیگری می انداخت و از خود دفع می کرد، تا این که قضیه را به موسی گفتند و خداوند هم خواست واقعیت روشن شود. (۲) در تورات نیز مطلبی تقریباً شبیه این ماجرا بیان شده است که هرگاه جسد مقتولی که قاتلش مشخص نیست، بر زمین افتاده باشد، قضات، نزدیک ترین شهر به جسد را انتخاب می کنند، تا گوساله ای را که تا به حال برآن یوغ بسته نشده، بگیرند و در زمینی که شخم نخورده و کشت نشده، گردن گوساله را بشکنند. (۳) و در جای دیگر نیز آمده که خداوند به موسی و هارون فرمود: یک گاو سرخ بی عیب که هرگز یوغ به گردنش گذاشته نشده است، به العازار کاهن (فرزند هارون) بدهند، تا بیرون از اردوگاه آن را بکشد و بسوزاند. (۴) داشتن خصوصیات درباره گاو، در قرآن کریم نیز قید شده است.

۱- کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۲۱، مقطع ۱-۹.

۲- بقره، ۷۲.

۳- کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۲۱، مقطع ۱-۴.

۴- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۹، مقطع ۱-۴.

تفاوت این مسأله در قرآن کریم و تورات به این ترتیب است:

۱. در قرآن کریم آمـده است: بر اثر زدن قسـمتی از بدن گاو به بدن مقتول، وی زنده شده و قاتل خویش را معرفی می نماید؛ ولی در تورات، به این مسـأله اشاره دارد که با ریختن خون چنان گاوی به دست مشایـخ، گناه کشـته شـدن مقتول از قوم پاک می شود و به مسأله معاد توجهی داده نشده است.

۲. در تورات، امر کشـتن گاو، بر عهده مشایخ قوم قرار گرفته است؛ در حالی که در قرآن، روی سـخن، با عموم قوم می باشد. شاید بتوان گفت: برخلاف تورات دست نبشـته که طبق آن به آسانی بعضـی از امور بر عهده مشایخ قوم گذاشـته شده و انجام می پـذیرد و کـار فیصـله پیـدا می کنـد، در قرآن، مطالب، ضـرورتاً می بایست با مردم درگیر شـده و ایشان را از خواب غفلت بیـدار سازد و خودشان علاوه بر اطاعت هـدایتگر فرسـتاده خداونـد، دنبال آشـکار شـدن آیات خدا و امور دینی، و آشـنایی با نشانه های حیات دوباره پس از مرگ، به ایمان محکم تری دست یابند.

ماجرای گاو بنی اسرائیل در تفاسیر اثری

اکنون که سـیمای موسـی علیه السـلام در قرآن و تورات، در نظر قرار گرفت و شـناختی نسبی از این پیامبر به شـکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی که درباره ماجرای گاو و قوم بنی اسرائیل وارد شده است را ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسـیر الدرالمنثور (درباره این که قوم برای خرید گاو با آن خصوصیات نزد جوانی که صاحب آن گاو بود رفتند) آمده است:

جوان گفت: «نمی فروشم، مگر این که پوسـتش را پر از طلا کنید». قوم، نزد حضـرت موسی آمدند وجریان را تعریف کردند. گفت: «بخرید» و آن ها خریدند. آن را آوردند و دسـتور کشتنش را داد. سپس امر کرد با دمش به جسد مرده بزنند. همین که این کار را انجام دادنـد، مرده زنـده شد و گفت: «ای رسول خدا! پسـرعمویم بدون آن که کسـی ادعای قتل مرا از او کند، مرا کشت». قاتل را شـناختند. برخی اصـحاب موسـی به اوگفتند: «این گاو، دارای داستانی می باشد». گفت: «آن چیست؟» گفتند: «جوانی از بنی اسرائیل که با پدر خود مهربان بود، روزی کالایی خرید. برای پول نزد پدر آمد؛ دید پدر خوابیده و کلیدها زیر سرش است؛ دلش نیامـد پـدر را بیدار کند و آن معامله را ترک کرد. هنگامی که پدر بیدار شد، جریان را به او گفت: «پدر به اوگفت: «احسنت! در قبال آنچه از دست دادی این گاو را بگیر». موسی گفت: «ببینید

نیکی و مهربانی، به صاحبانش چه می کند؟»(۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

مرد نیك و عالمی از بنی اسرائیل، زنی را از بنی اسرائیل نامزد کرد و آن ها قبول کردند. پسرعموی این مرد که مردی فاسق و بدکردار بود، زن مزبور را نیز خواستگاری کرد و با عدم قبول درخواستش مواجه شد؛ به همین سبب کینه وحسادت پسرعمویش را در دل نهاد و او را با دسیسه و ناآگاهانه کشت. سپس او را برداشت و نزد موسی آمد و گفت: «ای پیغمبر خدا! این پسر عم من کشته شده است». موسی گفت: «چه کسی او را کشت؟» گفت: «نمی دانم». آن زمان، نزد قوم بنی اسرائیل گناه قتل، بسیار عظیم و ناگوار بود و این، برای موسی بسیار عظیم بود. بنی اسرائیل نزد موسی گرد هم آمده و گفتند: «چه نظری داری، ای نبی خدا؟».

در بنی اسرائیل، مردی دارای گاوی و فرزندی مهربان و نیك بود. این فرزند، کالایی داشت که برخی تقاضای این کالا را کردند؛ ولی کلید در خانه اش، زیر سر پدر بود که به خواب رفته بود. پسر، دلش راضی نشد پدر را بیدار کند و نخواست او را پریشان کند؛ ولذا مشتریان منصرف شد، وکالا را نخریدند. وقتی پدر بیدار شد، از پسرش پرسید: «با کالای خود چه کردی؟» گفت: «هنوز هست و نفروختم؛ چون کلید زیر سر تو بود و دلم نیامد تو را بیدار کرده، خوابت را آشفته کنم». پدر گفت: «این گاو، در قبال آنچه از سود کالایت از دست دادی، برای تو باشد». خدا به سبب آنچه فرزند به پدر کرد، پاداش داد و بنی اسرائیل را امر کرد همین گاو را بکشند... !» (۲)

۳. در تفسیر کبیر آمده است:

از ابن عباس و دیگر مفسران روایت شده است که مردی از بنی اسرائیل یکی از فامیلش را کشت، تا از او ارث برد. سپس وی را در میدانی برد و به موسی شکایت کرد. موسی در شناخت قاتل کوشا شد؛ ولی میسر نبود. به موسی گفتند: «پروردگارت را سؤال کن، تا آن را روشن کند». موسی سؤال کرد و خداوند به او وحی کرد: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را بکشید». بنی اسرائیل در شگفت شدند. سپس به پرسش و سؤال بر خود سخت گرفتند؛ حالتی پس از حالتی و در طلب وصف و توصیف کوشا بودند. هنگامی که معین و مشخص شد، آن را بدان وصف و شکل پیدا نکردند، مگر نزد کسی که او هم آن را نفروخت، مگر چندین برابر نرخش. آن را خریدند و کشتند. موسی دستور داد عضوی از اعضای گاو را بر جسد مقتول بزنند. این کار را کردند؛ مقتول زنده شد و نام قاتلش را گفت که همان شاکی بود و اورا به

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص ۸۸.
۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص ۸۸.

قصاص کشتند. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از عیون الاخبار که امام رضا علیه السلام فرمود:

مردی از بنی اسرائیل، یکی از خویشان خود را کشت و آن را در راه بهترین سبط از اسباط بنی اسرائیل انداخت و خون او را مطالبه کرد. به موسی علیه السلام گفتند: «سبط آل فلان، فلان را کشتند. به ما خبر ده چه کسی او کشت؟» گفت: «گاوی برایم بیاورید». گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» فرمود: « به خدا می برم پناه که از نادانان باشم».

امام رضا علیه السلام فرمود:

آنها هر گاوی را اختیار می کردند، برای آن ها کافی بود؛ ولی سخت گرفتند و خداوند، سخت تر کرد. (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنا مَا هِی قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنها بَقَرَةٌ لا فَارِضٌ وَ لا بِکرٌ عَوَانُ بَینَ ذَلِك) اگر آن ها گاو ماده ای منظور می کردند، کافی بود؛ ولی سخت گرفتند و خدا سخت تر گرفت. گفتند: (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ صفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسرُّ النَّظِرِینَ) اگر آن ها قصد گاو ماده ای می کردند، کافی بود؛ ولی دشوار کردند و خداوند دشوارتر کرد. گفتند: (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّك یُبَین لَّنا مَا هِی إِنَّ الْبَقَرَ تَشبَهَ عَلَیْنَا وَ إِنَّا إِن شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الأَرْض وَ لا تَسقِی الحرْث مُسلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیهَا قَالُوا الْئََنَ جِئْت بِالْحَقّ ِ). جست وجو کردند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند. (۲)

۲. در تفسیر نورالثقلین آمده است:

موسی علیه السلام به آن ها گفت:«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکمْ أَن تَذْبحُوا بَقَرَةً» آن ها تعجب کرده وگفتند: «أَ تَتَّخِذُنَا هُزُواً»؛ ما را به مسخره می گیری؟ ما برای تو کشته می آوریم؛ تو به ما می گویی گاو بکشید؟» موسی علیه السلام گفت: «قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکونَ مِنَ الجْهِلِینَ»؛ پناه می برم به خدا از آن که از نادانان باشم». بنی اسرائیل دانستند که خطا کردند و گفتند: « ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنا مَا هِی قَالَ

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲- حویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص۸۷.

إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَهٌ لا فَارِضٌ وَ لا بِكرٌ عَوَانُ بَينَ ذَلِك»؛ پروردگارت را بخوان، تا برای ما روشن کند چگونه است؟» گفت: «او می گوید: گاو ماده ای که با نر آمیزش کرده و باردار نشده و بکر است (فَارِضٌ: آمیزش کرده ولی باردار نشده و بکر = آمیزش نکرده است) گفتند: «ادْعُ لَنَا رَبَّک يُبَين لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَهٌ صفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا؛ پروردگارت را بخوان، تا روشن کند رنگ او چه رنگی است؟» گفت: «او می گوید: گاو ماده ای با رنگ بسیار زرد. که نگاه کننده را شاد کند». گفتند: «پروردگارت را بخوان که روشن کند چگونه است؟ چون گاو ها برای ما یکسان شده اند و ان شاء الله ما هدایت خواهیم شد». گفت: «او می گوید:آن گاوی است نه آرام و نه نرم ونه شخم زن ونه زرع را آبیاری می کند؛ سالم و بی شائبه و بدون هیچ نقطه چینی بر پوستش، مگر زردی خالص». گفتند: اکنون حق آوردی و آن، گاو فلان است». رفتند که آن بخرند. صاحب گاو گفت: «نمی فروشم، مگر پوست آن را پر از طلا کنید». نزد موسی علیه السلام آمدند و خبر را به او رساندند موسی علیه السلام به آن ها گفت: «باید خود آن گاو را بکشید». آن را به ازای پوست پر از طلا خریده و کشتند و گفتند: «چه دستوری می دهی، ای پیامبر خدا!». خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که بگو: «مرده را به برخی از اعضای این گاو بزنند و به او بگویند: چه کسی تو را کشت؟» دم گاو را گرفتند و مرده را با دم زدند و گفتند: «چه کسی تو را کشت، ای فلانی؟» گفت: «فلان بن فلان» منظور، پسر عمویش بود که او را آورد بود. آن بود فرموده خداوند: «فَقُلْنَا اضرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كذَلِك يُحْىِ اللَّهُ الْمَوْتى وَ يُرِيكمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ »(۱)

۳. در تفسیر مجمع البیان آمده است:

به یاد آورید از پیمان شکنی ها در هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خداوند، شما را مأمور کشتن گاوی قرار داده است. گفتند: «موسی! ما را استهزا می کنی؟ ما درباره مقتول از تو پرسیدیم و تو در پاسخ، ما را به کشتن گاو می خوانی؟» علت این گفتار، نبودن ارتباط ظاهری میان این دو امر (جریان مقتول و کشتن گاو) و آشنا نبودن آنان به حکمت این دستور است؛ زیرا موسی علیه السلام تنها دستور کشتن گاو را بیان نمود و هدف از این دستور را روشن نکرد؛ از این رو آنان گفتند: ارتباطی میان کشتن گاو و جریانی که برای مرافعه به تو مراجعه کرده ایم، نیست؛ پس غرضی جز استهزا و تمسخر در کار نیست. حضرت موسی علیه السلام گفت: «به خدا پناه می برم از این که در زمره نادانان باشم!».

هم چنین شیخ طبرسی به نقل از حضرت رضا علیه السلام فرمود: بعضی از یاران پیامبر اسلام علیه السلام از آن

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۹.

حضرت پرسیدند: «جریان گاو چه بود و چه خصوصیتی در آن گاو بود؟ «نبی اکرم علیه السلام فرمود: «جوانی از بنی اسرائیل به پدر و مادر خود نیکی فراوان می کرد. جوان متاعی را خرید و نزد پدر آمد. پدر را در حال خواب دید؛ در حالی که کلید صندوق پول زیر سر او بود. بیدار کردن او را خوش نداشت؛ در نتیجه معامله به هم خورد. پدر بیدار شد و وی جریان را به اطلاع او رساند. پدر بسیار خشنود شد و گفت: «پسرم این گاو را به جای معامله بپذیر». پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «ملاحظه کنید نیکی به پدر چقدر با ارزش است». (۱)

۴. در تفسیر مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

سبب کشتن مقتول این بود که قاتل، در مقام خواستگاری دختر مقتول برآمده، پیش مقتول فرستاد و جواب مساعدی نشنید و دیگری که از نیکان بنی اسرائیل بود، خواستگاری کرد و جواب مثبت شنید. پسرعموی شکست خورده را حسادت بر انگیخت و در صدد کشتن برآمد، تا آن که در کمین او نشست و او را به قتل رسانید. سپس او را به سوی موسی علیه السلام آورد و گفت: «ای پیامبر خدا! این پسر عموی من است که کشته شد». موسی پرسید: «چه کسی او را به قتل رسانده است؟» گفت: «نمی دانم» در بنی اسرائیل کشتن، امر بزرگی بود؛ از این رو بر موسی علیه السلام گران آمده و با عظمت کامل به آن توجه نمود. "(۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در آیات راجع به ذبح گاو -برخلاف آنچه تاکنون در سوره بقره درباره بنی اسرائیل آمده است که همه به طور فشرده و خلاصه بود- ماجرایی به صورت مشروح آمده است، شاید به این دلیل که این سرگذشت، تنها یک بار در قرآن ذکر شده است؛ به علاوه، نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که چنین شرحی را می طلبد؛ از جمله بهانه جویی شدید بنی اسرائیل در سراسر این سرگذشت است و نیز درجه ایمان آنان را به گفتار موسی علیه السلام مشخص می کند. از همه مهم تر این که گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز. ماجرا چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود؛ در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست. میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع و درگیری می شود؛ هر یک، آن را به طایفه و افراد قبلیه دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند. داوری را برای فصل خصومت، نزد موسی علیه السلام می برند و

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۱.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۱.

حل مشکل را از او خواستار می شوند. چون حل این قضیه از طرق عادی ممکن نبود، و از طرفی، ادامه این کمکش ممکن بود به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل منجر شود، موسی علیه السلام با استمداد از لطف پروردگار، از طریق اعجازآمیزی به حل این مشکل می پردازد. خداوند نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی علیه السلام به قوم خود گفت باید گاوی را سرببرید. آن ها از روی تعجب گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته ای؟» موسی علیه السلام در پاسخ آنان گفت: «به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم!» یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست. " (۱)

ب. روایات ناموافق با قرآن

روایات متعددی که ذکر شد، اکثراً مشابه یکدیگرند و این بار، اثر اسرائیلیات بر آن ها همراه تندی نیست و قدری با ظرافت عمل شده است. می توان گفت: این روایات نیز دستخوش اسرائیلیات شده است. این داستان، خواسته است محور این ماجرا که قرآن کریم آن را به وضوح در انتهای ماجرا برملا می سازد، کمرنگ کند و آن، عبارت است از طریقی محسوس برای ذکر زنده شدن مردگان در قیامت و این که در آن روز، حقایق برملا شده و دیگر مجالی برای پنهان کردن باقی نیست. و این، مطلبی است که تورات فعلی درباره آن سکوت کرده است.

نتیجه

با توجه به موارد یاد شده، متوجه می شویم اسرائیلیات همیشه به یک شکل عمل نکرده و با ترفندها و تناسب موقعیت و با در نظر گرفتن جوانب مختلف شکل یافته اند؛ پس برای دستیابی هرچه بهتر به حقیقت، لازم است بیش از پیش به قرآن و مفاهیم دقیق آن و روایات موافق با قرآن روی آوریم و تنها به دلیل این که روایتی نقل شده است، آن را نپذیریم؛ بلکه با کتاب خدا بسنجیم. هم چنین علاوه بر به کار گیری عقل، به منابع رجالی و گفتار علمای بزرگ با تدبر و تفکر مراجعه کنیم.

برخورد موسی علیه السلام با قارون

اشاره

قارون، یکی از افراد مشهور زمان موسی علیه السلام است. وی از بستگان نزدیک حضرت موسی علیه السلام بود؛ اما از این موهبت برداشت صحیحی نکرد و عاقبت کار او به فساد و تباهی کشیده شد. او نیز هم چون فرعون، مقابل موسی علیه السلام قد برافراشت و با او بنای مخالفت گذاشت. طغیان و سرکشی او در حد فرعون نبود؛ ولی از اذیت و آزار موسی علیه السلام چیزی فروگذار نکرد. و به منظور انجام

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰۱- ۳۰۳.

مقاصد شوم خود و سرکوب کردن موسی علیه السلام تا حد متهم کردن او به زنا پیش رفت؛ اما رسوا شد و از این دسیسه نیز طرفی نبست. سرانجام طغیان و سرکشی، او را سرنگون کرد و زمین، او را به کام خود فرو برد.

دیدگاه قرآن

در سوره مبارک قصص، شخصیت قارون و سرانجام اعمالش در دنیا آمده است؛ که برای افراد بینادل و آشنا با موعظه های قرآنی، تشخیص راه صحیح زندگانی به وضوح نمایان گردیده است؛

إِنَّ قَرُونَ كـانَ مِن قَوْمِ مُوسى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ ءَاتَيْنَهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصبَهِ أُولى الْقُوَّهِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يحِب الْفَرِحِينَ * وَ ابْتَغ فِيمَا ءَاتَاك اللَّهُ الدَّارَ الاَخِرَهَ وَ لا تَنس نَصِيبَك مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِن كمَا أَحْسنَ اللَّهُ إِلَيْك وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فى الأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا يحِب الْمُفْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِندِى أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَك مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَ أَكثرُ جَمْعاً وَ لا يُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فى زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَوهَ الدُّنْيَا يَلَيْت لَنَا مِثْلَ مَا أُوتىَ قَرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكمْ ثَوَاب اللَّهِ خَيرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً وَ لا يُلَقَّاهَا إِلا الصبرُونَ * فَخَسفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الأَرْض فَمَا كانَ لَهُ مِن فِئَهٍ يَنصرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ مَا كانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ * وَ أَصبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكانَهُ بِالأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكأَنَّ اللَّهَ يَبْسط الرِّزْقَ لِمَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسف بِنَا وَيْكأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكفِرُونَ "(۱)

قارون از قوم موسی بود؛ اما بر آنان ستم کرد. ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن، برای یک گروه زورمند مشکل بود. [به خاطر آورید] هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند، شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد* و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بطلب. و بهره ات را از دنیا فراموش مکن. و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جست وجوی فساد مباش که خدا، مفسدان را دوست ندارد». * [قارون] گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است، به دست آورده ام». آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟ و [هنگامی که عذاب الهی فرا رسد] مجرمان از

۱- قصص، ۷۶-۸۲.

گناهانشان سؤال نمی شوند* [روزی قارون] با تمام زینت خود برابر قومش ظاهر شد. آن ها که خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است، ما نیز داشتیم». * به راستی که او بهره عظیمی دارد!- اما کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود، گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، بهتر است؛ اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند». * سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد* و آن ها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند، [هنگامی که این صحنه را دیدند] گفتند: «وای بر ما ! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد، گسترش می دهد یا تنگ می گیرد. اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد. ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند».

دیدگاه تورات

در تورات آمده است:

و قورح بن یصهار بن فهات بن لاوی و داتان و ابیرام، پسران الیاب و اون بن فالت، پسران رؤبین (کسان) گرفته،* با بعضی از بنی اسرائیل -یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند- به حضور موسی برخاستند. و مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می کنید؛ زیرا تمام جماعت، هر یک از ایشان مقدسند، و خداوند میان ایشان است؛ پس چرا خویشتن را بر جماعت خداوند بر می افرازید؟»* و چون موسی این را شنید، به روی خود درافتاد* و قورح و تمام جمعیت، او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان، خداوند نشان خواهد داد چه کس از آنِ وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد. و هر کس را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد. این را بکنید که مجمر ها برای خود بگیرید ای قورح و تمام جمعیت تو! و آتش در آن ها گذارده، فردا به حضور خداوند، بخور در آن ها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی! شما از حد خود تجاوز می کنید». و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی! بشنوید* آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل، شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد، تا در مسکن خداوند خدمت گنید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟* و

تو را و جمیع برادرانت، بنی لاوی را با تو نزدیک آورد و آیا کهانت را نیز می طلبید؟* از این جهت، تو و تمام جمعیت تو، به ضد خداوند جمع شده اید. و اما هارون چیست که بر او همهمه می کنید؟»* و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام، پسران الیاب را بخواند و ایشان گفتند: «نمی آییم* آیا کم است که ما را از زمینی که در آن شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟* و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیاوردی و ملکیتی از مزرعه ها و تاکستان ها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می کنی؟ نخواهیم آمد». * و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: هدیه ایشان را منظور منما. یک درازگوش از ایشان نگرفتم و به یکی از ایشان زیان نرساندم». * و موسی به قورح گفت: «تو با تمام جمعیت خود، فردا به حضور خداوند حاضر شوید؛ تو و ایشان و هارون* و هرکس مجمر خود را گرفته، بخور بر آن ها بگذارد. و شما هر کس مجمر خود، یعنی دویست و پنجاه مجمر به حضور خداوند بیاورید. تو نیز و هارون هر یک، مجمر خود را بیاورید». * پس هرکس مجمر خود را گرفته، آتش در آن ها نهاده و بخور بر آن ها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع کردند و با موسی و هارون ایستادند* و قورح تمام جماعت را مقابل ایشان نزد درِ خیمه اجتماع جمع کرد و جلال خداوند، بر تمام جماعت ظاهر شد* و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت:* «خود را از این جماعت دور کنید، تا ایشان را در لحظه ای هلاک کنم». * پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روح های تمام بشر هستی! آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت، غضبناک شوی؟»* و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «جماعت را خطاب کرده، بگو: از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید»؛ پس موسی علیه السلام برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند* و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه های این مردمان شریر دور شوید، و چیزی را که از آنِ ایشان است لمس نکنید؛ مبادا در همه گناهان ایشان هلاک شوید». * از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خود ایستادند. * و موسی گفت: «از این خواهید دانست خداوند مرا فرستاده است، تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است . اگر این کسان، مثل مرگ سایر بنی آدم، بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع

بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است. * و اما اگر خداوند چیز تازه ای بنماید و زمین، دهان خود را گشاده، ایشان را با همه دارای ایشان ببلعد که بگور زنده فرود روند، آن گاه بدانید که این مردمان خداوند را امانت نموده اند». * و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد* و زمین، دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه های ایشان و همه کسان را که به قورح تعلق داشتند، با تمام اموال ایشان بلعید. * و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرو رفتند، و زمین بر ایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاك شدند. * و همه اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند؛ زیرا گفتند: «مبادا زمین ما را نیز ببلعد». * و آتش از حضور خداوند به در آمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور می گذرانیدند، سوزاند». * و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «به العازار بن هارون کاهن بگو: مجمر ها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش؛ زیرا آن ها مقدس است* یعنی مجمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان؛ و از آن ها تخت های پهن برای پوشش مذبح بسازند؛ زیرا چون آن ها را به حضور خداوند گذرانده اند، مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد». * پس العازار کاهن مجمرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانده بودند، گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند* تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد، تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد برای سوزاندن بخور، به حضور خداوند نزدیک نیاید؛ مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود؛ چنان که خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود* و در فردای آن روز، تمام جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کرده، گفتند: «شما قوم خداوند را کشتید». * و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. * و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:* «از میان این جماعت دور شوید، تا ایشان را ناگهان هلاك سازم». و ایشان به روی خود درافتادند. * و موسی به هارون گفت: «مجمر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار و بخور بر آن بریز و بزودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن؛ زیرا غضب از حضور خداوند بر آمده و وبا شروع شده است». * پس هارون به نحوی که موسی گفته بود، آن را گرفته، میان جماعت دوید و اینک و با در میان قوم شروع شده بود؛ پس بخور را

بریخت و برای قوم کفاره کرد. * و او میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد. * و عدد کسانی که از وبا مردند، چهارده هزار و هفتصد بود؛ سوای آنان که در حادثه قورح هلاک شدند. * پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد. " (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

از مقایسه قرآن مجید و تورات، در مجموع به دست می آید که بلعیده شدن قارون با تمام دارایی اش در زمین به امر خدا، مشترکند. و هم چنین در ماجرای کسانی که بر دارایی های قارون حسرت می خورده اند و پس از عذاب وی توسط خدا، از این که سرنوشتی چون او پیدا نکرده اند، مسرور شده اند نیز مشترکند. امر مشترک دیگر بین قرآن مجید و تورات، در میزان فراوانی عجیب و غریب مال و ثروت قارون است. هم چنین درباره خویشاوندی قارون با حضرت موسی علیه السلام نیز هماهنگ هستند. موارد اختلاف بین تورات و قرآن کریم، عبارت است از این که در قرآن کریم می فرماید: تنها قارون با دارایی خویش به زمین فرو رفت؛ در حالی که در تورات، افراد دیگری همراه قارون در زمین فرو رفتند. امر دیگری که تنها در قرآن ذکر شده، آشنایی قارون با علم کیمیاگری است که قارون، ثروت زبانزدش را مدیون این علم بیان کرده است و تورات، در این باره سخنی نرانده است. مطلب دیگری که تنها تورات به آن پرداخته، این است که حضرت موسی علیه السلام برای تصدیق رسالتش، نحوه مرگ قارون را به قومش معرفی کرده است و درستی پیش بینی مرگی غیرعادی برای قارون را نشانه ای برای فرستاده بودنش از جانب خداوند اعلام نموده است. این جا به نکات اساسی تفاوت قرآن مجید و تورات، درباره بحث قارون می پردازیم:

۱. به بیان قرآن، قارون از بنی اسرائیل است. او کسی است که ثروت بسیاری جمع آوری کرده است؛ ولی در راه خدا انفاق نمی کند. قومش او را پند و اندرز می دهند که به این مال و ثروت خشنود نباشد و آن را انفاق کند. او به این نصایح توجهی ندارد و معتقد است تمام مال و ثروتش را در اثر علم و درایت خویش به دست آورده و لطف الهی دخالتی در آن نداشته است؛ در نتیجه گرفتار عذاب الهی می شود و با تمام ثروتش در زمین فرو می رود. اما به اعتقاد تورات، ماجرا به گونه ای دیگر است و سبب نابودی قارون، عدم انفاق نبوده است. قارون و همراهانش به موسی علیه السلام اعتراض دارند که: «تو و هارون چرا به بقیه بنی اسرائیل فخر می فروشید؟ همه ما مثل شما دو نفر هستیم. جمعیت همگی مقدس هستند و ادونای میان آنها

۱- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۶، مقطع ۱-۵۰.

است. چرا بر جمعیت ادونای فخر می فروشید؟» در نتیجه به عذاب الهی گرفتار می شوند.

۲. تصویری که قرآن از سرگذشت قارون ارائه می دهد، فخرفروشی قارون است؛ به گونه ای که برخی مردم، آرزو می کنند ثروت او را داشته باشند؛ اما نظر تورات چیز دیگری است. در توراتی که در دسترس است، این حضرت موسی علیه السلام است که فخرفروشی می کند و قارون به این مسأله اعتراض دارد. در تورات، قارون می خواهد به مقامات بالاتر دینی برسد. موسی علیه السلام به او می گوید: «خواستار کاهن شدن هم هستید؟» اما به بیان قرآن، قارون اصلاً برای دین، ارزشی قائل نیست و خود را در مادیات منحصر کرده است.

۳. به بیان قرآن، قارون دچار عذاب الهی شده در زمین فرو می رود؛ علاوه بر این که این حادثه، عذابی برای این شخص بوده است. معجزه ای برای افراد دیگر بنی اسرائیل محسوب می شود تا ایمانشان محکمتر شود؛ چرا که قبل از عذاب قارون عده ای از آنان نیز آرزوی مکنت و ثروت قارون را داشتند. اما بعد از عذاب، متوجه قدرت الهی شدند. تورات، از این انقلاب روحی و دگرگونی معنوی در بنی اسرائیل گزارشی نمی دهد و تنها به این عبارت اکتفا می کند: و تمام بنی اسرائیل، اطراف آن ها بودند و در اثر شیون آن ها گریختند؛ زیرا می گفتند: مبادا آن زمین ما را هم ببلعد».

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای موسی علیه السلام در قرآن و تورات در نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی به دست آمد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی که درباره برخورد حضرت موسی علیه السلام با قارون وارد شده است را ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است: قارون، پیامبرزاده است و پسر عموی موسی علیه السلام است. مصیهر پدر قارون، جد موسی علیه السلام است؛ به همین لحاظ، بر مبنای وراثت، از فضل و کمال و حسن و جمال، بهره کافی داشته است». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور آمده است: «قارون، از ثروت بی کرانی برخوردار بود؛ آن چنان که قرآن هم در حدی شگفت انگیز از آن یاد می کند: «همانا قارون، یکی از بستگان نزدیک موسی بود که با آن ها طریق ظلم و ستم پیش گرفت. با آن ها با خصومت و نفاق رفتار می کرد. ما به او گنج هایی دادیم که کلیدهای آن ها بر دوش مردان پرتوان بود که به سختی از

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۶.

عهده حمل آن ها بر می آمدند». (۱)

۳. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابی شیبه در مصنف و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و حاکم و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است: «قارون از قوم موسی علیه السلام بود و گفته شده پسرعموی موسی علیه السلام بوده است. او از طالبان علم بوده و علما را که پیوسته پیرو امر او بودند، جمع می کرد، تا این که به موسی علیه السلام ستم کرد و به او حسادت ورزید. حضرت موسی علیه السلام به او فرمود: «همانا خداوند مرا امر کرده است که زکات بگیرم». قارون ابا کرد و گفت: «موسی می خواهد اموال شما را بخورد. برای شما نماز آورد و چیزهایی مانند آن؛ پس زیر بار آن ها رفتید و حال که او را تحمل کردید، باید اموالتان را به او بدهید». گفتند: «ما این کار را نمی کنیم. نظر تو چیست؟» پس به ایشان گفت: «در نظر دارم یکی از زنان فاحشه از فواحش بنی اسرائیل را نزد موسی بفرستم و او را تحریک کنیم موسی را به عمل زنا متهم کند». چنین کردند و دنبال او فرستادند. سپس به او گفتند: «هر چه خواهی به تو می دهیم؛ اگر شهادت دهی که موسی با تو بوده است». زن قبول کرد. قارون نزد موسی علیه السلام آمده و گفت: «بنی اسرائیل جمع شوند و موسی آنچه از جانب خدا مأموریت یافته است، به ایشان ابلاغ کند. موسی علیه السلام قبول کرد. هنگامی که بنی اسرائیل جمع شدند، گفتند: «خدا تو را به چه چیز امر کرده است؟» حضرت موسی علیه السلام فرمود: «خداوند، امر کرده است او را عبادت کنید و برای او چیزی را شریک قرار ندهید و صله رحم نمایید و. و به من امر کرده است زمانی که زناکاری زنا کرد، اگر چه خوشنام باشد، سنگسار شود». قارون گفت: «حتی اگر آن شخص تو باشی؟» موسی علیه السلام فرمود: «آری». گفتند: «به درستی که تو زنا کرده ای». فرمود: «من؟!» دنبال زن فاحشه فرستادند. چون آمد، به او گفتند: «چه شهادتی بر ضد موسی داری؟» موسی علیه السلام به او فرمود: «تو را به خدا سوگند می دهم که راست بگویی». زن گفت: «حال که چنین مرا قسم دادی، می گویم که ایشان مرا خواندند، تا داستانی جعلی مطابق درخواست ایشان بگویم و اکنون که تو مرا از نفسم رها کردی، شهادت می دهم که تو از این گفتار بری هستی و همانا تو رسول خدایی». چون موسی علیه السلام [از این تهمت] آزاد شد، به شکرانه الهی سجده کرد و گریست. خداوند به او وحی کرد: چه چیز تو را به گریه درآورد؟ زمین را تحت سلطه تو قرار دادیم؛ هر امری داری بر او بران، تا اجرا کند. موسی علیه السلام سرش را بلند کرد وسپس [به زمین] گفت: «ایشان را بگیر». پس [زمین] ایشان را گرفت و مجازاتشان را آغاز کرد و فرو بردن ایشان راآغاز نمود. آن ها فریاد می زدند: «ای موسی! ای موسی! موسی بار دیگر به زمین امر کرد: «ایشان را در خود بگیر». زمین آنان را تا گردن در خود فرو برد. باز ایشان فریاد برآوردند: ای موسی! ای

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۶.

موسی! موسی علیه السلام بار دیگر به زمین امرکرد ایشان در خود بگیرد؛ پس زمین کاملاً آن ها را در خود فرو برد و از نظرها پنهان شدند. آن گاه خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی! بندگان من از تو درخواست و التماس کردند؛ اما پاسخی به ایشان ندادی. به عزتم قسم ! اگر مرا خوانده بودند، ایشان را اجابت می کردم».

ابن عباس اضافه کرد که خداوند فرمود: «زمین قارون و یارانش را تا طبقه تحتانی خود فرو برد». (۱)

۴. در تفسیر الدرالمنثور، برخی روایان حدیث فوق را به گونه ای دیگر نیز مطرح کرده اندو در قسمت مشکوک به اسرائیلیات، آورده اند:

پس از مأموریت دادن به زنی بدکار توسط قارون و دادن وعده های گوناگون نظیر متمول کردن وی و پیوستن به حرمسرای خصوصی اش، در روز متهم کردن موسی علیه السلام، آن زن به توبه موفق شده و نقشه وقیحانه قارون و بنی اسرائیل را نقش بر آب کرد. در آن هنگام، قارون از موسی علیه السلام رویگردان شد و دانست هلاک شدنش نزدیک است. اصل مطلب بین مردم افشا شد، تا به گوش موسی علیه السلام رسید و موسی علیه السلام شدید الغضب بود [=به شدت خشمگین می شد]. موسی علیه السلام در این هنگام وضو گرفت، سپس نماز خواند و سجده نمود و گریه کرد و گفت: «ای پروردگار! دشمن تو قارون، مرا بسیار اذیت کرده و به عناوین گوناگون چنین نمود، تا چنین فضیحتی راه انداخت. پروردگارا! مرا بر او مسلط کن. خداوند، به او وحی کرد: «زمین به فرمان تو است و مطیع تو می باشد». پس موسی علیه السلام به سوی قارون آمد و قارون از صورت موسی علیه السلام شدت غضب وی را فهمید و گفت: «ای موسی! به من رحم کن». موسی علیه السلام فرمود: «ای زمین! آن ها را بگیر». خانه او به لرزه افتاد و زمین او و یاران و خانه اش را بلعید و... انتهای روایت آمده است به موسی علیه السلام وحی شد: «ای موسی! چه چیز تو را خشن و سخت گیر کرده است؟ به عزتم قسم! اگر از من چنین طلب می کردند، درِ رحمت خویش را بر آن ها می گشودم». (۲)

۵. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن ابی حاتم بن میمون از ثمره بن جندب آمده است که گفت:

قارون و قومش، هر روز به اندازه یک قامت در زمین فرو می روند؛ پس به پایین ترین قسمت زمین [=دوزخ] نمی رسند تا روز قیامت. (۳)

۶. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از قتاده آمده است که گفت:

۱- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۶.

۲- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۷.

۳- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۷.

همانا قارون هر روز به انـدازه یک قامت به زمین فرو می رود و همانا او در زمین فرو می رود و به انتهای آن نمی رسد، تا روز قیامت.

و ابن المنـذر از ابن جریح مثل آن را آورده است. ابن ابی حاتم از قتاده آورده است که گفت: «همانا خدا به زمین امر کرد که موسـی علیه السـلام را یک ساعت اطاعت کنـد». عبـد بن حمید از مالک بن دنیا نقل کرده است: در هنگام فرو رفتن قارون به زمین، پس اوبه زمین فرو می رفت؛ در حالی که موسـی علیه السـلام نزدیک او بود. قارون گفت: «ای موسـی!، پروردگارت را بخوان که مرا رحم نمایـد». موسـی علیه السـلام به او جوابی نـداد، تـا این که کاملاـ داخل زمین رفت. خداونـد به موسـی علیه السـلام وحی کرد: «برای او طلب بخشش بکن». پس موسی علیه السلام نکرد و پروردگار فرمود: «به عزتم قسم! اگر او مرا می خواند و طلب بخشش می کرد، رحمش می نمودم».

احمد همین حدیث را آورده است با این تفاوت که در قسـمت پایانی حدیث آمده است: خداوند به موسـی علیه السـلام وحی کرد: «ای موسـی! چه سـخت دلی! قسم به عزت و جلالم! اگر از من کمک خواسـته بود، حتماً به او کمک می کردم». موسـی علیه السلام گفت: «خدایا! خشمگین شدن من برای تو بود». (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقـل از عیاشـی، حـدیثی طولاـنی در این باره ذکر شـده که در قسـمتی از آن به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است:

همانـا یـونس علیه السـلام به سـبب آزار و اذیت قـومش، خود را در دریـا انـداخت. مـاهی او را بلعیـد و در دریاهـای هفتگـانه چرخانـد، تا به دریایی رسـید که ساکنی داشت و مکان عـذاب قارون بود. قارون انعکاس صدایی شـنید و از ملک، درباره آن پرسید. ملک به او خبر داد که او یونس است و همانا خداوند او را در شکم ماهی حبس کرده است. قارون به او گفت: «آیا به من اجـازه می دهی با او صـحبت کنم؟» پس به او اجازه دادنـد. قارون درباره موسـی پرسـید. یونس علیه السـلام او را از مرگ موسی علیه السلام باخبر ساخت و قارون گریست. سپس قارون درباره هارون علیه السلام پرسید. یونس علیه السلام قارون را از مرگ او با خبر ساخت. او به شدت گریست. سپس درباره کلثوم که برای او نامگذاری (نامزد) شده بود، پرسید. گفت: «او هم مرده است» و قارون به شدت گریست. خداوند فرشته موکل او را امر کرد باقی مانده عذاب دنیایی را به سبب رقت قلب قارون به نزدیکانش، از او بردارد. (۲)

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از علی بن ابراهیم آمده است: سبب هلاکت قارون،

۱- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۱۳۷.

۲- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴ ص ۱۴۲.

آن بود که چون موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از دریا بیرون آورد، حق تعالی نعمت های خود را بر ایشان تمام کرد و ایشان را امر نمود به جنگ عمالقه بروند و ایشان قبول نکردند؛ پس مقرر فرمود چهل سال در صحرای تیه حیران بمانند. ایشان، اول شب برمی خاستند و خواندن تورات و دعا و گریه را شروع می کردند. قارون از جمله ایشان بود و تورات برای ایشان می خواند و در میانشان کسی از او خوش آواز تر نبود. او را منون می گفتند، به سبب نیکویی قرائت او. او علم کیمیا می دانست و به عمل می آورد. چون امر بر بنی اسرائیل در تیه، به طول انجامید، توبه و انابت را آغاز کردند. قارون قبول نکرد در توبه با ایشان شریک شود. موسی علیه السلام او را دوست می داشت؛ پس نزد او رفت و گفت: «ای قارون! قوم تو مشغول توبه اند و تو این جا نشسته ای؟! با ایشان، به توبه مشغول شو وگرنه بر تو عذاب نازل می شود»؛ پس امر موسی علیه السلام را سهل شمرد و آن حضرت را مسخره کرد. موسی علیه السلام غمگین از پیش او بیرون آمد و در سایه قصر او نشست. آن حضرت، جبه ای از پشم پوشیده بود و نعلینی از پوست الاغ داشت که بندهای آن، از موی تابیده بود و عصا در دستش بود. قارون امر کرد آب و خاکستر را مخلوط کردند و بر سر آن حضرت ریختند. آن حضرت بسیار به غضب آمد و در کتف مبارکش موهایی بود که هرگاه در غضب می شد، موها از جامه اش بیرون می آمد و از آن ها می ریخت. موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا ! اگر برای من بر قارون غضب نکنی، من پیغمبر تو نیستم»؛ پس حق تعالی به آن حضرت وحی فرستاد: «من آسمان ها و زمین را امر کردم تو را اطاعت کنند؛ هر چه می خواهی، به آ نها امر بکن». قارون، امر کرده بود درهای قصرش را بر موسی علیه السلام بسته بودند. حضرت موسی علیه السلام آمد و به درها اشاره کرد. به اعجاز او همه باز شدند و موسی علیه السلام داخل قصر شد. چون قارون نظرش بر موسی علیه السلام افتاد، دانست با عذاب می آید. گفت: «ای موسی! از تو می خواهم به حق خویشی ای که میان من و تو هست، بر من رحم کنی». موسی علیه السلام فرمود: «ای پسر لاوی! با من سخن مگو که فایده ندارد»؛ پس به زمین خطاب فرمود: «قارون را بگیر»؛ پس قصر با هر چه در آن بود، به زمین فرو رفت. قارون، تا زانو به زمین فرو رفت و گریست و موسی علیه السلام را به رحم (نسبت فامیلی) سوگند داد. باز موسی علیه السلام فرمود: «ای فرزند لاوی! با من سخن مگو». هر چه او استغاثه کرد، فایده نکرد، تا این که قارون در زمین پنهان شد. چون موسی علیه السلام به محل مناجات خود رفت، حق تعالی فرمود: «ای فرزند لاوی ! با من سخن مگو». موسی علیه السلام دانست خداوند او را به چه دلیل سرزنش کرده است؛ زیرا بر قارون رحم نکرده بود. گفت: «پروردگارا ! قارون مرا به غیر تو خواند و به غیر تو سوگند داد. اگر مرا به تو سوگند می داد، او را اجابت می کردم». باز حق تعالی همان جواب را که موسی علیه السلام به قارون گفت، تکرار فرمود. موسی گفت: «پروردگارا ! اگر می دانستم رضای تو در اجابت کردن او است، البته او را اجابت می کردم». خدا

فرمود: «ای موسی! به عزت و جلال و جود و بزرگواری و علو منزلت خود سوگند! اگر قارون،همان گونه که تو را می خواند، از من می خواست، او را اجابت می کردم؛ اما چون تو را خواند و به تو متوسل شد، او را به تو واگذاشتم». (۱)

۳. علامه مجلسی به نقل از قطب راوندی و ثعلبی، روایت کرده است که حق تعالی به سوی حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد: «بنی اسرائیل را امر کن بر رداهای خود، چهار رشته کبود بیاویزند؛ از هر طرف یک رشته به رنگ آسمان». موسی علیه السلام بنی اسرائیل را طلبید و به ایشان گفت: «خدا شما را امر کرده است بر رداهای خود رشته هایی به رنگ آسمان بیاویزید که هرگاه آن ها را ببینید، پروردگار خود را یاد کنید؛ حق تعالی کلام خود را بر شما خواهد فرستاد». قارون تکبر کرد و نپذیرفت وگفت: «این کار را اربابان درباره غلامان خود می کنند، تا از دیگران ممتاز شوند». چون موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد، ریاست مذبح و تولیت خانه قربانی را که «حیوره» می گفتند، به هارون علیه السلام سپرد. بنی اسرائیل، هدیه ها و قربانی های خود را به هارون علیه السلام می دادند و او در مذبح می گذاشت؛ آتشی از آسمان می آمد و آن را می سوزاند. حسد بر قارون غالب شد و به موسی علیه السلام گفت: «پیغمبری را تو بردی وحیوره را هارون برد و من هیچ بهره ای ندارم؛ حال آن که تورات را بهتر از شما هر دو می خوانم». حضرت موسی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من حیوره را به هارون علیه السلام ندادم؛ خدا به او داده است». قارون گفت: «به خدا سوگند! تو را تصدیق نمی کنم، تا بر من امری ظاهر کنی که بر این دلیل باشد». موسی علیه السلام سرکرده های بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت: «عصاهای خود را بیاورید». وهمه را جمع کرد و در خانه ای انداخت که آنجا خدا را عبادت می کردند. فرمود همه شب تا صبح از آن عصاها حراست بکنند. چون صبح شد، فرمود عصاها را بیرون آوردند؛ در عصای هیچ یک تغییری نشده بود، مگر عصای هارون علیه السلام که سبز شده و برگ آورده بود؛ مانند درخت بادام. حضرت موسی علیه السلام فرمود: «ای قارون! اکنون دانستی امتیاز هارون از شما، از جانب خدا است؟» قارون گفت: «این، از جادوهای دیگر که کردی عجیب تر نیست». سپس غضبناک برخاست و با اتباع خود از لشکر موسی جدا شد. باز موسی علیه السلام با او مدارا می کرد و قرابت رعایت او را می نمود. او پیوسته موسی علیه السلام را می آزرد؛ هر روز تکبر و معانده اش زیاد می شد، تا آن که خانه ای بنا کرد که درش از طلا بود و بر دیوارهای آن، صفحه های طلا نصب کرد. بنی اسرائیل، هر بامداد و پسین، نزد او می رفتند و به ایشان طعام می داد و بر موسی علیه السلام می خندید، تا آن که حق تعالی حکم زکات را بر حضرت موسی علیه السلام فرستاد که از توانگران بنی اسرائیل بگیرد.

۱- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴ ص۱۴۱؛ تعمت الله الجزایری، قصص الأنبیاء، ص ۴۰۸-۴۱۰؛ مجلسی، حیوه القلوب، ص ۷۱۶ - ۷۲۳؛ صدوق، کمال الدین وتمام النعمه، ص۱۵۳ .

موسی علیه السلام نزد قارون آمد و با او مصالحه کرد که از هزار دینار، یک دینار زکات بپردازد، و از هر هزار درهم، یک درهم و از هر هزار گوسفند یک گوسفند؛ هم چنین در سایر اموال. چون قارون به خانه خود برگشت، حساب کرد و دید زکات او مال بسیاری می شود؛ لذا به دادن آن راضی نشد؛ پس بنی اسرائیل را طلبید و گفت: «موسی هرچه گفت، اطاعت او کردید؛ اکنون می خواهد اموال شما را بگیرد». بنی اسرائیل گفتند: تو سید و بزرگ مایی؛ هرچه بگویی اطاعت می کنیم». گفت:«امر می کنم فلان فاحشه را بیاورید تاپولی برای او قرار دهیم که به موسی نسبت زنا دهد، تا بنی اسرائیل از او دست بردارند و ما از او راحتی یابیم». آن زن زانیه را آوردند. قارون، به او وعده هزار اشرفی داد، یا طشتی از طلا یا هر چه خودش بطلبد، تا فردا در حضور بنی اسرائیل، موسی را به امر زنا متهم کند. چون روز دیگر شد، قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «بنی اسرائیل جمع شده و منتظرند بیرون بیایی و ایشان را امر و نهی کنی و احکام شریعت را برای ایشان بیان فرمایی». موسی علیه السلام بیرون آمد و بر منبر رفت و خطبه خواند و ایشان را موعظه کرد و فرمود: «هر کس از شما دزدی کند دستش را می بریم و هرکس ناسزا گوید؛ او را هشتاد تازیانه می زنیم و هرکس زنا کند و زن ندارد، او را صد تازیانه می زنیم و هرکس زن دارد و زنا می کند، او را سنگسار می کنیم، تا نابود شود». در این وقت، قارون گفت: «هرچند تو باشی؟» فرمود: «هرچند من باشم». قارون گفت: «بنی اسرائیل می گویند تو با فلان فاحشه، زنا کرده ای». موسی علیه السلام فرمود: «من؟» گفت: «بلی». موسی دستورداد: آن زن را حاضر کردند و از او پرسید: «آیا من با تو زنا کرده ام؟ به حق آن خداوندی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی فرستاد راست بگو». آن زن، به توفیق سبحانی گفت: «نه؛ دروغ می گویند. قارون برای من مالی قرار داده است که تو را متهم کنم». قارون، سر به زیر انداخت و بنی اسرائیل ساکت شدند. موسی علیه السلام به سجده افتاد و گریست و عرض کرد: «پروردگارا ! دشمن، تو را می آزارد و می خواهد مرا رسوا کند. خداوندا ! اگر من پیغمبر تو ام، برای من غضب کن و مرا بر او مسلط گردان». خدا به او وحی فرمود: «سر بردار و زمین را به آنچه خواهی امر نما که از تو اطاعت می کند». موسی علیه السلام فرمود: «ای بنی اسرائیل! خدا مرا مبعوث بر قارون کرده است؛ همان گونه که بر فرعون مبعوث کرده بود. هر کس از اصحاب او است، با او بنشیند و هر کس از اصحاب او نیست، از او دور شود. همه از قارون دور شدند و جزدو کس با او کسی نماند. موسی علیه السلام به زمین خطاب کرد: «ایشان را بگیر»؛ زمین قدم های ایشان را گرفت. باز فرمود: «بگیر»، تا آن که به زانو ها فرو رفتند. باز فرمود، تا این که تا کمر فرو رفتند. باز فرمود: «بگیر»، تا آن که تا گردن فرو رفتند. در این مدت، به موسی علیه السلام تضرع و استغاثه کردند. قارون او را به خویشاوندی سوگند داد و

موافق بعضی روایات، هفتاد بار سوگند داد. موسی علیه السلام توجهی نکرد، تا به زمین فرو رفتند. حق تعالی به موسی وحی فرمود: هفتاد بار به تو استغاثه کردند و بر ایشان رحم نکردی. به عزت و جلال خودم سوگند! اگر یک بار به من استغاثه می کردند، هر آینه مرا نزدیک و اجابت کننده می یافتند». چون ایشان به زمین فرو رفتند، بنی اسرائیل گفتند: «موسی دعا کرد قارون به زمین فرو رود» تا گنج ها و اموال او را تصرف کند». چون آن حضرت این را شنید، دعا کرد و خانه و گنج ها و مال های قارون، همه به زمین فرو رفت. (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

قارون، از قوم موسی علیه السلام و از خویشان نزدیک او بود. او در ابتدا، مردی صالح و باتقوا بود؛ ولی چون مدت توقف بنی اسرائیل و سرگردانی آن ها در تیه به طول انجامید، از قوم کناره گفت و به صنعت کیمیاگری و طلا-سازی پرداخت و به واسطه این عمل، ثروت بی شمار و گنجینه هایی از طلا- برای خود تهیه کرد. کلیدهای مخازن قارون را چند تن از مردان نیرومند حمل می کردند. ثروت و گنجینه ها، قارون را به سرکشی و طغیان و تکبر کشانید و او را به لب پرتگاه بدبختی رساند. به مؤمنان، به نظرحقارت می نگریست و به واسطه ثروت خود، بر آن ها افتخار می کرد و بزرگی می فروخت. مردم کوته نظر هم وقتی تجملات و تشریفات زندگانی او را می دیدند، به او حسرت می بردند و با خود می گفتند: «ای کاش ما هم مانند قارون چنین ثروت و دستگاهی داشتیم! زیرا او از زندگی بهره کامل می برد». خردمندان قوم می گفتند: «وای بر شما! به این ظواهر فریبنده زندگی قارون حسرت نبرید. همانا ثواب خداوند برای مردم با ایمان، بسی گرانبها تر و بالاتر از این ها است». جمعی از روشن ضمیران بنی اسرائیل، وقتی تندروی های قارون را دیدند، او را نصیحت کردند و گفتند: «ای قارون ! به این زرد و سرخ دنیا خرسند مباش؛ زیرا خداوند چنین کسان را دوست ندارد. با این ثروت عظیم و نعمت های بی پایانی که خدا به تو ارزانی کرده است. آخرتت را آباد کن و قدمی برای خدا بردار؛ از دنیا بهره برداری کن و همان طور که خداوند به تو احسان کرده، تو با بندگان او نیکی و احسان کن، به راه فساد مرو و مفسده جو مباش؛ زیرا پروردگار، مفسدان را دشمن دارد». قارون می گفت: «این ثروت را خودم، به واسطه علمی که دارم [=کیمیا] تهیه کرده ام»؛ ولی

۱- تلخیص و برداشت از: علامه مجلسی، حیوه القلوب، ج۱، ص ۷۱۸- ۷۲۲؛ قطب الدین راوندی، قصص الانبیاء، ص ۱۶۹.

گویا نمی دانست خداونـد، ملت ها و امت هایی را که از او نیرومنـدتر و غنی تر بودنـد، به واسـطه گناهان به هلاکت رسانـد و هلاك کرد و هلاکت او هم در پیشگاه خدا، امری سهل و آسان است.

بـاری، ثروت و مـال، سرکشـی قـارون را بـه جـایی رسانـد کـه روزی موسـی علیـه السـلام بـه خیمـه او وارد شـد و او لبخنـدی تمسـخرآمیز زد و پیغمبر آسمانی خدا را کوچك شمرد. موسی علیه السلام با مهربانی و لطف، از او پرسید: «چرا در مجمع بنی اسرائیل که برای توبه و انابه به درگاه خدا تشکیل شده شرکت نکردی؟» قارون، با مسخرگی و رذالت، به او جواب داد. موسی علیه السـلام غمگین و افسرده از خیمه او بیرون آمد و بیرون خیمه روی زمین نشست. قارون دستور داد مقداری خاکستر و آب آلوده بر سر و لباس های موسـی علیه السـلام ریختند. موسـی علیه السـلام از این اهانت، به درگاه خدا، شـکایت کرد. خداوند متعـال، مقابـل سرکشـی و طغیـان قـارون و اهـانت به مقـدسات، او و تمـام گنجینه هایش را بر زمین فرو برد و به عـذاب ابـدی گرفتارش ساخت. در آن حال، کسانی که به زندگانی او حسـرت می بردند، با سرور و خوشحالی گفتند: «چه خوب شد که ما مثل قارون نبودیم و به عـذاب خداونـد مبتلا نشـدیم. آری؛ سـعادت و نیکبختی و بهشت جاویـد، ویژه کسانی است که در دنیا سرکشی و طغیان نکنند و در زمین، فساد برپا ننمایند».

ب. روایات ناموافق با قرآن

۱. موسـی بـه هنگـام خشم، موهـای روی کتفش، به حـالت ایسـتاده در آمـده و از لباسـش بیرون می زد و از آن هـا خـون می ریخت.

۲. در قسـمتی از روایـت هـا آمـده اسـت که موسـی علیه السـلام گفت: «پروردگـارا ! اگر برای من غضب نکنی، من پیـامبر تو نیسـتم» که این جمله در دوحدیث مختلف آمده است: یکی زمانی که به آن نسـبت زنا دادند دوم زمانی که آن حضـرت قصد نصیحت قارون را داشت و قارون دستور داد بر سر او مخلوط خاکستر و آب بریزند.

۳. در بخشی از روایت ها آمده است حضرت یونس علیه السلام که زندانی شکم ماهی بود، زیر زمین با قارون ملاقات کرد.

۴. در دو حدیث، دو علت مختلف برای برداشـتن عذاب از قارون ذکر شده است: یکی به سـبب سوگواری قارون وشـکر الهی توسط او و دیگری به دلیل تأسف بسیار در غم خویشاوندان نزدیک.

نتیجه

بیشتر روایات ذکرشده درباره قارون، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا چگونه پیامبرخدا که عقلاً و

شرعاً باید در همه موارد، دارای کمال تعادل باشد چنان غضبی بر او مستولی می شود که حتی اعضای بدن او که نباید به آنها ظلمی شود، یعنی موهای روی کتفش، خون چکان می شوند. این امر، برای مردم عادی نیز غیرمعمول است؛ چه رسد به پیامبر خدا که سنبل صبر و حوصله و بردباری برابر سختی ها است.

علاوه بر آن پیامبر خدا چگونه با خداوند متعال به مجادله می پردازد و خداوند را به ترک رسالت خویش تهدید می کند. گویی خداوند، بر او تسلطی ندارد و از عدم فرمانبرداری او می هراسد و پیامبری که قرآن مجید آیه شریف «وَ اصطَنَعْتُکَ لِنَفْسی» را درباره او آورده است، این گونه با خداوند متعال به معامله بپردازد.

سومین مطلب این که خداوندی که پیامبر خود را برگزیده است. تا نمونه کاملی برای بندگان او باشد، چگونه به تخطئه او می پردازد؟ گویی آن دو، در یک خط و جریان هدایتی برای مردم قرار ندارند.

مطلب چهارم این که حضرت یونس علیه السلام بنا بر بیشتر روایات، بنا بر اکثر روایات، سه تا هفتاد روز در شکم ماهی بود که حدیث سه روز، مشهور تر و صحیح تر است. لذا چگونه این ماهی دریاهای گوناگون را طی می کند و به زمین فرو می رود تا با قارون گنهکار روبرو شود؟ در آن حال، خداوندی که قارون را به سبب انجام گناهانش، هر روز به اندازه قامت یک مرد به زمین فرو می برد، برای یک اظهار تأسف یا شکر خداوند از ملک می خواهد باقی مانده عذاب دنیا را از او بردارد. خداوند عادل است و بنا بر آن، بخشش وعذاب او دارای اعتدال است. هم چنین در بعضی از کتب، بیان این مطالب را صحیح نمی پندارند. به عنوان مثال طبرسی در مجمع البیان به دنبال این قسمت حدیث که خداوند متعال فرمود: «ای موسی ! قارون تو را به خویشاوندی سوگند داد و به او رحم نکردی؛ اگر مرا خوانده و از من کمک خواسته بود، نجاتش می دادم»، ذکر کرده است: این مطلب درباره پیامبر خدا مطابق روایات اهل تسنن است و با مذاق شیعه سازش ندارد و در متن قرآن هم نیست(۱). هم چنین ابن کثیر در قصص الانبیاء در توضیح این مباحث گفته است: بسیاری از مفسران، در این مبحث، اسرائیلیات بسیاری ذکر کرده اند. (۲)

علامه طباطبایی در تفسیر خود، تنها به ذکر احادیثی پرداختند که به نظرش درست بوده است و از نقل بقیه موارد به علت این که حرف های ناپسندی داشته و از نظر سند هم موقوف و بریده بوده است، خودداری کرده و فرموده است: دو روایت ابن عباس و ابن نوفل موقوفند.

۱- مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۲۳۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۳۰- ۱۳۲.

۲- ابن کثیر، قصص الانبیاء، ص ۳۲۷.

یعنی از صحابی نقل شده اند، نه از رسول خدا علیه السلام . علاوه بر این ها، علامه طباطبائی متذکر می شود روایت ابن عباس، بغی و ستمکاری قارون را برابر موسی علیه السلام می کند؛ در حالی که قرآن می فرماید « فبغی علیهم»؛ قارون، بر بنی اسرائیل ستم کرد» و نیز روایتی می گوید: علمی که قارون داشته، علمی بوده که با درس خواندن فرا گرفته بود» و آیه قرآن می فرماید: مراد از علم قارون، علم به راه های جمع آوری ثروت و امثال ثروت است. البته سرگذشت قارون در تورات فعلی به نحو دیگری آمده است. "(۱)

سرگذشت همراهی موسی با خضر

اشاره

یکی از مشهورترین مطالب درباره حضرت موسی علیه السلام، فرمان خداوند به آن حضرت برای مراجعه به حضرت خضر علیه السلام برای آموختن علم می باشد که درباره آن مطالب بسیاری مطرح شده است و در این قسمت، روایات مربوط به آن، بررسی می شود.

دیدگاه قرآن

" وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِفَتَاه لا أَبْرَحُ حَتی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضِی حُقُباً * فَلَمَّا بَلَغَا مجْمَعَ بَیْنِهِمَا نَسِیَا حُوتَهُمَا فَاتخَذَ سبِیلَهُ فی الْبَحْرِ سرَباً* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاه ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سفَرِنَا هَذَا نَصباً *قَالَ أَ رَءَیْت إِذْ أَوَیْنَا إِلی الصخْرَهِ فَإِنی نَسِیت الحُوت وَ مَا أَنسا یه إِلا الشیْطنُ أَنْ أَذْکُرَهُ وَ اتخَذَ سبِیلَهُ فی الْبَحْرِ عجَباً * قَالَ ذَلِک مَا کُنَّا نَبْغ فَارْتَدَّا عَلی ءَاثَارِهِمَا قَصصاً * فَوَجَدَا عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَیْنَهُ رَحْمَهً مِّنْ عِندِنَا وَ عَلَّمْنَهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً * قَالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُک عَلی أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْت رُشداً - قَالَ إِنَّک لَن تَستَطِیعَ مَعِی صبراً * وَ کَیْف تَصبرُ عَلی مَا لَمْ تحُط بِهِ خُبراً * قَالَ ستَجِدُنی إِن شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصی لَک أَمْراً*قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنی فَلا تَسئَلْنی عَن شی ءٍ حَتی أُحْدِث لَک مِنْهُ ذِکراً * فَانطلَقَا حَتی إِذَا رَکبَا فی السفِینَهِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْت شیْئاً إِمْراً* قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّک لَن تَستَطِیعَ مَعِی صبراً* قَالَ لا تُؤَاخِذْنی بِمَا نَسِیت وَ لا تُرْهِقْنی مِنْ أَمْرِی عُسراً *

فَانطلَقَا حَتی إِذَا لَقِیَا غُلَماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْت نَفْساً زَکیَّهَ بِغَیرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْت شیْئاً نُّکراً * قَالَ أَ لَمْ أَقُل لَّک إِنَّک لَن تَستَطِیعَ مَعِی صبراً * قَالَ إِن سأَلْتُک عَن شی ءِ بَعْدَهَا فَلا تُصحِبْنی قَدْ بَلَغْت مِن لَّدُنی عُذْراً * فَانطلَقَا حَتی إِذَا أَتَیَا أَهْلَ قَرْیَهً استَطعَمَا

۱- تفسیر المیزان، ج۱۶، ص ۱۳۱.

أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَض فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْت لَتَّخَذْت عَلَيْهِ أَجْراً * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِى وَ بَيْنِك سأُنَبِّئُك بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَستَطِع عَّلَيْهِ صبراً* أَمَّا السفِينَةُ فَكانَت لِمَسكِينَ يَعْمَلُونَ فى الْبَحْرِ فَأَرَدت أَنْ أَعِيبهَا وَ كانَ وَرَاءَهُم مَّلِك يَأْخُذُ كلَّ سفِينَةٍ غَصباً * وَ أَمَّا الْغُلَمُ فَكانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَينِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طغْيَناً وَ كفْراً * فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا رَبهُمَا خَيراً مِّنْهُ زَكوةً وَ أَقْرَب رُحماً * وَ أَمَّا الجِدَارُ فَكانَ لِغُلَمَينِ يَتِيمَينِ فى الْمَدِينَةِ وَ كانَ تحْتَهُ كنزٌ لَّهُمَا وَ كانَ أَبُوهُمَا صلِحاً فَأَرَادَ رَبُّك أَن يَبْلُغَا أَشدَّهُمَا وَ يَستَخْرِجَا كنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّك وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِى ذَلِك تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسطِع عَّلَيْهِ صبراً "(۱)

[به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: از جست وجو دست برنمی دارم، تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم». * [ولی] هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را [که برای تغذیه همراه داشتند] فراموش کردند و ماهی، راه خود را در دریا پیش گرفت * هنگامی که از آن جا گذشتند، [موسی] به یار همسفرش گفت: «غذای مارا بیاور که سخت از این سفر، خسته شده ایم». * گفت: «به خاطر داری هنگامی که [برای استراحت] کنار آن صخره پناه بردیم؟ من [آن جا] فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت». * [موسی] گفت: «آن، همان بود که ما می خواستیم» سپس از همان راه بازگشتند؛ درحالی که پی جویی می کردند* [در آنجا] بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی] از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم* موسی به او گفت: «آیا [اجازه می دهی]از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی* و چگونه می توانی برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی، شکیبا باشی؟»* [موسی] گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کار با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد». * [خضر] گفت: «پس اگر می خواهی دنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس، تا خودم [به موقع] آن را برای تو بازگو کنم». * آن دو به راه افتادند، تا آن که سوار کشتی شدند؛ [خضر] کشتی را سوراخ کرد. (موسی علیه السلام) گفت:آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ گفت: «آیا نگفتم. تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟». *

۱- کهف، ۶۰-۸۲.

[موسی] گفت: «مرا به سبب این فراموشکاری ام مؤاخذه مکن و برای این کارم بر من سخت مگیر». * باز به راه خود ادامه دادند، تا این که نوجوانی را دیدند و او، آن نوجوان را کشت. [موسی] گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی به راستی کار زشتی انجام دادی». * [باز آن مرد عالم] گفت: آیا به تو نگفتم هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟». * [موسی] گفت: «بعد از این، اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ [زیرا] از سوی من معذور خواهی بود». *، باز به راه خود ادامه دادند، تا به مردم قریه ای رسیدند و از آنان خواستند به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری کردند؛ [با این حال] در آن جا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد و [آن مرد عالم] آن را برپا داشت. [موسی] گفت: «[دست کم] می خواستی مقابل این کار، مزدی بگیری». * او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرا رسید. به زودی راز آنچه را که نتوانستی برابر آن صبر کنی، به تو می گویم». * اما آن کشتی، مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند؛ من خواستم آن را معیوب کنم؛ [چرا که] پشت سرشان پادشاهی [ستمگر] بود که هرکشتی [سالمی] را به زور می گرفت* اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم آن ها را به طغیان و کفر وادارد* از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و با محبت تر، به آن دو بدهد* اما آن دیوار، متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود؛ پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را خارج کنند. این، رحمتی از پروردگارت بود و من آن [کارها] را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی برابر آن ها شکیبایی کنی.

دیدگاه تورات

در تورات، نام حضرت خضر علیه السلام نیامده است. با توجه به این که درباره حضرت خضر علیه السلام، در تورات مطلبی ذکر نشده است؛ نمی توان مقایسه ای بین قرآن مجید و تورات انجام داد.

سیمای موسی علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره ماجرای این پیامبر با حضرت خضر علیه السلام است، بررسی می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

چهار نفر از انبیا هستند که تا کنون زنده اند؛ دو نفر آنان، یعنی عیسی و ادریس در آسمانند و دو نفر دیگر یعنی خضر، الیاس در زمینند؛ خضر علیه السلام در دریا و الیاس علیه السلام در خشکی است. نیز همانند روایت الدرالمنثور از عقیلی، روایتی از کعب نقل شده که گفته است: خضر علیه السلام در میانه دریای بالا و دریای پایین، روی منبری قرار دارد و جنبندگان دریا مأمورند اطاعتش کنند و همه روز، صبح و شام ارواح، به وی عرضه می شوند. (۱)

در بعضی روایات دیگر آمده است او نزدیک صخره چشمه حیات بوده؛ همان چشمه ای که خود خضر علیه السلام از آن نوشید. (۲)و در بعضی روایت ها که در الدرالمنثور نقل شده است، این چشمه را چشمه حیات می دانند. (۳)

۲. درتفسیر الدرالمنثور آمده است که:

آخرین نصیحت خضر علیه السلام به موسی بن عمران علیه السلام این بود «کسی را به گناه سرزنش مکن. و محبوب ترین چیزها نزد خدا سه چیز می باشد: میانه روی در شدت (سختی)، و بخشش و عفو در قدرت و توانایی، و لطف و ملایمت با بندگان خدا. و هر کس در دنیا به کسی لطف و ملایمت کند، خداوندروز قیامت با او، لطف و ملایمت خواهد کرد. و رأس هر حکمت، خوف از خدای تبارک وتعالی است. (۴)

و هم چنین این حدیث در کتاب خصال از زهری از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است. "(۵)

۳. در تفسیرکبیر از فخر رازی آمده است:

جمهور یهود، اعتقادشان بر این است که منظور ازموسی، موسی بن میشا می باشد؛ اما قفال آورده است در هر جا از کتاب خدا که موسی نام برده شده، منظور موسی بن عمران علیه السلام می باشد و اگر جایی منظور خداوند، موسای دیگری باشد، لازم است با صفتی از آن شخص همراه باشد، تا شبهه ای برای خوانندگان پیش نیاید. (۶)

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۹۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص۶۰۲.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ص ۲۳۹.

۴- سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ص ۲۳۹.

۵- زهری، خصال، ص۱۱۱.

۶- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۱، ص۱۴۴. با توجه به نظرات مطرح شده، استدلال اخیر قفال صحیح به نظر می

رسـد و علامه طباطبـایی و شـیخ طبرسـی نیز در این زمینه نظری چون قفال دارنـد که اسـتدلال جالبی به نظر می آیـد (تفسـیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۷۲؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۸).

۴. فخر رازی درباره ماجرای موسی و خضر می گوید:

بـدان که این آغـاز سـرگذشت سوم است که خداونـد متعال، آن را در سوره کهف ذکر نمود و آن، این است که موسـی علیه السـلام نزد خضـر علیه السلام رفت تا از او آموزش علم ببیند. فایده و نفع این سرگذشت. رد کفار و کسانی است که بر فقیران مسلمان به سبب زیادی و کثرت اموال و انصار افتخار می ورزیدند و آن که موسی علیه السلام با کثرت و زیادی علم و عملش و علو مقامش و داشـتن موجبات شـرف کامل در حقش، برای طلب علم و فروتنی نزد خضـر علیه السلام رفت وآن، دلالت می کند که فروتنی، بهتر از تکبر است.(۱)

۵. فخر رازی درباره ماجرای موسی و خضر می گوید:

اغلب علمـا بر این که موسای مـذکور در این آیه، خود موسـی بن عمران علیه السـلام صاحب معجزات ظاهر و صاحب تورات است، در شک و تردیدند. سـعید بن جبیر به ابن عباس گفت: نوفا، زن کعب ادعا می کند خضـر هم صحبت موسی بن عمران نبوده است؛ بلکه هم صـحبت موسـی بن میشـا بن یوسف بن یعقوب است. وگفته می شود که او پیغمبر قبـل موسـی بن عمران علیه السلام بوده است.

ابن عبـاس گفت: دشـمن خـدا دروغ گفت؛ بـدان که یوسف علیه السـلام دارای دو فرزنـد افرائیم و میشـا بود و افرائیم صاحب فرزندی شد به نام نون و فرزند نون یوشع بن نون علیه السـلام بود و او، هم صـحبت موسی علیه السلام بود؛ ولی عهدش بعد از وفـات موسـی علیه السـلام بود. امـا پسـر میشا؛ گفته می شود پیغمبری قبل از موسـی بن عمران علیه السـلام برایش آمـد و اهل تورات ادعا می کنند کسی که طلب این علم را کرد، خضر علیه السلام بوده است که کشتی را سوراخ کرد و نوجوان را کشت و دیوار را ساخت و موسی بن میشا با او بود. این قول یهود است و قفال بر صحت و درستی این قول احتجاج کرد.

اسـتدلال فخر رازی بر این که موسـی، همان صاحب تورات است این است که خدای متعال، هر گاه در کتابش موسـی را ذکر کرد، منظورش فقط صاحب تورات است و اطلاق این نام، موجب انصراف به او می شود. اگر مراد و منظور، شخص دیگری به نام موسی باشد، واجب است آن شخص به صفتی که موجب امتیاز و زدودن شبهه باشد، نام برده شود.

فخر رازی در پاسخ به کسانی که گفتند: «این موسی، غیر از صاحب تورات است؛ زیرا خدای متعال بعد از این که تورات را بر او نازل کرد و با او بدون واسـطه سـخن گفت و دشمنش فرعون را با معجزات شکننده و عظیمی درهم شکست که برای اغلب اصحاب انبیا اتفاق نیفتاد، چگونه ممکن است در این هنگام، او را برای آموزش بفرستد؟» می گوید: «بعید به نظر

۱- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۱، ص۱۴۲.

نمی رسد که عالم کامل در اغلب علم، جاهل در برخی از اشیا باشد و برای آموزش آن، به شخص دیگر نیاز داشته باشد و این، یک امر متعارف می باشد. (۱)

۶. فخررازی درباره ماجرای موسی وخضر می گوید:

در فتی (گماشته) موسی علیه السلام اختلاف کرده اند و اغلبشان می گویند: قول اول، یوشع بن نون است و قول دوم، برادر یوشع و همراه موسی در این سفر بود. قول سوم، از عمر بن عبید از حسن درباره فرموده خداوند (وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِفَتَاه لا أَبْرَحُ) آورده است که «فتاه» یعنی بنده اش. قفال می گوید: لغت احتمال آن را برمی تابد؛ پیغمبر فرمود: «کسی نگوید بنده من یا کنیز من و بگوید «فتای» و «فتاتی» [نوجوان یا جوان]». و این دلالت دارد که عرب، بنده را فتی و کنیز را فتاه داند. (۲)

۷. فخر رازی در جای دیگر درباره ماجرای موسی و خضر می گوید:

گفته شده است هنگامی که الواح به موسی علیه السلام داده شد و خداوند متعال با او صحبت کرد، موسی گفت: «چه کسی افضل و اعلم از من است؟» به او گفته شد: «بنده خدایی که در جزایر دریا ساکن بوده و او خضر است». طبق روایت دیگر، هنگامی که به موسی علیه السلام علم داده شد، گمان کرد کسی مانند او نیست که جبرئیل علیه السلام در ساحل دریا نزد او آمد و گفت: «ای موسی! این پرنده کوچک را نگاه کن که به دریا فرود می آید و با منقارش دریا را نوک می زند، سپس بالا می رود. تو آنچه علم آموختی، کمتر از آبی است که نوک این پرنده از آب دریا حمل می کند». اصولیون گفتند:این روایت ضعیف است؛ چون انبیا علیهم السلام باید بدانند اطلاعات و معلومات خداوند، بی نهایت می باشد. هم چنین باید بدانند اطلاعات و معلومات بندگان باید نهایت داشته باشد و هر مقدار نهایت وار اضافه شدن بر آن ممکن است. هیچ مرتبتی از مراتب علم نیست، مگر آن که فوق آن، مرتبتی باشد؛ برای همین خدای متعال گفت:«وَ فَوْقَ کلِّ ذِی عِلْم عِلْم ». اگراین مقدمات معلوم شده است، شدیداً بعید به نظر می رسد عاقلی قاطعانه بگوید: کسی از من اعلم نیست؛ به ویژه موسی علیه السلام، با آن علم وافر به حقایق اشیا و پاک بودن اخلاقش از ناپسندی ها، از اخلاقی مانند خود بزرگ بینی و تکبر و لاف زدن دوراست.

روایت دیگر گفته شده است موسی علیه السلام از پروردگارش سؤال کرد: کدام یک از بندگانت محبوب تر است؟» فرمود: «آن کس که مرا به یاد آورده و مرا فراموش نمی کند». گفت: «از بندگانت کدامشان به احکام قضاوت اعلم هستند؟» فرمود: «آن کس که به حق قضاوت کند و هوای نفس خود را دنبال نکند». گفت: «کدامشان اعلم هستند؟» فرمود: «آن کس که علم

۱- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۱، ص۱۴۲.
۲- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج۲۱، ص۱۴۳.

الناس را طلب کند و آن را به علم خود بیفزاید؛ شاید به کلمه ای برسد و او را به راه راست هدایت یا از ناپسندیده ها دور کند». موسی گفت: «اگر در بندگان تو اعلم از من هست، مرا به آن راهنمایی کن». فرمود: «اعلم از تو، خضر است». گفت: «کجا پیدایش کنم؟» فرمود: «بر ساحل، نزد صخره». گفت: «چطور به آن برسم؟» فرمود: »یک ماهی در زنبیل قرار ده؛ هر جا آن را از دست دادی، خضر آن جا است. موسی علیه السلام با جوان خود همراه شده، در راه، بر اثر خستگی، بر تخته سنگی خوابیدند و ماهی در زنبیل تکانی خورده، به دریا پرید. سپس به راه افتادند. هنگامی که وقت نهار رسید، موسی علیه السلام ماهی را خواست؛ جوان همراه موسی از افتادن آن به دریا خبر داد و از آن جا، موسی علیه السلام به محل پریدن ماهی به دریا بازگشت و دید مردی پیراهن به تن، خوابیده است. موسی علیه السلام سلام کرد. مرد گفت: «در سرزمینت سلام چطور است؟پس خود را معرفی کن». گفت: «ای موسی! من علمی دارم که خدا به من آموخته است و تو آن را نمی دانی و تو علمی داری که خدا به تو آموخته است و من آن را نمی دانم». وقتی سوار بر کشتی شدند، پرنده ای آمد و بر لب کشتی نشست و نوک خود را در آب فرو برد. خضر علیه السلام گفت: «علم من و تو از علم خدا، به اندازه آن آبی است که این پرنده گرفت». (۱)

۸. فخر رازی علیه السلام می گوید:

محل رسیدن دو دریا، همان جا است که موسی علیه السلام در آن وعده داده شد، تا با خضر علیه السلام ملاقات کند و آن، محل برخورد دو دریای فارس و روم از طرف مشرق و غیر از آن گفته شده است. در لفظ، دلالتی بر تعیین این دو دریا وجود ندارد. عده ای گفته اند: دو دریا، موسی و خضر هستند؛ چون آن ها دو دریای علم بودند. سپس گفتند: «أَمْضی حُقُباً» یعنی زمان بسیار زیاد راه می روم و گفته شده است که «حُقُب» هشتاد سال است و حاصل کلام این که موسی علیه السلام گفت:همواره می روم، تا دو دریا به هم برسند و یک دریا شوند یا این که زمان بسیار زیاد می روم تا این عالم را پیدا کنم. این خبری است از موسی که برای طلب علم خود را مهیای تحمل سختی و عذاب بسیار و خستگی شدید و عظیم در سفر کرد. این یک هشدار است برای فراگیر علم که اگر از مشرق به مغرب سفر کرد، برای طلب یک مسأله اشکالی نخواهد داشت.(۲)

روایات تفسیری شیعه

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از اصول کافی آمده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۱، ص ۱۴۰.

۲- رازی، فخر. تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۱، ص ۱۴۰.

هنگـامی کـه موسـی خـواست از خضـر جـدا شـود، بـه خضـر گفت: «از همراهی تـو محروم شـدم؛ مرا نصـیحتی کن». از جمله نصـیحت های خضـر این کلمات بود: «زنهار لجاجت مکن و بی ضـرورت و احتیاج راه مرو. در غیر موضع تعجب خنـده مکن؛ گناهان خود را به یاد آور؛ زنهار به گناهان دیگران مپرداز». (۱)

۲. در تفسـیر نورالثقلین به نقـل از عیون الاخبـار از امـام رضا علیه السـلام روایت کرده است که: حضـرت علی علیه السـلام در پاسخ یکی از یهودیان فرمود:

شما می گوییـد که اولین چشـمه ای که روی زمین جریان یافت، چشـمه ای است که در بیت المقـدس است و آن دروغ است. سپس فرمود: آن چشـمه، چشـمه حیـات است که یوشع بن نون ماهی را در آن شـست و آن، چشـمه ای است که خضـر از آن نوشـید و کسـی از آن چشـمه ننوشـیده است، مگر این که زنده می ماند. و هم چنین حدیث دیگری با همین مضمون از کتاب کمال الدین و تمام النعمه نقل شده است. " (۲)

۳. یکی از مباحث شبهه برانگیز در سرگذشت خضر و موسی این است که:پیامبر باید اعلم اهل زمان خودباشد. آیا می شود در زمان موسی کسی از او عالم تر باشد؟ در تفسیر نورالثقلین این شبهه به این صورت مطرح شده است:

یونس و هشـام بن ابراهیم در این مسـأله که آیـا عالمی که موسـی علیه السـلام نزد او رفت از خود موسـی داناتر بود یا نه و آیا جایز است کسـی بر موسـی علیه السـلام حجت و امام باشد در حالی که خود موسی حجت خدا بر خلق خدا است؟ لذا نامه ای به حضرت رضا علیه السلام نوشتند و این مسأله را پرسیدند. حضرت علیه السلام در جواب آن ها نوشت:

هنگامی که موسی به دنبال آن عالم رفت، در جزیره ای از جزایر دریا با او برخورد کرد که گاهی نشسته بود وگاهی تکیه می زد. موسی بر او سلام کرد؛ اما جوابی نشنید؛ چرا که در سرزمینی بود که آن جا سلام، معنا و

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص۲۹۱؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ص۲۳۹.درباره آن جوانی که همراه موسی بوده است بعضـی گفته انـد وصـی موسـی، یوشع بن نون بوده و این معنا را روایت هم تأییـد می کنـد و از این جهت فتی نامیـده شده که همواره در سفر و حضر همراه او بوده یا این که همیشه در خدمت او بوده است. عالمی که موسی دیدارش کرد، طبق روایات، خضر یکی از انبیای معاصر او بوده است و آمده است که خدا خضر را طول عمر داد و تا امروز هم زنده است (تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۷۴).

۲- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص۲۷۲.

مفهومی نداشت. خضر پرسید: «تو چه کسی هستی؟» گفت: «من موسی بن عمران هستم». گفت: «تو همان موسی بن عمران هستی که خداوند با او سخن گفته است؟» گفت: «آری». عالم گفت: «نیاز تو چیست؟» موسی گفت: «آمده ام از علمی که خدا به تو تعلیم کرده است به من تعلیم نمایی». عالم گفت: «خداوند، مرا به امری موکل کرده که تو طاقت آن را نداری، و تو را به امری موکل کرده که من طاقت آن را ندارم». سپس آن عالم، از بلاهایی که به آل محمد علیه السلام خواهد رسید، خبر داد، تا آن که هر دو بسیار گریستند و آن قدر از فضل و بزرگی آل محمد علیه السلام بیان کرد که موسی علیه السلام پیوسته می گفت: «کاش من از آل محمد علیه السلام بودم!»

تا آن که مطالبی را(۱) ذکر کرده و به بعثت حضرت رسول علیه السلام به سوی قومش و هم چنین اذیت وآزاری که از سوی قومش به او می رسید، اشاره کرد و تأویل آیه «وَ نُقَلِّب أَفْئِدَتهُمْ وَ أَبْصـرَهُمْ کمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فی طغْیَنِهِمْ یَعْمَهُونَ »(۲) را برای او بیان کرد و فرمود مراد از مرتبه نخست، روز میثاق است که خداوند، پیش از آفریدن، از ارواح پیمان گرفت. (۳)

۴. در کتاب میزان الحکمه(۴) از امام رضا علیه السلام حدیثی به این مضمون نقل شده است:

خضر از آب زندگی نوشید و از این رو زنده است و تا روزی که در صور دمیده شود [=قیامت]، نمی میرد. او نزد ما می آید و سلام می کند و ما صدایش را می شنویم؛ اما خودش را نمی بینیم. هر جا اسمش برده شود، حاضر می شود. بنابراین هر یک از شما نام او را می برد، به وی سلام دهد. هر سال در موسم حج حاضر می شود و تمام مناسک را به جا می آورد و در عرفه می ایستد و برای دعای مؤمنان آمین می گوید. زود باشد که خداوند او را انیس تنهایی قائم آل محمد در زمان غیبتش قرار دهد و در تنهایی رفیق آن حضرتباشد. (۵)

۵. به سندهای حسن و موثّق و معتبر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

۱- علامه مجلسی در حیوه القلوب ازآن دو نفر به ابوبکر و عمر تعبیر کرده است. مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۷۴۳ .

۲- انعام، ۱۱۰ (و ما دل ها و چشم های آن ها را وا ژگونه می سازیم؛ [آری؛ آن ها ایمان نمی آورند] همان گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند).

۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۷۱؛ مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۹۳-۹۴.

۴- محمّدی ری شهری، محمّد، میزان الحکمه، ج ۱۲ ص ۵۹۵۶؛ مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۷۶۴.

۵- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۰.

چون ذوالقرنین شنید در دنیا چشمه ای هست که هر کس از آن آب بخورد، تا دمیدن صور زنده می ماند، در طلب آن چشمه روان شد. خضر سپهسالار لشکر او بود و او را از همه افراد لشکر خود بیشتر دوست داشت. پس رفتند تا به جایی رسیدند که ۳۶۰ چشمه آب در آن جا بود. ذوالقرنین، ۳۶۰ نفر از اصحاب خود را طلبید که خضر میان ایشان بود. به هر یک از ایشان، یک ماهی نمک سود داد و گفت: «هریک، ماهی خود را در یکی از این چشمه ها بشویید و برای من بیاورید». خضر چون ماهی خود را به چشمه فرو برد، زنده شد و از دست او رها شد و به میان آب رفت. خضر جامه خود را کند و خود را در آب افکند و برای یافتن آن ماهی، مکرر در آن آب، سر فرو برد و از آن آب خورد؛ ولی ماهی به دستش نیامد؛ و بیرون آمد. چون نزد ذوالقرنین برگشتند، ماهی ها را جمع کردند و گفت: «یکی کم است؛ تفحص کنید ». نزد کیست». گفتند: «خضر ماهی خود را نیاورده است». چون خضر را طلبید و از او سؤال کرد، خضر قصّه ماهی را نقل کرد. ذوالقرنین پرسید: «تو چه کردی؟» گفت: «من از پی آن ماهی به آب فرو رفتم و آن را نیافتم و بیرون آمدم». پرسید: «از آن آب خوردی؟» گفت: «بلی». پس از آن، ذوالقرنین هر چه تلاش کرد، آن چشمه را نیافت. پس به خضر گفت: «تو برای آن چشمه خلق شده بودی و برای تو مقدر شده بود». (۱)

۷. علامه مجلسی می فرماید:

مشهور این است که موسی در این آیه، موسی بن عمران علیه السلام است و یار او، یوشع بن نون علیه السلام وصی آن حضرت علیه السلام است و احادیث خاصّه و عامه بر این مطلب اتّفاق نظر دارند. قول ضعیفی از اهل کتاب نقل کرده اند که موسی در این آیه، پسر میشا پسر یوسف علیه السلام است و پیش از موسی بن عمران علیه السلام بوده است. (۲)

۸. تفسیرالعیاشی از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: موسی اعلم از خضر بود. (۳)

۹. صاحب المیزان درباره اختلاف روایت ها می فرماید:

باید این مطلب حمل شود بر نوع علم آن دو؛ یعنی علم حضرت موسی علیه السلام و علم خضر علیه السلام مختلف بوده است. (۴)

۱- مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۷۶۴؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۴۰.
۲- مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۷۳۶؛شیخ طوسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۸۰-؛ فخر رازی، تفسیرکبیر، ج ۲۱، ص ۱۴۳؛ بغوی، معالم التنزیل (تفسیر البغوی)، ج ۳، ص ۱۶۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۸۴.
۳- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص۲۷۳.
۴- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۶۰۴.

۱۰. علی بن ابراهیم قمی روایت کرده است:

زمانی که خداوند متعال با موسی علیه السلام سخن گفت و الواح را که بر آنها همه موعظه ها و علوم به تفضیل بیان شده بود، برای او فرستاد، موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و بالای منبر رفت و به آن ها خبر داد خداوند، تورات را بر او نازل کرده است. در همین حال، در خاطرش گذشت که خدا کسی را خلق نکرده است که از من داناتر باشد. خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود: «موسی را دریاب که نزدیک است عُجب او را هلاک سازد و بدان که در محل برخورد دو دریا مردی است که از اوداناتر است». جبرئیل علیه السلام نازل شد و وحی را به او رساند. به موسی علیه السلام فرمان داده شد نزد آن فرد برود و علم را از او فرا گیرد. موسی علیه السلام در وجود خود ذلیل شد و فهمید خطا کرده است؛ ترسان شد و به وصی خود، یوشع فرمود: «خداوند مرا فرمان داده است دنبال مردی بروم که در محل برخورد دو دریا است و از او علم و دانش فرا گیرم». یوشع ماهی نمک سودی را برای خود و موسی برداشت و روانه شدند. هنگامی که به آن مکان رسیدند، خضر علیه السلام را دیدند که بر پشت خوابیده است و او را نشناختند. یوشع ماهی را بیرون آورد و در آب شست و روی سنگی گذاشت. سپس آن ها رفتند و ماهی را فراموش کردند. این آب، آب زندگانی بود؛ لذا ماهی زنده شد و داخل آب رفت. پس از طی مسافتی، خسته شدند و موسی علیه السلام به وصیش گفت: چاشتمان را بیاور، تا آن را بخوریم؛ چرا که از این سفر، خسته شدیم». دراین هنگام، یوشع قصّه ماهی را برای آن حضرت نقل کرد که آن ماهی زنده شد و داخل آب رفت. موسی علیه السلام گفت: «پس آن مردی که او را می طلبیم، همان بود که کنار سنگ خوابیده بود». سپس از همان راه که آمده بودند، بازگشتند و آن مرد را در حال نماز دیدند. نشستند تا از نماز فارغ شد و بر ایشان سلام کرد. (۱)

در تفسیر الدرالمنثور روایتی از ابی ابن کعب با همین مضمون بیان شده است، با این تفاوت که در این روایت آمده است که از موسی علیه السلام سؤال کردند داناترین فرد کیست؟ و موسی علیه السلام فرمود: «من هستم؛ در نتیجه خداوند خشمگین شد؛ در صورتی که در روایت قبلی؛ از خشم خداوند سخنی به میان نیامده است. تفاوت دیگری که بین این دو روایت بود، این است که: در الدرالمنثور آورده شد که ماهی گم می شود؛ اما در روایت قبل، مطرح شده بود که ماهی توسط یوشع شسته می شود و به این دلیل که آن آب، آب زندگانی بوده است، ماهی زنده می شود و به داخل آب می رود. (۲)

۱۱. علامه مجلسی به نقل از تفسیر قمی می فرماید:

ص:۲۸۴

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲- سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۹؛ آلوسی، روح المعانی، ج۱۵، ص ۲۸۷.

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون رسول خدا علیه السلام را به معراج بردند، در راه، بوی خوشی مانند مشک شنید، از جبرئیل علیه السلام پرسید: «این چه بویی است؟» گفت: «این بو، از خانه ای بیرون می آید که قومی را به سبب بندگی خدا در آن خانه عذاب کردند، تا هلاک شدند». جبرئیل علیه السلام گفت: «خضر علیه السلام از اولاد پادشاهان بود و به خدا ایمان آورده بود؛ در حجره ای از خانه پدرش خلوت گزیده بود وعبادت می کرد و پدرش را فرزندی جز او نبود. مردم به پدر او گفتند: «تو را فرزندی غیر او نیست؛ پس زنی را به او تزویج کن؛ شاید خدا فرزندی به او روزی کند که پادشاهی در او و فرزندان او بماند». دختر باکره ای را برای او تزویج کرد. چون او را نزد خضر آوردند، متوجه او نشد و با او نزدیکی نکرد. خضر روز دیگر به او گفت: «امر مرا پنهان دار. اگر پدرم از تو پرسید: آنچه از مردان به زنان واقع می شود، به تو واقع شد؟. بگو: بلی». چون پدر، از آن زن پرسید، او موافق فرموده حضرت خضر علیه السلام عمل کرد و گفت: «بلی». مردم گفتند: «آن زن، دروغ می گوید. زنان را بفرما آن زن را معاینه کنند». به پادشاه گفتند: «تو دو بی تجربه را به یکدیگر داده ای که، هیچ کاری نکرده اند و نمی دانند چه باید کرد. زنی را به عقد او درآور که شوهر کرده باشد و باکره نباشد و این کار را تعلیم نماید». چون آن زن را نزد خضر علیه السلام آوردند، حضرت خضر از او نیز التماس کرد امر او را از پدرش مخفی دارد و او قبول کرد. چون پادشاه از آن زن سؤال کرد، زن گفت: «پسر تو زن است؛ هرگز دیده ای زن از زن حامله شود؟» پادشاه بر حضرت خضر علیه السلام غضب کرد و فرمود او را در حجره کردند و درش را به گل و سنگ برآوردند. چون روز دیگر شد، شفقت پدری او به حرکت آمد و فرمود در را بگشایند. چون در را گشودند، او را در حجره نیافتند. حق تعالی به او قوتی کرامت کرد که به هر صورت که خواهد متصور می شود و می تواند از نظر مردم پنهان شود.

خضر با ذوالقرنین همراه شد و سپهسالار چرخچی لشکر او شد، تا آن که از آب زندگانی خورد. هر کس از آن آب بخورد، تا دمیدن صور زنده است. از شهر پدرش، دو مرد برای تجارت به کشتی سوار شدند. کشتی ایشان تباه شد و به جزیره ای از جزایر دریا افتادند. حضرت خضر علیه السلام را دیدند که آن جا ایستاده و نماز می کند. چون از نماز فارغ شد ایشان را طلبید و از احوال ایشان سؤال کرد. چون احوال خود را نقل کردند، گفت: «آیا اگر امروز شما را به شهر خود برسانم تا داخل خانه های خود شوید آیا ازاهل شهر خبر مرا کتمان خواهید؟ گفتند: «بلی». یکی نیت کرد به عهد خود وفا کند و خبر خضر علیه السلام را نقل نکند. و دیگری در خاطر گذراند که چون به شهر خود برسد، خبر او را برای پدر او نقل کند. خضر علیه السلام ابری طلبید و گفت: «این دو مرد را بردار و به خانه هایشان برسان». ابر، ایشان را برداشت و به همان روز به شهر خود رساند؛ پس یکی به عهد خود وفا کرد و کتمان کرد و دیگری نزد پادشاه رفت و خبر

خضر علیه السلام را نقل کرد. پادشاه گفت: «چه کسی گواهی می دهد تو راست می گویی؟» گفت: «فلان تاجر که رفیق من بود». چون پادشاه، او را طلبید، انکار کرد و گفت: «من از این واقعه خبری ندارم و این مرد را نیز نمی شناسم». آن مرد اول گفت: «ای پادشاه! لشکری همراه من کن، تا به آن جزیره بروم و خضر را بیاورم و این مرد را حبس کن، تا دروغ او را ظاهر گردانم». پادشاه لشکری همراه او کرد و آن مرد را نگاه داشت. چون آن مرد لشکر را به آن جزیره برد، خضر علیه السلام را نیافت و برگشت. پادشاه، آن مرد را که خبر پنهان کرده بود، رها کرد.

اهل آن شهر، بسیار گناه کردند، تا حق تعالی ایشان را هلاک نمود و شهر ایشان را سرنگون کرد. همه هلاک شدند، مگر آن زن و مردی که خبر خضر را از پدرش پنهان کرده بودند که هر یک از یک جانب شهر بیرون رفتند. چون آن مرد و زن به یکدیگر رسیدند و هر یک قصّه خود را به دیگری نقل کرد، گفتند: «ما نجات نیافتیم، مگر برای آن که خبر خضر را پنهان کردیم»؛ پس هر دو به پروردگار حضرت خضر علیه السلام ایمان آوردند. مرد، زن را به عقد خود درآورد و هرد و به مملکت پادشاه دیگر رفتند. آن زن، به خانه آن پادشاه راه یافت و مشاطگی دختر پادشاه را می کرد. روزی در اثنای مشاطی (آرایشگری) شانه اش از دستش افتاد؛ پس گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ». چون دختر این کلمه را شنید، گفت: «این چه سخن بود؟» گفت: «به درستی که مرا خدایی هست که همه امور به حول و قوت او جاری می شود». دختر گفت: «تو را خدایی غیر از پدر من هست؟» گفت: «بلی، آن، خدای تو و پدرت نیز هست». چون دختر نزد پدر خود رفت، سخن زن را نقل کرد. پادشاه، زن را طلبید و از او سؤال کرد؛ زن از گفته خود ابا نکرد. پادشاه پرسید: «چه کسی در این دین با تو شریک است؟» گفت: «شوهر و فرزندان من». پادشاه فرستاد همه را حاضر کردند و تکلیف نمود از یگانه پرستی خداوند برگردند و ایشان ابا کردند. پادشاه امر کرد دیگی حاضر نمودند و پر از آب کردند و بسیار جوشاندند. ایشان را در آن دیگ انداخت و دستور داد خانه را بر سر ایشان خراب کردند. جبرئیل علیه السلام گفت: «این بوی خوش که می شنوی، از آن خانه است که اهل توحید الهی را آن جا هلاک کردند». (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه. این روایات را می توان به دسته تقسیم کرد:

۱- مجلسی، حیوه القلوب، ج ۱، ص ۷۶۴؛ قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲.

الف. روایات موافق قرآن

سرگذشت موسی علیه السلام با معلم خود، فقط یک بار در قرآن در سوره مبارک کهف آیات ۶۰-۸۲ بیان شده است. خداوند، به موسی علیه السلام وحی کرد در سرزمینی بنده ای دارد که دارای علمی است که وی آن را ندارد و اگر به سوی مجمع البحرین برود، او را خواهد دید؛ با این نشانه که هر جا ماهی مرده (که توشه راه موسی علیه السلام بود) زنده شود یا آن که گم شود، همان جا او را خواهد یافت. موسی علیه السلام تصمیم گرفت آن عالم خضر علیه السلام را ببیند؛ پس با جوانی(۱) (یوشع بن نون علیه السلام)، بار سفر بستند و با خود یک عدد ماهی مرده برداشته و به راه افتادند. چون خسته شده بودند، در ساحل دریا بر تخته سنگی نشستند، تا استراحت کنند. چون فکرشان مشغول بود، از ماهی غفلت نمودند و آن را فراموش کردند. از سوی دیگر، ماهی زنده شد یا این که مرده اش به آب افتاد. آن جوان، با این که آن ماجرا را دید، فراموش کرد به موسی علیه السلام خبر دهد. به راه خود ادامه دادند، تا از مجمع البحرین گذشته و بار دیگر خسته شدند. موسی علیه السلام به جوان گفت: «غذایمان را بیاور». آن جا جوان به یاد ماهی افتاد و گفت: «آن جا وقتی روی آن تخته سنگ نشسته بودیم، دیدم ماهی زنده شد و به دریا افتاد؛ ولی شیطان موضوع را از یادم برد و نتوانستم به تو خبر دهم». موسی علیه السلام گفت: «این همان چیزی است که ما در طلبش بودیم؛ پس باید بدان جا بازگردیم». چون به آن جا برگشتند، بنده ای از بندگان خدا را دیدند که مشمول رحمت خدا بود و از جانب خداوند علم خاصّی به او داده شده بود. (۲)

موسی ازخضر اجازه خواست از او پیروی کند و همراه او باشد و از آنچه می داند به موسی نیز بیاموزد. خضر گفت: «تو تاب کارهای مرا نداری و نمی توانی بر چیزی که احاطه نداری، صبر کنی». موسی علیه السلام قول داد بر هر چه دید، صبر کند و در هیچ امری نافرمانی اش نکند. خضر به موسی گفت: «حال که همراه من می آیی، از کارهایی که من انجام می دهم، سؤال نکن، تا برای تو بازگو کنم». آن ها به راه افتادند تا این که بر یک کشتی سوار شدند و موسی دید خضر کشتی را سوراخ کرد. (۳) موسی تعجب کرد و عهدی را که با او بسته بود، فراموش نمود، لذا چنین اعتراض کرد: «می خواهی اهل کشتی را غرق کنی؟ وگفت:«عجب کار بزرگ و خطرناکی کردی!» خضر علیه السلام گفت: «نگفتم تو نمی توانی مقابل کارهای من صبر کنی و شکیبا

۱- درباره آن جوان که همراه موسی بوده است، بعضی گفته اند وصی او، یوشع بن نون بوده و روایت هم این معنا تایید می کند و از این جهت فتی نامیده شده که همواره در سفر و حضر همراه او بوده یا این که همیشه در خدمت او بوده است (تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۹۸).

۲- کهف، ۶۵.

۳- کهف، ۷۱.

باشی؟» موسی به خود آمد و عذرخواهی کرد. سپس از کشتی پیاده شدند و به راه افتادند. بین راه، به پسری برخوردند و خضر علیه السلام او را کشت. باز هم موسی طاقت نیاورد و گفت: «چگونه جوان بی گناهی را می کشی که جنایتی مرتکب نشده و کسی را نکشته است؟» باز هم خضر علیه السلام گفت: «تو نمی توانی بر کارهای من صبر کنی» موسی علیه السلام گفت: «از این به بعد، اگر از اسرار کار تو پرسیدم، دیگر با من مصاحبت نکن». باز به راه افتادند، تا به قریه ای رسیدند. چون بسیار گرسنه شدند، از اهل قریه غذا خواستند؛ ولی آن ها از غذا دادن سرباز زدند -در همین حال، دیوار خرابی دیدند که در شُرف فروریختن بود؛ به طوری که مردم از نزدیک شدن به آن پرهیز می کردند و خضر علیه السلام آن را تعمیر نمود. در این حال، موسی به خضر گفت: «می توانستی مقابل تعمیر دیوار از آن ها مزد بگیری». خضر علیه السلام گفت: اکنون زمان جدایی من و تو است. اکنون تأویل و آنچه انجام دادم، برای تو می گویم و از تو جدا می شوم. آن کشتی، متعلّق به چند فقیر و مسکین بود که با آن، در دریا کار می کردند و چون پادشاهی بود که همه کشتی ها را جمع می کرد و به زور از مردم می گرفت، آن کشتی را سوراخ کردم، تا نتوانند از آن استفاده کنند. اما پسری را که کشتم، خودش کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند. ترسیدم او آن ها را به طغیان و کفر بکشد. خواستم خداوند به جای او، به آن پدر و مادر فرزند پاکیزه تری بدهد. آن دیوار که ساختم، مال دو نوجوان یتیم از اهل این شهر بود و زیر آن، گنجی متعلّق به این دو نوجوان صالح و پاکدامن بود و پدرشان مردی صالح بود. خداوند خواست من دیوار را بسازم، تا آن ها به سن بلوغ برسند و آن را استخراج کنند». خضر علیه السلام گفت" آنچه کردم، به فرمان خداوند بود و تأویلش هم همان بود که برایت گفتم» و از موسی جدا شد.

ب. روایات ناموافق با قرآن

علّامه طباطبایی، در این باره می فرماید:

در تعدادی از روایات که از طرق شیعه و سنّی رسیده، آمده است که خضر علیه السلام از آب حیات که در ظلمات واقع است، نوشیده است؛ چون وی پیشاپیش لشکر ذوالقرنین قرار داشت که در طلب آب حیات بود. خضر به آن رسید و ذوالقرنین نرسید. این روایت و امثال آن، روایات آحادی است که به صدورش قطع نداریم. و از قرآن و سنّت قطعی و عقل هم بر توجیه و تصحیح آنها دلیل نداریم. (۱)

ص:۲۸۸

۱- از اخبار گوناگون از امامان اهل بیت علیه السلام بر می آید که خضر نبی علیه السلام تا کنون زنده مانده و هنوز از دنیا نرفته است. از قدرت خدای سبحان هیچ دور نیست که بعضی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا زمانی دور، زنده نگه دارد. برهانی عقلی هم بر محال بودن آن نداریم؛ به همین سبب نمی توانیم انکارش کنیم.برای اطلاع بیشتر، ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۹۸.

به ویژه از روایت اخیرعلامه مجلسی از تفسیر قمی درباره حضرت خضر علیه السلام و ازدواج وی، بوی اسرائیلیات به مشام می رسد. قابل ذکر است این مطلب، شبیه ماجرای مسابقه سنگ و موسی علیه السلام است. هم چنین درباره سلام کردن پیامبر خدا، حضرت موسی علیه السلام برحضرت خضر علیه السلام و پاسخ نشنیدن از ایشان، قدری جای سؤال است.

نتیجه

با توجه به آنچه مطرح شد، مطالب روایات یکسو نبوده و به گونه ای با یکدیگر ضدیت داشته و در بعضی موارد، جنبه خرافی و افسانه ای بر حقیقی بودن این مطالب سایه افکنده است؛ از جمله اعلمیت موسی و خضر(۱) در قبال شبهه چگونگی اعلم بودن پیامبر بر اهل زمان خود، به طور مشخص بیان نگردید و بیشتر به صورت توجیه بیان شد؛ در حالی که قرآن مجید، بر عالم بودن حضرت خضر در مسائلی که از حضرت موسی پنهان بوده است، اذعان دارد. از سویی، بنا بر فرموده علامه طباطبائی، بیشتر این روایات، اخبار آحاد هستند. همین طور روایاتی که دال بر این مسأله است که حضرت موسی علیه السلام خود را داناترین فرد می داند، با عصمت انبیا علیهم السلام، منافات داشته، وجود تکبر و خودبزرگ بینی در پیامبری را نشان می دهد که باید اسوه زمان خود باشد. با کنار هم قرار دادن روایات، به خوبی می توان وجود بافته های دارای اسرائیلیات را تشخیص داد و این، امری است که با کمی تأمل و اندیشه به دست می آید.

درباره شبهات چندی که به سرگذشت حضرت موسی و حضرت خضر وارد شده است، بزرگانی چون علامه مجلسی، پاسخ هایی فرموده اند که نظر خواننده گرامی را به آن جلب می کنیم:

اول آن که پیغمبر، باید اعلم اهل زمان خود باشد؛ چگونه می شود موسی علیه السلام در علم؟ محتاج به دیگری شود جواب آن است که پیغمبر، می باید از رعیت خود اعلم باشد؛ خضر علیه السلام خود پیغمبر

۱- ابن بابویه گفته است: اسم آن حضرت، خضرویه و پسر قابیل پسر آدم بود. بعضی گفته اند اسم او خضرون بود. بعضی گفته اند خلعیا (در مصدر، به جای خلعیا، جعدا آمده است). برای این او را خضر گفتند که بر هر زمین خشکی می نشست، آن زمین، سبز و پرگیاه می شد. او از همه فرزندان آدم عمری درازتر دارد. صحیح آن است که نام او تالیا است پسر ملکان پسر عابر پسر ارفخشد پسر سام پسر نوح علیه السلام است (و در آن آمده است که صحیح، آن است که نام او بلیا بن ملکان بن عامر بن ارفخشد ...). صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۹۱.

بود، گاه باشد که رعیت موسی علیه السلام نباشد و علمی که پیغمبر می باید در آن محتاج به غیر نباشد که علم شرایع و احکام است، اگر بعضی از علوم را که تعلق به شرایع و احکام نداشته باشد حق تعالی به توسط بشری تعلیم پیغمبر نماید چنانچه به توسط ملائکه تعلیم او می نماید مفسده ای ندارد، و از این که موسی علیه السلام در بعضی از علوم محتاج به خضر علیه السلام باشد، لازم نمی آید خضر علیه السلام از آن حضرت علیه السلام أعلم و أفضل باشد، زیرا ممکن است علمی که مخصوص موسی علیه السلام باشد و خضر علیه السلام نداند، بیشتر و شریفتر باشد از علمی که مخصوص خضر علیه السلام بود، چنانکه در ضمن احادیث معتبره مذکور است.

دوم آن که خضر علیه السلام چگونه آن طفل را کشت؛ در صورتی که هنوز گناهی از او صادر نشده بود؟جواب آن است که ممکن است او بالغ شده و کفر اختیار کرده باشد؛ اعتبار آن که در اوایل بلوغ بوده؛ او را غلام گفته باشند و به اعتبار کفر، مستحق کشتن شده باشد. اگر بالغ نشده باشد، خدا را هست که برای مصلحت، جانی که خود بخشیده است، بگیرد. همان طور که ملک الموت را می فرماید قبض روح مردم بکند؛ ولی پیغمبران را بیشتر مأمور ساخته است به ظواهر احوال مردم عمل بکنند و عقلاً جایز است بعضی از ایشان را مأمور فرماید به علم واقع با ایشان عمل بکنند؛ به اعتبار کفری که می دانند اگر بعد از این اگر بمانند، اختیار خواهند کرد، و ایشان را بکشند که هم برای خودشان مصلحت است که کافر نشوند و مستحق جهنم نشوند و هم برای دیگران مصلحت است که دیگران را گمراه نکنند.

سوم آن که موسی علیه السلام چگونه در این امور، اعتراض فرمود با آن که بزرگی مرتبه خضر علیه السلام را می دانست و به او گفت که: امر منکر کردی؛ گناه کردی؟ جواب آن است: ممکن است موسی علیه السلام به حسب علم ظاهر مکلف باشد امری که به حسب ظاهر معصیت نماید و سبب مشروعیتش بر او ظاهر نباشد، انکار نماید و آن که گفت: منکر کردی، یعنی کاری کردی که به حسب ظاهر، منکر و قبیح می نماید.

بعضی گفته اند: کلام موسی معلّق به شرط بود؛ یعنی اگر این ها را بی امر خدا کرده ای بد کرده ای یا بر سبیل استفهام بود که آیا اینها را بر وجهِ منکر کردی یا بر وجه دیگر آن؟ یا آن که مراد او از منکر، امر غریب بود؛ یعنی کار غریبی کردی که عقل در آن حیران است.

چهارم آن که چگونه موسی علیه السلام وعده کرد و شرط نمود که: اعتراض نخواهم کرد و سؤال نخواهم نمود تا خود علت کارهای خود را بگویی؛ ولی باز خلاف آن انجام داد؟جواب آن است که وفا به وعده معلوم نیست مطلقاً واجب باشد؛ به ویژه وقتی به مشیت الهی معلق کرده باشند. چون در اول، انشاء الله فرمود، لازم نبود به آن وفا بکند و در ترک آن، معصیتی لازم نمی آید.

ص:۲۹۰

پنجم آن که چگونه موسی علیه السلام گفت «لا تُؤَاخِذْنی بِمَا نَسِیتُ» و نسیان، به معنای فراموشی است و به اعتقاد بیشتر علمای امامیه، نسیان بر ایشان جایز نیست؟جواب آن است که ضمن احادیث، مذکور شد که نسیان در این جا و نیز آن جا که یوشع علیه السلام گفت: «فَإِنی نَسِیت الحُوت» به معنای ترک است، و در لغت، نسیان به معنای ترک آمده است. (۱)

۱- سایر جواب های از این شبهه ها و شبهه های دیگر که ذکر نکردیم، در کتاب بحار الانوار مذکور است. برای اطلاع بیشتر ر. ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج۱۳، ص۳۱۳.

بخش ۳: بررسی اسرائیلیات درقصص الأنبیاء حضرت یوشع علیه السلام و حضرت یونس علیه السلام

اشاره

ص:۲۹۳

فصل ۱: اسرائیلیات در سرگذشت حضرت یوشع علیه السلام

اشاره

ص:۲۹۵

مقدمه

اشاره

خواننده گرامی با توجه به این که این نوشـتار، درصدد به دست آوردن و مشـخص کردن اسـرائیلیات وارد شده در سرگذشت حضـرت یوشع بن نون علیه السلام است، برای آشنایی بهتر با شخصیت آن بزرگوار، خلاصه ای از ویژگی های آن حضرت را در قرآن و تـورات به صورت فشـرده مطرح می کنیم. سـپس مبـاحث قابـل بررسـی در سـرگذشت حضـرت یوشع بن نون علیه السـلام را کـه در سـطح تفاسـیر روایی آورده شـده اسـت، ذکر کرده و طی مراحلی که سـیر کلی کتـاب، بر آن اسـتوار است، بررسی می کنیم .

سیمای یوشع نبی علیه السلام از دیدگاه قرآن

یکی از پیامبران الهی که در قرآن کریم، نامش به صـراحت برده نشده، حضـرت یوشع بن نون علیه السـلام است و تنها آیه ای که به نظر اکثر مفسران(۱) درباره او سخن گفته درسوره مبارک کهف می باشد:

وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِفَتَاه لا أَبْرَحُ حَتی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضی حُقُباً(۲)

[به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: «دست از جست وجو بر نمی دارم، تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم .

گفته شده است جوانی که در آیه مطرح شده و همراه حضرت موسی علیه السلام بوده است، همان

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۸۰؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۴۳؛آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۸۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۵۷۴؛ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۷۰.
۲- کهف، ۶۰.

حضرت یوشع علیه السلام می باشد که بر اساس تورات و نظر بیشتر راویان حدیث، جانشین حضرت موسی علیه السلام بعد از وفات بوده است. وی از پیامبرانی است که بیشتر در روایات از او نام برده اند و ما در موارد لازم، این روایات را ذکر می کنیم.

سیمای یوشع علیه السلام از دیدگاه تورات

در کتاب تورات، در قسمت های گوناگونی، مطالبی درباره حضرت یوشع علیه السلام وارد شده است که اهم آن، بیان زمانی است که وی همانند حضرت موسی علیه السلام، وارد سرزمین مقدس می شود:

و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود، پیش وی ایستاده بود و یوشع نزد وی آمده او را گفت: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟* گفت: «نی؛ بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که اکنون آمدم». پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می گوید؟»* سردار لشکر خداوند به یوشع گفت: «نعلین خود را از پایت بیرون کن؛ زیرا جایی که ایستاده ای مقدس است». و یوشع چنین کرد. (۱)

درباره علم و حکمت یوشع چنین سخن می راند:

و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود؛ چون که موسی دست های خود را بر او نهاده بود و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و بر حسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. (۲)"

در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمام اسرائیل بزرگ ساخت و از او در تمام ایام عمرش می ترسیدند؛ چنان که از موسی ترسیده بودند. (۳)

در قسمت دیگری، فرمان عبور، از جانب خدا برای حضرت یوشع صادر می شود؛ به این ترتیب:

و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی (علیه السلام) را خطاب کرده، گفت:* «موسی، بنده من وفات یافته است؛ پس اکنون برخیز و از این اردن عبور کن؛ تو و تمام این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می دهم. * هر جا که کف پای شما گذارده شود، به شما داده ام؛ چنان که به موسی گفتم. * از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ، یعنی نهر فرات، تمام زمین حتیان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. * هیچ کس را در تمام ایام

۱- کتاب مقدس، کتاب یوشع، باب ۶، مقطع ۱۳-۱۵.

۲- کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۳۴، مقطع ۹.

۳- کتاب مقدس، کتاب یوشع، باب۴، مقطع ۱۴.

عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود؛ چنان که با موسی بودم، با تو خواهم بود؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد. * قوی و دلیر باش؛ زیرا تو این قوم را متصرف زمینی خواهی ساخت که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم. * فقط قوی و بسیار دلیر باش، تا بر حسب تمام شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است، متوجه شده، عمل نمایی. زنهار از آن، به طرف راست یا چپ منما، تا هر جا که روی، کامیاب شوی. * این کتاب تورات، از دهان تو دور نشود؛ بلکه روز و شب در آن تفکر کن، تا بر حسب هر چه در آن مکتوب است، متوجه شده، عمل نمایی؛ زیرا هم چنین راه خود را فیروز خواهی ساخت و هم چنین کامیاب خواهی شد. آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش؛ مترس و هراسان مباش؛ زیرا هر جا که بروی، یهوه خدایت، با تو است. (۱)

قسمت دیگری درباره امر خدا به حضرت موسی درباره جانشینی حضرت یوشع است:

و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است. یوشع را طلب کن و در خیمه اجتماع حاضر شوید، تا او را وصیت نمایم». موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع شدند. * و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد. (۲)

و خداوند به موسی گفت: یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار. * و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما. * و از عزت خود بر او بگذار، تا تمام بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند». * ... * پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل کرده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمام جماعت برپا داشت. * و دست های خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت کرد. (۳)

در بخش منع ورود موسی به کنعان، خدا به موسی گوید:

اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان؛ زیرا او پیش این قوم، عبور کرده، زمین را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود. (۴)

۱- کتاب مقدس، کتاب یوشع، باب۱، مقطع ۱-۹.

۲- کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۳۱، مقطع ۱۴ -۱۵.

۳- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۲۷، مقطع ۱۸-۲۳.

۴- کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۳، مقطع ۲۸.

مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت یوشع علیه السلام

اشاره

۱. یوشع بن نون علیه السلام جوان همراه حضرت موسی علیه السلام در سوره کهف؛

۲. مشابهت حضرت یوشع علیه السلام) و حضرت علی علیه السلام از لحاظ وصی بودن؛

۳. مشابهت یوشع علیه السلام وعلی علیه السلام از لحاظ قیام همسرپیامبر زمانشان برایشان؛

۴. مشابهت حضرت یوشع علیه السلام و حضرت علی علیه السلام از لحاظ ردالشمس؛

۵. ماجرای عمالقه.

این عناوین، به ترتیب، طی چهار مرحله است: ۱. دیدگاه قرآن ۲. دیدگاه تورات ۳. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات ۴. سیمای یوشع در تفاسیر اثری که خود شامل دو قسمت روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور و روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین می باشد. آن گاه سراغ نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین رفته و سپس به نتیجه بحث می پردازیم.

یوشع بن نون علیه السلام جوان همراه حضرت موسی علیه السلام در سوره کهف

اشاره

با توجه به این که در باره حضرت یوشع علیه السلام در قرآن مجید، مطلبی به طور مشخص نیامده است این مبحث را در کتب روایی دنبال می کنیم؛ و چنانچه در تفاسیر الدرالمنثور و نورالثقلین مطالبی در این باره ذکر شده باشد، مطرح می نماییم .

سیمای شعیب علیه السلام در تفاسیر اثری

ما در این قسمت، از میان روایات سنی و شیعه احادیثی را می آوریم که در تفاسیر روایی با عنوان اسرائیلیات ذکر نشده است؛ حال آن که از لحاظ عقلی یا شرعی، قابل پذیرش نبوده یا آن که مستقیماً با عنوان اسرائیلیات مذموم در کتب تفسیری مطرح شده اند و از ذکر تمام روایات دو تفسیر اثری الدرالمنثور و نورالثقلین که دارای اسرائیلیات هماهنگ با قرآنند، خودداری می کنیم؛ زیرا از حیطه موضوع این کتاب خارج است. تنها در مواردی از این روایات هماهنگ با قرآن بهره خواهیم برد که قصد استناد به آن ها را داشته باشیم .

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن عباس آمده است

منظور از آن فتی [جوان] که همراه حضرت موسی علیه السلام بوده، یوشع بن نون علیه السلام است . (۱)

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ص۲۲۹.

۲. در تفسیر جامع البیان آمده است:

برخی از اهل عرب گفتند: به درستی که ماهی، همراه یوشع علیه السلام بود، و او بود که آن را فراموش کرد.(۱)

۳. ابن حجر در فتح الباری ذکر کرده است:

یوشع علیه السلام (فراموشی را) به خودش نسبت داد، هنگامی که گفت: «ماهی را فراموش کردم» و موسی علیه السلام به خودش، هنگامی که گفت: «مرا به سبب آنچه فراموش کردم، مؤاخذه نکن». خلاصه سخن صحابه آن که پروردگارا! ما را به سبب این که مسیر ستایش را فراموش کردیم، مؤاخذه مکن. (۲)بنابراین که یوشع پیغمبری از پیغمبران و دارای عصمت الهی از شر شیطان بود، نسبت دادن فراموشی او به شیطان، اشکالی ندارد؛ چرا که پیامبران معصوم هستند از این که گناه کنند و به گناه رجوع نمایند؛ اما این فراموشی، فقط آزار شیطان درباره کسانی است که به گناه بر نمی گردند و دلیلی وجود ندارد که شیطان بازداشته شود؛ همان گونه که در قول خداوند متعال آمده است:

«وَ اذْکرْ عَبْدَنَا أَ یُوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِی الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ». (۳)

۴. در تحفه الأحوذی آمده است:

در این مکان، موسی علیه السلام همراه یارش یوشع علیه السلام بود و یوشع بن نون از اولاد و فرزندان یوسف علیه السلام است و بی شک یوشع گفت: «کمکش می کند (خدمتش می کند) و پیروی اش می کند» و گفته شده علمش را از موسی علیه السلام گرفت . (۴)

۱- طبری، جامع البیان، ج ۱۵،، ص ۳۳۸ .

۲- عسقلانی، فتح الباری، ج۹، ص۶۶.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۹و۳۳۰.مرحوم طبرسی در ذیل تفسیر آیه چنین بحث کرده است: گفته ش ده دخالت شیطان در کار ایوب بدین قرار بود که وقتی مرض او شدت یافت ــ به طوری که مردم از او دوری می کردند ــ شیطان در دل آنان وسوسه کرد که آن جناب را پ لید پ نداشته و از او بدشان بیاید. نیز به دل هایشان انداخت که او را از شهر و از بین خود بیرون کنند و حتی اجازه ندهند همسرش که ی گ انه پ رستار او بود، بر آنان وارد شود. ایوب، از این بابت سخت متأذی شد؛ به طوری که در مناجاتش از دردهایی که خدا بر او مسلط کرده بود هیچ شکوه ای نکرد؛ بلکه تنها از این شیطنت شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخته است. مجمع البیان، ج۸، ص۷۴۵؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۵، ص۳۰۲۱. الطوسی؛ شیخ طوسی. تبیان، ج۷، ص ۲۷۱ و ج۸، ص۵۶۷.

۴- مبارکفوری، تحفه الأحوذی، ج۸، ص۴۶۸.

۵. در سنن نسائی آمده است:

موسی علیه السلام به خدا گفت: «آیا مرا بر مردی که به او علم دادی [=خضر] و مرا از آن علم ندادی، راهنمایی می کنی، تا او به من [آن علم را] بیاموزد؟» فرمود: «تو را بر او، به وسیله توشه ای که برمی داری [=ماهی]، راهنمایی می کنم». موسی به همراهش گفت: «ای یوشع! من دست بردار نیستم، مگر این که به مجمع البحرین برسم؛ حتی اگر مجبور شوم عمری را پشت سر گذارم». ازجمله آنچه برای توشه در زنبیل برداشته بود، ماهی نمک سود بود... . (۱)

۶. در المهذب البارع درباره فرموده خداوند متعال «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاه ءَاتِنَا غَدَاءَنَا» آمده است:

عرب، وکیل و خادم را «فتی» می نامد و مخاطب آیه، یوشع علیه السلام است و خادم نیست؛ پس وکیل می باشد؛ پس مشروع است در تصرف نسبت دادن و آن، معنای وکالت است. (۲)

۷. سیوطی در جامع الکبیر از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است گفت: اصل و شروع علم نجوم برای پیامبری از پیامبران می باشد که گویند یوشع بن نون بوده است. قومش به او گفتند: «به درستی که ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که به ما آفرینش خلق و عاقبت و سرانجامش را آموزش دهی». خداوند متعال به ابرها وحی کرد؛ پس بر ایشان آب جمع آوری شده اش را باراند و بر کوه، آب صاف و خالص فرو نشاند. سپس خداوند متعال به خورشید و ماه و نجوم وحی کرد در این آب جاری شوند. آن گاه خدا به یوشع وحی کرد بالای کوه روند. آنان بالای کوه رفتند و کنار آب ایستادند. سپس خلقت را و عاقبتشان را (اجلشان را) به مجاری خورشید و ماه و ستارگان و ساعات شب و روز، شناختند و هر کدام از آن ها دیگر می دانستند چه وقت می میرند و چه وقت مریض می شوند و چه وقت برای ایشان فرزندی زاییده می شود و برای چه کسی زاییدن نیست. در چنین دورانی از روزگارشان باقی ماندند، تا این که خداوند متعال، حضرت داود علیه السلام را برانگیخت. "(۳)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین آمده است:

پس خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «من بنده ای دارم در محل برخورد دو دریا که او از تو داناتر است». موسی علیه السلام گفت: «ای خدا! چگونه به او دست یابم؟» فرمود: «همراهت یک ماهی برمی داری و آن را در سبد بزرگی قرار می دهی. سپس در محل رسیدن، آزادش کن و با آن،

۱- نسائی، السنن الکبری، ج۶، ص۳۸۶.

۲- ابن فهد حلی، المهذب البارع، ج ۲، ص ۲۹ .

۳- شعرانی، العهود المحمدیه، ص۸۷۸.

جوان[=یوشع بن نون] را نیز آزاد کن». زمانی که نزدیک صخره رسیدند وسرهایشان (بر صخره) قرار گرفت و خوابیدند، ماهی به در سبد بزرگ ضربه زد، سپس از آن (سبد) خارج شد و در دریا افتاد و زنده شد . (۱)

۲. در بحارالانوار از علامه مجلسی آمده است:

موسی علیه السلام به خدا گفت: «چه کسی مرا نزد او [خضر علیه السلام] راهنمایی می کند؟» فرمود: «بعضی از توشه تو، به تو کمک می کند». موسی علیه السلام به پیش رفت و به یار خود، یوشع علیه السلام گفت: «آیا تو مرا یاری می کنی؟» گفت: «آری، تو برو و توشه را بر عهده ما بگذار». یوشع علیه السلام به راه افتاد و یک خورجین و یک ماهی نمک اندود با خود برداشت. آنان در دریا می راندند، تا این که به گل و خاک فرو رفتند و به رنج و سختی افتادند. سپس به صخره برآمده در دریا در پشت دریای ارمنیه رسیدند که به آن صخره، قلعه نگهبان گفته می شد و به آن روی آوردند. موسی علیه السلام رفت که وضو بگیرد؛ ناگهان به جایی وارد شد و چشمه ای یافت، از چشمه های بهشت (چشمه ای که هر کس از آن می نوشید، زندگانی ابدی پیدا می کرد) و .... (۲)

۳. در تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی از عیاشی و قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است:

همراه موسی علیه السلام، یوشع علیه السلام است. وی یوشع بن نون افرائیم بن یوسف علیه السلام بود؛ چرا که او موسی علیه السلام را خدمت می کرد و از وی پیروی می نمود؛ به همین دلیل فتی[که میان عرب، به معنای خادم است] نامیده شد. (۳)

۴. در عیون اخبار الرضا علیه السلام است که حضرت علی علیه السلام در پاسخ برخی از یهود مسائلی از ان حضرت پرسیده بودند، فرمود:

شما می گویید که اولین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد، چشمه ای بود که در بیت المقدس؛ است در حالی که دروغ گفتید؛ چرا که اولین چشمه، چشمه زندگی است که یوشع بن نون ماهی را در آن شست؛ همان چشمه ای که خضر از آن نوشید. سؤال شد: «و احدی از آن ننوشید، جز این که زنده شد؟» حضرت علیه السلام فرمود: «راست گفتی. به خدا قسم که آن، به خط هارون و املای موسی است. (۴)

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۲۹۷ ؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۳ . صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۰ .
۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۲۹۰.
۳- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۴۸ ؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۸ .
۴- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص۵۳؛ صدوق، خصال، ص ۴۷۶ ؛شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص۲۱۷.

۵. شیخ صدوق می فرماید:

همانا خداوند تبارک و تعالی، اسباط دوازده گانه را بعد از یوسف فرستاد سپس موسی و هارون را به سوی فرعون و قومش به سوی مصر گسیل داشت. آن گاه خداوند تبارک و تعالی، پس ازموسی، یوشع بن نون علیه السلام را به سوی اسرائیل فرستاد و نبوتش را در بیابانی آغاز کرد که بنی اسرائیل آن جا سرگردان بودند. (۱)

۶. علامه مجلسی می فرماید:

شش نفر از انبیا علیهم السلام دارای دو اسم هستند: یوشع بن نون علیه السلام که او ذوالکفل است و یعقوب علیه السلام که همان اسرائیل است، خضر علیه السلام که تالیاست، یونس علیه السلام که ذوالنون است، عیسی علیه السلام که مسیح است و محمد علیه السلام که همان احمد می باشد .

علامه مجلسی می فرماید:

این که ذوالکفل، یوشع باشد، خلاف مشهور است؛ اما قولی است که بعضی ذکر کرده اند؛ از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید:

درباره باذوالکفل، سه نظر وجود دارد:

۱. همان زکریا علیه السلام است؛ ۲. همان یوشع علیه السلام است؛ ۳. همان الیاس علیه السلام است. (۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

از آن جا که نام حضرت یوشع علیه السلام به صورت آشکار در قرآن مجید ذکر نشده است، نمی توان نظر معین و بدون تردیدی در این باره ارائه داد.

ب. روایات ناموافق با قرآن

همان گونه که در بخش روایات موافق با قرآن ذکر شد -برحسب ظاهر- در قرآن مجید، مطلبی دال بر این که جوان همراه حضرت موسی، حضرت یوشع بوده است، وجود ندارد؛ اما با توجه به روایات ذکر شده باید گفت: روایات شیعه و اهل سنت در این زمینه بسیار است؛ اما برخی، مخالف این هستند که شخصی که قرآن، او را فتی[=جوان] ازآن نام برده، حضرت یوشع بن نون علیه السلام بوده است؛ مانند ابن حجر که به نقل از ابن عربی گفته است:

او پسرخواهر موسی علیه السلام بوده است و بنابر قولی که نوف بن فضاله آن را گفته است که

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۰.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۶.

موسای مورد اشاره در این قصه، موسی بن عمران نیست، رفیق او یوشع بن نون نمی باشد. نیز خبری از طریق عکرمه روایت کرده که گفت:به ابن عباس گفته شد: «از رفیق موسی علیه السلام هنگامی که خضر علیه السلام را ملاقات کرد، ذکری نمی شنویم». ابن عباس گفت: «آن همراه (یار) از آبی که آن ماهی از آن نوشیده بود؛ خورد و جاویدان شد؛ پس عالم او را گرفت و بین دو لوح نهاد. سپس او را به دریا فرستاد و تا روز قیامت دریا او را موج به موج می کند و این برای آن است که شایسته نبود از آن آب بنوشد». ابونصر بن قشیری گفت: «اگر چنین چیزی ثابت شده باشد، سندش ضعیف است و ابن عمر گمان برده که ظاهر قرآن بر این است که آن یار، یوشع علیه السلام نیست و ظاهراً این را از لفظ فتی برداشت کرده است؛ با آن که آن لفظ، به یار و رفیق اختصاص دارد و ضرورت ندارد حتی از یاور که فتی است گرفته شده باشد و این، بر کسی که شخصی را خدمت کند، جاری می شود؛ خواه جوان، خواه پیر. (۱)

شیخ طوسی در کتاب اقتصاد خود، حضرت یوشع علیه السلام را جانشین حضرت موسی علیه السلام نمی داند و می فرماید:

یوشع علیه السلام، همزمان موسی علیه السلام نبوده است؛ به همان دلیل، همراهی وی با موسی علیه السلام منتفی می شود . (۲)

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، بر اساس روایات مشهور و کثیر، نظر کسانی را که معتقدند به همراهی حضرت یوشع بن نون علیه السلام همراه حضرت موسی علیه السلام هستند، را می توان قبول کرد یا به خبر واحد نقل شده از جانب شخص با اطلاعی چون شیخ طوسی معتقد شد .

مشابهت حضرت یوشع علیه السلام و حضرت علی علیه السلام از لحاظ وصی بودن

اشاره

موسی علیه السلام در بیابان از دنیا رفت و پس از او یوشع بن نون، به مقام نبوت نائل شد. وی مقامی والا داشت و مستجاب الدعوه بود. یوشع، سی سال بعد از موسی علیه السلام زنده بود و رهبری بنی اسرائیل را بر عهده داشت. وی ۱۱۶ سال عمر کرد و ۲۷ یا ۳۰ سال دوره نبوتش بود. (۳) در تفسیر عیاشی از ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

جانشین موسی یوشع بن نون بوده و مقصود از «فتی» که در قرآن آمده، هم او است. (۴)

ص:۳۰۴

۱- عسقلانی، فتح الباری، ج۸، ص۳۱۳.

۲- الطوسی، الاقتصاد، ص۲۲۵.

۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴- حسین فعال عراقی، سرگذشت های قرآن مجیدو تاریخ انبیاء در المیزان، ج ۲، ص ۲۵۴؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۰.

فخر رازی در تفسیر خود می گوید:

دو نظر دیگر درباره « فتی » داده انـد: (۱)۱. منظور از فتی، برادر یوشع علیه السـلام می باشـد، ۲. منظور از فتی، برده اش اسـت که البته آن دو قول، ضعیف است.

محلّ دفن موسـی علیه السلام را عموم مورخان در کوه «نبا» یا «نبو» کنار جاده اصلی، پهلوی تل قرمز رنگ ذکر کرده اند و قبر هارون علیه السلام را در کوه «هور» در طور سینا نوشته اند. (۲)

در روایات بسـیاری، جانشـینی یوشع بن نون علیه السـلام برای حضـرت موسی علیه السلام ذکر شده و در بیشتر آن روایات، از این نظر وصـی پیامبر بودن، بین او وحضـرت علی علیه السلام مشابهتی یاد شده است که اینجا به بحث درباره آن مشابهت، می پردازیم:

دیدگاه قرآن

در قرآن مجیـد، آیـات دو سوره، بر جانشـینی حضـرت هـارون علیه السـلام برای حضـرت موسی علیه السـلام دلالت دارد که عبارتند از:

Gوَ اجْعَل لی وَزِیراً مِّنْ أَهْلی هَرُونَ أَخِی(۳) F

و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، - برادرم هارون علیه السلام را

Gوَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکتاب وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هارُونَ وَزِیراً(۴)F

و ما به موسی، کتاب]آسمانی[دادیم؛ و برادرش هارون علیه السلام را یاور او قرار دادیم.

هم چنین ضـمن روایت مشـهوری پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم منزلت حضرت علی علیه السلام را نسبت به خود به منزلت هارون علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام تشبیه کرده اند؛ در حالی که تنها شباهت ضمنی در قرآن کریم، میان حضرت یوشع علیه السـلام و حضرت علی علیه السلام آن است که به طور مشخص در قرآن نام برده نشده اند و تنها طبق آیه ۶۰ سوره کهف برای حضرت یوشع علیه السلام

Gوَ إِذْ قَالَ مُوسی لِفَتَاه لا أَبْرَحُ حَتی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضی حُقُباًF

]به خاطر بیاور[هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: «دست از جست وجو بر نمی دارم، تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم».

هم چنین آیه ۵۵ سوره مائده درباره حضرت علی علیه السلام چنین می گوید:

Gإِنَّمَا وَلِيُّكمُ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصلَوهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوهَ

ص:۳۰۵

۱- رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۴۳.

۲- مجلسی، حیوه القلوب، ص ۷۹۹- ۸۰۰.

۳- طه، ۲۹ و ۳۰.

۴- فرقان، ۳۵.

وَ هُمْ رَكعُونَF

سرپرست]و ولی[شـما، تنهـا خـدا است و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده انـد؛ همان ها که نماز را برپا می دارنـد و در حال رکوع، زکات می دهند.

در روایات، بین ایشان و آیات، تطبیق داده شده است.

دیدگاه تورات

از آن جایی که در تورات فعلی، به صـراحت، نامی از پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین جانشین آن حضرت، حضـرت علی علیه السـلام برده نشـده است، در این مسأله، مطلب خاصـی برای اظهار کردن وجود ندارد و تنها می توان به این که تورات به صـراحت حضـرت یوشع بن نون علیه السـلام را، وصـی وجانشـین حضـرت موسـی علیه السلام اعلام کرده است، اکتفا نمود.

اکنون که سـیمای یوشع علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل آمد، سـراغ تفاسـیر اثری رفته و روایاتی را که در باره مشابهت حضرت یوشع علیه السلام، با حضرت علی علیه السلام از لحاظ وصی بودن، وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت به ویژه الدرالمنثور

توضـیح این نکته لازم است که در تفسیر الدرالمنثور هیچ مطلبی که بین حضرت یوشع بن نون علیه السلام و حضرت علی علیه السـلام تشابهی قائل شود وجود ندارد؛ ولی درباره جانشینی حضرت یوشع بن نون علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام روایات متعددی دارد که به طرح بعضی از آن می پردازیم:

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

درباره فرموده خداونـد «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَاءِیلَ مِنْ بَعْدَ مُوسَـی» از ربیع بن انس سؤال شد. گفت: برای ما ذکر کرده اند ــ والله اعلم ــ که موسـی علیه السـلام هنگامی که در بستر مرگ بود، یوشع بن نون علیه السـلام مسـتخدم خود را جانشـین خود بر بنی اسرائیل کرد. یوشع بن نون با آن ها به کتاب خدا، تورات و سنت پیغمبرش، موسی رفتار کرد. یوشع مرد و دیگری را جانشـین خود کرد و به کتـاب خـدا و پیغمبرش موسـی عمـل کرد. سـپس دیگری، و این هم ماننـد دو نفر قبلی عمـل کرد و فردی را جانشین خود کرد. بنی اسرائیل دانستند؛ ولی منکر شدند. این شخص آخر هم یک نفر را جانشین کرد و بنی اسرائیل، منکر همه امور او شدند. او هم دیگری را جانشـین خود کرد که بنی اسرائیل منکر تمام امور او شدند. بنی اسرائیل، پس از این که در جـان و مال خود اذیت و آزار دیدنـد، نزد پیغمبری از پیغمبرانشان آمدنـد و به او گفتنـد: «از پروردگارت بخواه دسـتور پیکار و جهاد به ما بدهد». آن

پیغمبر به آن ها گفت: «شاید اگر دستور پیکار و جهاد داده شوید، سرپیچی کنید... ».

Gإِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا... F.

خداوند، طالوت را برای زمامداری شما مبعوث]و انتخاب[کرده است.

آن زمان، در بنی اسرائیل دو سبط بود: یکی سبط نبوت و دیگری سبط مملکت و زمامداری؛ طالوت، نه از سبط نبوت بود و نه از سبط دوم. وقتی طالوت، به زمامداری مبعوث شد، بنی اسرائیل منکر آن شدند و گفتند: «چطور او بر ما حکومت کند؟ » پیغمبر گفت: «خداوند او را برای شما برگزیده است... ». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

از ابن عباس در باره گفتار خداوند Gأَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَاءِيلَ مِنْ بَعْدَ مُوسَىF سؤال شد. وی گفت:

وقتی تورات از میان برداشته شد و اهل ایمان رانده شدند، چون گردنکشان و بدکاران آن ها را از خانه و کاشانه شان بیرون راندند. هنگامی که تابوت برایشان آمد، دستور جنگ و ستیز صادر شد. در بنی اسرائیل دو سبط بود: یکی سبط نبوت و دیگری سبط خلافت وخلافت و نبوت نباشد، مگر در سبط خلافت. پیغمبرشان به آن ها گفت: «خداوند، برای زمامداری شما طالوت علیه السلام را فرستاد». گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند؛ در حالی که ما از او شایسته تر هستیم و او از دو سبط نبوت و خلافت نیست؟ » پیغمبر گفت: «خداوند، او را برگزید». آن ها از سپردن ریاست به وی ممانعت کردند، تا این که پیغمبر به آن ها گفت: «نشانه زمامداری و حکومت او صندوق (تابوت) عهد است که به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن آرامشی از پروردگار شما قرار دارد». (موسی علیه السلام هنگامی که الواح را به زمین زد و شکست، شکسته ها را جمع کرده و در تابوت نهاد عمالقه (فرقه ای از عاد) که در اریحا سکونت داشتند، آن تابوت را تصرف کردند). فرشتگان تابوت را میان زمین و آسمان حمل کرده و بنی اسرائیل نگاه می کردند، تا این که آن را نزد طالوت علیه السلام قرار دادند. هنگامی که این چنین دیدند، پذیرفتند و ریاست را به او سپردند و اورا زمامدار کردند. پیغمبران اگر در جنگی حاضر بودند، تابوت را جلو قرار می دادند و می گفتند: «که آدم؟ رکن و عصای موسی علیه السلام را از بهشت فرود آورد». ابن جریر گفت: خبر به من رسیده که تابوت و عصای موسی علیه السلام در دریاچه طبریا است و در روز قیامت خارج می شود.(۲)

۱- السیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص۳۱۳.

۲- السیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص۳۱۳.

۳. در تفسیر الدرالمنثور از وهب بن منبه آمده است که گفت:

جانشین بعد از موسی علیه السلام در بنی اسرائیل یوشع بن نون علیه السلام بود که به تورات و دستورات الهی عمل می کرد، تا این که به خدا پیوست و کالب بن یوقنا را جانشین خود کرد. او هم به تورات و دستورات الهی عمل می کرد، تا به سوی خدا شتافت. آن گاه حزقیل بن بوزی علیه السلام و جانشین شد و او، فرزند پیرزنی بود. پس از مردن حزقیل علیه السلام، رویدادها در بنی اسرائیل زیاد شد که عهد و پیمان با خدا را از یاد بردند و بت ها را به جای از خدا پرستیدند. (۱)

۴. نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان فرمود: «می دانی چه کسی وصی و جانشین موسی علیه السلام بود؟ » گفتم: «آری؛ یوشع بن نون». فرمود: «زیرا او داناترین بنی اسرائیل در آن روز بود». سلمان پرسید: «وصی شما کیست؟ » پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به درستی که جانشین من و بهترین کسی که بعد از من باقی می ماند و تکمیل می کند و جامه عمل می پوشاند تجهیزات و ساز و برگ مرا و برطرف می کند دین (حقوق) مرا، علی بن ابی طالب علیه السلام است».

انس بن مالک نیز از سلمان روایت می کند که سلمان فارسی برایم حکایت کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که می گوید: «قطعاً برادر من و وزیر من و بهترین کسی که جانشین من است بعد از من، علی بن ابی طالب است». و دوست ما «العزالمحدث الحنبلی» مرفوعاً الی أنس روایت کرد و گفت: «رسول خدا]درود خدا بر او باد[علی برادر من و همراه من و پسر عم من و بهترین کسی است که باقی می ماند». (۲)

۵. در روایات آمده است:

گروهی از بنی اسرائیل، یوشع بن نون را پذیرفتند و گروهی فضلش را انکار کردند. این مطلب را خداوند متعال در قرآن، چنین یاد کرد: (گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس ما تایید کردیم کسانی را که ایمان آوردند؛ پس آشکار شدند و این چنین هستند انبیای گذشته و امت های متروک. هیچ پیامبری نمی باشد، مگر این که برای او جانشینی می باشد و قومش بر او حسد می برند و برتری او را نمی پذیرند! پرسید: «ای کعب! چه کسی جانشین پیامبر ما را دیده است؟ » کعب گفت: «در تمام کتب انبیا و کتاب هایی که از آسمان نازل شده شناخته شده است علی، برادر پیامبر عرب است که درود خدا بر او باد؛ در کارها او را یاری می کرد و از او برابر کسانی که با او دشمنی می کردند پشتیبانی می کرد. همسری مبارک دارد و برای او دو پسر است که بعد از وی امتش ایشان را می کُشند. بر علی حسد می ورزند جانشینی اش را هم چنان که امت های گذشته حسد ورزیدند به جانشینان

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۱، ص۳۱۳.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۳۸، ص۱۲.

پیامبرانشان و حق بودن جانشینی ایشان را تکذیب می کردند. می کشتند فرزندان جانشین بعد از آن ها را؛ مانند حسد امتهای گذشته. گفت: «با این دلیل و برهان که نزدش بود، سکوت کرد». باز گفت: «ای کعب!» اگر بسیاری از آن را تصدیق کردی بسیاری از آن را تکذیب کردی!» کعب گفت: «به خدا قسم! تکذیب نکردم و فقط کتاب خدا را تفسیر نمودم؛ ولی می دانم که داناترین این امت پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. من چیزی نپرسیدم مگر این که نزد علی پاسخش را یافتم. او را تورات و تمام کتب پیامبران علیهم السلام تصدیق کردند». عمر گفت: «پنهان داشتی ای پسر یهودی! به خدا قسم تو بسیار تهمت می زنی». کعب گفت: «به خدا قسم! ندیده ای که من درباره چیزی دروغ گفته باشم». (۱)

روایات تفسیری شیعه به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین از ابن حمزه از امام جعفرصادق علیه السلام نقل کرده است:

موسی علیه السلام صدو بیست و شش سال زندگی کرد"(۲) و"جانشین موسی بن عمران علیه السلام، یوشع بن نون علیه السلام بود، و او جوانی است که خداوند در کتابش از او نام برده است.

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه مثل این حدیث آمده است. (۳)

۲. در شرح الاخبار آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

به درستی که تو را خبر می دهم که من خاتم النبیین هستم وتو خاتم الوصیین علیه السلام هستی. به درستی حق است که در روز قیامت موسی بن عمران نایستد، مگر این که وصیش یوشع همراه او بایستد، و من می ایستم در حالی که که تو با من می ایستی. از من درخواست شفاعت می کنند در حالی که تو نیز همراه من مورد درخواست قرار می گیری، پس جواب می دهی. ای علی! همانا تو پیوسته عضوی از اعضای من هستی و این پیوند زائل نشود. به درستی که خداوند عزّوجلّ میثاق من و میثاق تو و میثاق اهل محبت و پیروان تو را تا روز قیامت گرفته است؛ پس شفاعت من برای شما است.

حدیث دیگری با همین مضمون در امالی طوسی، ص۶۱۲ آمده است. (۴)

۳. در مستدرک سفینه البحار آمده است: «روز غدیر، هجدهم ذی حجه برترین اعیاد برای مؤمنان است». سپس جمله ای از وقایع آن روز را یاد کرده است؛ ازجمله آن وقایع: قتل عثمان بیعت دوباره برای امیرالمؤمنین علیه السلام، غلبه موسی بن عمران علیه السلام بر سحر (سامری)،

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج۵۴، ص۹۱.

۲- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۴۱.

۳- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۷۳ .
۴- نعمان مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۷۳ .

نجات ابراهیم خلیل علیه السلام از آتش، انتخاب یوشع علیه السلام به جانشینی موسی علیه السلام، و اظهار عیسی علیه السلام به جانشینش شمعون و شهادت سلیمان علیه السلام به خلیفه شدن آصف و غیراز این ها. (۱)

۴. علامه مجلسی می فرماید:

در این روز] روز عید غدیر[حضرت موسی علیه السلام با سحر خود، ساحران فرعون را زمین گیر کرد و خداوند عزّ و جلّ فرعون و سپاهیان کافر و گمراهش را خوار کرد. و در این روز، خداوند بالامرتبه، ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات داد، و آن آتش را بر او سرد و سلامت نمود؛ هم چنان که قرآن فرمود. در آن روز موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون علیه السلام را وصی و جانشین خود قرار داد و فضل و کرمش بر رؤوس الأشهاد و در آن روز حضرت عیسی علیه السلام جانشین خود را شمعون الصفا قرار داد. "(۲)

۵. علامه مجلسی می فرماید:

کسی که یوشع علیه السلام وصی وجانشین موسی علیه السلام را دوست بدارد یا ولی خود قرار دهدیا به او روی آورد، به واسطه خود یوشع علیه السلام، نجات می یابد، و خود یوشع به واسطه موسی علیه السلام نجات یافت. (۳)

۶. علامه مجلسی می فرماید:

یهود خیانت ورزیدند؛ از جمله ایشان عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بودند که آمدند نزد نبی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند: «ای نبی و فرستاده خدا! قطعاً موسی علیه السلام وصیت کرده به یوشع بن نون علیه السلام . ای فرستاده خدا! جانشین تو کیست؟ و کیست ولی ما بعد از تو؟ » پس این آیه نازل شد: «بی شک که ولی شما خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند؛ کسانی که نماز به پای می دارند و درحالی که در رکوع هستند زکات می دهند [علی علیه السلام] (۴)

۷. در بحارالانوار از علامه مجلسی آمده است:

زمانی که هارون علیه السلام در حیات موسی علیه السلام وفات کرد، موسی علیه السلام جانشینی خود را به عنوان ودیعه و امانت از وی به یوشع علیه السلام انتقال داد، تا برساند به شبیر و شبر پسران هارون علیه السلام و این چنین است که وصیت و امامت بعضی از آن ها مستقر است و بعضی از آن ها به امانت گذاشته شده. موسی علیه السلام فرمود: برای آن جوان، برای یارش جانشینی را. جوانمرد قوم موسی یوشع علیه السلام بود وجوانمرد قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام، وهیچ جوانمردی جز علی علیه السلام نیست. برای موسی علیه السلام شبر و شبیر بود و برای علی، حسن و حسین علیهم السلام و ولایت و سرپرستی موسی علیه السلام در اولاد هارون علیه السلام بود و ولایت و سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اولاد علی علیه السلام . قوم موسی علیه السلام گوساله را عبادت کردند و هارون علیه السلام را ترک گفتند. وقوم

۱- علی نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار، ج۷، ص۵۴۱.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۹۵، ص ۱۹۴.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج۳۶، ص ۲۰۸.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج۳۵، ص۲۰۶.

محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم، علی علیه السـلام را ترک کردنـد و بنی امیه را عبـادت کردنـد. موسـی علیه السـلام سـاقی دختران شعیب علیه السلام بود و علی علیه السلام سیراب کننده مؤمنان در قیامت است. (۱)

۸. درکتاب مناقب امیرالمؤمنین آمده است:

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم به سلمان فرمود: «آیا می دانی چرا یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی علیه السلام است؟ » سلمـان گفت: «خـدا و رسولش بهـتر می دانـد». پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: «وصـیت کرد به او زیرا او، اعلم بنی اسرائیل بود و همانا وصی من و اعلم امت من، علی بن ابی طالب است. (۲)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

با توجه به این که قرآن مجید از یوشع نامی نبرده است بحث درباره روایات را بیشتر در قسـمت روایات ناموافق با قرآن پی می گیریم.

ب. روایات ناموافق با قرآن

براساس نبودن نام یوشع علیه السـلام در قرآن و عدم توانایی تشـخیص صحت و سقم روایات وارده، لذا اکنون روایات مخالف با روایات گذشته ذکر می شود، نه مخالف با قرآن کریم.

شیخ طوسی، جانشین موسی علیه السلام را حضرت هارون علیه السلام می داند. او می فرماید:

... اگر گفته شـد که آیـا جانشـین اراده شـده است چنانچه می گفت: برای من به منزله یوشع بن نون علیه السـلام هستی، برای این که این منزلت برای یوشع علیه السـلام، بعد از وفات موسـی علیه السـلام حاصل شده بود. شیخ طوسی گوید: «این جمله به چند علت فاسد است». (۳)

در روایتی آمده است که گروهی به حضـرت محمد علیه السلام می گفتند: "اگر امامی و جانشینی بخواهی... حضرت فرمود: (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ یُوشِع مِنْ مُوسَی). ولی مـا می گوئیم این امر بنابردلا-یلی برای این شـخص باطل است؛ زیرا لازم می آیـد که گفته شـود برای هر کسـی که امری اسـتدلال شود، نمی شود برای دیگری، اسـتدلال کرد. پس دلیـل بر هـارون علیه السـلام از یوشع بن نون علیه السلام کفایت می کند و جانشینی یوشع علیه السلام صحیح نیست؛ چرا که آن مطلب

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج۱۰۸، ص ۱۷۲.

۲- محمد بن سلیمان الکوفی، مناقب امیرالمؤمنین، ج۱، ص۳۸۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۳۸، ص ۱۸.

۳- برای کسب اطلاع بیشتر از عللی که در این منبع ذکر شده است، ر.ک: شیخ طوسی، اقتصاد، ص ۲۲۶.

از یهودیها نقل شـده و گفته شـده او نبی می باشـد در حالی که خلافت از آن فرزندان هارون علیه السـلام است وبرای این که پیامبر خواست که برای علی علیه السـلام همه منزلتهای هارون علیه السلام را که جانشینی او در حال حیات و بعد از وفات بوده است ثابت کند. و با توجه به این که قرآن فقط هارون علیه السلام را ذکر کرده و یوشع علیه السلام را در قرآن ذکر نکرده این شبهه زایل می شود. (۱)ولی ابن جبر در نخب خود و علی بن مجاهـد در تاریـخ به پیامبر اسـناد داده اند که اودرباره علی علیه السـلام فرمود: " (أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ یُوشِع مِنْ مُوسَـِی) (۲)در قسـمتی از روایت آمده است: یوشع علیه السـلام، پسر دختر موسی علیه السـلام است، و از فرزنـدان هـارون علیه السـلام بهتر بود، این همان چیزی است که در ارتباط با علی علیه السـلام و عباس می گوئیم. (۳)

نتیجه

با توجه به موارد یاد شـده، می توانماننـد شـیخ طوسـی این نتیجه را بر گزید که چون قرآن مجید به صـراحت فرموده است که حضرت هارون علیه السلام وزیر و همراه حضرت موسی علیه السلام بوده است و هم این موضوع مورد تقاضای آن حضرت از خـدای متعال بوده است، جایی برای تردید در این که حضـرت یوشع علیه السـلام برای جانشـینی، اعلم از حضـرت هارون علیه السـلام نباشـند، نمی مانـد. از سویی در تأکید تورات بر حضور یوشع علیه السـلام و این که حتی حضـرت موسـی علیه السـلام نتوانست پایش را بر خاک بیت المقـدس گـذارد و تنها یوشع علیه السـلام همراه کالیب بن یوفنا به این کار موفق شدنـد، جای تأمل است.

مشابهت یوشع علیه السلام وعلی علیه السلام از لحاظ قیام همسر پیامبر زمانشان بر ضد ایشان

اشاره

یکی از مواردی که عده ای آن را امری مشابه بین حضـرت علی علیه السـلام و حضرت یوشع علیه السلام می دانند، جنگ بین ایشان و همسر پیامبر معاصرشان بوده است. حضرت علی علیه السلام با عایشه در جنگ جمل مقابله کرد وبه پیروزی آن جناب انجامید. حضـرت علی علیه السـلام پس از شـکست عایشه، با کمال ادب و فروتنی با همسر پیامبر برخورد فرمود. یوشع بن نون علیه السلام نیز با همسر حضرت موسی علیه السلام، صفورا نبرد کرد که به پیروزی حضرت یوشع علیه السلام انجامید.

دیدگاه قرآن

بر اسـاس موضوع مورد بحث، به صورت دقیق در قرآن مجیـد مطلبی ذکر نشـده است، امـا بـا توجه به آیـات قرآن متوجه می شویم که معیار قرآن، تحت پوشـش قرار گرفتن همه امت اسلامی زیر لوای اطاعت محض از خداوند و پیامبر او و ولی اوست؛ لذا تمام کسانی که به

۱- علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- علی بن یونس عاملی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳- محمد طاهر شیرازی، الأربعین فی امامه الأئمه الطاهرین، ص ۸۰؛ عاملی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۱.

طریقی از این چارچوب خارج شوند، به بیراهه رفته اند؛ حال چه همسر پیامبر خدا باشد یا نباشد.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُو الله وَ أَطِیعُو الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ ذَلِک خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید ! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [= جانشینان پیامبر] را. و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر باز گردانید [و از آن ها داوری بطلبید] اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

دیدگاه تورات

در تورات درباره قیام صفورا، همسر موسی علیه السلام بر ضد جانشین وی یعنی یوشع بن نون علیه السلام، مطلبی ذکر نشده است.

سیمای یوشع علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای یوشع علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل شده سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره مشابهت حضرت یوشع علیه السلام، با حضرت علی علیه السلام از لحاظ قیام همسر پیامبر معاصرشان بر ضد ایشان، وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

در تفسیر الدرالمنثور درباره خروج صفورا، همسر موسی علیه السلام بر یوشع بن نون علیه السلام جانشین حضرت موسی علیه السلام مطلبی ذکر نشده است.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. درتفسیر نورالثقلین به نقل از کتاب کمال الدین و تمام النعمه آمده است:

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که یوشع بن نون علیه السلام جانشین حضرت موسی علیه السلام بعد از موسی علیه السلام سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب علیه السلام و همسر حضرت موسی علیه السلام بر ضد او قیام کرد و گفت: «قطعاً من به این امر، از تو سزاوارترم»؛ به همین سبب یوشع علیه السلام با همسر موسی علیه السلام جنگید

١- النساء، ٥٩.

و جنگجویانش را از دم تیغ گذراند و با همسر موسی علیه السلام که اسیر شد، به نیکویی رفتار کرد. (۱)

۲. در مستدرك سفینه البحار نیز آمده است: «حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت؛ در حالی که صد و بیست سال داشت و در روایت نبوی برای او ۱۲۶ سال ذکر شده است. بعد از او، یوشع بن نون بن الیشاماع بن عمیهود بن اعداد بن سولایح بن افرائیم بن یوسف علیه السلام جانشین می شود و عمرش در آن هنگام، به ۹۷ سال رسید. آن سال، رودخانه اردن، دو نیم و سپس جدا شد. سپس اریحا را گشود. در جنگ، خورشید برای پیروزی یوشع علیه السلام باز می گردد. پس از آن با صفورا، دختر شعیب و همسر موسی علیه السلام که با گمراه کردن منافقان، همراه گروهی از ایشان (حدود صد هزار جنگنده)، جنگید و در این جنگ پیروز شد. (۲)

۳. شیخ صدوق به نقل ازعبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت:

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ! چه کسی شما را بعد از مرگتان می شوید؟ » گفت: « هر پیامبر، جانشینی دارد که او را می شوید» گفتم: «ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ » گفت: «علی بن ابی طالب گفتم: «ای رسول خدا! چه مدتی پس از تو زندگی می کند؟ » گفت: «سی سال. همانا یوشع بن نون وصی موسی، بعد از موسی سی سال زندگی کرد، سپس دو نفر از منافقان قوم موسی صفراء (صفورا) دختر شعیب را که زن موسی بود، فریب دادند و با خود بردند و با صد هزار نفر، بر ضد یوشع قیام کردند. پس یوشع بن نون با آن زن جنگید و جنگجویانش را کشت و بر ایشان غلبه کرد و کشتار عظیمی از آن ها صورت داد. بقیه نفرات سپاه صفورا، به اذن خداوند متواری شدند و صفورا دختر شعیب اسیر شد. یوشع به او گفت: «تو را در دنیا بخشیدم، تا این که با پیامبر خدا موسی، برخورد کنم؛ پس به او درباره آنچه از تو و از قومت دیدم شکایت می کنم». صفورا گفت: «وای بر من! به خدا سوگند! هر آینه اگر بهشت را برای من مباح کنند، تا داخل شوم، شرم خواهم کرد که آن جا پیغمبر خدا را ببینم و حال آن که پرده او را دریدم و بعد از او بر ضد وصی او قیام کردم. خداوند ــ عزّ وجلّ ــ آن روز نازل کرد:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الأُولَى؛(۳)

و در خانه های خود بمانید وهم چون دوران جاهلیت نخستین]درمیان مردم[ظاهر نشوید.

جاهلیت اول، بیرون آمدن صفراء دختر شعیب است. هم چنین در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، طلحه و زبیر با حمیراء، زن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او خروج کردند؛ همان گونه دو منافق امت موسی علیه السلام با صفراء زن موسی علیه السلام بر وصی موسی علیه السلام خروج کردند. همان طور که آن ها شکست خوردند و

۱- حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۱۲۵.

۲- نمازی شاهرودی، مستدرك سفینه البحار، ج۵، ص ۱۹۵.

۳- احزاب، ۳۳.

صفراء اسیر شد و یوشع علیه السلام در دنیا از او انتقام نکشید، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چون بر ایشان غالب شد و عایشه را اسیر کرد، او را گرامی داشت و انتقامش را به روز جزا انداخت. پس پیشوایان بعد از یوشع بن نون علیه السلام تا زمان داود علیه السلام چهار سال پنهان شدند. آنان، یازده نفر بودند و قوم هر یک از آن ها در زمانشان با آن ها اختلاف داشتند و از او چراغ های یافتن راه هدایتشان را می گرفتند، تا این که آن کار به آخرینشان پایان یافت. پس، از آن ها غایب شد، سپس بر ایشان ظاهر شد و آن ها را به داود علیه السلام بشارت داد و آن ها را با خبر کرد که داود علیه السلام کسی است که زمین را از جالوت و سربازانش طاهر و پاک می کند و گشایششان در ظهور او می باشد پس آن ها انتظار او را می کشند. (۱)

۴. در بعضی از روایت ها زنی را که بر ضد یوشع علیه السلام قیام کرد، دختر شعیب علیه السلام نمی دانند. در روایتی در کتاب الصراط المستقیم آمده است: «صافورا» بر ضد یوشع علیه السلام خروج کرد و این صافورا، غیر از صفوراء دختر شعیب و همسر فرعون است. " (۲)

نتیجه

از روایات مطرح شده به این نتیجه دست می یابیم که هر دو وصی، یعنی یوشع بن نون علیه السلام،امیرالمؤمنین علی علیه السلام،دارای شرایط همسانی میان امت خویش بوده اند و رفتار ایشان در قبال مخالفت های همسر پیامبر معاصرشان توأم با گذشت و عطوفت بوده است.

مشابهت حضرت یوشع علیه السلام و حضرت علی علیه السلام از لحاظ ردالشمس

اشاره

یوشع بن نون علیه السلام هنگام جنگ با مردم کنعان برای این که جنگ را به پایان ببرد، از خدا خواست خورشید را برگرداند (رد الشمس). وی پس از موسی علیه السلام عهده دار امور شد. بنی اسرائیل را با خود برداشت و به جنگ عمالقه رفت.

بررسی ردالشمس در تفاسیر اثری

اکنون به بررسی ردالشمس در تفاسیر اثری شیعه و سنّی می پردازیم:

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

ولی آفتاب به سوی غروب رفت و یوشع علیه السلام بیم آن داشت که شب شنبه داخل شود و آن ها بایستی شنبه کنند (شنبه

روز تعطیل یهود است). پس آفتاب را صدا کرد و گفت: «من مأمورم

ص:۳۱۵

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۷ .

۲- عاملی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۳۸، ص۱۹.

و تو هم». آفتاب ایستاد و او شهر را فتح کرد. یوشع علیه السلام در آن شهر اموال بسیاری دید که مانند آن اصلا ندیده بود آن ها را برای قربانی نزد آتش بردند که آتش آن را قبول نکرد. یوشع علیه السلام گفت: «در شما خائنی هست»، پس رؤسای اسباط را خواند که دوازده مرد بودند و با آن ها بیعت کرد که دست یکی از اسباط به دست یوشع علیه السلام چسبید. یوشع گفت: «خیانت از جانب تو است]تو چیزی را به سرقت بردی و خیانت کردی[». سر گاوی که از طلا و چشمان آن، از یاقوت و دندان هایش از مروارید بود، آورد. یوشع علیه السلام آن را با سایر قربانی ها گذاشت و آتش همه را در خود فروبرد. (۱)

در روایت عبد الرزاق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «غنیمت برای احدی از ما حلال نبود. بعد از آن که خداوند ضعف ما را دید، آن را برای ما حلال کرد». و به زعم خود گفتند: که آفتاب برای هیچ کس نه قبل و نه بعد توقف نکرد.(۲)

۳. سیوطی علاوه بر تفسیر الدرالمنثور مطلبی درباره ردالشمس حضرت یوشع بن نون علیه السلام، در الجامع الصغیر ذکر کرده است:

خورشید حبس و زندانی نشد، مگر فقط بر یوشع بن نون در آن شب هایی که به سوی بیت المقدس حرکت کرد. (۳)

۴. در الدیباج علی مسلم از جلال الدین سیوطی آمده است:

قاضی گفت: درباره حبس خورشید که یکی از معجزات پیامبری و نبوت است، بین علما اختلاف ایجاد شد. او می گوید: «آن کسی که خورشید برای او نگاه داشته شد، یوشع بن نون علیه السلام است. قاضی گفت و روایت کرده که دو بار خورشید برای پیامبر محبوس شد». (۴)

۵. در بحارالانوار از علامه مجلسی به روایت از انس آمده است:

یوشع بن نون علیه السلام، این چنین دعا کرد: «بارالها! درخواست می کنم به اسم تو که پاک است و پاک کننده و پاک شده، مقدس و باارزش و میمون و مبارک است، پوشیده و اندوخته شده و نوشته شده بر سراپرده های ستایش، و بر سراپرده های مجد و بزرگواری و بر سراپرده های قدرت و در سراپرده های سلطنت و پادشاهی و سراپرده های پنهان ها و باطن ها می خوانیم تو را ای پروردگار! که حمد برای تو است و نیست خدایی، مگر تو که نیکوکار، بخشنده و مهربان، راستگوی جهان غیب]پنهان[و شهادت]حاضر[و گواهی دهنده آفریننده آسمانها و زمین و نورانی ها]آسمان ها و زمین[و بر پا دارنده اینها]آسمان و زمین[، صاحب جلال و جبروت و

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص۲۷۲.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص۲۷۲.

۳- سیوطی، الجامع الصغیر، ج۲، ص۴۹۳.

۴- سیوطی، الدیباج علی مسلم، ج۵، ص۳۶۴.

اکرام، مهربان، نور دائم، قدوس، زنده ای که هرگز نمی میرد هستی]از تو می خواهم[که خورشید را از حرکت نگاه داری. "(۱)

۶. در کشف الخفاء آمده است:

۷. در خاتمه المستدرک به نقل از ابن ابی الحدید خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

ای کسی که خورشید برایت بازگردانده شد و نظیر آن را کسی مگر یوشع علیه السلام نداشت و یوشع علیه السلام یکی از پیامبران الهی علیهم السلام است. (۲)

۸. در نوادر المعجزات از محمد بن جریر طبری رد الشمس را به یوشع بن نون نسبت داده و در پایان روایت گفته است:

این مطلب از چیزهایی است که اهل علم در آن، اختلاف ندارند. (۳)

۹. در فتح الباری از ابن حجر آمده است:

از ابن المبارک روایت شده است از ابی هریره که گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خورشید محبوس نشد بر احدی، مگر بر یوشع بن نون علیه السلام در شب هایی که به بیت المقدس حرکت می کرد و در غزوه ای که برای آن خارج شده بود... ؛ ولی خطیب در مذمت علم نجوم از طریق ابی حذیفه و بخاری با اسناد خود از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

قوم یوشع علیه السلام از او خواستند: «ما را آگاه کن از شروع خلقت و عاقبت کارشان». آنچه خواسته بودند، به آن ها نشان داد در آبی که از باران تندی که از ابر سیاه خداوند بر آن باریده بود. پس هر کدام دانستند چه زمانی خواهند مرد و سپس بر آن باقی ماندند، تا این که داود علیه السلام با آن ها جنگید؛ به سبب کفر. پس بر ضد او قیام کردند بر داود علیه السلام کسانی که اجلش نرسیده بود و کشته شده از اصحاب داود علیه السلام بود و از آن ها کسی کشته نشد؛ لذا شکایت کرد به خدا و دعا کرد. خداوند خورشید را بر آن ها حبس کرد و روز را طولانی کرد و آنان حسابشان (حساب سال و ماهشان) درهم ریخت.(۴)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نور الثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین مطلبی درباره ردالشمس ذکر نشده است.

۲. در بحارالانوار از علامه مجلسی آمده است:

خداوند خورشید را برای یوشع بن نون علیه السلام و امیرالمؤمنین علی علیه السلام برگرداند و دانشمندان ستاره

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص۲۲۵

۲- نوری، مستدرک الوسائل، ج۴، ص۹۵.

۳- محمد بن جریر طبری، نوادر المعجزات، ص۱۲.

۴- عسقلانی، فتح الباری، ج۶، ص ۱۵۴.

شناس از حل و فهم این واقعه درمانده شدند. (۱)

۳. در کتاب الغدیر از علامه امینی آمده است:

خداوند به دعای یوشع علیه السلام خورشید را محبوس کرد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز خورشید را محبوس کرد و باز داشت خورشید را زمانی که وقت آن به سرآمده بود، برای علی علیه السلام .

این که در سخنش آمده است که خورشید بر بشری، مگر بر یوشع بن نون علیه السلام و پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوس نشد، با بازگشت منافات ندارد خورشید برای آقای ما علی علیه السلام بعد از غروبش؛ زیرا وقتی برای جانشین حضرت موسی علیه السلام چنین واقع شد، برتری حضرت علی علیه السلام بر او امری است مشخص و لذا به اذن خدا خورشید پس از غروب کردن برگردانده شد. (۲)

۴. در کتاب الهدایه الکبری در قسمتی از روایت آمده است:

رد الشمس برای یوشع علیه السلام یک بار اتفاق افتاد و برای امیرالمؤمنین علیه السلام سه بار. "(۳)

نتیجه

با در نظر گرفتن روایات نقل شده می توان به مشابهت ردالشمس برای حضرت یوشع بن نون علیه السلام و حضرت علی علیه السلام اعتبار قائل شد.

ماجرای عمالقه

اشاره

موسی علیه السلام با این که هیچ گونه آمادگی برای جنگ نداشت، به امر خدای متعال آماده کارزار با عمالقه شد و مقابل خصم ایستاد. یوشع علیه السلام نیز که مأمور به تشکیل سپاه بود، با این که به فتح و پیروزی امیدی نداشت، مردم را به پیکار و جهاد دعوت کرد. آنان وارد میدان نبرد شدند. عمالقه ابتدا، این گروه بی ساز و برگ و پا برهنه را به باد مسخره گرفتند و به سلاح و ساز و برگ جنگی خود متکی بودند. عمالقه، همراهان موسی را گروهی فقیر و مزاحم تشخیص دادند و نظری به آوارگی و اضطرار آن ها نکردند و با خفت و بی اعتنایی به آن ها می نگریستند. همین کبر و غرور و خودخواهی موجب شد آن ها نیز به سرنوشت فرعون و فرعونیان گرفتار شوند؛ اما قوم موسی علیه السلام اتکایشان به یاری و نصرت خدا بود؛ این قوم مسلّح، بر آن قوم مجهز و با سلاح پیروز شد. این نیز یکی از آثار عجیب زندگی موسی علیه السلام است که تاریخ به یادگار دارد.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج۵۵، ص۲۴۳؛ عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۷۴؛ محمد باقر محمودی، رسائل فی حدیث رد الشمس، ص۲۷۰ به نقل از محمود طالقانی، پرتوی از قرآن .

۲- عبدالحسین امینی، الغدیر، ج۳، ص۱۳۹؛ مرتضی، رسائل، ج۴، ص۸۲؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۰۳؛ مرتضی انصاری، مکاسب، ج۱، ص۲۲۸.

۳- خصیبی، الهدایه الکبری، ص۱۲۳.

دیدگاه قرآن

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

" وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یَقَوْمِ اذْکرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکمْ إِذْ جَعَلَ فِیکمْ أَنبِیَاءَ وَ جَعَلَکم مُّلُوکاً وَ ءَاتَاتُکم مَّا لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِّنَ الْعالَمِینَ □ یاقَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسهَ الَّتی کتَبَ اللَّهُ لَکمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِکمْ فَتَنقَلِبُوا خاسِرِین □ قَالُوا یامُوسی إِنَّ فِیهَا قَوْماً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتی یخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن یخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا داخِلُونَ □ قَالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمَا ادْخُلُوا عَلَیهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکمْ غالِبُونَ وَ عَلی اللَّهِ فَتَوَکلُوا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ □ قَالُوا یامُوسی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَداً مَّا دَامُوا فِیهَا فَاذْهَب أَنت وَ رَبُّک فَقاتِلا إِنَّا هاهُنَا قاعِدُونَ "(۱)

]به یاد آورید[هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من ! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید؛ هنگامی که میان شما، پیامبرانی قرار داد؛]زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست[و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود □ ای قوم ! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید و به پشت سر خود باز نگردید]و عقبگرد نکنید[که زیانکار خواهید بود □ گفتند: «ای موسی! در آن]سرزمین[، جمعیتی]نیرومند و[ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم، تا آن ها از آن خارج شوند؛ اگر آن ها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد» □]ولی[دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها نعمت]عقل و ایمان و شهامت[داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید. هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر ایمان دارید» □]بنی اسرائیل[گفتند: «ای موسی! تا آن ها آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت بروید و]با آنان[بجنگید. ما همین جا نشسته ایم».

دیدگاه تورات

پس از آن که حضرت موسی علیه السلام باعث شد بنی اسرائیل از بت پرستی توبه نماید، طبق فرمان خداوند وقت آن رسیده بود که آنان را به سرزمین موعود که وعده‌آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام داده بود، ببرد. در تورات آمده است:

وخداوند موسی علیه السلام را خطاب کرده، گفت: کسان بفرست، تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند. یک نفر را از هر سبط آبای ایشان

ص:۳۱۹

۱– مائده، ۲۰–۲۴.

که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید». پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان رؤسای بنی اسرائیل بودند. (۱)

در قسمت دیگری از تورات آمده است:

و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند و روانه شده نزد موسی و هارون و تمام جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند و برای ایشان و برای تمام جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم. به درستی که به شیر و شهد جاری است. و میوه اش این است لیکن مردمانی که در زمین ساکنند، زورآورند و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق را نیز آن جا دیدیم عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند و کنعانیان نزد دریا و بر کناره اردن ساکنند». و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «بلافاصله برویم و آن را در تصرف آریم؛ زیرا می توانیم بر آن غالب شویم». اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی توانیم با این قوم مقابله نماییم؛ زیرا ایشان از ما قوی ترند». و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، نزد بنی اسرائیل خبر بد آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی از آن گذشتیم زمینی، است که ساکنان خود را می خورد و تمام قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند. خبر بد و آن جا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و هم چنین در نظر ایشان می نمودیم». (۲)

سپس درباره این جریان در تورات آمده است:

و تمام جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. آن شب قوم، می گریستند و همه بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند، و تمام جماعت به ایشان گفتند: «کاش در سرزمین مصر می مردیم یا در این صحرا وفات می یافتیم! چرا خداوند ما را به این زمین می آورد تا به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟ » و به یک دیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم». پس موسی و هارون به حضور تمام گروه جماعت بنی

۱- کتاب مقدس، سفراعداد، باب ۱۳، مقطع ۱-۳

۲- کتاب مقدس، سفراعداد، باب ۱۳، مقطع ۲۵-۳۳.

اسرائیل به رو افتادند و یوشع بن نون علیه السلام و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. و تمام جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: زمینی که برای جاسوسی از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبی است. اگر خداوند از ما راضی است، ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. زنهار از خداوند متمرد مشوید و از اهل زمین ترسان مباشید؛ زیرا ایشان خوراک ما هستند. سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ما است. از ایشان مترسید»؛ ولی تمام جماعت گفتند باید ایشان را سنگسار کنند. آن گاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمام بنی اسرائیل ظاهر شد. و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت. ... . و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «تا به کی این جماعت شریر را که بر من همهمه می کنند، متحمل بشوم؟ همهمه بنی اسرائیل را که بر من همهمه می کنند، شنیدم. به ایشان بگو خداوند می گوید: «به حیات خودم قسم! چنان که شما در گوش من گفتید، هم چنان با شما عمل خواهم نمود. لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده اید. شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب یفنه و یوشع بن نون؛ اما اطفال شما که درباره آن ها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست؛ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد و پسران شما در این صحرا چهل سال، آواره بوده بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تا لاشه های شما در صحرا تلف شود». (۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

با توجه به مطالب قرآن مجید و تورات به دست می آید که این دو کتاب در موضوع عمالقه و قدرت ویژه ساکنان آن سرزمین با هم هماهنگ بوده و هم چنین از نظر سر باز زدن قوم، از همراهی حضرت موسی و یوشع بن نون علیهما السلام، در جنگ با عمالقه، همسو هستند. همین طور در

۱- کتاب مقدس، سفر اعداد، باب ۱۴، مقطع ۱-۳۳.

هر دو کتاب، دو نفر از مردان قوم که مورد عنایت الهی بودنـد، از دیگر افراد قوم بنی اسـرائیل، متمایز شدند؛ با این تفاوت که در قرآن، نام آن دو شخص برده نمی شود؛ ولی در تورات علاوه بر نام این اشخاص، به جزئیاتی درباره ایشان می پردازد.

سیمای عمالقه در تفاسیر اثری

اکنـون که سـیمای عمـالقه در قرآن و تـورات مـد نظر قرار گرفت و شـناختی نسبی حاصـل شـد، به سـراغ تفاسـیر اثری رفته و روایاتی را که درباره ماجرای عمالقه وارد شده است، مورد ملاحظه قرار می دهیم.

روایات تفسیری اهل سنت به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر از ابی العالیه درباره (وَ لَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْراءِیلَ) آمده است که گفت:

خداونـد از آن ها عهـد و پیمان گرفت که نیت را خالص کرده وغیر از او کس دیگری را عبادت نکنند. از آن ها دوازده مهتر [نقیـب] فرسـتادیم [منظـور، دوازده کفیـل است که وفـا به عهـد و پیمـان بـا خـدا را در هرچه دسـتور داده است، تقبـل و تکفل کردند].

مجاهد درباره دوازده نقیب گفت:

از هر سـبطی از بنی اسـرائیل موسـی علیه السلام مردانی را به سوی جبارین فرستاد که دیدند دو نفر از آن ها در آستین یکی از آن ها جای می گیرد و خوشه انگور آن ها را پنج نفر، آن هم باتخته به دوش می توانند بردارند و چهار یا پنج نفر در نیمه انار پس ازخـالی کردن دانه هـا جای می گیرنـد. پس همه نقبا برگشـته و هرکـدام سـبط خود را از جنگ با جبارین منع کرد، مگر یوشع بن نون علیه السـلام و کالب بن باقیه که امر کردند که سبط ها با جبارین جنگ و جهاد کنند. این ها نیز استجابت نکرده و از بقیه قوم اطاعت کردند. این دو، همان دو مردی هسـتند که خداوند به آن ها نعمت داد و بنی اسرائیل چهل سال سرگردان شدنـد؛ بامـدادن، بـه همـان جـایی که شب در آن سـرگردان بودنـد برمی گشـتند و شـبانگاه برمی گشـتند به همـان جـایی که بامـدادان در آن سـرگردان بودند. پس موسـی علیه السـلام سـنگ را زد و برای هر سـبطی چشـمه آبی جوشـید موسـی گفت: «بخورید ای الاغ ها!» که خدا او را از دشـنام دادن نهی کرد و خدا به موسـی گفت: «آن ها خلق هستند؛ پس آن ها را از خران ننما». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر آمده است که گفت:

خداوند به بنی اسرائیل امر کرد که رهسپار اریحا شوند که همان بیت المقدس می باشد.

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۶۷.

آن ها رفتند، تا این که نزدیک آن شدند. موسی علیه السلام دوازده نقیب (پیشوا) از همه اسباط بنی اسرائیل را فرستاد، تا از جبارین خبری یا اطلاعاتی بیاورند. بین راه، مردی از جبارین با آن ها رو به رو شد، به نام عاج که بندی از هیزم بر سر داشت. آن دوازده نفر را جمع کرده و در کمربندش جای داد و دوان دوان نزد همسرش آمد و گفت: «به این ها نگاه کن که به زعم خود می خواهند با ما بجنگند. سپس آن ها را مقابلش به زمین انداخت و گفت: «اکنون آن ها را بگیرم و پایمالشان کنم». همسرش گفت: «آن ها را رهایشان کن تا قوم خود را از هرچه دیده اند، خبر کنند». آن مرد، همین کار را کرد.

وقتی این دوازده نفر خارج شدند، به همدیگر گفتند: «ای جماعت! اگر شما بنی اسرائیل را از احوالات این قوم آگاه کردید، از نبی خدا کناره گیری کرده و مرتد خواهند شد؛ پس آن را کتمان کنید». سپس بازگشتند و ده نفر از آن ها پیمان را شکسته و برادر و پدر خویش را درباره آنچه از عاج بر سرشان آمده بود، آگاه کردند. فقط، دو مرد آن را کتمان کرده و نزد موسی و هارون رفته و به آن ها خبر دادند و آن، هنگامی است که خداوند می فرماید: (وَ لَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَى عَشَرَ نَقِيبًا)

۳. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن عباس درباره گفته خداوند عز وجل (اثْنَى عَشَرَ نَقِيبًا) آمده است که گفت:

آن ها از بنی اسرائیل بودند. موسی آن ها را به شهر فرستاد، تا از احوالاتشان وی را با خبر سازند که با یک هسته از میوه آن ها برگشتند و گمراه شدند و گفتند: «ما قدرت و توانایی جنگ با آن ها نداریم (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَتِلَا) برو خودت و خدایت با آن ها بجنگ». (۱)

۴. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن ابی حاتم از ابو هریره آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر ده نفر از یهود مرا تصدیق کرده و به من ایمان آورند، همه یهودیان، اسلام خواهند آورد. کعب گفت: «دوازده نفر و مصداق آن، در سوره مائده است (وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَى عَشَرَ نَقِيبًا) و ما فرستادیم از آن ها دوازده نقیب]پیشوا و رئیس[». احمد و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که از او سؤال شد: «بر این امت، چند خلیفه حکومت خواهند کرد؟ » گفت: «ما درباره آن، از رسول خدا پرسیدیم و فرمود: «دوازده، همان تعداد بنی اسرائیل». (۲)

۵. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از قتاده درباره سخن خداوند (وَ إِذْ قَالَ

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۶۷.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۶۷.

مُوسی لِقَوْمِهِ یَقَوْمِ اذْکرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکمْ إِذْ جَعَلَ فِیکمْ أَنبِیَاءَ وَ جَعَلَکم مُّلُوکاً؛ وهنگامی که موسی گفت: «ای قوم من! بیاد آورید نعمت خدا را وقتی که میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را [از شاهان کرد و] حاکم و صاحب اختیار خود کرد». گفت:

ما می گفتیم: آن ها اولین کسانی از بنی آدم بودند که خداوند برای آن ها نوکران مسخّر کرد و مالک شدند... .

از قتاده درباره (وَ جَعَلَکم مُّلُوکاً) گفت: «خداوند، آن ها را صاحب نوکران کرد و اولین کسانی بودند که نوکر داشتند».

ابن جریر از ابن عباس درباره (وَ جَعَلَکم مُّلُوکاً) گفت: «اگر مردی از بنی اسرائیل دارای زوجه و نوکر باشد، او را ملک [شاه] گویند». (۱)

۶. در تفسیر الدرالمنثور درباره فرموده خداوند (قَالُوا یَمُوسی إِنَّ فِیهَا قَوْماً جَبَّارِینَ؛ گفتند: «ای موسی! در آن قوم نیرومند و ستمگر هست».)

نقل کرده است: به ما گفتند: «آن ها دارای بدنی و خلقتی هستند که دیگران ندارند».

عبد الرزاق و عبد الحمید از قتاده در باره سخن خدا (قَالُوا یَمُوسی إِنَّ فِیهَا قَوْماً جَبَّارِینَ) گفتند: «قد و قامت آن ها از ما بلندتر وبدنشان از ما نیرومندتر است». و ابن عبد الحکم در فتوح مصر به نقل از ابی ضمره گفت: «هفتاد نفر از قوم موسی، در سایه کفش یک مرد از عمالقه ایستادند». و بیهقی در شعب الایمان از زید بن اسلم گفت: «به من خبر رسید که کفتاری با توله هایش، داخل چشم مردی از عمالقه لانه کرده است». ابن ابی حاتم به نقل از انس بن مالک گفت: «عصایی گرفت و با آن چیزی را اندازه کرد. سپس بر زمین اندازه گرفت که پنجاه یا پنجاه و پنج شد و گفت: این اندازه، درازای بلندقدترین افراد عمالیق است.

ابن جریر و ابن ابی حاتم به نقل از ابن عباس گفت:

به موسی علیه السلام دستور داده شد داخل شهر جبارین (ستمگران، طاغیان) برود. پس با همراهان خود رفت، تا نزدیک شهری رسید که اریحا بود. برای آن ها دوازده نقیب از هر سبطی که هر کدام دارای یک چشمه بودند فرستاد، تا خبری از مردم این شهر بیاورند. وقتی داخل شهر شدند، امر عظیمی از هیبت و بدن دهشتناک آن ها دیدند. داخل باغ یکی از مردم آن شهر شدند که مالکش آمد میوه جمع کند. هنگامی که مشغول میوه چیدن بود، آثار جای پای آنها را دید و دنبال کرد. هر کس را پیدا می کرد بر می داشت و آن را با میوه ها در آستین خود

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص۲۶۹.

می گذاشت. سپس نزد پادشاه آمد و آن ها را برابر او روی زمین پخش کرد.

پادشاه به آن ها گفت: «شأن و حالت ما را دیدید. بروید و رفقایتان را با خبر کنید». پس نزد موسی علیه السلام بازگشتند و هرچه دیده بودند، باز گفتند. موسی علیه السلام گفت: «این مطلب را از قوم کتمان کنید». سپس هر مردی از نقبا پدر و دوست خود را با خبر می کرد و به او سفارش می کرد که کتمان کند. خبر، در اردوگاهشان منتشر شد و هیچ کدام از آن ها این خبر را کتمان نکرد، مگر دو مرد که یوشع بن نون علیه السلام و کالب بن یوحنا بودند. این ها هستند که خدا درباره آن ها گفت: «قَالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یخَافُونَ؛ دو مردی که ترس دارند [از خدا] مطلب را کتمان کرده و نگفتند». (۱)

۷. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره سخن خداوند: (ادْخُلُوا الأَرْض الْمُقَدَّسَة) آمده است که گفت:

آن شهر جبارین است و هنگامی که موسی علیه السلام با قومش آن جا اردو کردند، دوازده مرد که همان نقبائی هستند که در قرآن ذکرشان آمده است، فرستاد تا خبری از جبارین بیاورند. طی مسیر، یکی از مردهای جبارین، آن ها را دید و همه را در عبای خود گذاشت و برداشت. او به شهر آمد و بانگ زد. اهل شهر جمع شدند و پرسیدند: «شما چه کسی هستید؟ » گفتند: «ما از قوم موسی علیه السلام هستیم؛ ما را فرستاده تا از شما خبری برای او ببریم». آن ها یک حبه انگور که یک مرد را کفایت می کرد، دادند و به آن ها گفتند: «بروید نزد موسی و قومش و بگویید: نگاه کن و قیاس کن میوه آن ها را». وقتی برگشتند، به موسی علیه السلام گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلَا إِنَّا هاهُنَا قاعِدُونَ گفتند: «ای موسی! برو خودت و خدای خودت بجنگید؛ ما این جا نشسته ایم». دو مرد از کسانی که از خدا می ترسند و خدا بر آن ها نعمت نازل کرده و از اهل شهر بودند، و از موسی پیروی می کردند، به موسی گفتند: «بر آن ها از در داخل شوید و اگر داخل شدید، پیروز هستید». (۲)

۸. در تفسیر قرطبی آمده است که از اخبار ایشان آنچه عقلاً درست نیست و گفته شده، این است:

یکی از جبارین یا عمالیق هست که از فرزندان عیسو بن اسحاق بوده و از رومیان و طولش ۳۳۳۳ ذراع بوده است.

ابن عمر گفت: او ابر را می قاپید و با فشردنش آب از آن می کشید و آن را می نوشید و ماهی را از ته دریا می گرفت سپس با نور خورشید سرخ می کرد و آن را بالا می برد و سپس

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۰-۲۷۱؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص ۶۱.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص ۲۷۰-۲۷۱؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص ۶۱. طبری، جامع البیان، ج ۶، ص ۲۴۰ -۲۴۲؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۱۳.

می خورد. و طوفان نوح علیه السلام که مستقر شد، وی اجازه نداشت تا آن را سوار شود و عمرش ۳۶۰۰ سال بود. همانا او صخره ای به اندازه لشکر موسی علیه السلام انداخت تا به واسطه آن کوبیده شوند، پس خداوند پرنده ای را برگزید تا آن را سوراخ کند و آن را بر گردنش بیندازد تا با آن مبارزه کند. و موسی علیه السلام با او رو به رو شد؛ در حالی که طولش ده ذراع بود و عصایش ده ذراع و در آسمان ده ذراع صعود می کرد. عصای موسی اصابت نکرد با آن، مگر با قوزک پایش، در این موقع او به زمین افتاد. سپس موسی علیه السلام او را کشت. گفته شده: بلکه عصا را بر رگی که زیر قوزک پای او بود زد، پس او افتاد. سپس مرد و در نیل مصر سرنگون شد. سپس پلی شد برای عبور ایشان، به مدت یک سال. این معنا با قدری اختلاف در الفاظ، از محمد بن اسحاق و طبری و ملکی و غیره نقل شده است. (۱)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

در تفسیر نورالثقلین به نقل از حضرت امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! به سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما واجب کرده است، داخل شوید». قوم موسی علیه السلام که شش صد هزار نفر بودند، در جواب گفتند: «ای موسی! در آن، قوم ستمگر هست و ما داخل نمی شویم، مگر این که آن ها خارج شوند و اگر خارج شدند، ما داخل می شویم. دو مردی که خداوند به آن ها نعمت داده بود یکی از ایشان یوشع بن نون علیه السلام ودیگری کلا بن یافثا و آن ها پسر عموی موسی علیه السلام بودند، گفتند: «از در، بر آن ها داخل شوید واگر داخل شدید... ما این جا نشسته ایم».

امام باقر علیه السلام فرمود:

چهل سال سرگردانی به این سبب بودکه دستور خدا را اجرا نکرده و عصیان کردند. هارون علیه السلام و دو فرزندش، و یوشع بن نون علیه السلام و کلا بن یافثا نجات یافتند و خداوند، به موسی علیه السلام فرمود:

«بر قوم فاسق غم مخور». (۲)

۲. از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است:

یوشع بن نون علیه السلام جانشین موسی علیه السلام زمانی که با عمالقه در جنگ بودند، به شکلی ترسناک، ضعیف و ناتوان شدند؛ لشکریان بنی اسرائیل از ایشان]عمالقه[به خداوند عزّوجل شکایت کردند. خداوند متعال به یوشع علیه السلام دستور

۱- انصاری قرطبی، تفسیر قرطبی (الجامع لأحکام القرآن)، ص۲۵۲؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص ۶۱-۶۲.

۲- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۶۰۷.

داد به خواص امر و سفارش بنی اسرائیل کند که هریک از ایشان، این دعا را به این سبب که بعضی از شیاطین جن و انس جاسوسی نکنند، به او یاد دادند و سپس در لشکر عمالیق انداختند و آخر شب، آن ها را شکست دادند.

این چنین عمل کردند و گویی عمالقه، مانند شاخه های نخل خشکیده افتادند و مرگ به درون ایشان دمیده شد. (۱)

نتیجه

با توجه به روایات مطرح شده، اولا آن ها اکثراً مطابق با عقل نبوده و بیشتر مشابه به افسانه های خرافی هستند. بی شک عمال یهودی در گرمی بازار جعل حدیث، یاوه های خود را در قالب برخی روایات به خورد برخی ساده لوحان داده اند. هدف از جعل چنین افسانه هایی ــ چه در آثار خودشان (تورات فعلی) و چه میان مسلمانان ــ بوده که با آمیختن این هجویات با عملکرد پیامبران عظیم الشأن علیهم السلام، ایشان را به سطوح خود نزول دهند؛ تا هم چهره دین را مغشوش کنند و هم عملکردهای زشت شان را موجه جلوه دهند.

۱- المجلسی، بحارالانوار، ج۸۷، ص ۱۰۲.

فصل ۲: اسرائیلیات در سرگذشت حضرت یونس علیه السلام

اشاره

ص:۳۲۹

مقدمه

اشاره

پیش از ورود به بحث، لذا برای آشنایی بهتر با شخصیت حضرت یونس علیه السلام، خلاصه ای از ویژگی های آن حضرت را در قرآن و تورات به صورت فشرده مطرح می کنیم. سپس مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت یونس علیه السلام را که در تفاسیر روایی آمده است، ذکر کرده و آن را بررسی می کنیم.

الف. سیمای یونس نبی علیه السلام از دیدگاه قرآن

یکی از پیامبران الهی علیهم السلام که در قرآن کریم نام برده شده، حضرت یونس علیه السلام است. یونس بن متی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل بود که پس از سلیمان علیه السلام، بر اهل نینوا مبعوث شد. او را «ذوالنون» یا «صاحب الحوت» هم لقب داده اند که به معنای صاحب ماهی و همدم ماهی می باشد. داستان این پیامبر بزرگ در قرآن به طور اجمال آمده است. آن جناب در شهر نینوا در تاریکی بت پرستی و جهل، مشعل ایمان را برافروخت و پرچم توحید را برافراشت.

حضرت یونس علیه السلام تلاش فراوانی در جهت بیداری قوم و بازگشت آنان از روش اشتباه و پرستش بت ها به کار برد؛ اما قوم او زیر بار نرفته و به کارهای ناشایست خود ادامه دادند. تا این که آن حضرت نفرین نمود و قبل از استجابت دعا، قوم را ترک کرد؛ حال آن که خداوند، توبه آن قوم را پذیرفت و به سبب این که قبل از اطمینان به وقوع عذاب الهی، قوم را ترک کرده بود، خداوند ایشان را به شکم ماهی فرو برد. در واقع عمل حضرت یونس علیه السلام بد نبود، اما بهتر از آن هم ممکن بود و آن این که بین قوم خود بماند و ارشاد و هدایت آن ها را ادامه داده و صبر را بر هجرت ترجیح دهد. (۱)

ص:۳۳۰

۱- جوادی آملی، سیره پیامبران علیهم السلام در قرآن کریم، ص۲۹۷-۲۹۸.

ب. سیمای یونس نبی علیه السلام از دیدگاه تورات

در تورات مطالبی راجع به حضرت یونس علیه السلام ذکر شده است. مطلب را از آن جایی آغاز می کند که حضرت یونس علیه السلام قصد فرار به ترشیش را دارد و حین فرار توسط کشتی، خداوند آن حضرت را به سبب نافرمانی، به شکم ماهی می اندازد. سپس با دعای آن حضرت به درگاه خدا، نجات می یابد. سپس خدا، او را به نینوا می فرستد و وی می بیند که قوم توبه کرده و عذابی بر ایشان وارد نشده است؛ لذا غضبناک شده و از شهر بیرون می رود.

ج. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

با مقایسه مطالب ذکر شده در قرآن مجید و تورات، نکات هماهنگ آن ها چنین است:

۱. ایمان نیاوردن قوم و عدم تأثیر ارشادات یونس نبی علیه السلام .

۲. امر فرود آمدن عذاب بر قوم.

۳. جدا شدن حضرت یونس علیه السلام از قوم

۴. سوار شدن حضرت یونس علیه السلام به کشتی

۵. طوفانی شدن دریا

۶. قرعه کشی در کشتی و بیرون آمدن نام یونس علیه السلام در قرعه

۷. بلعیده شدن حضرت یونس علیه السلام توسط ماهی بزرگ

۸. استغاثه حضرت یونس علیه السلام

۹. نجات یونس علیه السلام

۱۰. روئیدن گیاه کدو برای او به امر خدا

با توجه به مطالب ذکر شده در قرآن مجید و تورات، نکات ناهماهنگ آن ها چنین است:

۱. طبق قرآن، بنا بر این که هنگام آمدن عذاب، پیامبر باید قوم را ترک نماید؛ حضرت یونس علیه السلام قوم را ترک کرد و تنها قصد انجام فرمان الهی یعنی ترک سریع آن مکان، به فرار کردن بنده ای از مولایش تشبیه شده است؛ درحالی که در تورات می گوید: به شدت بر قوم غضب کرده و از نزد ایشان پا به فرار می گذارد.

۲. در تورات غضب حضرت یونس علیه السلام حتی پس از نجات از شکم ماهی، فرو نمی نشیند.

۳. در قرآن مجید، گیاه کدو، برای تجدید قوای تحلیل رفته حضرت یونس علیه السلام است که رشد می کند و بر بالای سرش سایه می اندازد. این مطلب، نشان از محبت الهی پس از خروج حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی دارد؛ حال آن که در تورات، بیدار کننده حضرت یونس علیه السلام نسبت به رفتار نابجای وی با قومش محسوب می شود.

ص:۳۳۱

۴. با ذکر این مطالب، روشن می گردد که در قرآن، محبت بین خدا و رسولش و بین پیامبر و با امتش به تصویر کشیده شده است؛ در حالی که در تورات فعلی عکس این امر رخ داده است؛ یعنی پاره شدن ریسمان محبت و جایگزین شدن نفرت به جای آن.

مباحث قابل بررسی در سرگذشت حضرت یونس علیه السلام

اشاره

ماجرای حضرت یونس علیه السلام در کشتی

ماجرای حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی

پذیرش توبه قوم حضرت یونس (علیه السلام

نجات یونس علیه السلام

این عناوین، طی چهار مرحله به ترتیب ۱. دیدگاه قرآن ۲. دیدگاه تورات ۳. مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات ۴. سیمای یونس در تفاسیر اثری که خود شامل دو قسمت روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور و روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین می باشد، خواهد بود. آن گاه به سراغ نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین رفته و این روایات را به دو دسته تقسیم می کنیم: الف. روایات موافق قرآن که در واقع تفصیلی بر دیدگاه قرآن به شمار می روند. ب. روایات مخالف قرآن که این روایات ریشه در اسرائیلیات داشته و منبعی جز تورات و افکار یهودیان ندارند. سپس به نتیجه بحث می پردازیم.

دیدگاه قرآن درباره حضرت یونس علیه السلام و ماجرای کشتی

اشاره

قرآن مجید، سرگذشت این پیامبر و قوم او را در سوره صافات این گونه ذکر کرده است که خداوند، آن جناب را به سوی قومی فرستاد و او از بین مردم، فرار کرده به کشتی سوار شد، و در نهنگ او را بلعید. خداوند عزّ وجلّ در این باره فرموده است:

"وَ إِنَّ یُونُس لَمِنَ الْمُرْسِلِینَ إِذْ أَبَقَ إِلی الْفُلْك الْمَشحُونِ فَساهَمَ فَکانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ فَالْتَقَمَهُ الحُوت وَ هُوَ مُلِیمٌ . (۱)

و یونس هم از رسولان است]به خاطر بیاور[زمانی را که به سوی کشتی پر]از جمعیت و بار[فرار کرد و با آن ها قرعه افکند، و]قرعه به نام او افتاد[مغلوب شد]او را به دریا افکندند[و ماهی عظیمی او را بلعید؛ در حالی که مستحق سرزنش بود.

دیدگاه تورات

درتورات درباره فرار یونس علیه السلام از میان قوم آمده است:

ص:۳۳۲

۱- صافات، ۱۳۹-۱۴۸.

و کلام خداوند بر یونس بن امِتّای نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا، شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن؛ زیرا که شرارت ایشان، به حضور من برآمده است. اما یونس برخاست، تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد، تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. و خداوند، باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد، چنان که نزدیک بود کشتی شکسته شود. و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه کردند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود. و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته ای! تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان؛ شاید که خدا ما را به خاطر آورد، تا هلاک نشویم». و به یک دیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟ » پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟ » او ایشان را جواب داد: «من، عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است، ترسان می باشم» و او را گفتند: «چه کرده ای؟ » زیرا که ایشان می دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است؛ چون که ایشان را اطلاع داده بود و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟ » زیرا دریا در تلاطم همی افزود. او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد؛ زیرا می دانم این تلاطم عظیم، به سبب من بر شما وارد آمده است». اما آن مردان سعی کردند تا کشتی را به خشکی برسانند، اما نتوانستند؛ زیرا دریا به ضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم می نمود. پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آه ــ ای خداوند! به خاطر جان این شخص، هلاک نشویم و خون بی گناه را بر ما مگذار؛ زیرا تو ــ ای خداوند! ــ هر چه می خواهی، می کنی». پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذاردند و نذرها نمودند. و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو برد. "(۱)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

این دو کتاب درباره حضرت یونس علیه السلام، حاوی مطالبی ظاهرا همگون هستند که البته در تورات

۱- کتاب مقدس، کتاب یونس نبی، باب ۱، مقطع ۱- ۱۷.

به جزئیات پرداخته و در عین حال مواردی اضافه دارد. با مقایسه متوجه می شویم:

۱. در تورات، به صورت واضح، حضرت یونس علیه السلام، برخلاف امر خداوند عمل می کند؛ در حالی که قرآن، به این مطلب اشاره ندارد و تنها شکل بیرون رفتن او از میان قوم، به فرار کردن بنده ای از مولایش تشبیه شده است.

۲. در تورات، نام مکان ها مشخص شده است و قرآن مطلبی نفرموده است.

۳. در تورات، امر عجیب بودن مسائل به وجود آمده در کشتی، توسط ناخدای آن به یونس خفته در خواب تذکر داده می شود که باز قرآن، در این باره مسکوت است.

۴. امر قرعه کشی در کشتی، در هر دو کتاب مطرح شده است.

۵. تنها در تورات علاقه مسافران کشتی به حضرت یونس علیه السلام و دعای آن ها برای او قید شده است.

۶. طبق نقل تورات، یونس علیه السلام از آنچه خدا برای او مقدر کرده آگاه است؛ در حالی که در قرآن، امر به شکم ماهی افتادن آن حضرت، با مغلوب شدن وی در قرعه کشی، مطرح شده است و به سبب این که سه بار قرعه به نام یونس علیه السلام اصابت می کند، وی خود را گزیده خداوند می شناسد.

۷. بلعیده شدن یونس علیه السلام توسط ماهی بزرگ، در هر دو کتاب ذکر شده است.

سیمای یونس علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای یونس علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل شد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره ماجرای حضرت یونس علیه السلام در کشتی، وارد شده است، ملاحظه می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

یونس علیه السلام به قومش عذاب را وعده داده بود و به آن ها خبر داده بود که تا سه روز دیگر عذاب به آن ها می رسد. پس مادران و فرزندان را جدا کردند، سپس بیرون آمدند و به خدا پناه آوردند و استغفار کردند؛ پس خداوند عذاب را از آن ها برداشت. فردا حضرت یونس علیه السلام منتظر عذاب بود، اما چیزی ندید؛ پس خشمگین، آن ها را رها کرد، تا این که به کشتی ای که در آن، گروهی قرار داشتند، رسید. آن ها او را بردند و او را نیز شناختند. هنگامی که داخل کشتی شد، کشتی پایین رفت و به چپ و راست متمایل می شد. گفت: «کشتی شما را چه می شود»؟ گفتند: «ما نمی دانیم». گفت: «اما من می

دانم؛ چون که در آن، بنده ای است که از پروردگارش

ص:۳۳۴

فرار کرده است. به خدا قسم! کشتی حرکت نمی کند، مگر این که او را بیرون بیندازید». گفتند: «آیا او تو نیستی؟ به خدا قسم ای نبی خدا! تو را بیرون نمی اندازیم». یونس علیه السلام به ایشان گفت: «قرعه کشی کنید، کسی که قرعه به نام او افتاد، پس در دریا انداخته می شود». قرعه کشی کردند و قرعه به نام یونس علیه السلام افتاد و این عمل، تا سه بار انجام شد. هر بار قرعه به نام یونس علیه السلام افتاد و بالاخره حضرت یونس علیه السلام را در دریا انداختند و او به وسیله ماهی بزرگی خورده شد. (۱)

۲. نیز در همان منبع آمده است:

به یونس علیه السلام گفته شد: «قوم تو در روزی معین، به عذاب دچار می شود».

هنگامی که آن روز یونس علیه السلام از میان قومش خارج شد، قومش او را از دست دادند و به چاره جویی افتادند. کوچک و بزرگ، انسان و حیوان... از خانه ها بیرون آمدند؛ به گونه ای که راوی می گوید: «شنیدم که عذاب عجیبی بود که می خواست آن ها را در بر بگیرد و همین که به ایشان نزدیک شد و به چشم خود آن را دیدند، ناگاه عذاب، از آن ها برداشته شد. پس به ایشان عذابی اصابت نکرد». یونس علیه السلام غضبناک، برای سوار شدن همراه مردم دیگر به سوی کشتی رفت. به خواست خداوند، کشتی در دریا ایستاد و حرکت نکرد. ناخدا گفت: «چیزی نیست که مانع حرکت ما شود، مگر وجود مردی شوم میان ما». پس قرعه کشی کردند و قرعه به نام یونس علیه السلام افتاد. این عمل تا سه بار تکرار شد و هر بار نتیجه یکسان بود؛ لذا حضرت یونس علیه السلام را در دریا انداختند و ماهی او را بلعید. (۲)

۳. باز در تفسیر الدرالمنثور روایتی مانند روایت قبلی ذکر شده، با این تفاوت که چنین مطرح شده است:

برداشته شدن عذاب را مردی به گوش حضرت یونس علیه السلام رساند؛ ولی حضرت یونس علیه السلام آن را کذب و دروغ دانسته و سپس به داخل کشتی رفت. (۳)

۴. در تفسیر الدرالمنثور در حدیث دیگری آمده است:

حضرت یونس علیه السلام هنگامی که کشتی از حرکت ایستاد و قرعه سه بار به نام او اصابت کرد، دانست این امر از جانب خداست؛ لذا خواست خودش را به آب بیاندازد. همین هنگام، ماهی مأمور، به اندازه سه ذراع سرش را از آب بیرون آورد. بار دیگر، حضرت یونس علیه السلام با دیدن او متوجه شد که خواست خدا است و ماهی به استقبال او آمده است. در همین حال، به سوی ماهی پرید و ماهی او را بدون این که در آب بیفتد، بلعید. سپس خداوند به ماهی وحی کرد:

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲۴، ص ۱۳۴.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۷.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۷.

«او را هضم نکن و او را به عنوان گوشتی نخور تا این که او را به امر من به روی خاک بگذاری». (۱)

۵. در تفسیر الدرالمنثور آمده است:

یونس علیه السلام خشمگین رفت و با قومی سوار کشتی شد. کشتی ایستاد و حرکت نکرد. سپس قرعه کشی کردند تا یونس علیه السلام پایین افکنده شد. سپس ماهی آمد؛ در حالی که دمش را تکان می داد. بر ماهی ندا آمد: «یونس روزی]غذای[تو نیست و تو را برای او پناهگاه و مسجدی قرار می دهیم». (۲)

۶. آلوسی در تفسیر روح المعانی در داستان یونس علیه السلام از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که بعضی از کتب اهل کتاب هم آن را تأیید می کند. او نقل کرده است:

خدای متعال یونس علیه السلام را امر فرمود تا برای دعوت اهل نینوا بدان جا برود. نینوا یکی از شهرهای بسیار بزرگ آشور بود که کنار رود دجله قرار داشت و تا آن جا که یونس علیه السلام قرار داشت، سه روز راه بود. مردم، نینوا مردمی شر و فاسد بودند؛ لذا این مأموریت بر یونس علیه السلام گران آمد و از آن جا که بود، به ترشیش فرار کرد که آن نیز نام یکی دیگر از شهرهای آن روز است. از آن جا به شهر یافا آمد که در امروز هم یافا خوانده می شود. آن جا یک کشتی آماده یافت که قصد داشت سرنشینان خود را به ترشیش ببرد. او هم اجرتی داد تا به ترشیش برود. همین که سوار بر کشتی شد و کشتی به راه افتاد، بادی سخت وزیدن گرفت و امواج دریا بلند و بسیار شد و کشتی مشرف به غرق شدن گشت. ملاحان غافلگیر شده، بار و اساس مسافران را به دریا انداختند، تا کشتی سبک شود. همین هنگام بود که یونس علیه السلام در دل کشتی به خواب خوش رفته بود و صدای خر و پف او بلند شده بود. رئیس کشتی، وقتی او را دید از در تعجب پرسید: «تو را چه می شود که در چنین هنگامه ای به خواب رفته ای؟ برخیز و معبود را بخوان، بلکه ما را از این مهلکه نجات بخشد و ما در این ورطه، هلاک نشویم». بعضی از مسافران به بعضی دیگر گفتند: «بیایید قرعه بیاندازیم، تا معلوم شود این شر از نحوست کیست؛ خود او را به دریا بیندازیم تا فقط خود او هلاک شود». قرعه انداختند و به نام یونس علیه السلام اصابت کرد. به او گفتند: «مگر تو چه کرده ای که قرعه به نام تو در آمد؟ تو اهل کجایی؟ از کجا می آیی و به کجا می روی؟ از چه تیره ای هستی؟ » گفت: «من بنده رب و اله آسمان، و خالق دریا و خشکی عالمم، آن گاه جریان خود را برای آنان نقل کرد. آن ها بسیار ترسیدند و او را توبیخ کردند که چرا فرار کردی و عده ای از مردم را در هلاکت گذاشتی و گفتند: «حالا به نظر تو با تو چه

۱- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۷.

۲- سیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۹۱.

بکنیم تـا این دریـا آرام گیرد؟ » گفت: «بایـد مرا به دریـا بیندازیـد، تا آرام گیرد؛ چون من می دانم تمام نا آرامی های دریا به خاطر من است. مردم هرچه کوشـیدند که کشتی را به خشـکی برگردانند و بدون غرق شدن یونس علیه السلام از ورطه نجات یابنـد، نشـد. نـاگزیر و به اصـرار خود آن جنـاب، او را به دریا انداختنـد. کشتی، همان دم آرام گرفت. خـدای متعال نهنگی را فرمود تا یونس علیه السلام را ببلعد. (۱)

۷. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از قتاده آمده که در این باره گفته است:

کشتی از حرکت ایسـتاده بود. قرعه کشی کردند و قرعه به نام یونس افتاد و یونس علیه السلام مغلوب شد. سپس او را در دریا انداختنـد و ماهی او را بلعید؛ در حالی که درباره آنچه انجام داده بود، مورد سـرزنش بود. پس اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شـکم ماهی می ماند، تا قبر او باشد تا روز قیامت. یونس علیه السلام (به سبب تسبیح خداوند در شکم ماهی) با آرامش نجات یافت.

قتاده می افزاید: زیرا یونس علیه السـلام بسیار نماز می خواند و هم چنین عمل صالح داشت که عمل صالح، صاحبش را هنگام لغزش، بالا می برد. مجاهد گفته است(۲): «وَ هُوَ مُلِیمٌ» یعنی گناهکار.

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام گوید:

قـوم یونس را اذیت کردنـد ـ و در این بـاره حـدیث طولانـی ذکر کرد ـ سـپس ادامه داد: یونس علیه السـلام همـان گونه که خداونـد متعال فرمود، خشـمگین خارج شـد، تا این که سوار کشتی شـد و در آن، دو مرد بودند، کشتی به لرزش افتاد و ناخدا گفت: «ای قوم! همانا در کشتی من، کسـی طلب شـده است». یونس علیه السـلام گفت: «او من هسـتم، و بلند شد تا خودش را بینـدازد و ماهی را دید که دهانش را گشوده است. آن دو مرد، جلوی یونس علیه السـلام را گرفتند و گفتند: «تو چنین کنی و ما دو مرد بمانیم؟ » پس مجددا قرعه کشی کردند و قرعه به نام یونس علیه السلام افتاد و سه بار این عمل را تکرار کردند و هر سه بـار، به نـام یونس علیه السـلام افتـاد. فهمیدنـد خطایی در کار نیست و یونس علیه السـلام خودش را انـداخت و ماهی او را بلعید. ماهی او را در هفت دریا گرداند، تا به دریای خروشان رسید؛ همان جا که قارون عذاب شده بود. (۳)

۲. علامه مجلسی فرمود که در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین منقول

۱- آلوسی، روح المعانی، ج۲۴، ص ۱۳۰- ۱۳۳.

۲- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۸.

۳- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص ۴۳۵.

است:

اول کسی که برای او قرعه زدند، حضرت مریم علیها السلام بود، و بعد از او، برای حضرت یونس علیه السلام قرعه زدند وقتی که با آن جماعت به کشتی سوار شد و کشتی میان دریا ایستاد. سه با قرعه زدند و هر سه بار به اسم آن حضرت بیرون آمد. چون یونس علیه السلام به جانب سینه کشتی رفت، دید ماهی عظیمی دهان گشوده است؛ پس خود را به دهان ماهی انداخت. (۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

روایات موافق قرآن

علامه طباطبائی در المیزان درباره آیات ۷۷ و ۷۸ سوره انبیا می فرماید:

«نون» به معنای ماهی است و «ذَا النُّون» (صاحب ماهی) یونس علیه السلام پیغمبر فرزند متی است که صاحب داستان ماهی است. او از طرف پروردگار، بر اهل نینوا مبعوث شد و ایشان را دعوت کرد؛ ولی ایمان نیاوردند؛ پس نفرینشان کرد و از خدا خواست عذابشان کند. همین که نشانه های عذاب نمودار شد، توبه کرده و ایمان آوردند. خدا، عذاب را از ایشان برداشت و یونس علیه السلام از میانشان بیرون شد. خداوند صحنه ای به وجود آورد که در نتیجه یونس علیه السلام به شکم یک ماهی بزرگ فرو رفت و آن جا زندانی شد، تا آن که خدا آن بلیه را از او برداشته دوباره به سوی قومش فرستاد... . رفتن او و جدایی اش از قومش، مانند رفتن کسی بود که از مولایش قهر کرده باشد و پنداشته باشد که مولایش بر او دست نمی یابد و او می تواند با دور شدن، از چنگ وی بگریزد و مولایش نتواند او را سیاست کند. این احتمال، از این نظر قوی است که پیامبری چون یونس علیه السلام شأنش اجل از این است که حقیقتاً و واقعاً از مولایش قهر کند و به راستی بپندارد که خدا بر او قادر نیست و او می تواند با سفر، از مولایش بگریزد؛ چون انبیای گرامی علیهم السلام خدا، ساحتشان منزه از چنین پندارها است و به عصمت خدا، معصوم از خطایند؛ پس همان طور که گفتیم، آیه شریف، از باب تمثیل است، نه حکایت یک واقعیت خارجی. (۲)

علامه مجلسی می فرماید:

جمع کردن میان احادیث مختلف که درباره مدت مکث آن حضرت، در شکم ماهی وارد

۱- الصدوق، الخصال، ص ۱۵۶؛ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۸۹.

۲- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج۱۴، ص ۴۷۴-۴۷۲.

شده، مشکل است. شاید بعضی مواقع روایت عامه بر وجه تقیه وارد شده باشد. اما خطای او، پس ترک اولی و مکروهی بود؛ زیرا وقتی خدا آن حضرت را مرخص نمود که ترک تبلیغ رسالت در قوم خود بکند و وعده فرمود که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد، دیگر بر آن حضرت لازم نبود میان قومش بیاید، بدون آن که بار دیگر مأمور شود؛ چون اولی برای به او آن بود که با وجود بدی های قوم، با ایشان در مقام شفقت باشد و برای ایشان شفاعت کند و منتظر امر الهی در باب قوم خود باشد. چون نکرد، حق تعالی او را تأدیب نمود و ضمن تأدیب، مرتبه آن حضرت را عظیم گردانید؛ عجایب دریاها را به او نمود و آن را به منزله معراجی برای او گردانید. غضب او، بر قوم و بدی های ایشان بود، نه بر جناب مقدس الهی و از نهایت وثوق و لطف پروردگار خود گمان کرد که خدا بر او تنگ نخواهد گرفت.

هم چنین علامه مجلسی می فرماید:

ممکن است حق تعالی تکلیف قبول ولایت را برای انبیا علیهم السلام در سبیل حتم نفرموده باشد که ترکش موجب گناه باشد یا آن که همه قبول کرده باشند و بعضی از روی اهتمام قبول نکرده باشند. (۱)

بررسی روایات

در بیشتر روایات ــ چه در کتب اهل سنت و چه در کتب شیعه ــ به حضرت یونس علیه السلام این نسبت داده شده است که ــ نعوذ بالله ــ از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است . هم چنین از برداشته شدن عذاب از قوم، ناراحت شده، با این که از ایمان و توبه آنان خبر داشته است. باید دانست نمی توان چنین نسبت هایی را به انبیاء علیهم السلام، داد. علامه طباطبایی در این باره می فرماید:

حال اگر بگویی نظیر این نسبت ها در قرآن کریم به انبیاه علیهم السلام، داده شده است؛ از جمله در آیات همین داستان، در سوره صافات نسبت «أَبَقَ» به آن جناب داده و نیز او را مغاضب و خشمگین خوانده، و در سوره انبیا، به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی یابد؛ در پاسخ می گوییم: بین این نسبت ها و نسبتی که در کتب عهدین به آن جناب داده شده، فرق است. آری؛ کتب مقدس اهل کتاب، یعنی عهد قدیم و جدید، سرشار از نسبت گناه وحتی گناهان کبیره و مهلک به انبیا علیهم السلام، است و دیگر جا ندارد که یک مفسر در این مقام بر آید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند، بر خلاف قرآن کریم که ساحت انبیاء علیهم السلام را با صراحت منزه از معاصی وحتی گناهان صغیره می داند و مفسر، چاره ندارد جز این که اگر به آیه و روایتی بر خورد که بوی چنین

۱- تلخیص و برداشت از: مجلسی، حیوه القلوب، ۱۲۳۳-۱۲۴۰.

نسبتی از آن به مشام می رسد، آیاتی که بر عصمت انبیاء علیهم السلام، دلالت دارد، خود قرینه قطعی است بر این که آیه و روایت نام برده ظاهرش مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، به همین دلیل در معنای کلمه «إِذْ أَبَقَ» و نیز در معنای «مُغاضِباً فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» گفتیم: یونس نیز از پیامبران بود که وقتی نشانه های عذاب را دید، به سوی کشتی فرار کرد، با این که کشتی ظرفیت سوار شدن او را نداشت. آری؛ یونس علیه السلام وقتی جریان را خطرناک دید، از بین قوم خود بیرون آمد. آن جناب، در این عمل خود، خدا را نافرمانی نکرد، و قبلا هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود؛ ولی این عمل شباهتی تام به فرار یک خدمتگزار از خدمت مولی داشت؛ به همین دلیل، خدای تعالی او را به کیفر این عمل بگرفت که دیدید منافاتی با عصمت انبیا علیهم السلام نداشت خلاصه یونس علیه السلام، نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود؛ ولی کاری کرد که آن کار، اشاره ای به این معانی داشت."(۱)

ماجرای حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی

اشاره

یونس علیه السلام را در دریا انداختند، نهنگ یونس علیه السلام را بلعید و کشتی نجات یافت. آن گاه خدای سبحان او را در شکم ماهی زنده نگه داشت و چند شبانه روز حفظ کرد. یونس علیه السلام فهمید که این جریان، یک بلا و آزمایش است که خدا وی را بدان مبتلا کرده است و این مؤاخذه ای است از خدا برابر رفتاری که او با قوم خود کرد و مردم را به عذاب سپرد و خود بیرون آمد؛ لذا از همان تاریکی شکم ماهی فریادش بلند شد: «أَن لا إِلَهَ إِلا أَنت سبْحانَك إِنی كنت مِنَ الظالِمِينَ». خدای سبحان این ناله او را پاسخ گفت و به نهنگ دستور داد یونس علیه السلام را به کنار دریا آورده و رها کند.

دیدگاه قرآن

فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسبِّحِينَ لَلَبِث فی بَطنِهِ إِلی يَوْمِ يُبْعَثُونَ. (۲)

و اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

دیدگاه تورات

اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس علیه السلام را فرو برد و یونس علیه السلام سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند. (۳)

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج۱۷، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲- صافات، ۱۳۹-۱۴۸.

۳- کتاب مقدس، کتاب یونس نبی، باب ۱، مقطع ۱- ۱۷.

هم چنین در تورات درباره دعای یونس علیه السلام آمده است:

و یونس علیه السلام از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا کرد و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه(۱) تضرع کردم و آواز مرا شنیدی. □ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیل ها مرا احاطه کرد. همه خیزاب ها و موج های تو بر من گذشت □ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم؛ لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید □ آب ها مرا تا به جان احاطه کرد و لجه دور مرا گرفت و علف دریا به سر من پیچیده شد □ به بنیان کوه ها فرو رفتم و زمین به بندهای خود تا ابد مرا درگرفت؛ اما تو ای یهوه خدایم! حیات مرا از حفره برآوردی □ چون جان من در اندرونم بی تاب شد، خداوند را به یاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدست رسید □ آنان که اباطیل دروغ را منظور می دارند، احسان های خویش را ترک می کنند □ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذراند و به آنچه نذر کردم، وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است □ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد. (۲)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

مدت زمان ماندن حضرت یونس در شکم ماهی در تورات قید شده است؛ در حالی که در قرآن، امکان نهایت ماندن او در شکم ماهی، در صورت نگفتن تسبیح و اعتراف به ظلم، تا قیامت ذکر شده است.

سیمای یونس علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که سیمای یونس علیه السلام در قرآن و تورات در نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این پیامبر به شکل تطبیقی حاصل شد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره ماجرای حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی، وارد شده است، بررسی می کنیم.

روایات تفسیری اهل سنت، به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن ابی شیبه در مصنف و احمد در زهد و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن مسعود چنین آمده است:

حضرت یونس علیه السلام را در دریا انداختند و او به وسیله ماهی بزرگی خورده شد. هنگامی که

۱- هاویه به معنای عالم اموات، دوزخ و جهنم است (دائره المعارف کتاب مقدس، ص ۹۱۰).

۲- کتاب مقدس، کتاب یونس نبی، باب ۲، مقطع ۱-۱۰.

ماهی او را بلعید به طرف جایگاه زمین برده شد. یونس علیه السلام تسبیح سنگریزه ها را شنید و در پس تاریکی ها فریاد زیاد: «أَن لا إِلَهَ إِلا أَنت سبْحَنَک إِنی کنت مِنَ الظلِمِینَ» گفت: «شکم ماهی تاریک است و دریا تاریک و شب تاریک». (۱)

۲. در تفسیر الدرالمنثور در حدیث دیگری آمده است:

حضرت یونس علیه السلام هنگامی که کشتی از حرکت ایستاد و قرعه سه بار به نام او اصابت کرد، دانست این امر از جانب خدا است؛ لذا خواست خودش را به آب نیندازد که در همین هنگام، ماهی مأمور به اندازه سه ذراع سرش را از آب بیرون آورد و بار دیگر با دیدن او، حضرت یونس علیه السلام متوجه شد که خواست خدا است و ماهی به استقبال او آمده است. در همین حال به طرف ماهی پرید و ماهی او را بدون این که در آب بیفتد، بلعید. سپس خداوند به ماهی وحی کرد: «او را هضم نکن و او را به عنوان گوشتی نخور تا این که او را به امر من، روی خاک بگذاری». (۲)

۳. در تفسیر الدرالمنثور به نقل از عبد بن حمید و ابن جریر از شهر بن حوشب آمده است:

یونس علیه السلام خشمگین رفت با قومی سوار کشتی شد. پس کشتی ایستاد و حرکت نکرد، سپس قرعه کشی کردند، تا یونس علیه السلام پایین افکنده شد. سپس ماهی آمد؛ در حالی که دمش را تکان می داد؛ پس بر ماهی ندا آمد که یونس روزی]غذای[تو نیست و بدون شک تو را برای او پناهگاه و مسجدی قرار می دهیم. (۳)

روایات تفسیری شیعه به ویژه نورالثقلین درباره دلیل حبس حضرت یونس در شکم ماهی

۱. در تفسیر نورالثقلین به نقل از عباس بن معروف در بصائر الدرجات از سعدان بن مسلم از صباح مزنی از حارث بن مغیره از حبه عرنی آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

همانا خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان ها و بر اهل زمین عرضه کرد که به آن اقرار کردند کسانی که اقرار کردند، و آن را انکار دارند. کسانی که انکار کردند. یونس انکار کرد؛ پس خداوند او را در شکم ماهی حبس کرد. (۴)

۱- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۸؛ آلوسی، روح المعانی، ج۲۴، ص ۱۳۴.

۲- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۸۸

۳- السیوطی، الدرالمنثور، ج۵، ص۲۹۱.

۴- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۴۳۳.

۲. در تفسیر نورالثقلین به نقل از روضه کافی در نامه امام باقر علیه السلام به سعدالخیر می فرماید:

اگر پیامبری از پیامبران علیهم السلام، طاعتش کامل شود؛ سپس خدای تبارک وتعالی را دریک باب عصیان می کند، پس به سبب آن، از بهشت خارج می شود و در شکم ماهی می افتد؛ سپس نجات نمی یابد، مگر با اعتراف و توبه. (۱)

۳. در تفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم گفته است: ابی از ابن ابی عمیر از جمیل نقل کرد که امام صادق علیه السلام گفت:

۴. علامه مجلسی از تفسیر قمی نقل کرده است که حق تعالی می فرماید:

وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَب مُغاضِباً فَظَنَّ أَن لن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ (۲)

و یاد آور صاحب ماهی]یونس[را وقتی که از میان قوم خود غضبناک رفت، پس گمان کرد ما بر او تنگ نخواهیم گرفت

از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است: «یعنی به یقین دانست ما روزی را بر او تنگ نخواهیم کرد». (۳) بعضی گفته اند: «یعنی گمان کرد برای او عقوبتی بر ترک اولی که از او صادر شد مقرر نخواهیم کرد»؛ همان گونه که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است. (۴)

«پس ندا کرد در ظلمت ها وتاریکی ها» حضرت امام رضا علیه السلام درباره این بخش آیه فرمود: «یعنی ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی». (۵)

که خداوندی نیست به جز تو و تو را تنزیه می کنم - از آنچه لایق ذات و صفات تو نباشد یا آن که تو از امری عاجز باشی- و به درستی که من از ستمکاران بر خود بودم یا آن که از میان قوم خود بیرون آمدم و بهتر آن بود که بیرون نیایم، یا آن که این سخن را بر سبیل تذلل و شکستگی گفت بی آن که از او گناهی یا مکروهی صادر شده باشد.

از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است:

چون در شکم ماهی ذکر می کرد خدا را، سبب فراغ خاطری که او را بود که هرگز خدا را چنین عبادتی نکرده بود گفت: «من پیشتر، از ستمکاران بر خود

۱- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۴۳۳.

۲- أنبیاء، ۸۷.

۳- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی ابن حسین بن موسی بن بابویه قمی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴- قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۵.

۵- صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱.

بودم که تو را چنین عبادتی نمی کردم». (۱) پس مستجاب کردیم برای او دعای او را و او را نجات دادیم از غم و اندوه و چنین نجات می دهیم مؤمنان را از غم، هرگاه پناه به این کلمه بیاورند. در جای دیگر فرموده است (وَ إِنَّ یُونُس لَمِنَ الْمُرْسلِینَ)(۲) به درستی که یونس علیه السلام از رسولان بوده «فَنَبَذْنَهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سقِیمٌ؛(۳) پس او را از شکم ماهی به صحرایی انداختیم که در آن، درخت و گیاهی نبود و حال آن که او بیمار بود».(۴)

۶. علامه مجلسی از تفسیر قمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است:

حق تعالی عذاب را بعد از ظهور آثار آن، از قومی دور نکرد، مگر قوم یونس. یونس ایشان را به اسلام می خواند و ایشان ابا می کردند؛ پس خواست بر ایشان نفرین کند. میان ایشان، دو نفر مؤمن بودند؛ یکی عابد که او را ملیخا می گفتند و دیگری عالم که او را روبیل می گفتند. عابد می گفت: «بر ایشان نفرین کن» و عالم می گفت: «بر ایشان نفرین مکن»؛ زیرا خدا دعای تو را رد نمی کند؛ اما نمی خواهد بندگان خود را هلاک نماید. آن حضرت سخن عابد را قبول کرد و بر ایشان نفرین نمود. حق تعالی به او وحی کرد: «بر ایشان در فلان سال و فلان ماه و فلان روز عذاب خواهم فرستاد». چون وقت آن وعده نزدیک شد، یونس با عابد از میان ایشان بیرون رفتند و عالم میان ایشان ماند. چون روز نزول عذاب شد، عالم به ایشان گفت: «به سوی خدا فزع و استغاثه کنید؛ شاید بر شما رحم کرده و عذاب را از شما برگرداند». گفتند: «چگونه فزع کنیم؟ گفت: «به سوی بیابان بیرون بروید؛ فرزندان را از زنان جدا کنید و میان شتر ها و گاو ها و گوسفندان و فرزندان آن ها جدایی بیندازید و گریه کنید و دعا کنید». همه از شهر بیرون رفتند و چنین کردند و ناله و گریه و تضرع بسیار کردند. حق تعالی بر ایشان رحم کرد و عذاب را از ایشان برداشت بعد از آن که بر ایشان نازل شده بود و نزدیک ایشان رسیده بود و به کوه ها متفرق گرداند. یونس آمد که ببیند ایشان چگونه هلاک شده اند. دید زراعت کنندگان در زمین خود زراعت می کنند. از ایشان پرسید: «احوال قوم یونس چگونه شد؟» ایشان او را نشناختند و گفتند: «یونس بر ایشان نفرین کرد و دعای او مستجاب شد و

۱- صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲- صافات، ۱۳۹.

۳- صافات، ۱۴۵.

۴- مجمع البیان، ج ۴، ص۴۵۹.

عذاب بر ایشان نازل شد؛ پس ایشان جمع شدند و گریستند و دعا کردند و خدا ایشان را رحم کرد و عذاب را از ایشان برگرداند و بر کوه ها متفرق کرد. اکنون ایشان در طلب یونس هستند که به او ایمان بیاورند». آن حضرت در غضب شد و غضبناک رفت، تا کنار دریا رسید. ناگاه کشتی دید که بار بسته و می خواهد حرکت کند. یونس درخواست کرد او را سوار کنند.

چون سوار کشتی شد و به میان دریا رسیدند، حق تعالی ماهی عظیمی فرستاد که راه کشتی را بست. چون آن حضرت ماهی را دید، ترسید و به عقب کشتی آمد. ماهی نیز به جانب عقب کشتی آمد و دهان خود را گشود تا آن که کار بر اهل کشتی تنگ شد و گفتند: «گناهکاری میان ما است، باید دید او کیست؟» چون قرعه انداختند، به اسم حضرت یونس بیرون آمد. او را به دهان ماهی انداختند و ماهی به میان آب رفت.(۱)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر المیزان آمده است:

حضرت یونس علیه السلام از تسبیح کنندگان شمرده شده و معلوم است که به طور دائم تسبیح می گفته، به طوری که این عمل، صفت وی شده بود. منظور از تسبیح او، تسبیح از این معنا است که اگر فرار کند، دیگر دست خدا به او نمی رسد. تسبیح او در شکم ماهی، باعث نجاتش او شد. که مضمون آن چنین است: خدایا تو منزهی از آن معنایی که عمل من آن را می رسانید و آن، این بود که غیر تو هم کارسازی هست؛ چون من برای نجات از عذاب، متوسل به کشتی و فرار شدم. حال می گویم: غیر تو کسی و چیزی کارساز نیست.

این را بدان سبب گفتیم که متوجه شوی که در آیه شریف مورد بحث، هیچ دلالتی بر این نیست که یونس تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می ماند یا جنازه اش در شکم ماهی هم چنان سالم می ماند و شکم ماهی قبر او می شد، یا این که ماهی تا روز قیامت زنده می ماند یا به نحوی دیگر. پس دیگر محلی برای این اختلاف باقی نمی ماند که آیا آن جناب هم چنان زنده می ماند یا شکم ماهی قبر او می شد؟ نیز آیا مراد از «يَوْمِ يُبْعَثُونَ» روزی است که صور

۱- تلخیص و برداشت از: مجلسی، حیوه القلوب، ۱۲۳۳-۱۲۴۰.

اول دمیده می شود و همه می میرند یا صور دوم که همه زنده می شوند یا آن که اصلا منظور از این عبارت، کنایه است از این که مدتی طولانی در شکم ماهی می ماند؟

در سوره انبیاءدر جمله «فَنَادَی فی الظُلُماتِ» ایجاز به حذف به کار رفته یعنی و جزئیاتی که خواننده خود می داند چیست، از وسط افتاده و تقدیر کلام این است که: خدای تعالی او را گرفتار ماهی کرد. ماهی او را بلعید. پس در شکم ماهی پروردگار خود را بخواند و ظاهراً مراد از ظلمات به طوری که دیگران هم گفته اند، ظلمات دریا و ظلمات شکم ماهی و ظلمات شب است. «أَن لا ـ إِلَهَ إِلا ـ أَنت سبْحانَک»، دراین جمله، یونس علیه السلام از آنچه عملش نشان می داد، بیزاری می جوید؛ چون عمل او _ که راه خود را گرفته و قوم خود را به عذاب خدا سپرد و بدون این که از ناحیه خدا دستوری داشته باشد، رفت، خود به خود ولو این که او چنین قصدی نداشت _ این معنا را ممثل می کرد که غیر از خدا مرجع دیگری هست که بتوان به او پناه برد و چون عملش چنین معنایی را می داد، از این معنا بیزاری جسته و عرضه داشت: «لا ـ إِلَهَ إِلا ـ أَنت»؛ نه جز تو معبودی نیست» و نیز چون این معنا را ممثل می کرد که ممکن است به کارهای خدا اعتراض کرده و بر او خشم گرفته و نیز این را ممثل می کرد که ممکن است کسی از تحت قدرت خدا بیرون شود، لذا برای عذرخواهی از آن گفت: «سبْحانَک إِنِّی کنْتُ مِنَ الظالِمِینَ». در این جمله، به ظلم خود اعتراف کرد؛ چون عملی آورده که ظلم را ممثل می کرد؛ هرچند که فی نفسه ظلم نبود و خود او هم قصد ظلم نداشت چیزی که هست خدای تعالی، در این پیشآمد، پیغمبرش را تأدیب و تربیت کرد، تا با گامی پاک و مبرای از تمثیل ظلم (تا چه رسد به خود ظلم) شایسته قدم نهادن به بساط قرب گردد.

«فَاستَجَبْنَا لَهُ وَ نجَّیْنَهُ مِنَ الْغَمّ ِ وَ کذَالِک نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ» یونس علیه السلام به خواسته خود تصریح نکرد و تنها مسأله توحید و تنزیه خدا و اعتراف به ظلم خود را بگفت؛ ولی با این کلماتش، حال درونی خود را و موقفی را که در آن قرار گرفته، بیان داشت که در معنا درخواست نجات و عاقبت را رساند و خدا هم درخواست او را اجابت کرده از اندوهی که به وی روی آورده بود، نجاتش داد. جمله «وَ کذلِک نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ» وعده به نجات دادن هر مؤمن مبتلای به اندوه است. البته مؤمنی که مانند یونس علیه السلام رو به درگاه وی آورد و او را چون وی ندا کند. هم چنین در تفسیر المیزان آمده است:

در کتاب فقیه از امام صادق علیه السلام روایت آورده است که فرمود:

هیچ قومی میان خود قرعه نینداختند و امر خود را به خدا واگذار نکردند، مگر آن که آنچه

حق بود از قرعه بیرون آمد.

نیز فرمود:

چه حکمی بالاتر از حکم قرعه و عادلانه تر از آن است؟ وقتی اشخاص امر خود را به خدا واگذارند. آیا این خدای سبحان نیست که می فرماید: «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ؟»

در کتاب بحارالانوار از کتاب بصائر نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدای متعال، ولایت مرا بر همه اهل آسمانها و اهل زمین عرضه کرد؛ جمعی بدان اقرار و جمعی دیگر انکار کردند. یونس از آنان بود که انکار کرد و خدا او را به همین سبب در شکم ماهی حبس نمود تا سرانجام اقرار کرد.

علامه طباطبائی در این باره می فرماید:

در معنای این روایت، روایات دیگری نیز هست، و مراد از این ولایت، ولایت کلیه الهیه است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کس از این امت است که فتح باب آن کرد، و آن، عبارت از آن است که بنده ای از بندگان خدا، قائم مقام خدا در تدبیر امر خدا شود، و در نتیجه آن بنده، جز به سوی خدا توجه نکند و جز خواست خدا را نخواهد و این مقام را با پیمودن طریق عبودیت به بنده می دهند؛ طریقی که بنده را به حدی خدایی می کند که برای خدا خالص می شود و جز خدا، احدی از آن بنده سهم نمی برد.

ظاهر عمل یونس علیه السلام ظاهری بود که نمی شد آن را به اراده خدا نسبت داد؛ به همین سبب خدا او را مبتلا کرد تا به ظلمی که او به نفس خود کرد، اعتراف کند. آری؛ خدای سبحان، منزه است از اراده مثل این کارها؛ پس بلایا و محنت هایی که اولیای خدا بدان مبتلا می شوند، تربیتی است الهی که خدا به وسیله آن بلایا، ایشان را تربیت می کند و به حد کمال می رساند و درجاتشان را بالا می برد، هرچند بعضی از آن بلایا جهات دیگری داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذه و عتاب نامید. این معروف است که گفته اند: «البَلاءُ لِلْوَ لَاءِ؛ بلا، لازمه ولایت و دوستی است». مؤید این معنا، حدیثی است که صاحب کتاب علل به سند خود از ابی بصیر آورده است که گفت:

به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: «به چه علت خدا عذاب را از قوم یونس علیه السلام برداشت با این که تا بالای سرشان آمد و بر سر ایشان سایه افکند و این معامله را با هیچ قومی دیگر نکرد؟» درجواب فرمود: «برای این که درعلم خدای تعالی این معنا بود که به زودی عذاب را از آنان برمی گرداند؛ به دلیل این که توبه می کنند و اگر این جریان را به اطلاع یونس نرساند، برای

این بودکه یونس فارغ برای عبادت او باشد و در شکم ماهی به مناجات به او بپردازد و در عوض، مستوجب ثواب و کرامت او شود». (۱)

ب. روایات غیر موافق قرآن

اکثر قریب به اتفاق روایات، دارای مطالبی عجیب و غریب است که عقل فطری از پذیرفتن آن باز می ماند؛ به ویژه روایت ملاقات حضرت یونس با قارون که جای بسی شگفتی است. قارون با آن اوصاف که حضرت موسی علیه السلام را بسیار اذیت و آزار کرد و حتی شرم نکرده تهمت زنا به آن پیامبر بزرگوار زد. خداوند، در این روایت، به شکلی تعجب برانگیز مورد عفو قرار داده و دستور به برداشته شدن عذاب از وی داده است. تنها می توان به این امر گمان یافت که اهل کتاب به سبب مشکلات بسیار خود در بی بند و باری، به ساختن این گونه روایات پرداخته اند؛ تا ــ نعوذ بالله ــ خدا را در این امور خطیر، بسیار آسانگیر نشان دهند. از سویی می بایست متذکر شد که این روایات، همگی از نوع اخبار آحاد هستند و می دانیم که خبر واحد جز در مسائل احکام، قابل استناد نمی باشد و چنانچه مشکوک به صحت آن ها هستیم، حداقل باید توقف نمود.

نتیجه

با توجه به مطالبی که مورد بحث قرار گرفت، می توان به این نتیجه با اهمیت دست یافت که آنچه در روایات مذکور، بر آن تأکید شده، استغاثه بسیار حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی و او توکل بر خداوند است. از بیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم درباره محبوس شدن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی، نباید گمان کرد این امر، برای آن حضرت ذلتی بود که به سبب کفران و عصیان وی دامنگیرش شد؛ بلکه فرستادن حضرت یونس علیه السلام، در شکم ماهی، برای قرب او بود. خداوند خواست معراج او را در لطیف ترین اجسام طبیعی قرار دهد و از آن جا به رسالتش اعزام فرماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من و او از جهت نبوت یکسان هستیم؛ با این تفاوت که معراج من در آسمان ها و معراج او در شکم ماهی بود و من خاتم پیامبران هستم.

مردم بدانند که عصمت و تنزیه حضرت یونس علیه السلام مورد قبول عام خردمندان است. (۲)

۱- تلخیص و برداشت از: تفسیر المیزان، ج۱۷، ص ۲۵۸-۲۶۸.

۲- عمادزاده، حسین، تاریخ انبیاء، ص ۶۹۰.

پذیرش توبه قوم حضرت یونس علیه السلام

اشاره

خداوند حضـرت یونس را به سوی مردمی گسـیل داشت که دارای جمعیت بسیار، بیش از صدهزار نفر بودند، آن قوم، دعوت وی را اجابت نکردند و به غیر از تکذیب، واکنشـی نشان ندادند؛ تا آن که زمان نزول عذاب فرا رسـید و یونس علیه السلام از میـان قوم بیرون رفت. همین که عـذاب نزدیک ایشان شـد و با چشم خود آن را دیدنـد، تصـمیم گرفتنـد همگی به خـدا ایمان آورده توبه کننـد و چنین کردنـد. خـدا هم آن عـذاب را که در دنیـا خوارشـان می سـاخت، از ایشـان برداشت. اما یونس علیه السـلام وقتی خبردار شـد آن عـذابِ وعـده داده شـده، از ایشان برداشـته شـده و گویا متوجه نشد که قوم ایمان آوردند و توبه کردند، دیگر به سوی ایشان برنگشت. (۱)

دیدگاه قرآن

فَلَوْلَـا کـانَتْ قَرْیَهٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَـا إِیمانُهَـا، إِلَّـا قَـوْمَ یُونُسَ، لَمَّا ءَامَنُواْ کشَـفْنَا عَنْهُمْ عَـذَابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیَوهِ الـدُّنْیَا وَ مَتَّعْنـاهُمْ إِلَی حِینٍ(۲)

چرا هیـچ یـک از شـهرها و آبـادی هـا ایمـان نیاوردنـد که]ایمانشـان به موقع باشـد و[به حالشان مفیـد افتـد؟ مگر قوم یونس؛ هنگامی که آن ها ایمان آوردنـد، عـذاب رسواکننـده را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا مدت معینی آن ها را بهره مند ساختیم.

دیدگاه تورات

در تورات، درباره رفتن یونس علیه السلام به نینوا آمده است:

پس کلام خداونـد، بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا، شـهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت، به ایشان ندا کن». ۳ آن گاه یونس برخاسـته، بر حسب فرمان خداوند، به نینوا رفت. نینوا بسـیار بزرگ بود. مسافت سه روز داشت. ۴ و یـونس به مسـافت یـک روز، داخـل شـهر شـده، به نـدا کردن شـروع نمـود و گفت: «بعـد از چهـل روز، نینوا سرگردان خواهـد شـد». ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشـیدند. ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسـی خود برخاسته، ردای خود را از برکند و پلاس پوشیده و بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا

۱- فعال عراقی، حسین. داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان، ج۲، ص۳۶۱-۳۶۲.
۲- یونس، ۹۸.

ندا در دادند و امر فرموده، گفتند: که مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. و مردمان و بهایم، به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا به شدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست اوست، بازگشت نماید. کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشتند، آن گاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند، پشیمان گردید و آن را به عمل نیاورد. (۱)

در تورات درباره غضب یونس علیه السلام به نینوا آمده است:

اما این امر، یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه ای خداوند! آیا این سخن من نبود، حینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم؟ زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی پس حال، ای خداوند! جانم را از من بگیر؛ زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است». خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟» و یونس از شهر بیرون رفته، به طرف شرقی شهر نشسته و در آنجه سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست، تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. (۲)

مقایسه دو دیدگاه قرآن و تورات

این دو کتاب از نظر مطالب وارده درباره حضرت یونس علیه السلام با هم هماهنگ بوده جز در موضوعی بهره آن حضرت از گیاه کدو، پس از خروج از شکم ماهی یا پیش از آن اختلافی ندارند.

پذیرش توبه قوم یونس علیه السلام در تفاسیر اثری

اکنون که پذیرش توبه یونس علیه السلام در قرآن و تورات مد نظر قرار گرفت و شناختی نسبی از این ماجرا به شکل تطبیقی حاصل شد، سراغ تفاسیر اثری رفته و روایاتی را که درباره پذیرش توبه قوم حضرت یونس علیه السلام، وارد شده است، مورد ملاحظه قرار می دهیم.

روایات تفسیری اهل سنت به ویژه الدرالمنثور

۱. در تفسیر الدرالمنثور درباره آیه شریفه

۱- کتاب مقدس، کتاب یونس نبی، باب ۳، مقطع ۱-۱۰.

۲- کتاب مقدس، کتاب یونس نبی، باب ۴، مقطع ۱-۶.

«فَلَوْلَا کَانَتْ قَرْیَهٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِیمانُهَا، إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ، لَمَّا ءَامَنُواْ کَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَی حِینٍ»(۱) نقل شده است:

این مسأله درباره امم گذشته گفته نشده است، مگر قوم یونس علیه السلام و آن قریه ای بود که مردمش کفر ورزیدند، سپس ایمان آوردند، هنگامی که عذاب نزدیک شد. پس خداوند، قوم یونس علیه السلام را استثنا کرد و برای ما آن قوم را یاد کرد که در سرزمین موصل بود و نینوا نامیده می شد. هنگامی که پیامبرشان را از دست دادند، خداوند آن ها را نجات داد و توبه را در دل هایشان رسوخ داد. آنان هم فرزندان را از مادران و فرزندان حیوانات را از مادران ایشان جدا کردند و پلاس وجامه های پشمینه پوشیدند و ریسمان ها در گردن های خود کردند و خاکستر بر سرهای خود ریختند و همه یک صدا به درگاه پروردگار خود ناله بلند کردند و گفتند: «ایمان آوردیم به خدای یونس». خداوند دانست که سخن ایشان از روی صدق و راستی است و از اعمال گذشته خویش، پشیمان هستند؛ لذا عذاب را از ایشان گرداند، بعد از آن که عذاب، بسیار بدیشان نزدیک شده بود و فاصله بین قوم و عذاب تقریباً به هیچ رسیده بود. (۲)

۲. در همان تفسیر از ابن ابی حاتم نقل شده است که توبه قوم یونس روز عاشورا بوده است. (۳)

۳. در همان تفسیر از ابن ابی حاتم نقل شده است که یونس به سوی قریه ای که نینوا خوانده می شد و در دجله فرات قرار داشت، مبعوث شد. (۴)

۴. باز در همان تفسیر از عایشه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

کسی از تقدیر نجات نیافت، مگر قوم یونس که دعا کردند و بلا از ایشان رفع شد و این امر، از جانب پروردگار در کتاب خدا ثبت است که: «إِلَّا قَوْمَ یُونُسَ، لَمَّا ءَامَنُواْ کَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ مَتَّعْنَهُمْ إِلَی حِینٍ»(۵)و(۶)

روایات تفسیری شیعه، به ویژه نورالثقلین

۱. درتفسیر نورالثقلین به نقل از تفسیر مجمع البیان از ابن مسعود روایت کرده است:

۱- یونس، ۹۸.

۲- سیوطی، درالمنثور، ج ۳، ص۳۱۷.

۳- سیوطی، درالمنثور، ج۳، ص۳۱۸.

۴- سیوطی، درالمنثور، ج۳، ص۳۱۸.

۵- یونس، ۹۸.

۶- السیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص۳۱۸.

یونس علیه السلام از شکم ماهی مانند جوجه ای بدون پر بیرون آمد؛ پس گیاهی او را از گرمای خورشید سایه انداخت. (۱)

منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

در بعضـی از کتاب های امیرالمؤمنین علیه السـلام دیدم که: حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم مرا خبر داد از جبرئیل علیه السـلام که خدا یونس بن متی را بر قوم او مبعوث گردانید در وقتی که سی سال از عمر او گذشته بود. او مردی بود بسیار تندخو و چندان صبر و حوصله نداشت. مدارای او با قومش کم بود و تاب حمل بارهای گران پیغمبری را نداشت و به برداشتن بار نبوت تن در نمی داد و آن را همان گونه که شتر جوان از بار برداشـتن امتناع می کنـد، دور می افکند. پس سـی و سه سال میـان قوم خود مانـد و ایشان را به ایمان به خـدا و تصـدیق به پیغمبری و متابعت خود خوانـد. قوم، به او ایمان نیاوردنـد و از او متابعت نکردنـد، مگر دو مرد که اسم یکی روبیل و اسم دیگری تنوخا بود. روبیل از خانواده علم و پیغمبری و حکمت بود و با یونس مصاحبت داشت، قبل از آن که او به پیغمبری مبعوث شود تنوخا، مرد ضـعیف العقل و عابد و زاهدی بود که در بندگی خدا بسیار مبالغه و سعی می کرد: ولی از علم و حکمت خالی بود.

روبیل گوسـفند می چرانید و به آن معاش می کرد. تنوخا، هیزم بر سـر می گرفت به شـهر می آورد و می فروخت و از کسـب خـود می خـورد. منزلت روبیـل، نزد یونس، عظیم تر از منزلت تنوخـا بود، به سـبب علم و حکمت و مصـاحبت قـدیم او. چون یونس دیـد که قوم، او را اجابت نمی کننـد و به او ایمان نمی آورند، دلتنگ شد و در نفس خود کمی صبر و جزع یافت؛ پس به پروردگـارخود شـکایت کرد و عرض کرد: پروردگارا ! مرا بر قوم خود مبعوث کردی؛ هنگامی که سـی ساله بودم و سـی و سه سال میان ایشان مانـدم و ایشان را به سوی ایمان به تو و تصـدیق به رسالات خود خوانـدم و آن ها را از عـذاب و غضب تو ترساندم؛ پس مرا تکذیب کردند و به من ایمان نیاوردند و پیغمبری مرا انکار کردند و رسالت های من را سبک شمردند و مرا تهدید می کنند و می ترسم مرا بکشند؛ پس عذاب خود را بر ایشان بفرست که ایشان ایمان نمی آورند.

حق تعالی به او وحی فرسـتاد: «میان قوم، زنان حامله و اطفال نابالغ و مردان پیر و زنان ضعیف و ضعیفان کم عقل هستند و من، خداونـد حکم کننـده عـادل هسـتم و رحمت من بر غضب من، پیشـی گرفته است و خردسالاـن را به گنـاه، عـذاب نمی کنم و بزرگـان قوم تو ــ ای یونس! ــ بنـدگان من در شـهرهایم و آفریـده ها و روزی خواران من هسـتند . و می خواهم که با ایشان، مدارا نمایم، شاید که توبه کنند. و تو را بر ایشان مبعوث کردم که حافظ و نگهبان ایشان باشـی و به ایشان به سبب خویشی ای که با ایشان داری، مهربانی کنی. با ایشان از روی

۱- السیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۴۳۸.

رأفت پیغمبری، مـدارا کنی. بر بـدی هـای ایشان، با بردباری رسالت، صبر کنی و برای ایشان،ماننـد طبیب مـدارا کننـده دانا با بیمـار باشـی؛ ولی تو تنـدی کردی و بـا دل ایشان مـدارا نکردی و به طریقه پیغمبران و شـفقت های ایشان با این گروه سـلوک نکردی و اکنـون که صـبرت کـاستی کرده و خُلقت تنـگ شـده است، بی تأمـل برای ایشـان عـذاب می طلبی؟ بنـده من، نوح صبرش بر قوم خود بیش از تو بود و صحبتش با ایشان نیکوتر و عذرش تمام تر بود؛ پس من برای او غضب کردم، هنگامی که برای من غضب کرد و دعـای او را هنگـامی که مرا خوانـد، مستجاب کردم یونس علیه السـلام عرض کرد: «پروردگارا! من بر ایشان غضب نکردم، مگر برای آن که با تو مخالفت می کنند و بر ایشان نفرین نکردم، مگر وقتی که تو را معصیت کردند. به عزتت سوگند! هرگز بر ایشان مهربان نخواهم شد و برای ایشان، خیرخواهی مشـفقانه نخواهم کرد، بعد از آن که در این مدت به تو کافر شدنـد و من را تکـذیب کردند و پیغمبری من را انکار نمودند؛ پس عذاب خود را بر ایشان بفرست که ایشان هرگز ایمان نمی آورند». حق تعالی فرمود: «ای یونس! ایشان بیش از صدهزار کس از خلق من هستند و شهرهای مرا آباد می کنند و بنـدگان من از ایشـان به هم می رسـند و من دوست می دارم که بـا ایشـان مـدارا کنم برای آنچه از احـوال ایشـان و احـوال تو پیوسـته در علم من بوده است، و تقـدیر و تدبیر من، غیر علم و تقدیر تو است. تو پیغمبر مرسـلی و من، پروردگار حکیم و علیم به احوال ایشان هسـتم. ای یونس! باطن و مخفی است علم های غیبی که نزد من است و کسـی منتهای آن را نمی دانـد. و علم تو نظر به ظـاهر احوال ایشـان است و از بـاطن ایشـان و آخر کـار ایشـان خبر نـداری. ای یونس! من دعـای تو را در حق ایشان مسـتجاب کردم و بر ایشـان عـذاب خواهم فرسـتاد و این اسـتجابت دعا، باعث افزایش بهره تو از ثواب من نخواهـد بود و برای درجه تو و منزلت تو نیکو نخواهـد بود. عـذاب من بر ایشـان، روز چهارشـنبه نیمه مـاه شوال، پس از طلوع آفتـاب نازل خواهد شد. به ایشان اعلام کن که چنین خواهد شد».

یونس علیه السـلام بسـیار شاد شـد و دلگیر نشد و ندانست که عاقبت چه خواهد بود. نزد تنوخای عابد آمد و او را خبر داد که عذاب خدا بر قوم من در فلان روز نازل خواهد شد و گفت: «بیا تا برویم ایشان را خبر کنیم که فلان روز عذاب بر ایشان نازل خواهد شد». تنوخا گفت: «چرا ایشان را خبر می کنی؟ ایشان را در کفر و معصیت خود بگذار تا عذاب بر ایشان بی خبر وارد شود». یونس علیه السـلام فرمود: «نزد روبیـل می رویم و بـا او مشورت می کنیم؛ زیرا او مرد عـالم و دانـایی است و از خانواده پیامبران است». چون نزد روبیل رفتند، یونس علیه السلام گفت: «ای روبیل! خدا مرا خبر داده است در چهارشنبه نیمه ماه شوال بعد از طلوع آفتاب، بر قوم من عذاب خواهد فرسـتاد. اکنون چه مصـلحت دانی؟ آیا ایشان را خبر کنیم؟» روبیل گفت: «درباره عذاب ایشان،

به سوی حق تعالی بازگرد و برای ایشان شفاعت کن؛ مانند شفاعت پیغمبر بردبار و رسول صاحب کرم بزرگوار و درخواست کن که عذاب را از ایشان بگرداند؛ زیرا خدا از عذاب ایشان بی نیاز است و نرمی و مدارای با بندگان را دوست می دارد و این، برای تو نفع دهنده تر است و سبب زیادتی قرب و منزلت تو در درگاه او می شود. شاید قوم تو بعد از آنچه از کفر و انکار ایشان شنیده ای و دیده ای، روزی ایمان بیاورند؛ پس صبر و مدارا کن». تنوخا گفت: «وای بر تو ای روبیل! این چه مصلحت بود که برای یونس علیه السلام دیده ای که بعد از این که به خدا کافر شدند، شفاعت ایشان بکند. این قوم، پیغمبری او را انکار کردند و او را از خانه های خود بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند». روبیل به تنوخا گفت: «ساکت شو که تو مرد عابدی هستی و تو را بر این امور علمی نیست». باز رو به یونس علیه السلام کرد و گفت: «بگو آیا اگر خدا بر قوم تو عذاب بفرستد، همه را هلاک خواهد کرد یا بعضی را؟»

یونس علیه السلام فرمود: «همه را هلاک خواهد کرد. من از خدا چنین طلبیدم و هیچ رحمی بر ایشان ندارم که بروم و ایشان را شفاعت بکنم، تا خدا عذاب را از ایشان بگرداند». روبیل گفت: «ای یونس! شاید وقتی عذاب بر ایشان نازل شود و ایشان آثار عذاب را مشاهده کنند، به سوی خدا توبه کنند و استغفار نمایند و خدا بر ایشان رحم فرماید؛ زیرا او ارحم الراحمین است و ممکن است عذاب را از ایشان برگرداند. آن گاه بعد از آن که ایشان را خبر داده ای که فلان روز عذاب بر شما نازل می شود، تو را دروغگو دانند». پس تنوخا گفت: «وای بر تو ای روبیل! سخن بسیار بدی از تو صادر شد. پیغمبر مرسل تو را خبر می دهد که خدا به سوی او وحی فرموده است که عذاب بر ایشان نازل می شود و تو این سخن را می گویی؟ پس قول خدا را رد کردی و در گفته خدا و رسول او شک کردی. برو که عمل تو نابود شد». روبیل گفت: «ای تنوخا! اندیشه تو ضعیف است» و باز رو به یونس علیه السلام کرد و گفت: «هرگاه عذاب بر قوم تو نازل شود و همه هلاک شوند و شهرهای ایشان خراب شود، آیا نه چنین است که خدا نام تو را از دیوان پیغمبران محو خواهد کرد و رسالت تو برطرف خواهد شد و مانند بعضی از ضعیفان مردم خواهی بود و بر دست تو صدهزار کس هلاک خواهند شد؟» یونس علیه السلام سفارش و نصیحت روبیل را قبول نفرمود و با تنوخا از شهر دور شدند.

یونس علیه السلام برگشت و قوم خود را خبر داد که حق تعالی روز چهارشنبه نیمه ماه شوال بعد از طلوع آفتاب، بر شما عذاب خواهد فرستاد؛ ولی قول او را رد کردند و او را تکذیب نمودند و با خشونت و اهانت، از شهر بیرونش کردند. پس آن حضرت با تنوخا از شهر دور شد و منتظر ماندند که عذاب بر آن ها نازل شود و روبیل میان قوم خود ماند. چون اول ماه شوال شد، روبیل بر کوه بلندی بالا رفت و به آواز بلند قوم خود را ندا کرد و گفت: «منم روبیل. بر شما

مشـفق و مهربـانم. اینک ماه شوال داخل شـد. یونس پیغمبر شـما و رسول پروردگار شـما، شـما را خبر داد که خـدا به سوی او وحی کرده است که عـذاب بر شـما در چهارشـنبه نیمه این مـاه بعـد از طلوع آفتاب نازل خواهـد شـد و خـدا در وعـده خود با رسولانش، خلاف نمی کند. ببینید چه خواهید کرد». سـخن او، ایشان را به ترس آورد. و به نزول عذاب یقین کردند. به جانب روبیل دویدند و گفتند: «ای روبیل! تو برای ما چه مصلحت می دانی؟ زیرا تویی مردی دانا و حکیم هستی و پیوسته تو را چنین می دانستیم که با ما مشـفق و مهربان بودی و شنیدیم که نزد یونس بسیار برای ما شفاعت کرده بودی. آنچه نظر تو است، بفرما تا به آن عمل کنیم». روبیل گفت: «نظر من آن است که چون صـبح روز چهارشـنبه نیمه ماه که روز وعـده نزول عـذاب اسـت طالع شـد، زنان و اطفال شـیرخوار را از یک دیگر جـدا کنید. زنان را در دامنه کوه بازدارید و اطفال را میان دره ها و راه های سیلاـب بیندازیـد و اطفـال حیوانات را از مادران جـدا کنیـد و این ها همه پیش از طلوع آفتاب باشـد. چون ببینیـد باد زردی از جانب مشـرق می آید، خُرد و بزرگ، همه صدا به گریه و ناله و اسـتغاثه بلند کنید و به سوی خدا تضـرع کنید. توبه و استغفار کنید و سـرها به جانب آسـمان بلند کنید و بگویید: «پروردگارا! برخود ستم کردیم و پیغمبر تو را تکذیب کردیم و به سوی تو از گناهـان خود توبه می کنیم. اگر مـا را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، هر آینه از زیانکاران و عـذاب شـدگان خواهیم بود؛ پس توبه ما را قبول کن و بر ما رحم کن ای رحم کننـده ترین رحم کننـدگان!». و از گریه و ناله و تضـرع، خسـته نشوید. تا غروب آفتاب یا زودتر، تا عذاب از شما برطرف شود».

همه، بر آنچه روبیل به ایشان فرمود، متفق شد. چون روز موعود شد، روبیل از شهر بیرون رفت به سوی جایی که صدای ایشان را می شنید و اگر عذاب نازل می شد، آن را می دید. چون صبح دمید، آنچه روبیل فرموده بود انجام دادند. چون آفتاب طلوع کرد، باد زرد تیره بسـیار تنـدی که صدای عظیمی داشت، وزید. چون باد را دیدند، همه یکباره صدا به گریه و ناله و تضـرع و اسـتغاثه بلند کردند و توبه و اسـتغفار نمود. اطفال برای طلب مادران خود می گریسـتند و اولاد حیوانات برای طلب شیر مادران ناله می کردند و حیوانات، برای آب و علف فریاد می زدند.

یونس علیه السلام و تنوخا صدای ناله و گریه ایشان را می شنیدند و نفرین می کردند که خدا عذاب را بر ایشان غلیظ تر کند و روبیل صـدای ایشان را می شـنید و عـذاب را می دیـد و دعا می کرد که خـدا عذاب را از ایشان بردارد. چون اول وقت ظهر شـد، درهـای آسـمان گشوده شـد و غضب پروردگـار بر ایشان ساکن شـد. خداونـد بخشاینـده مهربان، بر ایشان رحم فرمود و دعای ایشان را مسـتجاب و توبه ایشان را قبول کرد. گناهانشان را بخشـید و به سوی اسـرافیل وحی فرستاد: «به سوی قوم یونس برو که ایشان ناله و تضرع کردند و توبه و استغفار نمودند. من بر ایشان

رحم کردم و توبه ایشان را قبول کردم و من، خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان بر بندگان خود هستم. و توبه بنده ای را که از گناهان خود پشیمان شود، زود می پذیرم. بنده و رسول من، یونس از من خواست بر قوم او عذاب بفرستم و فرستادم، و من، سزاوار ترم از همه کس به وفا کردن به وعده خود. وفا به وعده کردم و عذاب فرستادم و یونس از من تعهد نگرفت که ایشان را هلاک کنم؛ بلکه گفت: «عذاب بر ایشان بفرست».]ای اسرافیل! [به زمین برو و عذاب من را که برایشان نازل شده است، از ایشان برگردان.

اسرافیل عرض کرد: «پروردگارا! عذاب تو، به گوش های ایشان رسید و نزدیک است ایشان را هلاک کند، تا من برسم، هلاک شده اند». حق تعالی فرمود: «من، فرشتگان را امر کردم که عذاب را بالای سر ایشان بازدارند و بر ایشان نازل نکنند، تا امر من بر آن ها برسد. ای اسرافیل! برو و عذاب را از ایشان به سوی کوه هایی که در ناحیه مجاری چشمه ها و سیل ها است، برگردان و به این عذاب، کوه های بلندی را که بر کوه های دیگر سرکشی می کنند، ذلیل کن و آن ها را ذلیل و نرم گردان، تا آهن شوند». اسرافیل نازل شد و بالش را گشود و عذاب را از ایشان بازگرداند و بر کوه هایی زد که خدا فرموده بود و آن، کوه هایی است که در ناحیه موصل است. آن کوه ها همه تا روز قیامت، آهن شدند. چون قوم یونس دیدند عذاب از ایشان روی گرداند، از سر کوه ها به زیر آمده، به خانه های خود برگشتند و زنان و فرزندان خود را بازگرداندند و حمد خدای را به جا آوردند.

چون روز پنج شنبه شد و یونس علیه السلام و تنوخا صداهای ایشان را نشنیدند یقین کردند عذاب بر ایشان نازل شده و آن ها را هلاک کرده است. هنگام طلوع آفتاب، به کنار شهر آمدند که ببینند چه بلایی بر ایشان نازل شده وچگونه هلاک شده اند. دیدند هیزم کشان و شبانان می آیند و اهل شهر به حال خود هستند. یونس علیه السلام به تنوخا فرمود: «در آنچه به من وحی رسیده بود، تخلف شده است و قوم، مرا دروغگو خواهند دانست. دیگر مرا نزد ایشان، آبرو و عزتی نخواهد بود». از همان جا غضبناک به ناحیه دریا گریخت؛ به گونه ای که کسی او را نشناسد و در حذر بود از آن که احدی از قوم او را ببیند و به او کذّاب بگوید.

تنوخا به شهر بازگشت. پس روبیل به او گفت: «ای تنوخا! کدام نظر، درست تر به پیروزی سزاوار تر بود. نظر من یا تو؟» تنوخا گفت: «نظر تو صحیح تر بود و آنچه تو به آن اشاره کردی نظر علما و حکما بود. من، پیوسته گمان می کردم از تو بهترم؛ برای آن که زهد و عبادت من بیش از تو بود، تا آن که فضل تو بر من ظاهر شد، به سبب علم فراوان تو و آنچه خدا به تو عطا فرموده است. حکمت همراه تقوا، از زهد و عبادت بدون علمِ کامل بهتر است». پس با یک دیگر مصاحب شدند و میان قوم خود بودند.

یونس علیه السلام روز پنج شنبه متوجه ساحل دریا شد و هفت روز رفت، تا به دریا رسید و هفت روز در شکم ماهی بود. چون از شکم ماهی بیرون آمد، هفت روز در بیابان، زیر درخت کدو بود و هفت روز دیگر برگشت، تا به قوم خود رسید. ایشان به او ایمان آوردند و او را تصدیق و پیروی کردند. (۱)

۳. علامه مجلسی فرمود:

در حدیث معتبر دیگری منقول است که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «چرا خدا عذاب را از قوم یونس گرداند ــ حال آن که عذاب به نزدیک سر ایشان رسیده بود ــ و با امت های دیگر این کار را نکرد؟» فرمود:

«زیرا در علم الهی بود که عذاب را از ایشان برطرف خواهد کرد، به سبب توبه ایشان و این امر را به یونس خبر نداد؛ زیرا می خواست او را برای بندگی خود در شکم ماهی فارغ کند و او مستوجب ثواب و کرامت خدا شود». (۲)

در حدیث موثق از آن حضرت علیه السلام منقول است:

«خدا عذاب را از گروهی که بر ایشان عذاب نازل شده باشد رد نکرد، مگر قوم یونس». پرسیدند: «آیا نزدیک سر ایشان رسیده بود؟» فرمود: «بلی؛ آن قدر نزدیک ایشان رسیده بود که می توانستند به آن دست برسانند». پرسیدند: «پس چرا خدا نزدیک ایشان عذاب را نگه داشت و یک دفعه بر ایشان بی خبر نفرستاد، همان گونه که بر امت های دیگر فرستاد؟» فرمود: «زیرا علم مکنون خدا بود که ایشان توبه خواهند کرد و عذاب را از ایشان بر خواهد گرداند و این علم را به دیگری القا نکرده بود». (۳)

نقد و بررسی روایات تفسیری فریقین، با توجه به مفهوم اسرائیلیات

با مقایسه روایات تفسیری وارده در تفاسیر روایی اهل سنت و شیعه، این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. روایات موافق قرآن

در تفسیر المیزان آمده است:

ص:۳۵۷

۱- تلخیص و برداشت از: راوندی، قطب الدین. قصص الأنبیاء، ص ۲۵۲؛ عیاش سلمی عیاشی، تفسیر عیاشی، ج۲، ص۱۲۹؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج۳، ص۳۱۷.

۲- صدوق، علل الشرایع، ص ۷۷.

۳- کلینی، اصول الکافی، ج ۴، ص ۲۱۳؛ الصدوق، علل الشرایع، ص ۴۱۹؛ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص ۲۳۴.

«وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» (۱) کلمه «أَوْ» در این جا به معنای تردید نیست؛ چون خداوند متعال در عدد آن جمعیت، تردید ندارد؛ بلکه به معنای ترقی است و معنا چنین است که ما او را به رسم پیامبری به سوی مردمی فرستادیم که عددشان صدهزار و بلکه بیشتر بود. منظور از این مردم، مردم نینوا است.

«فَئامَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ»؛(۲) یعنی این قوم به وی ایمان آوردند و ما ایشان را به آن عذابی که قبلًا به ایشان نزدیک شده بود هلاک نکردیم وآنان را از این معنا برخوردار کردیم که تا فرا رسیدن اجلشان زندگی کنند. این آیه شریف، در این که عذاب از قوم یونس علیه السلام برداشته شد، اشاره دارد به آیه: «فَلَوْلَا کانَتْ قَرْیَهٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِیمانُهَا، إِلَا قَوْمَ یُونُسَ، لَمَّا ءَامَنُواْ کشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلَی حِینٍ؛(۳) هیچ قریه ای نبود که پس از آمدن عذاب ایمان بیاورد و ایمانش سودی برایش داشته باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، ما عذاب خوار کننده را از ایشان برداشتیم و تا مدتی معین زندگی دادیم.

سیاق آیه مورد بحث، خالی از این اشعار و بلکه دلالت نیست که مراد از ارسال یونس علیه السلام در جمله «وَ أَرْسَلْناهُ» این است که آن جناب را امر فرموده که بار دیگر به سوی قومش برگردد و مراد از ایمان قومش درجمله «فَئَامَنُوا» ایمان به وسیله تصدیق او و پیروی اش می باشد، نه ایمان به خدا بعد از دیدن عذاب.

سیاق آیات، دلالت بر این دارد که منظور از جمله «وَ أَرْسَلْناهُ» ارسال دومی است و قبل از آن، یک بار دیگر به سوی آن مردم ارسال شده بود. نیز منظور از جمله «فَئَامَنُوا» ایمان بار دوم مردم است بعد از توبه به سوی ایمان. زندگی تا مدتی معین هم، نتیجه ایمان بار دوم ایشان بوده، نه نتیجه برطرف شدن عذاب.

ب. روایات ناموافق قرآن

ذکر این مطالب، روشن می کند که روایات وارده ـ چه از طرف امامان علیهم السلام که بسیار زیاد است و چه بعضی از روایات که از طرق اهل سنت نقل شده است ـ هر دو در این قسمت مشابهند که بیش از آنچه از آیات استفاده می شود، چیزی ندارند. البته با مختصر اختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند. به این دلیل که یک یک آن احادیث، خبر واحدند و خبر واحد، تنها در احکام حجت است، نه در این جایگاه که بحث تاریخ و سرگذشت است بیشتر روایات ذکر شده ـ چه

۱- الصافات، ۱۴۷.

۲- همان منبع، سوره الصافات، ۱۴۸.

۳- سوره یونس، ۹۸.

شیعه و چه سنی ـ حاوی مطالبی است که دور از شأن معصوم می باشد.

پر واضح است که دستی در ورای این روایات، با قصد شکستن روح بزرگ عطوفت و محبت رسولان خدا، او را زیر سؤال برده و از وی انسانی بی عاطفه به تصویر کشیده است که مانند افراد بی منطق، تنها به انتقام می اندیشد وحتی از خدا که مظهر رحم و شفقت است، تقاضای سنگدلی می نماید و... .

از سویی در این روایات خدا را، به شکلی ناتوان و آلت دست، در ذهن شنونده مجسم می نماید؛ نقطه مقابل خدایی که در قرآن مجید می فرماید: هنگامی که چیزی را اراده کند و گوید: «باش»، آن می شود؛ در حالی که این جا نمایشنامه ای بین خدا و فرشته اش اسرافیل جریان دارد که حاکی از این است که سرعت کار فرشته در تحقق اراده خدا تأثیر دارد خداوند این روایت، چنان محصور ترس از بنده است که باید برای هر عملی، دلیلی برای بنده اش فراهم کند. حاشا از مقام شامخ خداوند عزّ و جلّ از این که این گونه به تصور آید! و وای به حال کسانی که قصد دارند معرفت معصوم به وظایف الهی را این گونه مخدوش کنند. جاعلان این احادیث، خواسته اند با ساختن افسانه هایی که ترکیبی از نفس گرایی انسان های پست و زبون است آن ها را به خداوند منان و رسول گرامی اش نسبت داده و با فریب اذهان شنوندگان، به مقاصد شوم خود دست یابند؛ ولی زهی خیال باطل؛ چرا که قدرت و تدبیر الهی و پاکی معصومان برحق او، مانند اشعه های آفتاب از پس ابرهای این روایات گذشته و دل های بندگان بی غل و غش را جلا می دهند.

خداوند متعال، چند جا از قرآن کریم حضرت یونس علیه السلام را ستایش کرده، و در سوره انبیاء، آیه ۸۸ او را از مؤمنان خوانده و در سوره نون، آیه ۵۰ فرموده: او را اجتبا کرده و اجتبا این است که خداوند، بنده ای را خالص برای خود کند و نیز او را از صالحان خوانده است. در سوره انعام، آیه ۸۷ او را در زمره انبیاء شمرده و فرموده است که او را بر عالمیان برتری داده، و او و سایر انبیاء علیهم السلام را به سوی صراط مستقیم هدایت کرده است. همه این موارد ذکر شده، نشان از این دارد که حضرت یونس علیه السلام نزد خداوند چه مقام والایی دارد و از مطالب این روایات جعلی، مبرا است.

نتیجه

این روایات، به نظر هر خواننده ای که در آن ها قدری تأمل نماید، دارای اسرائیلیات هستند و در بازگویی سرگذشت یونس علیه السلام، به شکلی مطرح شده اند که گویی آن حضرت ـ نعوذ بالله ـ از قومش کینه ای سخت به دل گرفته است که به هیچ وجه قادر به گذشت از آن نمی باشد. از سوئی شخصی به نام روبیل را دلسوز قوم معرفی می کند که به قول معروف، دایه مهربان تر از

مادر است.

قصد این گونه روایات، شکستن شخصیت پیامبر است که مانند فردی عادی کینه و بغض دارد و گه گاه مانند سایر افراد در پیروی از نفس خویش ره می پیماید، گویی انسانی به نام مرد خدا، خود نیز می تواند بستری برای شیطان پروری باشد. اگر به کنه قضایا بنگریم، متوجه می شویم حتی همین روایت نیز به گونه ای راه تشخیص خوب وبد را ندانسته، نشان داده است؛ ولی به قصد این که تمایلات نفسانی را به پیامبر نسبت دهد و برای شنونده این مطلب را جا بیندازد که عصمتی برای انبیاء علیهم السلام وجود ندارد.

به هر حال با توجه به تفسیر المیزان که در قسمت قبل، مطالب آن آمد، می توان به حقایق ماجرا نزدیک شد.

ص:۳۶۰

خ_اتمه

خلاصه و نتیجه گیری

ص:۳۶۱

طی این نوشتار، مشخص شد که اسرائیلیات، در ابتدای امر، در قالب قصه سرایی یهودیان تازه مسلمان، به خورد امت صدر اسلام داده می شد. از آن جا که مسلمانان، شیفته دانستن هر چه بیشتر درباره مطالب قرآنی _ به ویژه مواردی که قرآن کریم، گذرا مطرح کرده بود یا این که به مطالب تورات نزدیک بود _ بودند، به شنیدن جزئیات مطالب علاقه شدیدی داشتند. فرصت طلبان یهودی تازه مسلمان، با توجه به این علاقه وافر، دام خود را پهن کرده و افکار و عقاید خود را در این قصه پردازی ها به ایشان تزریق می کردند. البته خوشبختانه این موارد، تنها شامل قصص قرآنی یا متون محدودی بود که شامل احکام و اصول دین اسلام نبود؛ ولی با این وجود باعث ایجاد تزلزلی در تصورات مسلمانان درباره ساحت مقدس خداوند متعال و معصومان علیهم السلام شد و به نوعی، باب تنزل مقام انبیا را به درجات عادی انسانی مهیا می کرد.

از آن جایی که آفتاب پشت ابر نمی ماند، ابتدا خداوند متعال از طریق کتاب آسمانی قرآن مجید و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با احادیث گرانبهای خود مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر و... و امامان گرانقدر علیهم السلام با سخنان گوهربارشان، باعث نقش برآب شدن توطئه های اهریمنی شدند؛ اما در هیچ زمانی مسئولیت خطیر علمای اسلام، قابل انکار نبوده و نیست؛ لذا باید با این امور، مخالفت کرده اجازه ورود به امور دینی به آن ها نداد. جای بسی سپاس و امتنان از پویندگان راه علم و دانش است که چراغ ما شده اند تا صحت و سقم مطالب قرآنی را درک کنیم.

این بنده ناچیز خداوند، با دستاویزی به دامن عنایات خود این پیامبران علیهم السلام مورد بحث در این پژوهش و نوشتار، کوشیدم قدمی هرچند کوچک در این راه بردارم؛ امید که توشه ای برای آخرت خویش اندوخته باشم.

در این پژوهش، سعی شده است اسرائیلیات شاخص زندگانی چهار پیامبر علیهم السلام، در کتب شیعه و اهل سنت، _ به ویژه تفاسیر قرآنی _ جمع آوری شده و با مقایسه مطالب قرآن مجید و

تورات و بررسی روایات به سبکی بدیع، با عنایت الهی به واقعیت مطالب نزدیک هر چه بیشتر حق را از باطل تشخیص دهیم.

پیشنهادها

۱. یک گروه در این رابطه به تلاش بنشیند که اعضای آن، هر کدام، حداقل در یکی از علوم لازم ــ اعم از ادبیات عرب، رجال، حدیث، علوم قرآنی و... ــ تبحر داشته باشد و با جمع بندی کار گروهی، به خواسته مطلوب، یعنی زدودن کتب اسلامی از اسرائیلیات نائل شوند.

۲. روایات، از نظر ضعف و قوت دسته بندی شده و با استفاده از علم رجال، درباره راویان تحقیق صورت پذیرد.

۳. مباحثی که درباره این چهار پیامبر علیهم السلام به دلیل زیادی حجم یا از قلم افتادن یا احیاناً به علت نقص پژوهش، بررسی نشده است، مجدداً مورد بینش و تفحص قرار گیرد.

ص:۳۶۳

کتابنامه

۱.قرآن مجید، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲.نهج البلاغه، منتخب شریف رضی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۳.صحیفه الرضا علیه السلام، جمع آوری محمد باقر موحد أبطحی، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، قم، ۱۳۶۶ش.

۴.صحیفه الرضا علیه السلام، مترجم: جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، اول، ۱۳۷۳ش.

۵.انجیل برنابا، مترجم: حیدر قلیخان قزلباش (سردار کابلی)، بی جا، بی نا، بی تا.

۶.کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، بی جا، انتشارات ایلام، اول، ۱۹۹۶ م.

۷.آذرنوش، آذر تاش. فرهنگ معاصر عربی – فارسی، تهران، نی، ۱۳۷۹ش.

۸.آریا، غلامعلی. آشنائی با تاریخ ادیان، تهران، مؤسسه پایا، دوم، ۱۳۷۷ش.

۹.آلوسی، ابوالفضل محمود، روح المعانی، تهران، جهان، بی تا.

۱۰.ابّان، ابا، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، مترجم: نعمت الله شکیب اصفهانی، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۵۸ش.

۱۱.اشتاین سالتز، آدین، سیری در تلمود، مترجم: باقر طالبی دارابی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳ش.

۱۲.الباش، حسن. القرآن و التوراه، بیروت، دارقتیبه، ۱۴۲۲ق.

۱۳.امین زاده ناسی، عبدالله. صبح امید، بی جا، بی نا، ۱۳۵۱ ش.

۱۴.امینی نجفی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت – لبنان، دار الکتاب العربی، چهارم، ۱۳۹۷ق.

۱۵.انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۳۷۸ش.

۱۶.ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، مصر، دار الإحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۵ م.

۱۷.ابن اثیر علی بن أبی الکرم، أسد الغابه، تهران، اسماعیلیان، بی تا.

۱۸.ابن اثیر علی بن ابی الکرم، النهایه، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۸ق.

۱۹.ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مقدمه فی اصول التفسیر، اول، بیروت، دار القرآن الکریم، ۱۳۹۱ ق.

۲۰.ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، بیروت، دار صادر، بی تا.

۲۱.ابن حنبل، احمد بن محمد، مسائل أحمد، بیروت، دارالخانی، ریاض، ۱۴۰۸ق.

۲۲.ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، بیروت، احیاء التراث العربی، چهارم، بی تا.

۲۳.ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.

۲۴.ابن شریف، محمود، الیهود فی القرآن، بیروت، مکتبه الهلال، دوم، ۱۹۸۶ م.

۲۵.ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ق. ۲۰. ابن عساکر علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۶.ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، الامامه والسیاسه (معروف به تاریخ الخلفاء)، مصر، مؤسسه الحلبی، بی تا.

۲۷.ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دار الإحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.

۲۸.ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر (تفسیر القرآن العظیم)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.

۲۹.ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النّبویّه، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ق.

۳۰.ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، قصص الانبیاء، بی جا، دار الکتب الحدیثه، اول، ۱۳۸۸ق.

۳۱.ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۸ م.

۳۲.ابن هشام حمیری، ابو محمد، سیره النبی، مصر، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق.

۳۳.ابوریه، محمود، شیخ المضیره، مصر، دار المعارف، سوم، ۱۳۶۸ق.

۳۴.ابوریه، محمود، أضواء علی السنّه المحمّدیّه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

۳۵.ابوشهبه، محمدبن محمد، الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، قاهره، مکتبه السنه ۱۴۰۸ق.

۳۶.أبو عزیز، سعد یوسف محمود، الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً، قاهره، المکتبه التوقیفیه، بی تا.

۳۷.اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، پنجم، ۱۴۰۷ ق.

۳۸.انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفترنشر فرهنگ اسلامی، هشتم، ۱۳۶۷ش.

۳۹.باسیم، بولس، معجم اللاهوت الکتابی، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.

ص:۳۶۵

۴۰.بحرانی، سید هاشم، البرهان، بیروت، دارالهادی، چهارم، ۱۴۱۲ ق.

۴۱.بحرانی، سید هاشم، مدینه المعاجز، بی جا، مؤسسه المعارف الاسلامیه، اول، ۱۴۱۳ق.

۴۲.بخاری محمد بن اسماعیل، صحیح، استانبول، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.

۴۳.بروسی، اسماعیل حقی، روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۴۴.بغدادی، علی بن محمد، الخازن، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ق.

۴۵.بغوی، حسین بن مسعود فرّاء، معالم التنزیل، بیروت، دار المعرفه، دوم، ۱۴۰۷ ق.

۴۶.بلاغی، محمد جواد، آلاء الرّحمن، قم، مؤسسه البعثه، اول، ۱۴۲۰ق.

۴۷.بلاغی، محمد جواد، الهدی الی دین المصطفی، قم، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.

۴۸.بلاغی، صدرالدین، فرهنگ قصص قرآن، تهران، امیر کبیر، شانزدهم، ۱۳۷۳ش.

۴۹.بوست، جورج، فهرس اکمتاب المقدس، بیروت، منشورات مکتبه المشعل، پنجم، ۱۹۸۱ م.

۵۰.بوکای، موریس، مقایسه تورات، انجیل، قرآن و علم. مترجم: ذبیح الله دبیر. ششم، ۱۳۷۴ش.

۵۱.بهبودی، محمد باقر. (مصاحبه درباره حدیث کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۷-۱۱، نیمه دوم سال ۶۵ش.

۵۲.بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.

۵۳.پاک نژاد، رضا، یهود و قریش، یزد، مؤسسه خیریه و دینی مهدیه، ۱۳۵۸ش.

۵۴.پرتو، افشین (با همکاری علیرضا کشوردوست)، ستیزگاه باورهای دیروز و امروز، تهران، پاژنگ، اول، ۱۳۶۹.

۵۵.بینا، محسن، موسی از دیدگاه قرآن، بی جا، رشدیه، ۱۳۶۰ش.

۵۶.الجزائری، نعمت الله، قصص الانبیاء، مترجم: یوسف عزیزی، هاد، ۱۳۷۵ ش.

۵۷.جعفریان، رسول، تاریخ اسلام، قم، انصاریان، اول، ۱۳۷۶ ش.

۵۸.جفری، آرتور، واژه های دخیل در قرآن مجید، مترجم: فریدون بدره ای، تهران، توس، اول، ۱۳۷۳ ش.

۵۹.جمعی از نویسندگان، دائره المعارف کتاب مقدس، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۶۰.جمعی از نویسندگان، دائره المعارف کتاب مقدس، مترجم: بهرام محمدیان و دیگران، تهران، سرخدار، اول، ۱۳۸۱.

۶۱.جناتی، محمد ابراهیم، یهود در گذشته و حال، مترجم: محمد بحرینی کاشمری، قم، بی نا، بی تا.

۶۲.جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران در قرآن)،، قم، مرکز نشر اسلام، دوم، ۱۳۷۹.

ص:۳۶۶

۶۳.جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح، بیروت، دارالعلم، چهارم، ۱۴۰۷ ه - ۱۹۸۷ م.

۶۴.جوهری، هارون احمد بن عبیدالله بن عیاش. مقتضب الأثر، قم، مکتبه الطباطبائی، بی تا.

۶۵.حرانی، علی بن حسین، تحف العقول، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۸۴ ه.

۶۶.حسین، مصطفی، الإسرائیلیات فی التراث الاسلامی، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۷.حسینی جلالی، سید محمد رضا، تدوین السنه الشریفه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۷۱ ش.

۶۸.حلی، جمال الدین أبی العباس أحمد بن محمد بن فهد. المهذب البارع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۶۹.حمیری قمی، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، اول، ۱۴۱۳ق.

۷۰.الحویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.

۷۱.خان، ظفرالاسلام، نقد و نگرشی بر تلمود، مترجم: محمدرضا رحمتی. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۹ ش.

۷۲.خصیبی، الحسین بن حمدان، الهدایه الکبری، بیروت، موسسه البلاغ، چهارم، ۱۴۱۱ق.

۷۳.خوئی، ابوالقاسم، البیان، بیروت، دار الزهراء، چهارم، ۱۳۹۵ق.

۷۴.خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، دارالثقلین، سوم، ۱۴۱۸ق.

۷۵.دارقطنی، علی بن عمر، سنن، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۷ق.

۷۶.دیاری، محمد تقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، تهران، سهروردی، ۱۳۷۹ش.

۷۷.الذهبی، شمس الدین، تذکره الحفّاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۷۸.الذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، نهم، ۱۴۱۳ق.

۷۹.الذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۸۰.ذهبی، محمدحسین. الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، دمشق، دارالإیمان، دوم، ۱۴۰۵ ق.

۸۱.ذهبی، محمدحسین. التفسیر و المفسرون، بیروت، دار الیوسف، بی تا.

۸۲.فخر رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، مصر، الجامع الأزهر، اول، بی تا.

۸۳.رازی، محمد بن ابوبکر، مختار الصحاح، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق.

۸۴.راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الکریم، قم، ذوی القربی، بی تا.

۸۵.راوندی، سعید بن هبه الله، قصص الانبیاء، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، اول، ۱۴۰۹ ه.

۸۶.رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم (تفسیر المنار)، قاهره، مکتبه القاهره، بی تا.

۸۷.زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، بیروت، مکتبه الحیاه، بی تا.

۸۸.زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان، دار احیاء الکتب العربیه، اول، ۱۳۷۶ق.

۸۹.الزرکلی، خیر الدین، الاعلام، بیروت، دار العلم، بی تا.

۹۰.زمخشری، محمود بن عمر، کشاف، بی جا، دارالفکر، بی تا.

۹۱.سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۱ش.

۹۲.سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشرق، دهم، ۱۴۰۲ق.

۹۳.سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الدرالمنثور، کاظمین، دارالکتب العراقیه، بی تا.

۹۴.سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الدیباج، عربستان، دار بن عفان، اول، ۱۴۱۶ق.

۹۵.سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الجامع الصغیر، بیروت، دار الفکر، بی تا.

۹۶.سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الإتقان، قم، شریف رضی، ۱۳۷۰ش.

۹۷.شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، مترجم: منوچهر خدایار محبی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ش.

۹۸.شریف مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الأنبیاء، بی جا، دار الاضواء، دوم، ۱۴۰۹ق.

۹۹.شریف مرتضی، علی بن الحسین، رسائل المرتضی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۰ق.

۱۰۰.شعرانی، عبد الوهاب، العهود المحمدیه، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، دوم، ۱۳۹۳ق.

۱۰۱.شیرازی، سید حسن، کلمه الله، بیروت، دارالصادق، بی تا.

۱۰۲.شهرستانی، محمد عبدالکریم احمد، الملل و النحل، مترجم: خالقداد هاشمی عباسی، تهران، اقبال، سوم، ۱۳۶۱.

۱۰۳.شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳ش.

۱۰۴.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، أمالی، قم، مؤسسه البعثه، اول، ۱۴۱۷ق.

۱۰۵.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، خصال، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم، بی تا.

۱۰۶.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۰۵ق.

۱۰۷.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، علل الشرائع، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ق.

۱۰۸.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، عیون أخبار الرضا علیه السلام، بیروت، مؤسسه الاعلمی، دوم، ۱۴۰۴ق.

۱۰۹.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، معانی الأخبار، قم، اسلامی، ۱۳۷۹ ق.

۱۱۰.صدوق، محمد بن علی بن الحسین، من لایحضره الفقیه، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، دوم، ۱۴۰۴ ق.

ص:۳۶۸

۱۱۱.الصفار، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، طهران، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۶۲ش.

۱۱۲.طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، بی تا.

۱۱۳.الطباطبائی، محمد حسین، المیزان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲ق.

۱۱۴.طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، بی جا، منشورات شرکه المعارف الاسلامی، اول، ۱۳۳۹ش.

۱۱۵.طبرسی، فضل بن الحسن، احتجاج، نجف، نعمان، ۱۳۸۶ق.

۱۱۶.طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، مصر، دارالمعارف، ۱۹۷۱ م.

۱۱۷.طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۱۱۸.طبری، محمد بن جریر، نوادر المعجزات، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام، بی تا.

۱۱۹.طریحی، محمد بن علی، مجمع البحرین، تهران، الثقافه الإسلامیه، بی تا.

۱۲۰.طوسی، محمد بن الحسن، تبیان، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۱۲۱.طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجّد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

۱۲۲.طوسی، محمد بن الحسن، احتجاج، نجف، النعمان، ۱۳۸۶ق.

۱۲۳.طوسی، محمد بن الحسن، اقتصاد، طهران، مکتبه جامع چهلستون، بی تا.

۱۲۴.طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

۱۲۵.عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم، بیروت، دار الهادی، چهارم، ۱۴۱۵ق.

۱۲۶.عاملی، زین الدین، معالم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

۱۲۷.عاملی النباطی البیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، بی جا، المکتبه المرتضویه، بی تا.

۱۲۸.عاملی، محمد بن حسن حر، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام،۱۴۱۴ق.

۱۲۹.عجلونی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء ومزیل الالباس، بیروت، دار الکتب العلمیه، دوم، ۱۴۰۸ق.

۱۳۰.عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، تهذیب التهذیب، بی جا، دار الفکر، اول، ۱۴۰۴ق.

۱۳۱.عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، الإصابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

۱۳۲.عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، تقریب التهذیب، بیروت، دار الکتب العلمیه، دوم، ۱۴۱۵ق.

۱۳۳.عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری، بیروت، دار المعرفه، دوم، ۱۳۰۰ق.

۱۳۴.عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، قم، دانشکده اصول الدین، ۱۴۱۶ق.

ص:۳۶۹

۱۳۵.عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، بی جا، منیر، سوم، بی تا.

۱۳۶.عکبری، عبدالله بن حسین بن عبدالله، إملاء ما من به الرحمن، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۳۹۹ق.

۱۳۷.عمادزاده، حسین، تاریخ انبیاء و قصص قرآن، تهران، اسلام، چهلم، ۱۳۷۸ش.

۱۳۸.عیاش سلمی سمرقندی (عیاشی)، محمد بن مسعود، تفسیر، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.

۱۳۹.فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، مؤسسه دار الهجره، دوم، ۱۴۰۹ق.

۱۴۰.فعال عراقی، حسین، یهود در المیزان، تهران، سبحان، اول، ۱۳۸۱ش.

۱۴۱.فیض کاشانی، محسن، الصافی، تهران، مکتبه الصدر، دوم، ۱۴۱۶ق.

۱۴۲.قاسمی، حمید محمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن، تهران، سروش، اول، ۱۳۸۰ش.

۱۴۳.قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۱۴۴.قزوینی یزدی، حاج بابا، محضرالشهود، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۴۵.قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دار الکتاب، سوم، ۱۴۰۴ق.

۱۴۶.کراجکی، محمد بن علی، کنزالفوائد، قم، مکتبه المصطفی، دوم، ۱۴۱۰ق.

۱۴۷.کلاپرمن، ژیلبرت و لیبی، تاریخ قوم یهود، مترجم: مسعود همتی، تهران، انجمن فرهنگی، اول، ۱۳۴۷ش.

۱۴۸.کلینی رازی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، پنجم، ۱۳۶۳ ش.

۱۴۹.کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام، مجمع إحیاء الثقافه الاسلامیه، بی تا.

۱۵۰.کهن، راب ای، گنجینه ای از تلمود، مترجم: امیرفریدون گرگانی، زیبا، بی جا، ۱۳۵۰ ش.

۱۵۱.شیرازی، محمد طاهر بن محمد حسین، الأربعین فی امامه الأئمه الطاهرین، قم، محقق، اول، ۱۴۱۸ ه ق.

۱۵۲.مبارکفوری، محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحیم، تحفه الأحوذی، بیروت، دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۰ق.

۱۵۳.مبلغی آبادانی، تاریخ جامع ادیان و مذاهب جهان، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۴.متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنزالعمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.

۱۵۵.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳ م.

۱۵۶.مجلسی، محمدباقر، حیوه القلوب، قم، سرور، سوم، ۱۳۸۰ ه. ش.

ص: ۳۷۰

۱۵۷.محمدعبدالرحمن ربیع، آمال، الإسرائیلیات فی تفسیر الطبری، قاهره، مجلس الأعلی للشئون الإسلامیه، ۱۴۲۲ق.

۱۵۸.محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، مترجم: حمید رضا شیخی، قم، دارالحدیث، دوم، ۱۳۷۷ق.

۱۵۹.محمودی، محمدباقر، رسائل فی حدیث ردالشمس، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، اول، ۱۴۱۹ق.

۱۶۰.مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث و درایه الحدیث، قم، انتشارات اسلامی، دوم، ۱۳۶۳ ش.

۱۶۱.هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، کتابخانه طهوری، دوم، ۱۳۴۹ش.

۱۶۲.مسعودی، حسین بن علی، مروج الذهب، بیروت، دار الاندلس، ۱۳۸۵ق.

۱۶۳.مشهدی، میرزا محمد ابن محمد رضا، کنز الدقائق، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۱۶۴.مصطفوی، حسن، التحقیق، تهران، وزارت فرهنگ وارشاداسلامی، اول، ۱۳۶۸ش.

۱۶۵.معارف، مجید، نوار درس «بررسی نظرات و آراء مستشرقان درباره قرآن کریم» (نوار درسی شماره ۲)، دانشکده اصول الدین، تهران، ۱۳۸۲ش.

۱۶۶.معرفت، محمد هادی، التفسیر والمفسرون، مشهد، دانشگاه رضوی، اول، ۱۴۱۹ ق.

۱۶۷.معرفت، محمد هادی، علوم القرآن، قم، مؤسسه النشرالاسلامی، بی تا.

۱۶۸.مغنیه، محمد جواد، اسرائیلیات القرآن، بیروت، دار الجواد، اول، ۱۴۰۰ق.

۱۶۹.مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۹ق.

۱۷۰.الموسوی، عبد الحسین شرف الدین، ابوهریره، قم، انصاریان، بی تا.

۱۷۱.موسوی بجنوردی، کاظم، دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز نشر دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.

۱۷۲.مولوی نیا، محمدجواد، تاریخ انبیاء علیهم السلام، قم، امام عصر علیه السلام، ۱۳۸۱ش.

۱۷۳.میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر، سوم، ۱۳۶۱ ش.

۱۷۴.ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، مترجم: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، پنجم، ۱۳۷۲ ش.

۱۷۵.نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، بی جا، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۱۷۶.نسائی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۱۱ق.

۱۷۷.نعمان مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

۱۷۸.نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.

۱۷۹.نعنانه، رمزی، الإسرائیلیات و أثرها فی کتب التفسیر، دمشق، دارالقلم، بی تا.

۱۸۰.نقی پورفر، ولی الله، پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، قم، انتشارات اسوه، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

ص:۳۷۱

۱۸۱.نقی پورفر، ولی الله، نوار درس «مقایسه قرآن کریم و تورات» (نوار درسی شماره های: ۷ و۱۰ و۱۲)، دانشکده اصول الدین، تهران، ۱۳۸۲ش.

۱۸۲.نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، بی جا، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، دوم، ۱۴۰۹ق.

۱۸۳.نوری طبرسی، حسین، خاتمه مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۶ق.

۱۸۴.نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح، بیروت، دار الفکر، بی تا.

۱۸۵.نیشابوری، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۱۸۶.نووی، ابوزکریایحیی، شرح صحیح مسلم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ه-۱۹۸۷م.

۱۸۷.همام بن منبه، صحیفه همام بن منبه، قاهره، دار العلوم، اول، ۱۴۰۶ق.

۱۸۸.هیکل، محمد حسنین، حیاه محمد، مترجم: ابوالقاسم پاینده، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش.

۱۸۹.استفاده از اینترنت و نرم افزارهای رایانه (کامپیوتر).

۱۹۰.The Encyclopedia of Islam , new edition , Israiliat , IV ۱۹۸۶

ص:۳۷۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹